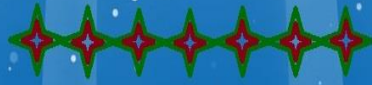


مجموعہ شعر آئینی

در آستان وصال



جلد سوم: امیر المومنین علی (ع)

جمع آوری و تدوین: ناصر زارعی

مجموعه شعر آئینی

در آستان وصال

(جلد سوم: اشعار حضرت علی «ع»)

«شامل ۴۴۴ قطعه شعر در قالب های مختلف شعری»

گزینش، جمع آوری و تدوین: ناصر زارعی

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیم بہ قطب عالم امکان حضرت صاحب العصر والزمان

روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء

فہرست مطالب

بخش اول اشعار ولادت امیرالمؤمنین	(۵۹ قطعه شعر) صفحات ۵ الی ۹۰
بخش دوم اشعار مدح امیرالمؤمنین	(۱۰۶ قطعه شعر) صفحات ۹۱ الی ۱۹۳
بخش سوم اشعار بستر شہادت امیرالمؤمنین	(۹۴ قطعه شعر) صفحات ۱۹۴ الی ۲۶۰
بخش سوم اشعار روز شہادت امیرالمؤمنین	(۱۱۱ قطعه شعر) صفحات ۲۶۱ الی ۳۳۰
بخش چہارم اشعار عید غدیر	(۷۴ قطعه شعر) صفحات ۳۳۱ الی ۴۳۵
معرفی اجمالی سایت جامع آستان وصال	صفحات ۴۳۶ الی ۴۴۰

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ! بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ؛

﴿ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي. ^۱﴾

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ ابْنَ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا!

حمد و سپاس خدایی را که توفیق و لیاقتمان بخشید تا در زمرة محبین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار گرفته و در حد بضاعت مزجات خود قدمی هر چند کوچک برداریم، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ كَمَالَ دِينِهِ وَ تَمَامَ نِعْمَتِهِ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مدتی بود تعدادی از بازدیدکنندگان سایت آستان وصال با ارسال پیامهای جداگانه ضمن ابراز محبت و ذره پروری نسبت به انجام وظایفی که در سایت داشتیم تقاضا داشتند که در قسمت کتاب سایت، در کنار کتب تاریخی، روایی و مقتل بارگذاری شده در سایت؛ کتابهای تخصصی شعر مربوط به هر یک از اهل بیت را تدوین و بصورت pdf در اختیار بازدیدکنندگان سایت قرار دهیم؛ لذا در پاسخ به دستور این عزیزان بر آن شدیم که بخشی از اشعار بارگذاری شده در سایت را بصورت کتاب تدوین و بر روی سایت قرار دهیم اما از آنجائیکه فضای محدود صفحات کتاب با فضای سایت متفاوت بودند نمی توانستیم تمام ویژگیهای لحاظ شده در سایت را در کتاب رعایت کنیم! به عنوان مثال در توضیح یا اصلاح اشعاری که نیاز به اصلاح داشتند در سایت متن کامل روایات تاریخی با ارجاعی ساده برای خوانندگان در دسترس و قابل مشاهده بود که این امکان در کتاب مقدور نیست، در قسمت نقد و بررسی اشعار نیز بعضی از ابیات که مغایر با روایات معتبر بود؛ به آنها اشاره شده و دلیل و استنادات حذف آن را بازگو می کردیم که این امکان نیز در کتاب ممکن نبود لذا در تدوین و جمع آوری این کتاب به ناچار بدون هیچ توضیحی بعضی از ابیاتی که دارای ایرادات روایی، تاریخی یا محتوایی بودند حذف شدند و تنها ابیاتی که مشکل نداشتند و یا ابیاتی که به دلیل یکی از ایرادات ذکر شده تغییر داده شده اند با اشاره مختصری در پاورقی همان صفحه تقدیم خوانندگان کتاب گردیده است که از این بابت پیشا پیش از شرای سراینده اینگونه اشعار پوزش می طلبیم؛ انشاء که این خدمت کوچک مورد قبول ایزدمنان و اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد.

۱. سوره طه؛ آیات ۲۴ الی ۲۸.

بخش اول:

اشعار ولادت

امیرالمومنین علی علیه السلام

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

روح الامین! به بام حرم رو، اذان بگو بعد از اذان، ثنای علی همچنان بگو
 اوصاف شیر حق به زمین و زمان بگو لب را بشو به زمزم و با حاجیان بگو
 کامشب شب ولادت صاحب حرم شده
 بیت الحرم به مقدم مولا حرم شده
 امشب به کعبه فاطمه پروانه علیست دل دور کعبه گردد و دیوانه علیست
 دست خدا به کعبه روی شانه علیست امشب دل رسول خدا خانه علیست
 باور کنید جان به تن کعبه آمده
 باور کنید بت شکن کعبه آمده
 امشب به لوح نقش قلم ذکر یا علیست آوای سنگ‌های حرم ذکر یا علیست
 بت‌های کعبه را همه دم ذکر یا علیست امشب دعای فاطمه هم ذکر یا علیست
 امشب زمین به یمن علی عرش می‌شود
 امشب فلک ز بال ملک فرش می‌شود
 ای کعبه جلوه ازی را نگاه کن مرآت حسن لم یزلی را نگاه کن
 عید ولایت است ولی را نگاه کن یا فاطمه جمال علی را نگاه کن
 آئینه از جمال جمیل خدا بگیر
 با چهره علی ز خدا رونما بگیر
 مادر، تمام هستی پیغمبر است این از انبیا به غیر محمد سر است این
 بر خلق آسمان و زمین رهبر است این دستش میند بنت اسد، حیدر است این
 ای دخت شیر! بهر نبی شیر زاده‌ای
 شیری که هست صاحب شمشیر، زاده‌ای
 تو دخت شیری و اسدالله زاده‌ای بر جمله خلق، رهبر آگاه زاده‌ای
 بهر رسول، همدم و همراه زاده‌ای خوشتر ز آفتاب رجب، ماه زاده‌ای
 نوزاد تو کز او حرم الله منجلیست

آئینه تمام نمای خدا، علی است

نقش همیشه زنده لوح و قلم علی است در بین اولیا به دو عالم علم علی است

تصویری از حقیقت حسن قدم علی است سعی و صفا و زمزم و رکن و حرم علی است

قرآن به وصف اوست که تکمیل می شود

جز او چه کس معلم جبریل می شود

روز نخست ارض و سما گفت یا علی روح الامین به وقت دعا گفت یا علی

آدم به موج درد و بلا گفت یا علی در جنگ ها رسول خدا گفت یا علی

در ذوالفقار زمزمه لافتی علی است

بر روی هر که می نگرم نقش یا علی است

ای شهریار کشور جان یا علی مدد ای دستگیر خلق جهان یا علی مدد

ای رهنمای گمشدگان یا علی مدد ای ذکر اهل دل به زبان یا علی مدد

ما جان و دل به مهر تو آراستیم و بس

روز نخست از تو، تو را خواستیم و بس

مرغ دلم کبوتر صحن و سرای توست شیرین ترین ترانه روحم ثنای توست

مهر حلال زادگی من ولای توست هر سو که رو نهم حرم با صفای توست

از لحظه ای که پای به دنیا گذاشتم

دینی به جز ولای تو مولا نداشتم

گل بی نسیم مهر تو پژمرده می شود دل بی شرار عشق تو افسرده می شود

نام تو با کلام خدا بُرده می شود یاد دمت مسیح دل مرده می شود

تو کیستی؟ امام تمام امام ها

بر حضرتت هماره درود و سلام ها

بی مهر تو قبول صلوٰه و صیام نیست تکبیر و حمد و نیت و رکن و قیام نیست

تبلیغ دین احمد مرسل تمام نیست ما را به جز تو بعد پیمبر امام نیست

این مذهب و عقیده و ایمان "میثم" است

حتی بهشت گر تو نباشی جهنم است

شاعر: محمدعلی بیابانی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای قطره در حوالی دریا قدم مزن ای ذره از ستایش خورشید دم مزن
حرف وجود را به زبان عدم مزن کار تو نیست؛ مدح علی را قلم مزن
هرچند آرزوی من از او سرودن است
کی در توان بنده خدا را ستودن است
روزی اگر که خلق به وصفت زنند دم یا شاعران شوند به مدح تو هم قسم
دریا شود مرکب و اشجار هم قلم صدها هزار حافظ و سعدی و محتشم
لاند در بیان تو یا مرتضی علی
وقتی که هست وصف تو کار خدا علی
باید غزل نوشت گدای در تو را باید سرود هر نفس قنبر تو را
من کیستم که وصف کنم بوذر تو را باید که واژه واژه هر منبر تو را
دریایی از بحار، و یا الغدیر کرد
خود را چنان سخن، به کمندت اسیر کرد
پُر کرد تا صدای خدا گوش کعبه را روشن نمود خانه خاموش کعبه را
دیدار تو ربود ز سر هوش کعبه را دیدند باز بودن آغوش کعبه را
یعنی که باده ریخت ز پیمانه خدا
دیدند حق درآمده از خانه خدا
راهی اگر به سمت خدا هست راه توست غیر از خدا زمین و زمان در پناه توست
خوشبخت کیست؟! آنکه هلاک نگاه توست کعبه کجاست؟! کعبه همان زادگاه توست
کعبه همانکه در طلبت سینه می‌درد
هر شب بر آستان نجف سجده می‌برد

گفتم نجف دوباره به غم مبتلا شدم بی‌اختیار راهی ایوان طلا شدم
هر بار که مسافر کرب و بلا شدم در آسمان شهر تو اول رها شدم
ای کوه! باز اذن به این کاه می‌دهی؟
ما را به خانه پدری راه می‌دهی؟
ای خانه تو خانه ما از قدیم‌ها بابای مهربان تمام یتیم‌ها
هستند در پناه تو حتی رجیم‌ها محشر نجاتمان بده از چنگ بیم‌ها
ای کاش روز حشر من اهل رجب شوم
با دست‌های فاطمه‌ات منتخب شوم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: هستی محرابی

بعد توحید و نبوت بهترین برهان علی‌ست
آخرین تفسیر دین، از منظر قرآن علی‌ست
هم سعادت، هم کرامت، عزت انسان علی‌ست
صورت جاوید عدل و معنی میزان علی‌ست
آن‌که فرمان خدا را می‌برد از جان علی‌ست
وارث نور محمد گوهر یزدان علی‌ست
شور ایمان، نور قرآن، چشمه رضوان علی‌ست
در کتاب آفرینش آیه عرفان علی‌ست
در طلوع فجر صادق، کعبه را مهمان علی‌ست
اولین سنگ بنای عالم امکان علی‌ست
چون در این دریای هول‌انگیز کشتی‌بان علی‌ست!

در حقیقت معنی دین؛ جلوه ایمان علی‌ست
آن همای آفرینش مایه فخر جهان
نور علم و معرفت از سینه‌اش جاری بود
ریشه عدل و عدالت از علی شد استوار
آن‌که دارد یک جهان آئینه در لبخند خویش
بارها قرآن ز شأن او سخن با خلق گفت
بیرق توحید را یکسر بر افرازد علی
قوت و قلب پیمبر، مقتدای فاطمه
چشم عالم خیره شد تا کعبه را آن‌گونه دید
علت خلقت همانا در علی معنا شود
دل به دریا زن مترس از موج‌های روبرو

شاعر: محمد جواد پرچمی قالب شعر: مسمط وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

امشب دلیل مستی‌ام از هر جهت تویی دنیا تویی برای من و آخرت تویی
 شایسته مردِ هیمنه سلطنت تویی نور خدا به هیبت انسان فقط تویی
 در جلوه‌ات خدا شده تکرار، یا علی

تو بودی و خدا و جهان آفرینی‌ات تو بودی و ملائک و خلوت گزینی‌ات
 صدها هزار سال پس از همنشینی‌ات حالا رسیده وقت ظهور زمینی‌ات
 حالا رسیده موعد دیدار، یا علی

من سینه‌چاک روی توأم، کعبه نیز هم گرم طواف کوی توأم، کعبه نیز هم
 من در نماز سوی توأم، کعبه نیز هم مدیون آبروی توأم، کعبه نیز هم
 ای قبله‌گاه، کعبه سیّار، یا علی

کعبه اگر که چاک گریبان گشوده است ثابت نمود، عاشقت از قبل بوده است
 صحنی که خاک مقدم مریم زدوده است در را به روی بنت اسد وا نموده است
 مختصّ توست، مُعجزِ بسیار، یا علی

منْ بعد از این علامت توحید، علم شده ماتِ تجلّی تو خداوند هم شده
 بتخانه حجاز، دگر محترم شده بیت الحرام بعد تو بیت الحرم شده
 شد با شرافت این در و دیوار، یا علی

دادم زکف به شوق مدیحت، قرار را واجب شده است سجده کنم نام یار را
 میزان کجاست، تا که بسنجد عیار را نشناختیم غیر تو پروردگار را
 ماتم از این شباهت رفتار، یا علی

در لا اله غیر تو خواندیم، جا نشد من هیچکس برای دلم مرتضا نشد
 مؤمن نشد هر آنکه ز کفرش دوا نشد پس لا شریک له که حقیقت ادا نشد
 من به یقین رسیده‌ام اینبار، یا علی

آنقدر می زدم علنی عشق می‌کنم امشب او یسم و قرنی عشق می‌کنم
 با جمله یَمُتِ یَرنی عشق می‌کنم من با ابالحسن، حسنی عشق می‌کنم
 دیوانه‌ام، پیاله نگه دار یا علی
 عشقم اگر علی‌ست سر دارم آرزوست من سر گذشت میثم تمارم آرزوست
 خرما فروختن بشود کارم آرزوست رسوا شدن میانه بازارم آرزوست
 بالای دار از تو زنم جار، یا علی
 هر کس که دید اوج تورا بال و پر فروخت نهج البلاغه از نمک تو شکر فروخت
 آنقدر غمزه‌های نگاهت، نظر فروخت هر کس که دید سر به جنون زد جگر فروخت
 عشاق را تویی تو خریدار، یا علی
 پر می‌دهیم مرغ دل خویش تا نجف کنج ضریح گوشه ایوان طلا نجف
 پُر شد قنوت هر شبم از ذکر یا نجف من سالهاست خواسته‌ام از خدا نجف
 خواندم دعای وصل تو بسیار، یا علی
 سر می‌دهم سروش نجف روزی‌ام کنید ابر گناه پوش نجف روزی‌ام کنید
 هستم پیاله نوش نجف روزی‌ام کنید دیدار می فروش نجف روزی‌ام کنید
 پس تا نجف بگو: صد و ده بار یا علی
 در این مسیر دیده گریان مُقرب است در صحن شاه، ریگ بیابان مقرب است
 در خانه‌ای که کلب نگهبان مقرب است زانو زدن مقابل ایوان مقرب است
 پس سجد می‌کنم به تو اینبار، یا علی
 گرچه برات، مالک اشتر نمی‌شویم مقداد نیستیم، ابوذر نمی‌شویم
 سلمان نبوده مُحرم این در نمی‌شویم اینها که جای خود سگ قنبر نمی‌شویم
 اما تویی همیشه مددکار، یا علی
 توحید محض، باعث ایجاد حیدر است بالای عرش افضل اوراد حیدر است

آنکس که جام دست نبی داد حیدر است زهرا عروس خانه و داماد حیدر است
 ای در نگاه عشق، علمدار یا علی
 مولی الموحدين، نفحات پیمبری نفس رسول، باب نجات پیمبری
 رمز شفاعت عرصات پیمبری میل حیات و گُنه صفات پیمبری
 پیغمبر است بر تو گرفتار، یا علی
 حُبّ علی نتیجه احسان فاطمه است او هل اتای فاطمه، قرآن فاطمه است
 اسباب شادی لب خندان فاطمه است این مرد مهربان به خدا جان فاطمه است
 زهرا تورا است یار و وفادار، یا علی
 آنجا که نیست نام تو جای نشست نیست بیچاره آن کسی که ز جام تو مست نیست^۱
 بر روی دست دست خداوند دست نیست این ورطه جای آنکه یقینش شکست نیست
 لعنت به هر که می‌کند انکار، یا علی
 ای شیر پاک، ای ثمر لقمه حلال خونم حلال تو شده یا سیف ذی‌الجلال
 گرما بده شراب شود غوره‌های کال ما را به غیر هجر نجف نیست یک ملال
 امضا بزن به نامه‌ام ای یار، یا علی
 ای اولین تلاوت قرآن قبل از آن ای اولین امام مسلمان قبل از آن
 آیات مومنون نمایان قبل از آن ای صاحب ولایت دوران قبل از آن
 قرآن بخوان بگو تو ز اسرار، یا علی
 قاری شدی و تیر و سنانند نریختند سنگ جسارتی به لبانت نریختند
 با خیزران به سمت دهانت نریختند مشتی حرامزاده به جانت نریختند
 وای از حسین و مجلس اغیار، یا علی

^۱. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی، رعایت توصیه‌های علما و به جهت انتقال بهتر معنای شعر تغییر داده شد

شاعر: رضا یعقوبیان قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

شهر مکه گشته امشب وادی طور دگر در جهان پیچیده امشب نفخه صور دگر
هر کجا را بنگری برپا شده شور دگر سر زده از آسمان ها ماه پُر نور دگر

هر دلی گردیده از یمن وجودش منجلی

زینت بیت خداوند مبین گشته علی

فاطمه بنت اسد سر تا به پایش ناز شد با خدای مهربان خویش گرم راز شد
بار دیگر از کرامات خدا اعجاز شد ناگهان دیوار بیت الله از هم باز شد

با ندای ادخلوا وارد به بیت الله شد

زینت بیت خدا نور ولی الله شد

هر دو گل از لطف خالق شامل احسان شدند مادر و فرزند در بیت خدا مهمان شدند
هر دو از الطاف یزدان چون مه تابان شدند زین همه لطف و کرامات خدا حیران شدند

فاطمه بنت اسد در بیت حق مادر شده

کعبه پر از عطر و بوی حضرت حیدر شده

بر لب اهل ولا امشب بُود شور و نوا آمده تفسیر کل آیه های هل اتی
روشن از نور علی شد بیت حی کبریا تاسه روز از لطف حق بوده است مهمان خدا

بعد از آنکه صاحب خانه برون از خانه شد

روبروی کعبه احمد محو آن دُر دانه شد

خانه کعبه شده از مقدمش خُلد برین آمده از لطف خاص حق امیرالمومنین
آمده آن کس که باشد در جهان حامی دین شادمان شد از وجودش قلب ختم المرسلین

کوری چشم تمامی حسودان زبون

خواند حیدر بر روی دست پیمبر مومنون

عالم از یمن قدوم او پُر از شور و شغف آمده روی زمین حوران جنت صف به صف
 بهر تبریک آمده جبریل در بیت الشرف شد عیان روی چو ماه مرتضی شاه نجف
 جبرئیل وحی داده بر همه عالم پیام
 سر زده در سیزده ماه رجب ماه تمام
 شیعیان شادند امشب شمع محفل‌ها تویی ای امید نا امیدان کعبه دل‌ها تویی
 همسر زهرای اطهر، هستی طاها تویی با نگاهت یا علی حلال مشکل‌ها تویی
 بعد پیغمبر تویی بر عالم هستی امیر
 امشب از لطف و کرامت یا علی دستم بگیر
 ما همه محو گل روی چو ماه حیدریم شکرالله شیعۀ با عزّ و جاه حیدریم
 در شب میلاد حیدر در پناه حیدریم مست جام عشق حیدر با نگاه حیدریم
 مرتضی کارش بود تا حشر ذره‌پروری
 حیدری‌ام حیدری‌ام حیدری‌ام حیدری
 با بدی‌هایم خودم دانم که عار حیدرم هرچه هستم شکرالله از دیار حیدرم
 جرعه‌نوش جرعه‌ای از چشمه‌سار حیدرم افتخار من شده این، ریزم‌خوار حیدرم
 هرچه دارم باشد از این حیدر والاتبّار
 بر من مسکین ولای او بداده اعتبار
 بر سر کوی تومن چون سائل دل خسته‌ام از همه عالم بجز تو یا علی بگسسته‌ام
 تو کرم کردی و من تنها به تو دل بسته‌ام در شب میلاد تو در محفلات بنشسته‌ام
 از طفولیت علی مست تولای توأم
 از کرامات خدا خاک کف پای توأم
 درس عشق و عاشقی را از علی آموختیم پای درس عشق مولا لحظه لحظه سوختیم
 حُبّ و مهر او درون سینه‌ها اندوختیم دست خالی دیدگان را بر نگاهش دوختیم

مرتضی بر عالم هستی امام و مقتداست

هر چه داریم از ولای حضرت مشکل گشاست

من کیم طفل دبستان شما یا مرتضی من کیم خار گلستان شما یا مرتضی
شاملم گردیده احسان شما یا مرتضی گشته‌ام ریزه‌خورخوان شما یا مرتضی

من (رضا) هستم که از لطف شما شرمندهام

از شما دم می‌زنم مولای من تا زنده‌ام

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: اسماعیل تقوایی

سینه درانیده و گشته مکان زاد تو
بیت خدا شادمان، چون شده صیاد تو
زاد چنین در جهان هست فقط زاد تو
تا که مبارک شود لحظه ایجاد تو
کون و مکان مست شد از می رخداد تو
معنی آن این بود حق شده همزاد تو
هر دل ویرانه ای می‌شود آباد تو

زنده کند مُرده را نام فرح زاد تو
عدل خدا شد بپا از طرق داد تو
تشنه بیائیم ما بر سر میعاد تو
در دو جهان چشم ما هست به امداد تو
ای یل خیبر شکن، هست فقط یاد تو

کعبه طواف کند موقع میلاد تو
دُرّ گران زمان در صدف خلقتی
خانه خالق شده زادگهت یا علی
جمله زنان بهشت یار به بنت اسد
قصه میلاد تو گشت دهان تا دهان
بیت خدا مأمن و زادگهت بوده است
سیزده، ماه رجب، چون که فرا می‌رسد^۱

خالقت از نام خود نام تو را برگزید
آمدی و عدل را نوبت ابراز شد
ساقی کوثر تویی، وعده ما محشرست
عشق تو سرمایه ما به دو دنیا بود
آنچه غم از دل برد، قلب جلا می‌دهد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

هر دل ویرانه ای می‌شود آباد تو

ماه رجب سیزده، چون که فرا می‌رسد

جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: امیرحسین مومنی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دریا بدون ماه تلاطم نمی‌کند تا نور توست، راه کسی گم نمی‌کند
در لحظه‌های سبز مناجات با خدا حتی کلیم چون تو تکلم نمی‌کند
در زندگی غذای تو شد نان جو، نمک مرد بهشت، روی به گندم نمی‌کند
جان پیمبری! اگر از او جدا شوی یک غنچه این بهشت تبسم نمی‌کند

او راحت تو و تو قرار پیامبر

می‌یافت با تو جان دوباره پیامبر

و قتش رسیده است که یک آرزو کنی این خاک را زلال‌تر از آبرو کنی
تا عرش شانه‌های نبی کرده‌ای عروج تا مثل او به دعوت معراج رو کنی
دنیا به حسرت نگهت زیر پات ماند تا چند کفش‌های خودت را رفو کنی؟
هم‌صحبت تو نیست کسی غیر فاطمه برخیز سمت آینه تا گفتگو کنی

زیباترین طلیعه قدر تو فاطمه‌ست

پشت و پناه خیبر و بدر تو فاطمه‌ست

وقت «سلونی» است که خود را نشان دهی تا که خبر از آن طرف آسمان دهی
در بستر پیمبر اگر آرمیده‌ای این آروزی توست به جایش تو جان دهی
تا که حدیث منزلت از شأن تو گواست شرح نگین خاتم پیغمبران دهی
جنگید با تو «عمرو» و به لطف اسیر شد باور نمی‌نمود به او هم امان دهی
حالا بیا کلید بهشت خدا به دست باید که راه را به محبان نشان دهی

ای مرد زخم خورده میدان جنگ‌ها

حالا نگاه کیست بر آن زخم‌ها دوا

بر چهره‌ات نگاه پیمبر چه دیدنی‌ست وقت وصال این دو برادر چه دیدنی‌ست
زیباترین ترانه صبح قیامت است ساقی کنار چشمه کوثر چه دیدنی‌ست

این روشن است سایه حق در وجود توست
کعبه ز نور توست منور، چه دیدنیست
وقتی شکوه قدرت تو جلوه می‌کند
در دست‌های تو در خیبر چه دیدنیست
بر بال جبرئیل نوشته فضائلت
این بال و پر برای پیمبر چه دیدنیست
اهل سقیفه از تو چه دورند یا علی
در دیدن مقام تو کورند یا علی

نور شما نشانه صبح سپیده است
خلقت گلی ز باغ بهار تو چیده است
گویا فرشته‌های خودش را خدای نور
از روشنای نور شما آفریده است
مولا هنوز سوره وحیی نیامده،
آیات مؤمنون ز لبانت وزیده است
وقت کرامت است رکوع نماز تو
ای مرد مرحمت! که نظیر تو دیده است
این گریه‌ها و آه یتیمانه هر سحر
پای تو را به سمت خرابه کشیده است
ای معنی غدیر خدا و پیامبر
یک نور واحدید شما و پیامبر

شاعر: محمدجواد غفورزاده قالب شعر: رباعی وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

گویند حریم کعبه، در داشته است
از شدت اشتیاق دیدار علی
از «سیزده رجب» خبر داشته است
دیوار حرم، شکاف برداشته است

خورشید ز شهر مکه چون سر می‌زد
وقتی به حریم کعبه رفتم، دیدم
در سینه، کبوتر دلم، پر می‌زد
هستی در خانه علی، در می‌زد

دل در صدف مهر علی، دل باشد
گفتند که ذوالفقار او را دو دم است
جان‌ها به ولایش متمایل باشد
تا مرز میان حق و باطل باشد

شاعر: هستی محرابی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

کعبه در آمدنش لحظه شماری می‌کرد
 همه احساس درونش به تماشا گُل کرد
 عشق ظاهر شد و گردش به طواف آمده است
 فاطمه بنتِ اسد لب به ثنا وارد شد
 دُری از دامن پاکش شده بیرون ز صدف
 تا خدا خواست که با او به تماشا برسد
 هاتَف از غیب ندا کرد مبارک باشد
 بین آغوشِ نبی خنده مکرر زده است
 کیست شایسته‌ترین عبدِ خداوندِ جلی؟
 شاهدِ وحیِ نبی، محرمِ اسرار، علی
 عشق را در دل یک جمله کوتاه بگو
 نامِ او هلهله شادی اهلِ فلک است
 مرتضی جلوه‌ای از جاه و جلال و جبروت
 حاملِ پرچمِ توحیدِ خداوندِ علی‌ست
 شده اعجازِ علی نابت‌ترین باورِ ما
 پایهٔ عرش به ایثارِ علی پابرجاست
 عبودها همه مورند و سلیمان حیدر
 قبلِ خلقت به خداوند شهادت داده است
 سند برتری حکمِ غدیر است علی

صحن را از قدمش آینه کاری می‌کرد
 اشک شوقش همهٔ صحن و سرا را گُل کرد
 ناگهان رکنِ یمانی به شکاف آمده است
 تا که مهمانِ خدای احد و واحد شد
 هدیه داده‌ست خداوند به او دُرّ نجف
 جلوه‌ای کرد که از کعبه به دنیا برسد
 قدمِ پاک‌ترین مرد مبارک باشد
 اولین بوسه به لبه‌اش پیمبر زده است
 مرتضی جانِ پیمبر، وَ نبی جانِ علی
 چه کسی نورِ تو را می‌کند انکار! علی
 اشهد و اَنَّ علیاً ولیّ الله بگو
 خاکِ نعلینِ علی سرمهٔ چشمِ ملک است
 چشمِ او آینهٔ عالمِ مُلک و مَلکوت
 مرکز ثقلِ جهان نقطهٔ پیوندِ علی‌ست
 نقش بسته به دل و صفحهٔ انگشترِ ما
 چرخهٔ فرش به ایثارِ علی پابرجاست
 بین هر معرکه‌ای فاتح میدان حیدر
 و خداوند به او نور و ولایت داده است
 ما غلامیم و فقط نعم الامیر است علی

شاعر: محمد جواد پرچمی قالب شعر: مسمط وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مائیم و اعتکافِ علی، سیزده شب است حجاج در طوافِ علی، سیزده شب است
 دلبسته در کلافِ علی، سیزده شب است مست می مُضافِ علی، سیزده شب است
 مائیم دلسپرده دیدار، یا علی
 امشب مرا تقرّب تو نیت است و بس این بهترین زمینه تربیت است و بس
 در تربیت، مسیر، عبودیت است و بس گنه عبودیت، ز ربوبیت است و بس
 دیدیم در تو ما، ربوبیتِ یار، یا علی
 من سینه چاک روی توأم، کعبه نیز هم گرم طواف کوی توأم، کعبه نیز هم
 من در نماز سوی توأم، کعبه نیز هم مدیون آبروی توأم، کعبه نیز هم
 ای قبله گاه، کعبه سیار، یا علی
 کعبه اگر چاک گریبان گشوده است ثابت نمود، عاشقت از قبل بوده است
 صحنی که خاک مقدم مریم زدوده است در را به روی بنت اسد وانموده است
 مختصّ توسّست، مُعجزِ بسیار، یا علی
 دادم ز کف به شوق مدیحت، قرار را واجب شده است سجده کنم نام یار را
 میزان کجاست، تا که بسنجد عیار را **از راه تو شناخته‌ام پروردگار را^۱**
 ماتم از این شباهت رفتار، یا علی
 در لا اله غیر تو خواندیم، جا نشد **قطعاً کسی برای دلم مرتضی نشد**
 مؤمن نشد هر آنکه ز کفرش دوا نشد پس لا شریک له که حقیقت ادا نشد
 دارم به کفر می‌رسم اینبار، یا علی

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

نشناختیم غیر تو پروردگار را

میزان کجاست، تا که بسنجد عیار را

جایگزین بیت زیر کنید.

حتی خدا برای دلم مرتضی نشد

در لا اله غیر تو خواندیم، جا نشد

آنقدر می زدم علنی عشق می‌کنم امشب او یسم و قرنی عشق می‌کنم
 با جمله یمت یرنی عشق می‌کنم من با ابالحسن، حسنی عشق می‌کنم
 دیوانه‌ام، پیاله نگه دار یا علی
 عشقم اگر علیست سر دارم آرزوست من سر گذشت میثم تمارم آرزوست
 خرما فروختن بشود کارم آرزوست رسوا شدن میانه بازارم آرزوست
 بالای دار از تو زنم جار، یا علی
 هرکس که دید اوج تو را بال و پر فروخت نهج البلاغه از نمک تو شکر فروخت
 آنقدر غمزه‌های نگاهت، نظر فروخت هر کس که دید سر به جنون زد جگر فروخت
 عشاق را تویی تو خریدار، یا علی
 پر می‌دهیم مرغ دل خویش تا نجف کنج ضریح گوشه ایوان طلا نجف
 پُر شد قنوت هر شبم از ذکر یا نجف من سالهاست خواسته‌ام از خدا نجف
 خواندم دعای وصل تو بسیار، یا علی
 سر می‌دهم سروش نجف روزی‌ام کنید ابر گناه پوش نجف روزی‌ام کنید
 هستم پیاله نوش نجف روزی‌ام کنید دیدار می فروش نجف روزی‌ام کنید
 پس تا نجف بگو: صد و ده بار یا علی
 در این مسیر دیده گریان مُقرب است در صحن شاه، ریگ بیابان مقرب است
 در خانه‌ای که کلب نگهبان مقرب است زانو زدن مقابل ایوان مقرب است
 پس سجده می‌کنم به تو اینبار، یا علی
 گر چه برات، مالک اشتر نمی‌شویم مقداد نیستیم، ابوذر نمی‌شویم
 سلمان نبوده محرم این در نمی‌شویم **حتی غلام خانه قنبر نمی‌شویم^۱**
 اما تویی همیشه مددکار، یا علی

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

توحید محض، باعث ایجاد حیدر است بالای عرش افضل اوراد حیدر است
 آنکس که جام دست نبی داد حیدر است زهرا عروس خانه و داماد حیدر است
 ای در نگاه عشق، علمدار یا علی
 مولی الموحدین، نفحات پیمبری
 رمز شفاعت، عرصات پیمبری میل حیات و گُنه صفات پیمبری
 پیغمبر است بر تو گرفتار، یا علی
 حُبّ علی نتیجه احسان فاطمه است او هل اتای فاطمه، قرآن فاطمه است
 اسباب شادی لب خندان فاطمه است این مرد مهربان به خدا جان فاطمه است
 زهرا تو راست یار و وفادار، یا علی
 آنجا که نیست نام تو جای نشست نیست گمراه هر کسی که ز جام تو مست نیست
 بر روی دست دست خداوند دست نیست این ورطه جای آنکه یقینش شکست نیست
 لعنت به هر که می‌کند انکار، یا علی
 ای شیر پاک، ای ثمر لقمه حلال خونم حلال تو شده یا سیف ذی‌الجلال
 گرما بده شراب شود غوره‌های کال ما را به غیر هجر نجف نیست یک ملال
 امضا بزن به نامه‌ام ای یار، یا علی
 ای اولین تلاوت قرآن قبل از آن ای اولین امام مسلمان قبل از آن
 آیات مؤمنون نمایان قبل از آن ای صاحب ولایت دوران قبل از آن
 قرآن بخوان بگو تو ز اصرار، یا علی

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

جایگزین بیت زیر کنید. مولی الموحدین، نفحات پیمبری نفس رسول، باب نجات پیمبری

آنجا که نیست نام تو جای نشست نیست لعنت به هر کسی که ز جام تو مست نیست

شاعر: آرمان صائمی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ای فلسفه خلقت تو راز خداوند آغاز تو همسوست به آغاز خداوند
با آمدنت کعبه به هم ریخت؛ ترک خورد دیدیم همه قدرت اعجاز خداوند
با آمدنت نظم گرفته‌ست دو عالم کوك است از آن روز همش ساز خداوند
ذهنم وسط نافله درگیر همین است باید بکشم ناز تو یا ناز خداوند؟

ای جان که زمین با قدمت شکل گرفته

دنیای خدا در حرمت شکل گرفته

چشمان شما چرخ دهد شمس و قمر را انگشت تو تعیین کند رزق سحر را
با وصله کفشت همه حیران تو گشتند مبهوت نمودی تو علی اهل نظر را
فتح در خیبر که نشد معجزه تو تفریح تو این شد بکنی قلعه و در را
غیر از تو که تسکین بدهد زلزله‌ها را؟ در دست تو دیدیم فقط اصل هنر را

ما از تو نداریم به غیر تو تمنا

جان خواهی ز ما؟ ای به روی چشم بفرما

الماس دلم کار بیابان نجف بود روی لب من مدحت سلطان نجف بود
جبریل نوشته‌ست که از روز ولادت دستش همه عمر به دامان نجف بود
تا دید همه سجده به درگاه تو کردند **چشمان نبی خیره به ایوان نجف بود^۱**

ممنون تو هستیم علی جان که به فضلت نانی که شده قسمت ما نان نجف بود

ما نان تورا خورده نمک گیر غدیریم

سوگند به زهرا همه درگیر غدیریم

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور جلوگیری از کج تابی معنای شعر و همچنین انتقال بهتر معنای شعر

بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید .

هنگام رجزهای تو و وقت نبرد است افتاده فشار همه رنگ همه زرد است
 جبریل هراسان به خدا گفت: خدایا می‌بینی علی در دل این دشت چه کردست؟
 با نعره تو گُرك و پَر از کفر فرو ریخت حالا به جلو آید اگر مثل تو مرد است
 طوری زده‌ای گردن دشمن که خدا گفت الحق که علی خاص و منحصر بفرد است
 اصلاً تو کجا؟ شعر کجا؟ با قلم من
 مدح تو فقط کار خدا هست یقیناً

شاعر: شعرای مختلف قالب شعر: رباعی وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

خورشید ز شهر مکه چون سر می‌زد در سینه، کبوتر دلم پر می‌زد
 وقتی به حریم کعبه رفتم، دیدم هستی در خانه علی در می‌زد

***** محمد جواد غفورزاده *****

روزی که علی به کعبه آمد به وجود از بهر علی خدا در از کعبه گشود
 در بسته بداد خانه خود به علی حقا که علی ست خانه زاد معبود

***** سید علی اصغر صائم *****

دانی که چرا علی امام ذی جود در خانه حق ز مادر آمد به وجود
 مجموع مکاشفان دنیا به یقین گفتند عیان ز پرده شد بود و نبود

***** احمد تیموری *****

از نور ولایت جهان سرشار است هر کس که تو را ندید روزش تار است
 هر چند که دیر است ولی می‌فهمند فردای بدون تو چه حسرت‌بار است

***** یوسف رحیمی *****

در مخزن لایموت دردانه علی‌ست در کون و مکان امیر فرزانه علی‌ست
 در کعبه ظهور کرد تا بر همه کس معلوم شود که صاحب خانه علی‌ست

***** صغیر اصفهانی *****

شاعر: محمد جواد شیرازی قالب شعر: ترجیع بند وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

خوشم با حُبِّ حیدر قد کشیدم دلم را از همه عالم بریدم
 به غیر از مرتضی چیزی ندارم به غیر از مرتضی چیزی ندیدم
 چه شوری در دلم افکنده عشقش پُر از عشقم، پُر از از خوف و امیدم
 خوشم حلقه به گوش این سرایم به هر محفل ثنائیش را شنیدم
 حیاتش ساده‌تر از بندگان بود عجب شاه و امیری برگزیدم

گرفتار نگارم شُکْرُ لِلَّهِ

علی را دوست دارم شُکْرُ لِلَّهِ

صد و ده بار ذکر هو گرفتم از این دنیا و اهلش رو گرفتم
 مگر عَقلَم کم است از او نخوانم مگر کم آبرو از او گرفتم
 دل من زیر و رو شد از شبی که به دستم در حرم جارو گرفتم
 خراسان و نجف، این آبرو را هم از این سو، هم از آن سو گرفتم
علی گفتم که زهرا شاد گردد^۱ چه پاداشی از این بانو گرفتم

گرفتار نگارم شُکْرُ لِلَّهِ

علی را دوست دارم شُکْرُ لِلَّهِ

خدا رو کرد با او گوهرش را تجلّی صفات و مظهرش را
 زمان وحی نور قل هو الله میان کعبه خوانده مادرش را
 نبی هم در شب تاریک فتنه به حیدر می‌سپارد بسترش را
 میان اوج پرواز نمازش به سائل می‌دهد انگشترش را
 همه بی‌تاب بر سجده می‌افتند اگر افشا نماید قنبرش را

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

گرفتار نگارم شُکْرُ لِلَّهِ

علی را دوست دارم شُکْرُ لِلَّهِ

نجاتم داده استغفارهایش	دلم را بُرده با رفتارهایش
شده سرتاسر نهج البلاغه	نمی از باطن پندارهایش
ملائک از شعف هو می‌کشیدند	همیشه لحظهٔ پیکارهایش
نبی دلگرم بازوی علی بود	به جای تک تک سردارهایش
چنان از قلعه در را مرتضی کند	ترک برداشت تا تالارهایش

گرفتار نگارم شُکْرُ لِلَّهِ

علی را دوست دارم شُکْرُ لِلَّهِ

رها کردن مرام پیر من نیست	به دست دیگران زنجیر من نیست
مرا دیوانه می‌خوانند مردم	اگر مجنون شدم تقصیر من نیست
اگر از مرتضی کمتر بخوانم	اثر بر نالهٔ شبگیر من نیست
بدون گوهر حُبّ ولایت	به غیر از معصیت تکبیر من نیست
گره خورده دلم با حُبّ حیدر	به جز این عشق در تقدیر من نیست

گرفتار نگارم شُکْرُ لِلَّهِ

علی را دوست دارم شُکْرُ لِلَّهِ

ازل از جام خود بر ما چشانده	همین باده دل ما را کشانده
زمان خلقت آب و گل ما	کمی خاک عبایش را تکانده
کسی که روی دوش مصطفی رفت	یتیمان را سر دوشش نشانده
خدا هم از زبان مرتضایش	پیمبر را شب معراج خوانده
به شوق وعدهٔ «یا حارِ همدان» ^۱	برایم طاقت و صبری نمانده

۱. اشاره به این سخن امیر المومنین علیه السلام که فرمودند: «يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمْتُ يَرْنَى، بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۶۰»

گرفتار نگارم شُکْرِ لِلَّهِ

علی را دوست دارم شُکْرِ لِلَّهِ

برای مؤمنین یعسوب دین است	خداوند کرم روی زمین است
عبای وصله دار کهنه او	تجلی همان حصن حصین است
نشستن زیر ایوان طلایش	برایم بهتر از خلد برین است
اگرچه منکرانش هم نفهمند	فقط حیدر امیرالمؤمنین است
به یمن شیر پاک مادر خود	تمام عمر، حرفم این چنین است

گرفتار نگارم شُکْرِ لِلَّهِ

علی را دوست دارم شُکْرِ لِلَّهِ

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

از روزگار شبزده بیزار می‌شوم
هر صبح با اذان تو بیدار می‌شوم
از رهروان میثم تمّار می‌شوم
از فرقه سقیفه طلبکار می‌شوم
مبعث اگر نجف نروم زار می‌شوم
اندازه هزار سال وفادار می‌شوم
سلطان تویی و شاعر دربار می‌شوم
با آرزوی مرگ سبک بار می‌شوم
سایه نشین حضرت عمّار می‌شوم
فریاد سرخ لشکر مختار می‌شوم

تا غرق نور حیدر کرار می‌شوم
هر شب به ذکر ناد علی خواب می‌روم
در آستان نوکری از نسل قنبرم
در روز حشر، روز جزا، روز انتقام
ای آبروی شهر رجب، آبرو بخر
من را ببر نجف که به هر بوسه بر ضریح
ممدوح شعر من، سلهام ناز خنده‌ات
من در خیال مُردن "ابن سُکیت" وار
مجنون درس عاشقی و سر به زیری‌ام
دنبال رد پای ابوذر به تیغ شعر

شاعر: ابراهیم زمانی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

به نام ذوالفقاری که غُصَب را خاک کرده خلیلی که جهان را از هُبل‌ها پاک کرده
فقط کعبه برای او گریبان چاک کرده حدیثِ چشم او را سُرْمهٔ لولاک کرده

شجاعت پیش مولایم علی معنا ندارد

خدا بالای دست او در این دنیا ندارد

چرا که کعبه را دور سر او آفریدند برای احترام مادر او آفریدند
و ناموس خدا را همسر او آفریدند امیران را غلام قنبر او آفریدند

یقین ذکر تمام انبیاء هم «یا علی» هست^۱

علی حق بوده و حق هم همیشه با علی هست

ندارد درد دنیا، درد مردم بوده دردش هزاران مثلِ حاتم مُستمندِ دورگردش
ببندد روی پیشانی اگر سربندِ زردش خدا تکبیر می‌گوید به هنگامِ نبردش

علی در هر نبردی جنگ را فرجام داده‌ست

و تیغش کارِ عزرائیل را انجام داده‌ست

برای ضربه‌اش در جنگ او وسواس دارد غُصَب دارد ولیکن بیشتر احساس دارد
رحیم النَّاس هست و او کریم النَّاس دارد و شاگردی شبیه حضرتِ عباس دارد

علی دریای بی‌پایانِ صبر و کوه درد است

رجزهای لبِ عباس هنگامِ نبرد است

اگر چه بخشش و جود علی بسیار بوده‌ست ولی در هر نبردی او یلِ قهار بوده‌ست
برای عده‌ای که قصدشان انکار بوده‌ست قسیم الجَنّه گاهی هم قسیم النَّار بوده‌ست

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به دلیل ایراد محتوایی و به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که

در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

علی حق بوده و حق هم همیشه با علی هست

و بی‌شک رویِ لبهایِ خدا هم "یا علی" هست

به خاطر دارد او مُحْتَاج در هر خانه‌ای را
و شاید پیرمردِ کور در ویرانه‌ای را

فقط شمشیر نه؛ در دستهایش بوی نان داشت همیشه روی دوشش بقچه‌ای از آسمان داشت

شبیه کوه اما در دلش آتشفشان داشت علی در چشم خار و در گلویش استخوان داشت

فقط او می‌تواند اینچنین مظلوم باشد

خلیفه باشد و در محکمه محکوم باشد

فقط او میتواند کار چندان ساده‌ای نیست شبیه او امیر اینچنین افتاده‌ای نیست

برایش فتح خیبر کار فوق العاده‌ای نیست به جز زهرا برایش دلبر و دل داده‌ای نیست

علی انگیزه خلق زمین و آسمان است

علی زیباترین مضمون برای شاعران است

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: احمد شاکری

دگر مانند حیدر آسمان گستر نمی‌آید
که زیبا قبله‌ای آمد و زیباتر نمی‌آید
مگر زین جلوه زیباتر ز دستش بر نمی‌آید؟
صدای پلک چشمی هم ز دشمن در نمی‌آید
نفس در سینه می‌ماند و بالاتر نمی‌آید
غزالی کمتر از عباس جنگاور نمی‌آید
به هر صورت حساب آرم حسابم در نمی‌آید
که وصفش با قلم در لوح و این دفتر نمی‌آید
نمی‌آید نمی‌آید دگر حیدر نمی‌آید

به میزان گران سنجی از این بهتر نمی‌آید
به سوی کعبه دیگر من نمازم را نمی‌خوانم
نهاده نام خود بر وی علیّ عالی اعلی
زمین می‌لرزد از گامش که در وقت رجز خوانی
یدالله است و شیرافکن که از یک گردش چشمش
نبرد از مرتضی آموز کز درس نبرد او
خدایش خوانمش هرگز بشر می‌گویمش اما
چگونه وصف او گویم چگونه مدح او خوانم
زمین دردانه‌ای از دست دادی و نفهمیدی

شاعر: مجتبی قاسمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

«فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم» پُر شد از مهر علی پیکره و بنیادم
 مست میخانه شدم یاد نجف افتادم بنده حیدرم و از دو جهان آزادم
 ساقی امشب بده باده به شمع آمدهام
 با امیدی به سر خم نجف آمدهام
 امشب از عشق تو مولا همه جا ریخت به هم از قدومت همه ارض و سما ریخت به هم
 بهر دیدار تو ای شاه، گدا ریخت به هم بی سبب نیست که این سینه ما ریخت به هم
 صدف کعبه شکست و گوهرش پیدا شد
 فاطمه بنت اسد هم قمرش پیدا شد
 آمدی و حرم از شور و نوا پر شده است کعبه از جلوه الطاف خدا پُر شده است
 جام‌های تهی از لطف شما پر شده است عالم از نعره مستانه ما پر شده است
 ما همه مست تو هستیم همه مجنون
 سالیانی است که هستیم همه مدیون
 ای که بر هر دو جهان حکم ولایت داری بر سر سائل خود دست حمایت داری
 نسل در نسل به ما ویژه عنایت داری بر همه انس و ملک حکم امامت داری
 بهر هر سوخته دل یار علی باشد و بس
 تا ابد سید و سالار علی باشد و بس

شاعر: جمعی از شعرا

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

مگر نه اینکه نجف شاد می‌کند ما را
 به ساحل آمدگانیم و تشنه، این ساقی
 طرب کنید و به یک کوزه اکتفا نکنید
 تویی علی که همه سنگریزه‌ها دُر شد
 تویی علی که نیاورده وحی را جبریل
 تویی علی که خدا گر به خاطر تو نبود
 خدا نبوده‌ای اما خدا پس از خلقت
 به ذوالفقار تو اسلام زنده شد، قرآن
 نرفته‌ام به هوای غزال رعنایی
 به یمن آمدنت ای معلم خلقت
 دم مسیح اگر زنده می‌کند، مُرده
 ضریح نیست لبالب شراب انگور است
 بیا و رزق زیارت برایمان بنویس
 عجزه‌ای که لباس عروس می‌پوشد
 به عشق روی علی پیری‌ام جوانی شد
 به کهف راه ندارم به حضرتش گویند

بریز باده که مشتاق ساغرم یارا
 شراب می‌کند از لطف آب دریا را
 به کوزه‌ای نتوان طی نمود صحرا را
 به عشق فاطمه هر جا گذاشتی پارا
 جز آنکه فاش نموده است نقطه با را
 کنار نیل رها کرده بود موسی را
 چرا گذاشت پس از لا اله، الا را؟
 چرا قسم نخورد عادیات ضبحا را
 که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
 خدای داده به افلاک حکم برپا را
 دم تو زنده نگه داشته‌ست عیسی را
 به حق فاطمه تَر کن علی لب ما را
 زیارت نجف و کربلای زیبا را
 چقدر خوب تو دادی جواب دنیا را
 نخوانده‌اید مگر قصه زلیخا را
 سگی نهاده بر این در سر تمنا را^۱

۱. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی حذف شد که در آن حدیث پیامبر اکرم زیر سوال برده شده است زیرا پیامبر فرمود: **يَا عَلِيُّ إِنَّمَا أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي**؛ ای علی به درستی که تو برای من به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نخواهد بود. بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۱۴۲» این حدیث که بنام حدیث منزلت مشهور است بطور متواتر در اکثر کتب شیعه و سنی آمده است.

علی کجا به پیامبر مثال هارون است؟! که جز علی نشناسم، خدای سینا را

ضمناً شعر فوق سروده مشترک آقایان محمدحسین ملکیان، سیدحسن رستگار، سید مهدی حجازی، محمد رضاقناعتی، مهدی قاسمی، محسن ناصحی و علیرضا مصور می‌باشد است

شاعر: محمد حسین رحیمیان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فعولن فعولن فعول

به لطف خدا سائل این درم	هوای نجف آمده در سرم
تو ای ساقی با محبت بیا	بده قطره‌ای از می کوثرم
منم آن زمین خورده روزگار	به عشق تو دادند بال و پر
اگر که شوم عاشق غیر تو	کند عاق مولا، مرا مادرم
پدر مادر و جان ناقابل	فدای تو ای خانه‌زاد حرم
علی یا علی یا علی بوده است	مناجات شبهای پیغمبرم

تویی معنی اسم اعظم علی

محبّ تو خوبان عالم علی

تو بودی زمانی که دنیا نبود	نشانی ز آدم و حوا نبود
تو مولود کعبه نبودی اگر	مقامش که این قدر، بالا نبود
و حسّی به نام محبت نبود	اگر که محبّ تو زهرا نبود
مسلمان نبود و مسلمان نمرد	کسی که دلش با تو آقا نبود
خدا این زبان را نمی‌آفرید	اگر یا علی ذکر لب‌ها نبود
تو ساقی کوثر نبودی، بهشت	چنین باب میل دل ما نبود

غلامی تو سرنوشت من است

تو هر جا که باشی بهشت من است

تو ماه شب تار پیغمبری	تو آگه ز اسرار پیغمبری
خدیجه است همراه و هم‌سنگرت	تو آن اولین یار پیغمبری
تو السابقونی، تو سر حلقه	تمامی انصار پیغمبری
به کوری چشم فلان و فلان	همیشه تو غمخوار پیغمبری
حریف محمد نگرده کسی	اگر تو علمدار پیغمبری

ندیده زمانه شکستت علی

بُود قهرمانی به دستت علی

تو والایی و صاحب پرچمی	ولیعهد پیغمبر اکرمی
تویی اولین قاری مومنون	تو بالاتر از درک هر آدمی
ز سمت همه معجزه دیده‌اند	تو ذکر لب هر مسیحا دمی
تویی چاره کل بیچارگان	به درد بدون دوا مرهمی
چه سری است پنهان به خاک نجف	رود از دل زائرت هر غمی
در خانه تو همه راحتند	تو خاکی ترین شاه این عالمی

تو بر قاتلت هم وفا می‌کنی

به هر کس که آمد عطا می‌کنی

تو ایمان، تو قبله، تو قرآن من	تو سبحان سبحان سبحان من
تو صاحب، تو سرور، تو آقای من	تو دلبر، تو مولا، تو سلطان من
تو مشکل گشا، مهربان، با وفا	تو مرهم، تو چاره، تو درمان من
الهی نگردد جدا یا علی	ز دامن لطف تو دستان من
چه کردند پیغمبران با همین	علی جان علی جان علی جان من
مرا زاده مادر که روزی شود	فدای سر قنبرت جان من

منم سخت، محتاج احسان تو

غلامم غلام غلامان تو

جهان بنده مصطفی و علی	نمک گیر خیر النساء و علی
بهشت است جایی که اهلش شوند	همه سر به راه خدا و علی
شنیدم که بود از ازل ارتباط	میان همه انبیا و علی
امان از کسانی که سر در گمند	میان معاویه‌ها و علی

الهی بگیریم، ما رنگ و بو ز مردان بی‌ادعا و علی
 علی بنده مال دنیا نبود حقوق نجومی کجا و علی
 علی ظلم در حق ملت نکرد
 به اموال مردم خیانت نکرد
 علی با محبت، علی با وفا علی سفره دار و خدای عطا
 علی خون دل‌های بسیار خورد که اسلام، حالا شده دین ما
 اگر خسته از ظلم هر ظالمی علی را بزن مثل زهرا صدا
 به نام علی دل به دریا زدند تمام شهیدان راه خدا
 نوشته است تاریخ رأس حسین به جرم علی دوستی شد جدا
 چه بی‌کس شده مثل حیدر، حسین
 زند دست و پا، زیر خنجر، حسین

شاعر: رضا قربانی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن
خوب است دلم خلوت شب داشته باشد خواهان هنرمندِ تو گر کوه جگر داشت در بارگاه عشقِ تو عاقل ته صف هست بدخواه تو آقا به خداوند بعید است تو یک تنه باعث شده بودی که محمد گفتند خدا نیست علی، ما که ندیدیم... زایشگهت از قصد شده کعبه، علی جان! آنقدر بزرگی که تو تب می‌کنی اول؛ خوشبخت شود هر که برات نجفت را	سختی بکشد تاب و تعب داشته باشد اول قدم آن است ادب داشته باشد باید که به دیوانه لقب داشته باشد از سمت پدر، اصل و نسب داشته باشد هنگام خطر، داوطلب داشته باشد مثل تو کسی جلوه رب داشته باشد تا سجده به یک سنگ، سبب داشته باشد گر قنبر تو حالت تب داشته باشد در سیزده ماه رجب داشته باشد	

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: شعرای مختلف

دریای فضائلی مطهر دارد
صد بار اگر کعبه ترک بردارد

نازد به خودش خدا که حیدر دارد
همتای علی نخواهد آمد والله

گل کرده بهشت تا علی آمده است
کز کعبه صدای یا علی آمده است

سر چشمه عشق با علی آمده است
شد کعبه حرمخانه میلاد علی

وز «لام» علی لسان ما گویا شد
زان نور محمد و علی پیدا شد

از «عین» علی عیون ما بینا شد
در «یای» علی نور خدا را دیدیم

جز نور تو در عرصه آفاق نیافت
دیوار حرم به احترام تو شکافت

دل هر چه نظر به وسعت عالم تافت
هنگام نهادن قدم بر سر خاک

خاک تا هفت آسمان، بغض تغزل کرده بود
حضرت حق نیز در کارش تأمل کرده بود

ناگهان یک صبح زیبا آسمان گل کرده بود
حتم دارم در شب میلادت، ای غوغاترین!

بردند و به میزان عمل سنجیدند
ما را به محبت علی بخشیدند

چون نامه اعمال مرا پیچیدند
بیش از همه کس گناه ما بود ولی

وز کوثر معرفت جوابت بدهند
این روز دعای مستجابت بدهند

برخیز که قدسیان جوابت بدهند
چون ماه رجب باشد و اعیاد علی

من از ازل به مهر علی خو گرفته‌ام درس خدانشناسی و نیرو گرفته‌ام
از مرشد طریقت خود شاه لافتی خوی محبت از کرم او گرفته‌ام

از کعبه حق بانگ جلی می‌آید آوای خوش لم یزلی می‌آید
بشنو که سروش وحی حق می‌گوید آغوش گشایید علی می‌آید

ذکر من، تسبیح من، ورد زبان من علی است جان من، جانان من، روح و روان من علیست
تا علی دارم ندارم کار با غیر علی شکر الله حاصل عمرگران من علیست

گفتم ز چه کعبه را به عالم شرف است وان خانه مطاف اهل دل صف به صف است
گفتا که گهر مایه ارج صدف است این عاصمه زادگاه میر نجف است

هر کس که شود داخل حصن حیدر ایمن بُود از عذاب روز محشر
جز مهر علی و آل چیزی نبود سرمایه طوبا و بهشت و کوثر

با آمدنت عشق و صفا معنی شد گلزار جهان ز مقدمت زیبا شد
وقتی که در آغوش محمد بودی لبهای تو با کلام قرآن وا شد

تا حُبّ علی و آل او یافته‌ایم کام دل خویش موبه مو یافته‌ایم
وز دوستی علی و اولاد علی است در هر دو جهان گر آبرو یافته‌ایم

آن شب که چراغ کعبه انوار تو بود جبریل امین محرم اسرار تو بود
دیدند محمد به کنار کعبه مشتاق تو و دیدن رخسار تو بود

تاراج دل به تیغ دو ابروی دلبر است مستی قلب عاشقم از جام کوثر است
بر سر در بهشت خدا حک شده چنین بختش بلند هر که گرفتار حیدر است

باشوکت بی نظیرش آمد از راه می آید از آسمان و در دستش ماه
دیدي که دهان کعبه هم وا مانده لا حول و لا قوة إلا بالله

میدان بلاغت است دیوان علی کس چون بنهد قدم به میدان علی
هر نکته که بوی عشق می آید از آن یا زان محمد است یا زان علی

آنسان که به جز خدای معبودی نیست مانند علی به کعبه مولودی نیست
بر خویش قسم خورده و فرموده خدای در طاعت بی حب علی سودی نیست

بر مولد کعبه از دل و جان صلوات تقدیم به ارواح شهیدان صلوات
میلاذ امیر مؤمنان آمده است بفرست بر آن گوهر تابان صلوات

یا علی ذاتت ثبوت قل هو الله احد نام تو نقش نگین امر الله الصمد
لم یلد از مادر گیتی و لم یولد چو تو در جهان بعد از نبی، مثلت له کفواً احد

حقاً که حقیقتاً علی حق باشد حق است علی ز حق که بر حق باشد
دیدیم خطی به دفتر لم یزلی حق با علی و علی مع الحق باشد

هر دل که شکست ره به جایی دارد هر اهل دلی قبله نمایی دارد
با آنکه بُود قبله ما کعبه ولی ایوان نجف عجب صفایی دارد

این گفت: بزرگ و نامدار است علی آن گفت که مرد روزگار است علی
اما به حقیقت او نه آنست و نه این آئینه ذات کردگار است علی

روز ایجاد که حق خلقت دنیا می‌کرد در پس پرده، علی بود تماشا می‌کرد
بلکه از آینه کُنْتُ نبیاً چو نبی سیر در آب و گل آدم و حوا می‌کرد

بر مخزن غیب، باب مفتوح، علیست گیتی همه کِشتی و در او نوح، علیست
آن روح که مبدأ حیات همه است در قالب آفرینش، آن روح، علیست

گفتم که علی، گفت بگو سِرُّ الله گفتم که علی، گفت بگو عین الله
گفتم که به وصفش چه بگویم گفتا لا حول و لا قوة إلا بالله

فرمود رسول قادر لم یزلی در شأن وصی خویش با صوت جلی
افضل بُود از طاعت کلّ ثقلین يك ضربت روز خندق از دست علی

شاعر: علی شهودی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

کعبه آن قبلگه اهل نیاز	مأمن امن و حریم اعجاز
آنشب آبستن یک واقعه بود	غرق در تاب و تب و سوز و گداز
خبری بود به زیبایی وحی	که شود نازل بر میر حجاز
ناگهان بنت اسد وارد شد	رخ نهان ساخته در پرده ناز
پرده ناگاه فرا رفت و دمید	مهر روی علی آن روح نماز
آشنایی که به غیر از رخ دوست	نکند نرگس مستش را باز
آسمان روزنه‌ای را می‌جست	تا کند رخنه در آن خلوت راز
تا شود شاهد آن طرفه طلوع	تا نهد بر در او روی نیاز
در هوای رخ آن ماه بهشت	می‌کند خیل ملائک پرواز
مهر خواهد که کند در قدمش	فرشی از نور و ضیا پای انداز
آید آن دست حق از پای نفوس	که کند بند ضلالت را باز
می‌کند حاجت مخلوق روا	پادشاهی که بود بنده نواز
در حیات کُره خاک امروز	می‌شود فصل جدیدی آغاز
آن دُرّ در صدف کعبه نهان	بود در علم و فضیلت ممتاز
گوش خواباند مگر کعبه شنید	که چنین می‌رسد از غیب آواز
ها عَلٰی بَشَرٍ کَیْفَ بَشَر	رَبُّهُ فِیْهِ تَجَلّٰی وَ ظَهَرَ

شاعر: احسان پیریایی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فععلن

سپیده سرزده بود از کرانه‌ها کم و بیش نشد به شعر کشم پای وصف حق را پیش
نشسته، خسته، پریشان، کنار دفتر خویش زدم دو دست توسل به عقل دوراندیش
"چراغ مُرده کجا شمع آفتاب کجا"

ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا"

کرانه‌های افق رنگ مهربانی داشت زمین بیت، تمنای میزبانی داشت
خدا برای بشر فیض آسمانی داشت ز ساق عرش، خبرهای آنچنانی داشت
صدای هلهله از بطن عرش می‌آمد
عزیز عرش، به دیدار فرش می‌آمد

ببین که لرزه بر اندام کعبه افتاده دعای فاطمه بر سنگ کعبه جان داده
شکسته رکن و به حال قیام آماده و بیت، غرق تماشای ساقی و باده
به جای جای حرم، نقش تو نشانهٔ توست
"کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ توست"

دخیل بسته حجر در کنار دیوارش به انتظار نشسته به شوق دیدارش
نهاده گوش به دیوار و مست گفتارش علیست گرم سخن، یا که حیّ دادرش؟
سه روز کعبه به دور سرش طواف کند
به برتری علی از خود اعتراف کند

دوباره کعبه ترک خورد و خانه غوغا شد سه روز بعد حرم گرم در تماشا شد
زمین تب زده آن دم شبیه دریا شد که روی مادر شیر خدا هویدا شد
خبرترین خبر روزگار آمد و بس
برای عالمیان افتخار آمد و بس

شاعر: حمیدرضا برقی قالب شعر: غزل مثنوی وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلتن

ذرّه ذرّه همه دنیا به جنون آمده بود
 روشناریخت به افلاک حلوش آن روز
 عشق او بر دل سنگی حرم غالب شد
 از دل خانه علی رفت و حرم با او رفت
 قفس کعبه شکسته است دم پرواز است
 آینه هستی و با آینه باید باشی
 همه غائله‌ها گشت فراموش نبی
 مستی اهل سماوات دوچندان شده است
 تا بچیند رطب تازهای از باغ بهشت
 که نبی بوده فقط این همه سرمست علی
 چشم در چشم علی، آینه در آینه
 دور از من مشو ای محو تماشای تو من
 می‌نشینم به تماشای تو تنها، آری
 بر مکافات زمین با تو دلم غالب شد
 خوب شد آمدی ای معنی بی‌همتایی
 دین اسلام در آن روز که بازار نداشت
 اول آنکس که خریدار شدش حیدر بود
 وحی می‌بارد و من دوخته‌ام دیده به تو
 در زمین دلخوش از اینم که تویی همسفرم
 می‌رود قصه ما سوی سرانجام آرام

روح از پیکره کعبه برون آمده بود
 کعبه برخاست به اجلال نزولش آن روز
 قبله مایل به علی بن ابی طالب شد
 کعبه در بدرقه‌اش چند قدم با او رفت
 برو از کعبه که آغوش محمد باز است
 خانه‌زاد پسر آمنه باید باشی
 کودکی‌های علی پُر شد از آغوش نبی
 عطر گیسوی علی خورده به تن پوش نبی
 رفته دردانه کعبه به سر دوش نبی
 که علی بوده فقط آن همه مدهوش نبی
 حرف‌ها می‌زند اینک لب خاموش نبی
 نگران می‌شوم از دور شدن‌های تو من
 هر زمان خسته‌ام از مردم دنیا، آری
 همه دهر اگر شعب ابی طالب شد
 بی‌تو هر آینه می‌مُردم از این تنهایی
 یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت
 باعث گرمی بازار شدش حیدر بود
 تو به اسلام؟ نه! اسلام گراییده به تو
 از رسولان دگر با تو اولوالعزم ترم
 دفتر قصه ورق می‌خورد آرام آرام

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنی

شاعر: غلامرضا سازگار

کعبه امشب در تو مرآت هو الله آمده
روح شو سر تا قدم آغوش جان را باز کن
آفتاب طلعت معبود با ماه آمده
خانه زینت کن که صاحبخانه از راه آمده
صبح امیدت در آغوش سحرگاه آمده
با تمام رکن‌هایت ذکر یا حیدر بگو

خشت خشت کعبه را آید به گوش این زمزمه

مادر جان محمد ادخلی یا فاطمه

الله الله ای حرم امشب تماشایی شدی
با امیرالمؤمنین از انبیا و اولیا
بود قدرت گم ولی امشب شناسایی شدی
دل ربودی همچنان گرم دل‌آرایی شدی
نور زهرا ریخته از عرش اعلا بر سرت
پای تا سر غرق در انوار زهرایی شدی

فاطمه، روشنگر اهل یقین آورده‌ای

مرحبا با خود امیرالمؤمنین آورده‌ای

ای حرم! مرآت رب‌العالمین است این پسر
ظاهرأ یک کودک نوزاد می‌بینی و را
جان احمد، روح قرآن، رکن دین است این پسر
در حقیقت مرشد روح‌الامین است این پسر
ای همه مؤمن امیرالمؤمنین است این پسر
مؤمنین از چار سو دور حرم گردید جمع

دیده روشن ای حَجَر ای حجر ای رکن ای مقام

یک صدا با همدگر گویند یا حیدر سلام

می‌رود امشب به بام آسمان نور از حرم
کوه‌های مکه بگرفتند ذکر «یا علی»
با گل لبخند روید جای گل، حور از حرم
در زمین برخواسته تا آسمان شور از حرم
ای همه اهل حرم دور از حرم دور از حرم
تا خدا از میهمان خود پذیرایی کند

کعبه می‌گوید که دور کعبه را خلوت کنید

حلقه حلقه با هم از مولا علی صحبت کنید

سنگ‌های مشعر امشب ذکرشان یا حیدر است هم صفا هم مروه امشب سعیشان با حیدر است
چار رکن کعبه افتادند بر پای علی در درون بیت حتی ذکر بت‌ها حیدر است
نقش بسته روی هر سنگ حرم با خط نور میهمان ذات پاک حق تعالی حیدر است

خالق دادار خلوت کرده امشب با علی

یا علی و یا علی و یا علی و یا علی

کعبه سینه چاک کن تا حیدر آید از حرم جان ختم‌المرسلین با مادر آید از حرم
مرتضی از کعبه می‌آید برون باور کنید روی دست آمنه، پیغمبر آید از حرم
گر نبودی کفر، می‌گفتم به جرأت این کلام در لباس بنده حیّ داور آید از حرم

اهل مکه وجه رب العالمین را بنگرید

مؤمنین روی امیرالمؤمنین را بنگرید

عیسی مریم بیا جان پیمبر را ببین چشم شو سر تا قدم روح مصوّر را ببین
مریم امشب بوسه بگیر از جبین فاطمه عزّت اقبال آن فرخنده مادر را ببین
فاطمه بنت اسد امشب شدی أمّ الاسد بر فراز دست، شیر حیّ داور را ببین

می‌سزد امشب به کعبه ناز بر مریم کنی

ناز بر آدم فروشی، فخر بر عالم کنی

یا محمّد یا محمّد جان جانّت آمده ای سراپا روح، میلاد روانت آمده
ذوالفقار نصرتت گردیده بیرون از غلاف همره بنت اسد شیرژیانت آمده
جانشین و ابن عمّ، فرمانده کلّ قوا سید و مولای کلّ خاندانت آمده

اذن ده تا از دهان گوهر فشانند در برت

گرچه خود قرآن بود قرآن بخواند در برت

ای سراپا عضو عضوت آیت محکم علی مهر تو آب حیات عالم و آدم علی
هم تو خود عبد رسول الله خواندی خویش را هم خداوندیت داده خالق عالم علی
جز تو و احمد که یک جائید با هم در دو تن انبیا آرند در پیش جلالت کم علی
پیشتر از صبح خلقت با محمد زیستی

ای علی گر تو محمد نیستی، پس کیستی؟

گر نمی‌دیدم که پیشانی نهادی بر زمین فاش می‌گفتم خدایی یا امیرالمؤمنین
هر که هستم هر چه هستم، مهر تو دین من است دین همین است و همین است و همین است و همین
دوستت دارم اگر سر تا به پا آلوده‌ام دامن آلوده‌ام دیدی دلم را هم ببین
نیت و تکبیر و تسبیح و قیام من تویی

گر به دوزخ هم روم گویم امام من تویی

تو کریم عالم استی و کرامت حق توست اختیار نار و جنت در قیامت حق توست
دستگیری از تمام انبیا و اولیا چون کنی در عرصه محشر اقامت حق توست
گر هزاران بار غصب حق تو مردم کنند غاصب حق تو می‌داند امامت حق توست
جانشین هر دو دنیایی رسول الله را

نسبت هارون به موسایی رسول الله را

چه شوی خانه‌نشین، چه برکشی تیغ از نیام چه بری نان یتیمان، چه به کفگیری زمام
به خدا و انبیا و اولیای او قسم تو امامی تو امامی تو امامی تو امام
تو امیرالمؤمنینی یا امیرالمؤمنین جز به تو نام امیرالمؤمنین باشد حرام

ذکر آدم، ذکر خاتم، ذکر عالم، نام توست

خواندم و دیدم تمام نخل «میثم» نام توست

وزن شعر: فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مهدی نظری

هر که از قافله یار جدا می‌گردد	عاقبت اهل دو رنگی و ریا می‌گردد
گره اهل ولا کور اگر باشد هم	با نگاه علی و فاطمه وا می‌گردد
عبد آلوده نفس هم بکشد پیش علی	پاک‌تر از همه آینه‌ها می‌گردد
هر کسی روبروی نام علی سر خم کرد	در قنوت سحر فاطمه جا می‌گردد
هر کسی مست علی نیست بداند این را	تا خود حشر گرفتار بلا می‌گردد
هر کسی قطره‌ای از جام ولایت بچشد	علوی می‌شود و از عرفا می‌گردد
تَرَک خانه کعبه به دو عالم فهماند	دل که بشکست فقط جای خدا می‌گردد

عشق مولا گهر و سینه من هم صدف است

دل من قبله نمایست که سمت نجف است

نام مولا است که هر لحظه گره باز کند	در دل حیدریون شور جنون ساز کند
جای دارد دل هر کس که در آن مهر علیست	روز محشر به بهشت ازلی ناز کند
شب معراج هم انگار نبی گفت علی	تا که از خاک شود کنده و پرواز کند
شیعه با نام علی رقص جنون می‌گیرد	این فقط نام علی هست که اعجاز کند
سالی یک مرتبه آنهم شب میلاد علی	نذر کرده ست خود کعبه دهن باز کند
یا علی عرش نشسته ست به امیدی که	قد و بالای تو را باز برانداز کند

مصطفی شمس بهشت است اگر ماه تویی

او رسول است اگر پس ولی الله تویی

غیرت حیدری تو دل کوثر را بُرد	مصطفی با تو فقط نام برادر را بُرد
شب معراج به سوی حرم قرب خدا	با پر نام تو جبریل پیمبر را بُرد

آمدی در دل میدان و همه ترسیدند
ذوالفقار تو خودش کار خودش را بلد است
لشگری از غضب مالک اشتر ترسید
نعره حیدریات زهره لشکر را بُرد
با مدد از نفست باد شد و سر را بُرد
چونکه نام اسداللهی حیدر را بُرد

موقع چرخش تیغ تو زمان می‌لرزد

پلک برهم بزنی قلب جهان می‌لرزد

گل ما روز ازل تشنه باران تو شد
تو اگر شکل خدایی خود او خواسته است
تو علی هستی و عالم همگی حیرانند
نمک سفره تو روزی عالم را داد
دست تو دست خدائست یدالله، علی
همه گفته تو مهمان دل کعبه شدی
خود حق شیفته اینهمه ایمان تو شد
به کسی چه که اگر قبله مسلمان تو شد
که چگونه خود معبود تو حیران تو شد
آدم این شد که نمک گیر تو و نان تو شد
هر که از علم غنی شد ز گدایان تو شد
کس نفهمید که کعبه ست که مهمان تو شد

تو خودت کعبه‌ای و کعبه فقط از سنگ است

گشتن دور حرم بی تو علی جان ننگ است

عارفان باده می‌آرند ز دریای نجف
از همان روز که پا بر سر این خاک زدی
آرزوی دلم این است که روی قبرم
چقدر گوشه ایوان طلا می‌چسبد
کاش می‌شد بنویسند در این ماه رجب
کاش می‌شد بشود قبر من سوخته دل
بسکه ذکرت برکت داده به شبهای نجف
معدن دُر نجف گشته همه جای نجف
بنویسند مرا هم عبد مولای نجف
بنشین سحری و بخوری چای نجف
یک سفر کربلا البته فردای نجف
در میان حرم حیدر و بابای نجف

من نجف باشم اگر تا به سحر می‌خوانم

ها علی بشر کیف بشر می‌خوانم

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

صحرای حجاز آمده رشك ارم امشب عالم همه گردیده محیط کرم امشب
تکبیر بگوئید حرم شد حرم امشب بیش از همه شب گشت حرم محترم امشب
در خانه زده صاحب‌خانه قدم امشب بت‌ها همه گشتند به تعظیم خم امشب

در سیزده ماه رجب ماه مبارک

میلاد علی در حرم‌الله مبارک

این جان جهان است فدا باد جهانش در قلب رُسل چار کتاب است به شانش
داده است خداوند به هر عصر نشانش ریزد دُر توحید و نبوت ز دهانش
پیوسته بُود نام محمد به زبانش ای کعبه در آغوش به بر گیر چو جانش

گلبوسه بزن صورت الله صمد را

تبریک بگو فاطمه بنت اسد را

ارکان حرم راست به سر شور ولایت بت‌ها همه گشتند به توحید هدایت
زمزم به دوصد زمزمه کرده است روایت کامشب به حرم نور علی گشته عنایت
نوری که نه مبدأ بود آن را نه نهایت کز نور الهی کند این نور حکایت

این نور همان است که پیش از گل آدم

تابید ز حُسن ازلی در دل آدم

این نور فروغ بصر آدم و حوّا است این نور همان راهبر نوح به دریاست
این نور تجلای خدا در دل سیناست این نور عیان جلوه حق در ید بیضاست
این نور همان معجزه فیض مسیحا است این نور خطابی است که در طور به موساست

این نور فروغی است که در غیب نهان بود

این نور چراغی است که در عرش عیان بود

ای بحر تجلای آزل، این گهر توست ای معجزه صُنع خدا، این اثر توست
 ای روح الامین، مرشد تو راهبر توست ای بیت، جمال احدِ دادگر توست
 ای آدم پاکیزه سرشت این پدر توست ای فاطمه بنت اسد این پسر توست
 بر روی دو دست تو یدالله مبارک

دیدار جمال اسدالله مبارک

آغوش گشوده است ز هم بیت‌الاهش کعبه، حرم امن خدا شد به پناهش
 ارکان حرم تشنه یک نیم نگاهش مادر شده محو شرف و عزّت و جاهش
 در پاکی و در زهد، خداوند گواهِش پیغمبر اسلام بود چشم به راهش
 تا بار دگر روح شریفش به تن آید

بر یاری او حیدر خیبر شکن آید

افتاده نفس در دل خلقت به شماره از چشم سماوات روان گشته ستاره
 مَه خندد و خورشید شده محو نظاره جبریل به دیوار حرم کرده اشاره
 وز شوق گریبان حرم گشته چو پاره تا جلوه کند روی خداوند دوباره

ای اهل حرم باز حرم محترم آمد

تکبیر بگوئید علی از حرم آمد

این است که دیدند به هر عصر عیانش این است که پیوسته زمانهاست زمانش
 این است که برتر ز مکانهاست مکانش آیات خدا ریخته از دُرّج دهانش
 پیوسته بود نام محمد به زبانش بگرفته به بر خواجه لولاک چو جانش

لبه‌اش گل انداخته از بوسه احمد

انگار که قرآن شده نازل به محمد

این است که سر تا به قدم جان رسول است شمشیر خدا، شیر خروشان رسول است
 چون خرمن گل زینت دامن رسول است از کودکی خویش نگهبان رسول است

قدر و نبأ و فاطر و فرقان رسول است قدرش بشناسید که قرآن رسول است
 قرآن که ز آغاز به احمد شده نازل
 بر قلب وی، از قلب محمد شده نازل
 ای بندگی درگه تو روح سیادت ای مهر تو امضای قبولی عبادت
 خوبان جهان را به درت روی ارادت توحید به توحید تو داده است شهادت
 بی‌دوستی‌ات خلق نگریدیده سعادت از یمن قدوم تو حرم یافت ولادت
 تو شیر خدایی و محمد به تو نازد
 و الله قسم خالق سرمد به تو نازد
 ما مهر تو با شیر گرفتیم ز مادر بی‌مهر تو ما را نبود روح به پیکر
 جایی که بود پای تو بر دوش پیمبر کس را نبود گفتن مدح تو میسر
 اوصاف تو را گفته خداوند مکرر گیرم که ببارد ز دهان همه گوهر
 با هیچ زبان گفتن مدح تو نشاید
 میثم چه بگوید چه بخواند چه سراید؟

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: عالیہ رجبی

از شدت شهادش ترک افتاد به کعبه
 این کار چه قدر و شرفی داد به کعبه
 نوری که خداوند فرستاد به کعبه
 حرفی نزن از باقی اعداد به کعبه
 با آمدن جامع الاضداد! به کعبه
 هر بار می‌افتد گذر باد به کعبه
 ای عشق بگو دست مریزاد به کعبه

تا دست خدا آینه را داد به کعبه
 پیش قدمش سینه درید و همه دیدند
 تاریکی بت‌خانه فرو ریخت به یمن
 وقتی عدد عشق در عالم صد و ده تاست
 آمیخته شد جاذبه و دافعه با هم
 پُر میشود از عطر وجودش همه عالم
 بر سینه نگه داشته نقش شرفش را

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مجتبی صمدی

دستی که کوتاه است به خرما نمی‌رسد
وقتی که عشق می‌رسد از سوی آسمان
آنجا که صحبت از جلوات خدایی است
گاهی برای وصف بزرگی میان ذهن
وقتی خدا به خلقت خود گوید آفرین
قطره هزار سال به دریا نمی‌رسد
فرصت دگر به زمرة لیلا نمی‌رسد
عقل بشر به حل معمّا نمی‌رسد
بر شعر و واژه و کلمه جا نمی‌رسد
بنده به درک رتبه مولا نمی‌رسد

مولا همان کسی ست که بر بندگان ولیست

مولا برای شیعه فقط مرتضی علیست

ای کعبه از بزرگی روح ترک زده
شیرینی لب تو حلال لب نبی
در کعبه گرد روی تو در حال اعتکاف
ای آسمان آمده در خطّه زمین
تو آمدی و پشت سرت شیعیان تو
ای بی‌قراری همه دل‌های لک زده
نامت به سفره بشریت نمک زده
صدها فرشته اردوی خود مشترک زده
شد آسمان ز دوری رویت فلک زده
آنانکه عشق تو دلشان را محک زده

ای جلوّه تمام خدا آمدی علی

با تیر عشق سینه ما را زدی علی

ای میهمان ویژه کعبه یگانه‌ای
خورشید شرق هستی و غربی‌ترین حضور
روزی آسمان و زمین بین مشت توست
استاد جبرئیلی و کفش تو وصله‌دار
تو از قدیم تا به کنون بند غربتی
تو خانه‌زاد کعبه نه تو روح خانه‌ای
بی‌انتهاترین توئی و بی‌کرانه‌ای
خرما به دوش شام یتیمان، شبانه‌ای
شاهی ولی میان همه عامیانه‌ای
ای خالی از فضائل تو هر رسانه‌ای

دل بی‌محبتت سیاه است مثل شب

با تو خدا نشسته به هر سینه لب به لب

ای دین حق به پا شده از جان نثاریت	دشمن فراری از یورش ذوالفقاریت
ای روزه روزه دار وجود گرسنه‌ات	ای چاه کوفه تشنه شب زنده‌داریت
ای رعد و برق خشم تو طوفان ریشه‌کن	وی گل اسیر ناز نگاه بهاریت
ای ناله خلیل خدا بین شعله‌ها	دست خلیل نوح به کشتی سواریت
تو یک‌شبه چگونه چهل خانه رفته‌ای	ای عقل مات صورت پروردگاریت

ممسوس ذات پاک خداوند قادری

تو مظهر العجائب عالم تو حیدری

باید دلی دهیم که به تو اقتدا کنیم	دل را کمی به درگه تو آشنا کنیم
مدهوش آیه‌های کمیل توایم علی	کی می‌شود شبیه شما ربنا کنیم
دادی اجازه تا که تو را ای شکوه عشق	عاشق صفت جنون زده بابا صدا کنیم
آیا اجازه می‌دهی ای مرد کوچه‌گرد	دل را روانه گذر کوچه‌ها کنیم
اصلاً نه گوشواره و سیلی نه میخ در	بگذار لحظه‌ای سفر کربلا کنیم

آقا اجازه‌ای بده تا ناله سر کنیم

یاد حسین و فاطمه خونجگر کنیم

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: زهرا سیه کار

کاروان تشنه شد و بر سر این چاه آمد	دلو انداخت که آب آورد و ماه آمد
کعبه آبستن نور است هو الله احد	فاطمه بنت اسد با اسدالله آمد
این شکافی که به لبخند خدا می‌ماند	مژده یار رسول است که از راه آمد
جمعه‌ای تکیه به دیوار خدا خواهد زد	آفتابی که از آن نور سحرگاه آمد
کاروان تشنه یوسف شده بعد از عمری	تا نگوئیم که این قصه چه کوتاه آمد

شاعر: سیدرضا مؤید

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

آمد آن چشمه رحمت که جهان خرم از اوست	آفتابی که درخشنده همه عالم از اوست
در گلستان ولا لاله رخی چهره نمود	که صبا غالیه افشان و مبارک دم از اوست
در حریم حرم کعبه به دنیا آمد	آنکه رکن حرم و پایه دین محکم از اوست
فاطمه بنت اسد را پسری بوالعجب است	مرحبا دختر شیری که چنین ضیغم از اوست
آمد آن مظهر قدرت؛ که به تأیید خدا	قدرت بازوی پیغمبر اکرم هم از اوست
اسد الله و یدالله بُود؛ در دو جهان^۱	شرف آدم و رُحجان بنی آدم از اوست
آمد آن میر ولایت که پس از ختم رسل	مسجد و منبر و تیغ و زره خاتم از اوست
اوست باب حسن و همسر زهرای بتول	پسری همچو حسین نابغه اعظم از اوست
اونه از زادن در کعبه معزز شده است	بلکه خود بیت خدا محترم و معظم از اوست
تا بر افراشت چنان رایت مردانه چنین	علم کفر نگون پشت دلیران خم از اوست
گر جهان در کنف پرچم اسلام آید	عجبی نیست که افراشته این پرچم از اوست
کاخ ایمان نپذیرد خلل از فتنه کفر	این بنائیت که پاینده و مستحکم از اوست
مخزن علم خداوند علی می باشد^۲	جز نبی هر که علیم است علی اعظم از اوست
آنچه گفتند بزرگان سخن مدح بر اوست	و آنچه دارند ادیبان همه بیش و کم از اوست
دوش دیدم که مؤید به صراحت می گفت	نه همین طبع روان هر چه که من دارم از اوست

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. **اسد الله علی ابن ابی طالب آنک** شرف آدم و رُحجان بنی آدم از اوست

^۲. بیت زیر ایراد محتوایی دارد زیرا طبق عبارت و خزان العلم در زیارت جامعه کبیره تمام امامان خزانه دار علم الهی هستند لذا بیت زیر به جهت رفع ایراد تغییر داده شد **مخزن علم خداوند علی باشد و بس** جز نبی هر که علیم است علی اعظم از اوست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ولی الله کلامی

خیمه اندر حرم شاهد اعظم زده‌ای
 ز آتش عشق شرر بر دل عالم زده‌ای
 بسکه شمشیر، تو در خطّ مقدّم زده‌ای
 دم ز خود نازده‌ای ور زده‌ای کم زده‌ای
 زآنکه بر مرحبشان سیلی محکم زده‌ای
 قدم اندر ره اخلاص، دمام زده‌ای
 سگّه بر نام خود از بخشش خاتم زده‌ای
 دست ردّیست که بر سینه حاتم زده‌ای
 در مقامی که تو از صدق و صفا دم زده‌ای
 دل به دریای پُر از حادثه و غم زده‌ای
 خیمه مافوق‌تر از عیسی مریم زده‌ای
 بوسه‌ها بر ید پیغمبر اکرم زده‌ای
 کاحمدت دید به تخت عظمت لم زده‌ای
 زآب کوثر نمکی بر لب زمزم زده‌ای
 با یکی یار تو صد سلسله بر هم زده‌ای
 کان لوائیست که با فاطمه با هم زده‌ای
 چنگ بر دامن آن مفخر آدم زده‌ای

یا علی بر فلکِ عشق تو پرچم زده‌ای
 شمع حُسن تو فروزان و جهان پروانه
 قهرمانان میادین اسدت می‌خوانند
 پیش هر مدّعی بی‌خرد و بی‌مایه
 در هراسند هنوز از تو بنی اسرائیل
 گام ستوار تو لازم که ز همت همه عمر
 کرده ز اینار تو تجلیل خدا در قرآن
 قوت خود بر فقرا دادی و این عزت نفس
 عُرفا کمتر از آنند که لب بگشایند
 خفته در بستر طاهّا و چو غواص جسور
 فلکت منزل و همسایه تو خورشید است
 انبیا از لب شیرین تو بوسند، که تو
 شب معراج مگر همسفر او بودی؟
 ساقیا زمزمه سعی تو در بزم صفاست
 چه غم از کید اجانب که زهر است معین^۱

کی ز بام فلک افتد علم اهل البیت
 مفتخر باش «کلامی» که پی اخذ مراد

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

شاعر: محمد فردوسی قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن

ای کعبه امشب ناز کن بر آسمان ها و زمین از این که داری در بغل مرآت ربّ العالمین
ای مولد شیر خدا، ای رشک فردوس برین وقت طواف روی حق، همراه جبریل امین
برگو به آواز جلی تحمید خود را این چنین (لتیک) ای جان جهان، مولا امیرالمؤمنین

در اعتکاف عاشقی، از یار استقبال کن

حجّت قبولِ حق شده، ای کعبه امشب حال کن

بت های کعبه بشنوید آمد خلیل بت شکن احیاگر دین خدا ممدوح ذات ذوالمنن
پرچم به دوش قافله یار نبی مؤتمن در هر زمان و هر مکان آگه ز اسرار و علن
اوصاف او از حد برون مدحش فراتر از سخن خلّش حسن، خویش حسن، فرزند نیکویش حسن

از هیبت شیر خدا روی زمین افتاده اید

همراه کلّ انبیا ذکر علی سر داده اید

ای فاطمه بنت اسد، الحق که شیر آورده ای فرمانروای معركة، شیر دلیر آورده ای
بر خاتم پیغمبران امشب وزیر آورده ای بر آسمان ها و زمین خیر کثیر آورده ای
بر شیعیان مرتضی امشب امیر آورده ای بر آفتاب انبیا ماه منیر آورده ای

بازوی ختم المرسلین، جان رسول است این پسر

این عم و داماد او، زوج بتول است این پسر

شاعر: امیر حیاتی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن مفاعِلن فَعَلن

نشان آمدنت، روی کعبه حک شده بود و صبر کعبه که لبریز از ترک شده بود
دوباره کعبه ترک خورد؟! یا سر تو شکافت؟! از این پدیده، زمان هم دچار شک شده بود
شکاف کعبه، فدای سرت، چه سرّی داشت؟! نشان مرگ و تولد، که مشترک شده بود!
در شکسته، لگد، گریه های در کوچه، غمی بزرگ، به اندازه ی فدک شده بود

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: حسن لطفی

باز هم آمد شب حیران شدن	وقت جنون وقت پریشان شدن
شکر نوشتم برای دلم	آئینه‌ای گوشه‌ایوان شدن
کار من و حضرت جبرئیل شد	تا به ابد دست به دامن شدن
پرده بر افتاده خدا خواسته	با همه خویش نمایان شدن
تازه از امروز به پیغمبران	واجب عینی ست مسلمان شدن

فصل شراب است به ما واجب است

قبله ما ابن ابی طالب است

هست مرا حسرت تمارها	شیعه شدم شیعه این دارها
مادر من تا که مرا شیر داد	ناد علی خوانده مرا بارها
نام تو گفتیم بزرگی کنیم	سایه گل هست بر این خوارها
ما نه فقط ریخته پیغمبران	پیش کش تو سر و دستارها
تا که پیمبر شب معراج دید	روی تو را در همه تالارها

بر لب او نام تو سوگند شد

نام تو چو نام خداوند شد

کعبه گرفته به کفش جان خویش	خاک شده خاک سلیمان خویش
صاحب خانه به در خانه بود	کعبه پس از این شده مهمان خویش
با همه بت های خودش سجد کرد	بر قدم حضرت سلطان خویش
کعبه به خود گفت که آخر رسید	آنکه تو را ساخته دربان خویش
باید از این راه نیاید امیر	راه گشا راه به دستان خویش

کعبه قدم بر سر افلاک زد

پیش علی سینه خود چاک زد

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

هستی امشب تا سحر اختر شماری می‌کند خواب هم در دیده ها شب زنده داری می‌کند
 باد اعجاز نسیم نو بهاری می‌کند خاک را از اشک خود مشک تتاری می‌کند
 چاه زمزم اشک شوق از دیده جاری می‌کند کعبه چشمش در ره است و ببقارای می‌کند
 چشم بگشوده که صاحب خانه آید در حرم
 باغبان روح با ریحانه آید در حرم
 ای ملائک گل برافشانید بام کعبه را بیشتر گیرید امشب احترام کعبه را
 با وضو باید به لب آرید نام کعبه را بشنود از چار رکن امشب پیام کعبه را
 هم پیام کعبه هم ذکر سلام کعبه را مام کعبه آورد با خود امام کعبه را
 ای حرم آماده شو تا میهمان داری کنی
 میهمان خویش را در موج غم یاری کنی
 ای حرم آغوش خود بگشا که جانانت رسید میهمان نه میزبان میهمانانت رسید
 پایداری کن که رکن چار ارکانت رسید شب بجای ماه خورشید فروزانت رسید
 مظهر حُسن خدای حیّ منّانت رسید پیکر بی روح بودی تاکنون، جاننت رسید
 بازکن در باز کن در حیدر آمد سوی تو
 شیر حق جان نبی با مادر آمد سوی تو
 فاطمه دعوت شده از سوی دادار حرم چشم حق بین دوخت از هر سو به دیدار حرم
 تافت خورشید وجودش در شب تار حرم چون حجر بگذاشت روی خود به دیوار حرم
 هم حرم شد یار او هم گشت او یار حرم با قدوم حضرتش افزود مقدار حرم
 او صدف بود و ولی الله اعظم گوهرش
 کعبه میگردید چون پروانه بر گرد سرش
 ناگهان انداخت گل از درد زادن روی او ریخت چون گوهر عرق از طلعت نیکوی او

شد کمان از درد، سرو قامت دلجوی او بی خبر از حال او هم قوم او هم شوی او
 او بسوی کعبه چشم آفرینش سوی او با خدا گرم سخن لعل لب حق گوی او
 کی خدا امشب تو از درد درونم آگهی
 بسته راه از چار سو بر من تو خود بگشاه

ای پناه بی پناهان ای خداوند جلیل ای که ره گم کردگان راهم چراغی هم دلیل
 بسته ام بر لطف تو از رشته جانم دخیل تو خداوند جلیل استی و من عبد ذلیل
 بارغم بر روی دوشم گشته چون کوهی ثقیل رو به سویت آمدم زیرا توئی بر من کفیل
 یاریم فرما که مهمان تو در این خانه ام
 باز کن راهی بسویت بر من و دُر دانه ام

کعبه امشب رکن دین را در بغل بگرفته ای مرشد روح الامین را در بغل بگرفته ای
 اصل قرآن مبین را در بغل بگرفته ای جان ختم المرسلین را در بغل بگرفته ای
 هستی هست آفرین را در بغل بگرفته ای شیر حق حبل المتین را در بغل بگرفته ای
 قبله دل کعبه اهل یقین است این پسر

منجی عالم امیر المومنین است این پسر

این همان دست خدا جان محمد حیدر است این همان آئینه حُسن خدای داور است
 این همان شیر خدا شمشیر فتح خبیر است این علی یعنی تمام هستی پیغمبر است
 این ز وصف و مدح عقل و درک ما بالاتر است باطن است و ظاهر است و اول است و آخر است^۱

این مقام و زمزم و حجر و حجر سعی و صفاست
 پیشوای مسلمین و جانشین مصطفی است

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

در کنار بیت جانش با دعا دمساز شد ناگهان پیدا ز رب البیت این اعجاز شد
 دامن دیوار چون چاک گریبان باز شد روح کعبه بر فراز کعبه در پرواز شد
 بر فلک از خشت خشت کعبه این آواز شد کین بنا ز آغاز بر فرزند تو آغاز شد
 ای حجر عاشق؛ صفا طالب، حرم پروانه ات
 ادخلی یا فاطمه بگذار پا در خانه ات

تا به کعبه سرور و مولای عالم زد قدم^۱ کعبه بیش از پیش شد با مقدم او محترم

باز دیوار حرم از امر حق آمد بهم دیگر اینجا کس نمیداند چه شد حتی حرم
 فاطمه بود و علی بود و خدای ذوالکرم کارناید از کلام و صفحه و دست و قلم
 عقل مجنون و قلم عاجز زبان گنگ است و لال
 کس نمیداند چه شد جز ذات پاک ذوالجلال

کس نمی داند چه شد جز ذات دادار علی کعبه می گردد گرد شمع رخسار علی
 از حرم بر عرش می تابد انوار علی آفرینش داشت در سر شوق دیدار علی
 شد خدا در خانه خود میهماندار علی بود ذکر حق به لب های گهر بار علی

سنگ های کعبه می گفتند با صوت جلی

یا علی و یا علی و یا علی و یا علی

ای حرم را قبله؛ ای ارواح را جان یا علی ای گدای سائلت فردوس و رضوان یا علی
 ای خدا را در شب میلاد مهمان یا علی ای به روی دست احمد خوانده قرآن یا علی
 کیستی تو پاکتر از جان پاکان یا علی کیستم من (میثم) آلوده دامان یا علی

هر که هستم خاک درگاه مُحِبّان توأم

تو امام و رهبر من، من ثنا خوان توأم

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

جایگزین بیت زیر کنید. تا نهان در کعبه شد آن سر سارار قدم کعبه بیش از پیش شد با مقدم او محترم

شد خدا در خانه خود میهماندار علی بود ذکر حق بر لب های گهر بار علی

شاعر: ناصر شهریاری قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

در هوای عاشقی بی بال و پر بودن خوش است در ره لیلی فقط مرد خطر بودن خوش است
در شب تیره بدنبال قمر بودن خوش است تحت فرمان خدا در هر گذر بودن خوش است

آنکه بی چون و چرا عبد خدا شد حیدر است

آنکه مولای همه ارض و سما شد حیدر است

کیست او آنکس که بر ویرانه مهمان گشت و رفت در رکوعش هم گدا آمد سلیمان گشت و رفت
عاقل آمد بر درش اما پریشان گشت و رفت کافر آمد بر درش اما مسلمان گشت و رفت

با طلا باید نوشت این جمله را بر هر دیار

لا فتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

مکه امشب بر همه ارض و سما بالیده است مکه امشب دور این مام و پسر گریده است
بعد عمری صاحب اصلی خود را دیده است فاطمه بنت اسد ام اسد گردیده است

از شکاف کعبه معلوم است صاحبخانه کیست

گرد شمع روی او غیر از نبی پروانه کیست

عالم امشب دست بر دامان او انداخته جلوه او ماه را از آبرو انداخته
گنبدش خورشید را از رنگ و رو انداخته نام او در بین عالم گفتگو انداخته

عالم آرا روی خود را در نقاب آورده است

در نقاب روی ماه بوترا ب آورده است

بر جمیع جنّ و انسان و ملک مولا علیست^۱ نفس طاهای جان طاهای جلوه طاهای علیست

سیر معراج نبی در لیلۃ الاسراء؛ علیست آیه آینه بر حضرت زهرا؛ علیست

۱. بیت زیر به دلیل مغایرت با مضامین زیارت جامعه کبیره تغییر داده شد.

ای خوشا مست از سبوی ساقی کوثر شدن

ای خوشا خاک قدوم حضرت حیدر شدن

هر که شد دیوانه عشق علی عاقل شود

بعثت خاتم به همراه علی کامل شود

سائل آمد رفت شاهانه ز فیض دولتش

ما سوا را سایه اندازد همای رحمتش

غیر او کس نیست با قاتل مدارا می‌کند

قنبرش با اذن او کار مسیحا می‌کند

کعبه از عشق علی شد سینه چاکش تا ابد

من چه گویم گر نگویم قل هو الله احد

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: مطهره عباسیان

رنگی دگر دارد طلای ناودانت

عطری بهشتی می‌وزد در آسمانت

صدها فرشته رو به صحن بی کرانت

این راز شیرین چیست داری در میان؟

شوری ست در عمق نگاه مهربانت!

او را گرفتی در بغل مانند جان

آرامشی دارد به زیر سایه بان

جا داده‌ای آرام بین بازوان

کعبه! دهان وا کن بگو از میهمانت

امروز طرحی تازه دارد آستان

بوی خدا پیچیده در هر جای خاک

تا آسمان هفتم انگاری نشسته‌اند

این جا مهبای چه رخدادی ست امروز؟

از اشتیاق دیدنش از شوق وصلش

يك زن سه روز است آمده در خلوت تو

این دختر شیر است و تنها چند روز است

گفتند لب وا کرده‌ای... او را به گرمی

فرزند شیر آورده فرزندی به دنیا

شاعر: محمود ژولیده قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

می نویسم که مرا غیر علی یاری نیست در دو عالم بجز او سید و سالاری نیست
در دلم غیر تو لای علی کاری نیست دو جهان غیر علی امر دگر جاری نیست
می نویسم که پناهنده حیدر هستم

اوست سلطانم و من شیعه حیدر هستم^۱

پدر و مادر من خوب امانت دارند از ازل تا که مرا حُبّ علی بسپارند
عهد کردند که دست از همه کس بردارند بخدا غیر علی از همه کس بی زارند
یاد دادند به من هر نفس آن پاک دلان
لعنت آل پیمبر به فلان بن فلان

هر که با آل علی نیست یقین با ما نیست اوست یکتا و بجز فاطمه اش همتا نیست
حائلی بین خدا و علی و زهرا نیست جر عبودیت حق فرق دگر اینجا نیست
علی آن آب حیاتی است که دل خانه اوست
دل توحیدی ما واله و مستانه اوست

اینک ای اهل تو لا شب یلدا ی شماست شب میلاد علی سرور و مولای شماست
شب شب مستی و مجنونی و احیای شماست وسط کعبه قدمگاه مسیحای شماست
ذات معبود علی، ساجد و مسجود علی است
در دل کعبه همان کعبه مقصود علی است

همه آنان که دلی مست و پریشان دارند سر و سِرّ و سحری با شه خوبان دارند
بادۀ نادِ علی بر لب عطشان دارند لب خندان دل شادان رخ گریان دارند

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

کیست تا هم نفس سُبْحه و سجاده شود

هم و غم، وَا نَهْد و مست، از این باده شود

انبیایند همه عمر، گرفتار علی اولیایند همه مَحرم اسرار علی

حَسَنینند همان حیدر کَرار علی همه خُلق سر سفره افطار علی

کیست این فوق بشر، ناطق قرآن خدا

نه خدا هست و نه از حضرت معبود جدا

هرکسی دین علی دارد و دنیای ثواب روز را در صف حرب است و سحر در محراب

با یتیمان و اسیران و غریبان بی تاب پیش طاغوت چنان موج خروشان در آب

پیش مظلوم، علی خاضع و خوشرفتار است

در بر ظلم، أَشِدَّاءُ علی الکفار است

در شبستانِ علی بال و پری باید ریخت در پی هر قدمش جان و سری باید ریخت

وسط معرکه هایش سپری باید ریخت در حمایت ز ولایت هنری باید ریخت

کربلای همه اهل هنر در راه است

هرکسی کرب و بلایی نشود گمراه است

گفت راوی: که پس از هلهله و حمله چند ناگهان شد سر شاهی به سر نیزه بلند

قاری فاطمه بر نیزه به گیسوی کمند دید اهل حرمش خسته و در اوج غمند

نظری کرد سوی قلب صبور زینب

شد سوی مقتل خون وقت عبور زینب

دید از دور که هفتاد و دو تن افتاده هر طرف پیکر یک پاره بدن افتاده

صاحب قافله بی غسل و کفن افتاده راه یک نیزه شکسته به دهن افتاده

یا رب این هدیه ناقابل و این قربانی

می شوم همسفر کعب نی از مهمانی

شاعر: محمدجواد غفورزاده قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

دل پر از شوکت و فرّشد، شب میلاد علی	میوه صبر ظفر شد، شب میلاد علی
فرشی از بال ملک، روی زمین گسترده	آسمان زیر و زیر شد، شب میلاد علی
سبز پوشان فلک، خنده کنان می گفتند	شب عشاق، سحر شد شب میلاد علی
دل که با یاد علی، گرد جهان می گردید	راحت از رنج سفر شد، شب میلاد علی
تا سحر زمزمه ناد علی، بر لب داشت	هر که زین مژده خبر شد، شب میلاد علی
چه مبارک سحری بود که هر بنده ز خود	تا خدا راه سپر شد شب میلاد علی
سرو توحید، که سر به فلک افراخته بود	قد برافراشته تر شد، شب میلاد علی
مطلع الفجر هدایت، ز افق سر زد و گفت	لیلة القدر دگر شد، شب میلاد علی
نور جاوید ولایت، به نبوت پیوست	صحبت از شیر و شکر شد، شب میلاد علی
نخل ایمان عدالت، که برومندی یافت	سبز از این راهگذر شد شب میلاد علی
کعبه تنها صدف بود که در قلب کویر	دامنش حجر و حجر شد شب میلاد علی
زمزم از زمزمه نام علی شد شیرین	ناودان زمزمه گر شد، شب میلاد علی
تازه شد بار دگر، شیوه ابراهیمی	سهم بتخانه تبر شد، شب میلاد علی
دید بتها همه در قبضه این بت شکن است	کعبه آینده نگر شد شب میلاد علی
کعبه میقات دل انگیز خدا جویان بود	قبله اهل نظر شد، شب میلاد علی
بسکه تأثیر پذیر است از این مژده (شفق)	صاحب حسن اثر شد شب میلاد علی

شاعر: سیدرضا مؤید قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

ماه مولا شد حدیث طیر را با ما بخوان در ولایش آشنا و غیر را با ما بخوان
 در توسل شبّر و شبّیر را با ما بخوان «یا مَنْ أَرْجُوهُ لِكَلِّ خَيْرٍ» را با ما بخوان
 با نمازی، با دعایی از گناهانت برآی
 همچنان بنت اسد بر درگه یزدان درآی
 دانه اشکی چنان آینه صافت می‌کند سوز آهی محرم بزم عفاقت می‌کند
 روبه مسجد کن ببین رحمت طوافت کند ذات حق دعوت برای اعتکافت می‌کند
 معتکف در مسجد آنچه دید جز آنجا نبود
 اعتکاف هیچ کس چون مادر مولا نبود
 مادری کاو را ببخشد عالی علی علی پیش کعبه کس نداند حال او الا علی
 میرسد بر گوش جاننش نغمه‌های یا علی اعتکافش در حریم کعبه باشد با علی
 چون سرآمد اعتکافش، عشق شد مدهوش او
 تا برآمد آفتابی بود در آغوش او
 ای حرم درباز کن جانانه را در برگیر تیرگی بس، شمع با پروانه را در برگیر
 چون صدف این گوهر یکدانه را در برگیر خانه را بگشا و صاحب‌خانه را در بگیر
 در ز دیوار حرم وا کن، به مردم دربیند
 خود کمر در خدمت این کودک و مادر بیند
 ای حرم! غسل زیارت کن جمالش را ببین چهره چون ماه و ابروی هلالش را ببین
 خط بکش بر روی بت‌ها و خط و خالش را ببین بر سر دست رسول‌الله مقالش را ببین
 کز زبور و مصحف و تورات ای جان جهان!
 هر چه فرمایی بخوانم، گویدش قرآن بخوان

چون به رخسار پیمبر چشم حیدر باز شد
از نگاهش عقده غم به پیمبر باز شد

شهر علم مصطفی را برجها در باز شد
حجت داور لبش با نام داور باز شد

ای حریم کعبه! بشنو، این ندای دلنشین
آیه‌های مؤمنان را از امیرالمؤمنین

اختیارش با خدا و عالمش در اختیار
مرد میدان‌های علم و حلم و مجد و افتخار

جُرج جُرداق مسیحی گفت در هر روزگار
کاش می‌شد یک علی وین ویژگی‌ها آشکار

این نخواهد شد ولی از مکتب ایثار او
کاش خیزد هر زمان چون میثم تمار او

شاعر: محسن عرب خالقی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دنیای بی‌امام به پایان رسیده است از قلب کعبه قبله ایمان رسیده است
از آسمان حقیقت قرآن رسیده است شأن نزول سوره «انسان» رسیده است

و قتش رسیده تا به تن قبله جان دهند

در قاب کعبه وجه خدا را نشان دهند

روزی که مکه بوی خدای احد گرفت حتی صنم به سجده دم یا صمد گرفت
دست خدا ز دست خدا تا سند گرفت خانه ز نام صاحب خانه مدد گرفت

از سمت مستجار، حرم سینه چاک کرد

کوری چشم هرچه صنم سینه چاک کرد

وقتی به عشق، قلب حرم اعتراف کرد وقتی علی به خانه خود اعتکاف کرد
وقتی خدا جمال خودش را مطاف کرد کعبه سه روز دور سر او طواف کرد

حاجی شده است کعبه وسنت شکسته است

با جامه سیاه خود احرام بسته است

از باغ عرش رایحه نوبر آمده‌ست خورشید عدل از دل کعبه بر آمده‌ست
از بیشه‌زار شیر شجاعت در آمده‌ست حُسن خدای عزوجل حیدر آمده‌ست

جان جهان همین که از آن جلوه جان گرفت

حُسنش؛ به اتفاق ملاحات جهان گرفت

ای منتهای آرزو، ای ابتدای ما! ای منتهی به کوچهی تو ردّ پای ما!
ای بانی دعای سریع الرّضای ما! پیر پیمبران، پدری کن برای ما!

لطف تو بوده شامل ما از قدیم‌ها

دستی بکش به روی سر ما یتیم‌ها

پشت تو جز مقابل یکتا دو تا نشد تیر تو جز به جانب شیطان رها نشد
حق با تو بود و لحظه‌ای از تو جدا نشد خاک تو هر کسی که نشد توتیانشد

ای شاه حُسن! با تو «گدا معتبر شود»

آری! «به یمن لطف شما خاک زر شود»

ای ذوق حُسن مطلع و حُسن ختام ما! شیرینی اذان و اقامه به کام ما!
تا هست مُهر مهر تو بر روی نام ما «ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما»

این حرف‌های آخر شعر است و خواندنی است

پای تو هر کسی که نماند نماندنی است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدعلی مجاهدی

پرتو نور حق لم یزلش نامیدند
پرتوی تافت که نور از لَش نامیدند
مطلعی ساخت که بیت الغزلش نامیدند
که به تأیید خرد بی مثلش نامیدند
زمره اهل نظر بی بدلش نامیدند
زین جهت بود که مرد عملش نامیدند
کاین بنا بود اگر بی خلش نامیدند
در دل معرکه پیک اجلش نامیدند
دشمن لات و عدوی هُبَلش نامیدند
ساکنان حرم دل، حوَلش نامیدند
اهل تحقیق ز بَلْهُم اَضَلش نامیدند
غزلی ساخت که ضرب المثلش نامیدند

تافت آن جلوه که نور از لَش نامیدند
از نهانخانه غیبی به شبستان شهود
خامه صنع به سرلوحه دیوان وجود
دست نقّاش ازل طُرفه جمالی آراست
بحر هستی چو جزاین گوهر یکدانه نداشت
هرچه آموخت ز احمد همه را بست به کار
با ولای علی از باد حوادث مه‌راس
پِه در خلق ستم‌دیده، ابوالایتماش
هَمّت بت شکن او کمر شرک شکست
کور چشمی که جدا دید علی را از حق
آن که از سیر کُتب درس ولایش نگرفت
طبع «پروانه» سحرگه به سر انگشت هنر

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

ای حرم دیدار روی حق تعالایت مبارک کعبه امشب آفتاب عالم آرایت مبارک
 ای صفا ای مروه ای هستی تجالیت مبارک ای حطیم ای ججر ای زمزم تولایت مبارک
 فاطمه بر صورت مولا تماشایت مبارک رحمت للعالمین دیدار مولایت مبارک
 گوهر دریای توحیدت مبارک باد کعبه
 دردل شب قرص خورشیدت مبارک باد کعبه
 امشب از زمزمه به کف ساغر بگیرد ای ملایک کعبه را مانند جان در بر بگیرد ای ملایک
 عیدی خود را ز پیغمبر بگیرد ای ملایک هرچه میخواهد از حیدر بگیرد ای ملایک
 ذکریا مولا علی از سر بگیرد ای ملایک از امیرالمؤمنین کوثر بگیرد ای ملایک
 سرخوشان زمزم فیض علی ساغر مبارک
 بر همه میلاد مولا ساقی کوثر مبارک
 دامن امّ القری امشب ابوالایتام دارد مکه پیش از سال بعثت جلوّه اسلام دارد
 یا حرم آگاهی از بشکستن اصنام دارد آسمان از صورت خورشید بر کف جام دارد
 یا زمین از نور امشب جامه احرام دارد حبّذا مولود مسعودی که حیدر نام دارد
 کعبه امشب بیت معمور امیرالمؤمنین شد
 ملک هستی غرق در نور امیرالمؤمنین شد
 ای نبی را جانشین میلاد مسعودت مبارک عروه الوثقای دین میلاد مسعودت مبارک
 قبله اهل یقین میلاد مسعودت مبارک خلق عالم را معین میلاد مسعودت مبارک
 مرشد روح الامین میلاد مسعودت مبارک یا امیرالمؤمنین میلاد مسعودت مبارک
 ای حرم امشب اسد در دامن بنت اسد بین
 قل هو الله احد مرآت الله الصمد بین

گوهر عصمت گرفته در بغل دردانه امشب یا که زمزم را پُر از کوثر بود پیمانه امشب
عارض مولا شده شمع و حرم پروانه امشب خانه دارد آبرو از روی صاحب خانه امشب
این خبر کرده امیرمکه را دیوانه امشب میدهد بنت اسد را ذات حق ریحانه امشب

ای امیرمکه با زمزم حرم را شستشو کن

صاحب البیت آمده جان را نثار روی اوکن

فاطمه بنت اسد قرص قمر آوردی امشب ماهی از خورشید گردون خوبتر آوردی امشب
بر رسول الله قرآنی دگر آوردی امشب نخل امید محمد را ثمر آوردی امشب
جان شیرین بر تن پیغامبر آوردی امشب حبّذا ای مادر مولا پسر آوردی امشب

با وضو در بر بگیریش هستی پیغمبر است این

هم علی، هم مرتضی، هم بوالحسن، هم حیدر است این

بی تولای علی اسلام جان دارد ندارد زهد کل رهروان بی او روان دارد ندارد
خصم او جز در دل دوزخ مکان دارد ندارد هیچ پیغام آوری خط امان دارد ندارد!
برمشام خویش بویی از جنان دارد ندارد حشر بی ظلّ لوایش سایه بان دارد ندارد

کعبه شاهد باش من غیر از علی رهبر ندارم

در دو دنیا دست از دامان حیدر بر ندارم

چشم شوکعبه که بینی روی رب العالمین را گوش شو تا بشنوی آیات قرآن مبین را
نطق زیبای دل انگیز امیرالمؤمنین را صوت قرآن علی لبخند ختم المرسلین را
بوسه های احمد و تبریک جبریل امین را عید اهل آسمان و شادی خلق زمین را

ای حرم با ماه رخسار علی روشنگری کن

یا علی قرآن بخوان و از محمد دلبری کن

یا محمد شیر تو شمشیر حی داورم من فاتح احزاب و بدر و قهرمان خیبرم من
باطنم من ظاهرم من اولم من آخرم من با تو در تنهایی و سختی و غم همسنگرم من
کشتی توحید را در سایه تو لنگرم من حیدرم من، حیدرم من، حیدرم من، حیدرم من
همچو قرآنت چراغی منجلی داری محمد
بیم از دشمن مکن دیگر علی داری محمد

یا محمد بازو و شمشیرم در اختیارت من خدا را شیرم و زنجیرم در اختیارت
حمد من تهلیل من تکبیرم در اختیارت غرش فریاد عالمگیرم در اختیارت
هم قضا تسلیم، هم تقدیرم در اختیارت عزم من، تعجیل من، تأخیر من، در اختیارت
پا به پای حضرتت اسلام را یار و معینم
تو رسول اللهی و من هم امیرالمؤمنینم

آدمم توجان من باشی و من جان تو باشم **از ولادت تا شهادت تحت فرمان تو باشم^۱**
در تمام جنگ ها فتح نمایان تو باشم حامی دین مبین و یار قرآن تو باشم
بین حق و بین باطل نور و فرقان تو باشم باغبان دائم گلهای خندان تو باشم
آن چنان که حق مرا یار پیمبر آفریده
ذوالفقار حیدری را بهر حیدر آفریده

ای تمام دین من مهر و تولایت علی جان ای دلم دریای نوری از تجلایت علی جان
ای به قرآن مدح گفته حق تعالیست علی جان ای همه عالم فدای قد و بالایت علی جان
ای خدا خوانده به کل خلق مولایت علی جان ای فراتر آستان از عرش اعلایت علی جان
ای ولایت دین «میثم» جان میثم هست میثم
وای اگر از مرحمت فردا نگیری دست میثم

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

شاعر: سید محمد حسینی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ما عاشقیم و تا به قیامت یگانه ایم ما از ازل برای ابد عاشقانه ایم
 ما موج می زنیم به طوفان عاشقی دریای احمریم ولی بی کرانه ایم
 آواره ایم خانه به دوشیم بی کسیم ما چون کبوتریم که دنبال لانه ایم
 دلبر نگاهمان نکند گریه می کنیم چون خواب کودکانه پی هر بهانه ایم
 حتی برای بودن ما آیه آمده است ماها یتیم و سائل این آستانه ایم
 ما را خدا ز خاک بنی هاشم آفرید پس تا ابد برای همین جاودانه ایم
 با عشق می پریم پر و بالمان دهید

اشکی برای گریه امسال مان دهید

گنبد نشان بده که برایت کبوتریم جلد حرم شدیم برای تو می پریم
 ما مومن نفوذ نگاه شما شدیم یک لحظه بی نگاه شما باز کافریم
 دور از شما شمایل مرداب می شویم وقتی کنار دست شماییم کوثریم
 تو مالکی و ما همگی بنده توایم تو حیدری و ما همه از نسل اشریم
 تبعیدی توایم به صحرا رسیده ایم آقا اگر قبول کنی ما ابوذریم
 یک شب به قوم و خویش خودت سرنمیزی دینی اگر حساب کنی ما برادریم
 بالا پریده ام پر و بال مرا بچین خیلی بزرگمان بکنی تازه نوکریم
 ما سائلیم وقت رکوعت رسیده ایم انفاق کن ولی خدا یا ابالکریم

ما بنده زاده ایم تو چاکر قبول کن

از نسل قنبریم تو قنبر قبول کن

غم در کنار چشم شما شاد می شود یعنی خرابه ها به تو آباد می شود
 دنیا به یمن روی شما در تحرک است حتی نسیم هم ز شما باد می شود
 آواز خوان دگه خیاطی محل با یک نفس ز کام تو ارشاد می شود
 هرکس اسیر عشق تو بود است یا علی از قید و بند عالمی آزاد می شود

شاگرد روز اول درس محبتت با اولین کلام تو استاد می شود
 با یک اشاره ات همه شمشیر می کشیم وقتی که پیر حضرت مقداد می شود
 حالا مُرید صبر توأم یا ابالحسن
 ای پیر درد و غصه و غم، یا ابالحسن
 ای کعبه از حضور شما مفتخرترین مکه به یمن شخص شما معتبرترین
 کعبه برای روی شما سینه اش شکست تو قلب شهر مکه شدی یا جگرترین؟
 قبل از نزول، ترجمه مومنون شدی در آیه های حضرت حق مستقرترین
 پیروز تا همیشه هر غزوه اُحد ای سینه ات برای محمد سپرترین
 از بس علاقه داشت محمد به روی تو داماد او شدی و برایش پسرترین
 هر روز ما برای شما جشن می شود هر روز ما برای شما ای پدرترین
 آواره بوده اند چه بسیار در پی ات ما هم برای عشق شما در به در ترین
 امشب بیا و آیه ای از مومنون بخوان
 حزب خدا شدی و هم الغالبون بخوان

شاعر: علیرضا وفایی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن
جای دارد که به یُمنِ قدمش در کعبه اولین خِشتِ مسلمانی ما را بگذاشت دامنِ کعبه به عزّی و هُبُلِ ننگین بود کعبه آنروز دعا کرد که: تَوَر وجهی! جای دارد بنویسند مورخ ها هم فاطمه بنت اسد بود و اسد هم آورد به خداوندِ همین کعبه قسم کارِ علیست	جای این پارچه و خِشتِ شَوَد زر کعبه اولین بار که پا زد به زمین در کعبه بت شکن آمد و گردید مطهّر کعبه ز جمالِ علوی گشت منوّر کعبه از سر ذوق درآورد دو تا پر کعبه که ترک خورده از این هیبت حیدر کعبه سجده کردند اگر خلقِ خدا بر کعبه	

شاعر: محسن عرب خالقی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفاعیلن فعاتیلن مفاعیلن فعلین

چه شد که خشت سر خشت چیده شد کعبه برای چیست که این قدر کشیده شد کعبه
مگر که؟ از دل این خانه می زند بیرون که ناز مقدم او آفریده شد کعبه
که آمد و چه شنید و چه گفت میدانی؟ که پیش خلق گریبان دریده شد کعبه
سر هم آمد و باز هم دوباره شکافت^۱ که تا قیام قیامت پدیده شد کعبه

نمونه خط خدا را که دیده است کجاست؟

علی قشنگ‌ترین دست خط دست خداست

سه روز بر در کعبه نظاره میکردند دعا برای شکافی دوباره میکردند
منجمین همه مبهوت در پی چاره توسلی به ضریح ستاره میکردند
دوباره ریخت به هم طرح کعبه و مردم به سوی مادر و کودک اشاره میکردند
رسید ماه و زلیخائیان ز یوسف ها به خانه هرچه که بود عکس، پاره میکردند
ز حکم خنده و یا گریه های کودکی اش از آن به بعد همه استخاره میکردند

گشود چشم و زمین را پر از حلاوت کرد

بجای گریه دو سه آیه ای تلاوت کرد

قسم به ذات تو که لایزال می ماند زبان زمان بیان تو لال می ماند
تو پیر عالم و سلمان چند صد ساله کنار تو پسری خورد سال می ماند
چنان که آمده ای هیچ کس نیامده است شکوه آمدنت بی مثال می ماند
به روی سینه ی کعبه الی الأبد آقا نشان آمدنت چون مدال می ماند

^۱. بیت زیر در تمام سایت ها « تا جایی که ما بررسی کردیم » بصورت زیر آمده است که از نظر وزنی در مصراع اول ایراد دارد

لذا جهت رفع نقص اصلاح شد

که تا قیام قیامت پدیده شد کعبه

سر هم آمد و دوباره شکافت

در آخر غزل ای پاسخ سئوالاتم برای من فقط این يك سوال می ماند

از این علی که چنین آمده است در دنیا

چقدر فرق بود تا علی عرش خدا

که بود آمد و رفت و کسی نفهمیدش چه کرد او که بشر چون خدا پرستیدش

صدای ساده نعلین پاره اش رفت و فلک ندید کسی را به گرد تقلیدش

خدا که گفت علی هست سوره اخلاص خدا که گفت علی هست عین توحیدش

چو دید مرتبه اش را کسی نمی فهمد^۱ به شاخسار زمین دست برده و چیدش

خلاصه خسته شد از نور؛ دل خفاش علی الصباح پلیدی شکست خورشیدش

به عرش حك شده نامش به نام آب ترین

همین که هست زمین را ابوتراب ترین

اگر چه شیعه مانند من فراوان است کسی که مورد طبع علی است سلمان است

کسی که پای ولایت تمام قد مائد کسی که در ره رهبر گذشته از جان است

کسی که مثل علی پیش دشمنان طوفان کسی که مثل علی پیش دوست، باران است

دعا کنید بصیرت دهد خدا ما را بصیرت است که میزان کفر و ایمان است

اگر بصیر نباشید بعد پیغمبر به روی مسند او جایگاه شیطان است

اگر بصیر نباشید باز می بینید که مثل فاطمه ای پشت درب سوزان است

اگر بصیر نباشی امام بر حق را به سجده کشته و گویی مگر مسلمان است؟!

اگر بصیر نباشی ببینی آن دم را که چوب تو به لب قاریان قرآن است

حسین را به خدا بی بصیرتان کشتند

کنار آب لب تشنه بی امان کشتند

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

شاعر: حبیب چایچیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

بر بیت خدا، نور و صفای دگر آمد
این نورخدایی است که نازل به حرم شد
مهر است مگر، میدمد از رخنه دیوار؟
سر الله اعظم، سبب سجده بر آدم
سر حلقه خلقت، پدر عالم هستی
حسنی که پراکنده به هر دور و زمان بود
در بیت احد، قدرت حق، پرده برافکند
محبوب خدا، نفس نبی، همسر زهرا
جبریل امین، شهپر خود فرش زمین کرد
از مقدم او، باغ ارم گشت گل افشان
افراشته شد، پرچم پیروزی قرآن
آمد اسد الله، به هواداری احمد
پویند ره کعبه، به یادش همه عشاق
بی گفته ی او، هر قلمی نای تهی بود
هر گز دگران را نبُود جای قیاسش
گمراه چه آرد پس از این عذر گنااهش؟
برخیز حسان، چنگ به دامن علی زن

این کیست که در خانه حق بیخبر آمد؟
یا لطف نهان بود و کنون جلوه گر آمد
ماه است مگر، کز افق کعبه بر آمد؟
در قبله گه آخر، ز پس پرده بر آمد
سر چشمه پاینده علم و هنر آمد
مجموع به یک جا شد و با یک نفر آمد
از بنت اسد، شیر صفت یک پسر آمد
معشوق بشر، باب شبیر و شبر آمد
چون عرش نشین، خسرو والا گهر آمد
بر شاخه طوبی، ز وجودش ثمر آمد
کز جانب حق، آیت فتح و ظفر آمد
خورشید جمال نبوی را قمر آمد
بوسند حجر را چو لبش در نظر آمد
از قند لب او، به سخنها شکر آمد
زیرا که علی، بر همه ابرار سر آمد
کز قبله برون، قبله نمای بشر آمد
اکنون که تو را سایه رحمت به سر آمد

شاعر: هاشم طوسی

قالب شعر: ترکیب بند

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

هر کس که به سودای علی سر دارد
جای عجبی نیست به استقبالش
در خلوت خود سه روز مهمانش کرد
بر روی لبش معجزه قرآن و
با دشمن او بگو رهایم سازد
دست از سر و احوال دلم بر دارد

ای اهل سقیفه بارتان بر دارید

من حیدری ام سر به سرم نگذارید

عرش و ملکوت وسعت خوان شماست
دل‌تنگ صدایتان شده جبرائیل
من هم ز قبیلۀ ی اویلی هستم
بابا... دل من مثل یتیم کوفه
نعلین و لباس وصله دارت آقا
خورشید تلالوئی ز چشمان شماست
وابستگی‌اش به صوت قرآن شماست
کز صبح غدیر خم مسلمان شماست
در حسرت یک تکه‌ای از نان شماست
از روی تواضع فراوان شماست

ای همدم نا شناس نخلستان‌ها

ای غربت محض!! مرد مردستانها

ای رزق زمین و آسمان از کرم
آنقدر که چشم‌های تو خون‌گرمند
با یک نگهت پر از اجابت کردی
از لطف تو بود (مسلمت) شاعر شد
بر روی لب تمام ایرانی‌ها
عالم شده احیا ز مسیحای دمت
گشتم بخدا شهید ابروی خمت
هر کس که دعا کرد به زیر علمت
ای خلقت آفرینش از لطف کمت
این بیت شده اذن دخول حرمت

مرغ دل من چه خوش هوایی دارد

ایوان نجف عجب صفایی دارد

ای راه سعادت ای امیر دلخواه
تنها تو به اندازه‌ی زهرا بودی
در بدرقه‌ات همیشه زهرا می‌گفت
ای فاتح خیبر و حنین و خندق
احساس غریبی مکن امشب با ما
ای بر همه‌ی علوم عالم آگاه
زین رو شده‌ای برای بانو همراه
لا حول ولا قوه الا با الله
پشت تو شکسته از بلایی جانکاه
ای خانه نشین بگو چه گفتی با چاه

وقتی که لحد به روی زهرا می‌چید
تشیع جنازه‌ی خودش را می‌دید

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: قاسم صرافان

می‌شنید از هر سرِ مو: قل هو الله احد
مو به مو، توحید حق و حلقه حلقه، سرّ هو
به چه عطری! خوش به حال شانه و دندانه‌اش
بین گیسویش، هزاران دل نریزد بر زمین
از هزاران نکته باریک‌تر از مو، هنوز
عالمی را لیلۃ الزلفت، هوایی کرده است
لیلۃ القدر، آن هزارش، با حساب زلف توست
در معاد عاشقان، یک تار موی قنبر است
یک دعا داریم، آن هم: «یا علی ویا عظیم»
از همان روزیکه پیمان، پای خُم بستی، علی
جای من، امن است در ایمان، امین اللهی‌ام
عاشقان وجه رب، سوی نجف راهی شدند
در هوایت، می‌شویم «السّابِقون السّابِقون»
می‌شویم السّابِقون، از شوق ایوان نجف

شانه می‌زد تا به گیسوی علی، بنت اسد
شانه می‌زد حلقه حلقه، شانه می‌زد مو به مو
مست شد از عطر جاری در هوای خانه‌اش
شانه بر زلفش بزن بنت اسد! اما ببین
مانده سر در آوریم از کار این گیسو، هنوز
یا علی! دستان تو، کاری خدایی کرده است
پیچ و تاب راه عشق، از پیچ و تاب زلف توست
آن صراطی را که گفت احمد، ز مو نازکتر است
تیغ کج، شد عاشقانت را صراط المستقیم
ساقی بزم «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ» هستی، علی
من نه آن اللهی‌ام، مولا! نه این اللهی‌ام
عاقلان در مکه گرم علم و آگاهی شدند
می‌کشاند باز ما را عاشقی، سوی جنون
می‌شویم السّابِقون، در عشق تو مولا! به صف

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

خدا در کعبه مهمان دارد امشب حرم در سینه قرآن دارد امشب
زمین خورشید تابان دارد امشب محمد یک جهان جان دارد امشب
درون بیت جانان دارد امشب فلک اسرار پنهان دارد امشب

نوشته بر در و دیوار کعبه

که امشب بخت گشته یار کعبه

الا عیدت مبارک باد کعبه خدا امشب امامت داد کعبه
علی در تو قدم بنهاد کعبه تولد یافت عدل و داد کعبه
مبارک باد این میلاد کعبه چه شوری در وجود افتاد کعبه

بتان هم با علی گفتند امشب

سخن ها با علی گفتند امشب

خداوند حرم را مظهر است این محمد را چو جان در پیکر است این
تمام هستی پیغمبر است این زمین و آسمان را محور است این
یم و طوفان و موج و لنگر است این چگویم حیدر است این حیدر است این

تمام افتخار کعبه این است

خدا گفته امیر المؤمنین است

مه برج اسد امشب اسد زاد اسد آری اسد بنت اسد زاد
ازل را جلوه حسن ابد زاد جمال قل هو الله احد زاد
بگو مرآت الله الصمد زاد خدارا چشم و گوش و وجه و ید زاد

رخ صاحب حرم تا شد هویدا

حرم گمگشته اش را کرد پیدا

جهان یک سایه از دیوار مولا است زمان هم مست و هم هشیار مولا است
فضا لبریز از انوار مولا است حرم محو گل رخسار مولا است

خدا در کعبه مهماندار مولا است محمد عاشق دیدار مولا است

که دیده بزم الله الصمد را

خدا و حیدر و بنت اسد را

مرا مولا و سرور کیست حیدر دل و دلداری و دلبر کیست حیدر

امیر داد گستر کیست حیدر امام عدل پرور کیست حیدر

خدا در کعبه مهماندار مولا است

محمد عاشق دیدار مولا است

علی مرآت رب العالمین است علی استاد جبریل امین است

علی سرّ خداوند مبین است علی آئینه ی حق الیقین است

علی مولای اصحاب یمین است علی کلّ ولایت کلّ دین است

همین است و همین است و جز این نیست

کسی جز او امیرالمؤمنین نیست

علی ذکر و علی حمد و علی دم علی بیت و مقام و رکن و زمزم

علی یعنی صراط الله اعظم علی یعنی کتاب الله محکم

علی یعنی تمام دین آدم علی یعنی امام کلّ عالم

علی در عالم خلقت یکی بود

محمد هم به مهرش متکی بود

تو در جسم نبی جانی علی جان تو اصل اصل ایمانی علی جان

تو روح روح قرآنی علی جان تو نوح نوح طوفانی علی جان

تو میزانی تو فرقانی علی جان تو روز حشر سلطانی علی جان

لوائی حمد در دست تو باشد

تمام حشر پابست تو باشد

تو جا بر دوش پیغمبر گرفتی تو در از قلعه خیبر گرفتی

تو از عمر دلاور سر گرفتی تو چون جان، مرگ را در بر گرفتی
 تو از ختم رسل کوثر گرفتی تو دل از انبیا یکسر گرفتی
 تو قاتل را ز رأفت شیر دادی
 تو خصم خویش را شمشیر دادی
 تو روی خاک معراج نمازی تو بال طایر راز و نیازی
 تو درد عالمی را چاره سازی تو وقت جانفشانی پیشتازی
 تو دل بشکستگان را دلنوازی تو بین انبیاء نشکفته رازی
 اگر چه با خلائق زیستی تو
 خدا می داند و بس کیستی تو
 به جز تو کیست با آن اقتدارش زند وصله به کفش وصله دارش
 فلک حیران چشم اشکبارش ملک مبهوت برق ذوالفقارش
 شود خورشید گردون خاکسارش کند اشک یتیمی بیقرارش
 فدای لطف و احسانت علی جان
 که میثم شد ثنا خوانت علی جان

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایزدی

حیران و بی قرار کسی موی قبله بود
 در کل شهر نغمه هو هوی قبله بود
 زخمش عمیق تا لب ابروی قبله بود
 دیگر زمان چهچه یاهوی قبله بود
 یک قبله ایستاده در آن سوی قبله بود
 مسجود بودن عادت نیکوی قبله بود
 از بس که در وجود شما بوی قبله بود

خیره نگاه عالمیان سوی قبله بود
 تاریخ در مسیر تکامل قرار داشت
 کعبه ز شوق ناله زد و سینه چاک داد
 در نفی لات و هُبَل و عَزَى علی رسید
 از قلب قبله آمدی و قلب قبله‌ای
 پیش تو جن و انس و ملک سجده می‌کنند
 هر جا که میروی به شما سجده می‌کنند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مسدس ترکیب

شاعر: مرتضی جندقی

نیمه های شب و سرمای شدید گوش شب، ناله ای از دور شنید
دل به درد آمده و می نالید دست بر پشت و کمر می مالید
گاهی از درد به خود می پیچید گاه از پرده دل، ناله کشید

مگر این بود زن حامله ای

بی پرستاری و بی قابله ای

درد ز بر کمرش سخت گرفت پشت و پهلوی ورا درد گرفت
گویی از خون جگر، آخت گرفت نیمه شب، سوی حرم رخت گرفت
جان پناه خوشی از بخت گرفت پرده کعبه در آن وقت گرفت

تا مگر، پرده ز کارش گیرد

دست حق آید و بارش گیرد

گفت ای باخبر از راز دلم ای خدای من و دمساز دلم
مهر تو، بارقه انداز دلم بر سر کوی تو، پرواز دلم
شنوی از کرم آواز دلم دست تو، پرده زن ساز دلم

سهل کن عارضه مشکل من

بار بردار، ز روی دل من

در پناه حرمت آمده ام به امید کرم آمدن ام
بر در محترمت آمده ام به بساط نِعَمَت آمده ام
خسته از بار غمت آمده ام شرح غم، تا دهمت آمده ام

شب تاریک مرا روشن کن

سهل بر من، خطر زادن کن

نصف شب، بس که ز دل زاری کرد از دل و دیده، گهرباری کرد

کردگارش ز کرم یاری کرد عوض قابله، غمخواری کرد
حق از او، خوب نگهداری کرد مهربانی و پرستاری کرد

داد در خلوتِ کعبه راهش

شد حرم منزل و زایشگاهش

شب او یکسره با درد گذشت با دل زار و رخ زرد گذشت
آن شبِ دل سیه سرد گذشت شب بر آن دردکش فرد گذشت
بر سرش هرچه شب آورد، گذشت هرچه آن درد بر او کرد، گذشت

تا که شب رفت و سحرگاه رسید

آن مه نوسفر از راه رسید

ز آسمان کوکبِ بختش پر زد بر دل ظلمتِ شب، آذر زد
صبح سبزِ ابدیت سر زد چون هما، بر سر کعبه پر زد
وَه چه فالِ خوشی آن اختر زد پیک اقبال، رسید و در زد

قدمش گفت: مبارک بادا

بر سرش تاج تبارک بادا

نغمه مرغ سحر، از یک سو شادی رُکن و حجر از یک سو
کعبه در رقص نگر، از یک سو بانگِ تکبیرِ پسر، از یک سو
مادرش کرده به بر، از یک سو نشر آن تازه خبر، از یک سو

همه گفتند: علی آمده است

مظهرِ لم یزلی آمده است

فاطمه بنت اسد، شیری زاد شیر غرّان جهانگیری زاد
دست بر قبضه شمشیری زاد عقل کل، صاحب تدبیری زاد

پور آورد، ولی پیری زاد بهر مردان خدا، میری زاد

آری آن میر، امیر عرب است

شیر یزدان و خدای ادب است

شد برون فاطمه از خانه عشق مست و مخمور ز پیمانۀ عشق

شمع حق را شده پروانه عشق می کند فخر به دردانه عشق

بَرَدش جانب کاشانه عشق بوسه زن بر لبِ جانانه عشق

تا مگر غنچه لب باز کند

معجزِ عیسوی آغاز کند

چون که دیدند زنان عربش وان مباحات و نشاط و طربش

خوش دویدند همه از عقبش تا بپرسند ز حالات شبش

شب تنهایی و درد و تعبش زاد چون این پسر نوشلبش

روی نیکوی «علی» را دیدند

بهر تبریک، رُخش بوسیدند

جشنِ فرخنده میلادِ علیست دل ما خوش همه با یادِ علیست

کعبه زایشگاهِ آبادِ علیست حرم حق، دل آبادِ علیست

خلق را چشم به امدادِ علیست دل ما شاد به ارشادِ علیست

چشم ما روشن از این مولود است

بر همه عیدِ علی، مسعود است

مبدأ خلق، وجودِ علی است هستی و بود، ز بودِ علی است

هرچه بینیم، نمودِ علی است خلق، محتاج به جودِ علی است

مرغ حق، گرم سرودِ علی است «أَسجدوا» رمز سجودِ علی است

ظاهر، آدم اگر مسجود است

باطنا، سجده به این مولود است

کشتی بحر نجاتست، علی	چشمه آب حیاتست، علی
اصل خیر و برکاتست، علی	فاتحی در غزواتست، علی
معنی صوم و صلاتست علی	جمع اضداد صفاتست، علی

ها علی بشرٌ کیف بشر

رَبِّهِ فیه تجلّی و ظہر

چارده قرن تمام است علی	بر همه خلق امام است علی
صاحب کوثر و جام است علی	شهره خاصّ و عوام است علی
مهر بام و مه شام است علی	من چه گویم که بنام است علی

نام او، نام خدای از لیست

اسم اعظم به خدا، نام علیست

یا علی، خلق همه مستِ توآند	به وجود آمده، از هستِ توآند
چشمها دوخته بر دستِ توآند	تو بلندی و همه پستِ توآند
عاشقان واله و دلبستِ توآند	عارفان طالبِ پیوستِ توآند

ما چو پروانه، تو شمع مایی

مایه گرمی جمع مایی

یا علی، دست من و دامن تو	چشم دارم، به رُخ روشن تو
خوشه چینم، به سر خرمن تو	سرمه ام خاک سُم توسن تو
حرم عشق بود، متتدفن تو	آرزوی دل من، دیدن تو

نا امیدم مکن از درگاہت

نظریکن به فقیر راہت

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفعول مفاعیلن فعولن

امشب حرم خدا حرم شد
 کعبه شده محو و مات و مدهوش
 هر قطعه سنگ، کوه طوري است
 در زمزمه هاي آب زمزم
 اي هجر، شب وصال تبریک
 هر ريگ روان شده ثناگو
 سر زد ز صفا صفاي مطلق
 حوران همه جان به کف نهادند
 بت هاي حرم به سجده رفتند
 ای کعبه زهي زهي سعادت
 اي کعبه سعادتت مبارك
 اي دختر شیر، شیر زادي
 اين شیر خداست روي دستت
 اين جان محمد است، مادر
 تو حامل نور سرمد استي
 بر خویش ببال مام کعبه
 نوزاد تو پير کائنات است
 روزی که نبود نام هستي
 از صبح ازل علي، علي بود

از مقدم يار محترم شد
 دیوار ز هم گشوده آغوش
 هر نخله خشك، نخل نوري است
 آوای علي علي است هر دم
 مجد و شرف و جلال تبریک
 با ذکر علي علي علي هو
 اي مرده بگو علي علي حق
 در پشت مقام ايستادند
 با هم، دم يا علي گرفتند
 ميلاد تو شد از اين ولادت
 اي بيت، ولادتت مبارك
 بر خلق جهان امير زادي
 شمشیر خداست روي دستت
 قرآن محمد است، مادر
 تو مادر جان احمد استي
 طفل تو بُود امام کعبه
 طفل تو امير کائنات است
 مي کرد علي خدا پرستي
 پيوسته به هر ولي ولي بود

در بود و نبود مقتدا بود
 ای نفس رسول و جان قرآن
 خورشید بلند بام کعبه
 ای خانه ی کعبه زادگاهت
 تو احمد و احمد است حیدر
 گفتار هماره ی تو تنزیل
 در لایله ی قدر، قدر قدری
 میدان نبرد پای بستت
 تو قلعه ی عرش را امیری
 غیر از تو که، ای خدای را شیر
 در ملک وسیع حق امامی
 با آنکه امام جمع بودی
 تو مالک عرش در زمینی
 در عرش امام آفتابی
 ای قلب تو خانه ی محمد
 تو بت شکن و خداپرستی
 بت های حرم قیام کردند
 هر بت که فتاد و بر زمین خفت
 ای پشت سرت دعای کعبه
 ای مهر تو لطف بی نهایت
 مهر تو بود تمام دینم

او بود و محمد و خدا بود
 ای دست خدا، زبان قرآن
 از صبح ازل امام کعبه
 ای صحنه ی حشر دادگاهت
 یک روح که دیده در دو پیکر
 شاگرد قدیمی تو جبریل
 در صحنه بدر، بدر بدری
 شمشیر نیازمند دستت
 یا همدم کودک صغیری؟
 بخشیده به خصم خویش شمشیر؟
 با پیر فقیر هم کلامی
 در بزم فقیر، شمع بودی
 حیف است میان ما نشینی
 در فرش چرا ابوترابی؟
 جای تو به شانه ی محمد
 بر شانه ی وحی بت شکستی
 بر تو همگی سلام کردند
 فریاد کشید و یا علی گفت
 ای بت شکن خدای کعبه
 توحید و نبوت و ولایت
 تا کور شود عدو من اینم

روزي که نه آب و نه گلم بود
 با مهر تو روي خود نمودم
 دل را به ولات زنده کردم
 اي شهد ولایت تو شیرم
 مادر که میان گاهواره
 هر شب که به گاهواره خفتم
 صد شکر خدای را که هر دم
 عمری به محبتت اسیرم
 اي مهر تو بود و هست « میثم »

جاي تو به خانه ی دلم بود
 با مهر تو چشم خود گشودم
 گه گریه و گاه خنده کردم
 اي کرده به عشق خود اسیرم
 می کرد به صورتم نظاره
 تا صبح علي علي شنفتم
 با دوستي تو رُشد کردم
 تا با تو بمانم و بمیرم
 فردا تو بگیر دست میثم

شاعر: رضا جعفری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

می سوخت در حرارت یک جلوه آفتاب
 دریا شنید نامش و از ترس آب شد
 وصفش کسی نگفت و هزاران کتاب شد
 گلی است مثل نور، ولی منحصر به فرد
 بنت اسد رسید و دعا کرد کای خدا!
 کعبه نداشت ظرفیت جلوه این همه
 ما مست کرده ایم و به معراج می رویم
 ما را خراب باده توحید کرده اند
 آری بزرگتر ز علی نیست آیه ای
 سیمرغ، بی عنایت تو مرغ خانگی

سر بُرد از خجالت خود موج زیر آب
 خورشید پا برهنه زمین خورد از شتاب
 سطری نخوانده هیچ کسی زین همه کتاب
 مجبور روشنیم و نداریم انتخاب
 آمد برون ز کعبه منادای مستجاب
 تصویر چون بزرگ تر آمد شکست قاب
 از کاسه های لم یلد سوره شراب
 جمع نقیض را نگر؛ آبادی خراب
 آری زلال تر ز علی نیست حقّ ناب
 مرغی که با ولایت تو پر زند، عقاب

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

توحید نهد بر دل کعبه قدم امشب بت ها همه گشتند به تعظیم، خم امشب
 ارکان حرم دور حرم ذکر گرفتند در کعبه فتاده است به سجده صنم امشب
 بر گوش رسد زمزمه ی چشمه زمزم تا صبح زند از اسدالله دم امشب
 تبریک بگوئید به کعبه که دوباره گردیده به میلاد علی محترم امشب
 تا فاطمه بنت اسد در حرم آید ای اهل حرم دور شوید از حرم امشب

پیدایش سیمای خداوند مبارک

بر کعبه تماشای خداوند مبارک

امشب حرم از عرش سرافرازتر آمد در بیت خدا روی خدا جلوه گر آمد
 شمشیر خدا شیر خدا حیدر کرار یا حامی جان برکف پیغامبر آمد
 یا آمنه ی بنت وهب زاده محمد یا فاطمه ی بنت اسد را پسر آمد
 یا فاتح بدر و احد و خیبر و احزاب یا شیر حق از بیشه ی فتح و ظفر آمد
 ای بیت خدا روی خداوند مبارک ای ختم رسل جان عزیزت به برآمد

در کعبه ندا میرسد از خالق سرمد

میلاد علی باد مبارک به محمد

سر تا به قدم گشته نبی چشم که باید از کعبه برون ، بنت اسد با اسد آید
 تکبیر بگوئید که آن چشم خداوند چشمی به روی چشم محمد بگشاید
 تکبیر بگوئید که با خواندن قرآن هم جان به نبی بخشد و هم دل برباید
 تکبیر بگوئید که مولا علی آمد تا زنگ غم از قلب محمد بزدايد
 تکبیر بگوئید که با حسن خدائی امروز خدا را به محمد بنماید

احمد به بغل آنچه که بایست گرفته

یا جان خودش را به سر دست گرفته

در مقدم مولا در تهلیل فشانید
از بنت اسد عیدی خود را بستانید
میلاذ علی را همه تبریک بگوئید
با دست علی تا به روی خاک بیفتید
امشب همه دور اسد الله بگیرید
از جانب ما نیز سلامش برسانید
با حمد حق از حلقهٔ تهمت به در آید

با دیدن آن قامت و آن طلعت نیکو

فریاد برآرید هوالحق و هو الهو

کعبه همه سر تا قدم آغوش گشوده
الله که با دیدن توحید مجسم
میلاذ علی آمده و عید کرامت
بر شیعه ی مولا، کرم آغوش گشوده
دیگر نهراسد کسی از آتش دوزخ
زیرا که ریاض ارم آغوش گشوده
تا بنت اسد با اسدش از حرم آید
پیغمبر اکرم زهم آغوش گشوده

با جام ولایت شده سرمست محمد

دل داده به شوق علی از دست محمد

از خالق دادار بپرسید علی کیست
جز شخص علی شخص علی را نشناسد
از احمد مختار بپرسید علی کیست
در غزوه بدر و احد و خیبر و احزاب
از حیدر کرار بپرسید علی کیست
از تیغ شرر بار بپرسید علی کیست
از شمع شب تار بپرسید علی کیست
از چاه و شب و نخله خرما و بیابان
از قاتل خونخار بپرسید علی کیست
شمیر به دشمن دهد و شیر به قاتل

آینه ی ذات ازلی را چه بخوانند

خلقت همه مانند علی را چه بخوانند

سر منشاء هر جود علی بود علی بود	آینه معبود علی بود علی بود
سجده علی وساجد و مسجود علی بود	رکن و حرم و حجرو صفا مروه و مسعا
هم شاهد و مشهود علی بود علی بود	هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن
پیش از همه موجود علی بود علی بود	بعد از همه ایجاد علی هست علی هست
والله علی بود علی بود علی بود	روزی که نه روز و نه شبی بود به عالم

با این همه عبد است خدا نیست خدا نیست

عبدی که زمعبود جدا نیست جدا نیست

تکبیر و رکوع است و سجود است و قیام است	اوکیست زکات است و صلوات است و صیام است
ای یافته زینت به وجود تو امامت	ای پیش قُدت کعبه برافراشته قامت
از بازو و شمشیر تودین یافت سلامت	در سایه توحید تو توحید سرافراز
امروز نه، فردا نه، که تا صبح قیامت	تو با حق و حق دور تو گردیده هماره
از تو همه درباره ما لطف و کرامت	از ما همه در محضر تو عجز و توسل
پیشانی ما را به ولای تو علامت	این کل بهشت است که درحشر گذارند

مرغ دل ما ساکن بام حرم تو است

آیین علی دوستی ما کرم تو است

حور و ملک، آدم، به تولای تو نازد	من کیستم؟ عالم به تولای تو نازد
هم عیسی مریم به تولای تو نازد	هم موسی عمران به ولای تو کند فخر
پیغمبر اکرم به تولای تو نازد	ز هرا به فدای تو کند جان گرامی
زیرا که خدا هم به تولای تو نازد	قرآن شده در مدح و ثنای تو مزین
بگذار که میثم به تولای تو نازد	با الله قسم لطف و عطایت نشود کم

بگذار که تا هست به لب نطق و بیانم

پیوسته شود مدح تو جاری به زبانم

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: حمید رضا برقعی

که مادری پسری بی‌بدیل می‌آورد	به سمت کعبه ملک هم دخیل می‌آورد
برای خلقت عالم دلیل می‌آورد	گشود لب به سخن کعبه، داشت بی‌پرده
و کعبه غرق کلیمی که نیل می‌آورد	ز اشک شوق ملک، زیر پاش دریا شد
به روی دوش، محمد، خلیل می‌آورد	خلیل با تبر آمد به بُت‌کده، اما
که شعله جانب دست عقیل می‌آورد	علی برادری اش را به عدل ثابت کرد
به مدح او صفت از این قبیل می‌آورد	چگونه وصف شه لافتی کنم، که خدا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: غلامرضا سازگار

همچو جان برگیر در بر جان ختم‌الانبیا را	امشب ای کعبه زیارت کن زیارت کن خدا را
بوسه زن خاک قدم‌های علی مرتضی را	چشم شو سر تا قدم، بنگر جمال کبریا را
رکن ارکان الهی نور حسن ابتدا را	
پر کن از نور ولایت وسعت ارض و سما را	
خانه حقی و صاحب‌خانه را در برگرفتی	کعبه! امشب آبرو از مقدم حیدر گرفتی
جاودان مانی که امشب زندگی از سر گرفتی	دل به حیدر دادی اما دل ز پیغمبر گرفتی
بلکه آب زندگی از ساقی کوثر گرفتی	
ناز کن؛ از خضر هم دیگر مگیر آب بقا را	
این امیرالمؤمنین این کل ایمان است کعبه	این محمد را روان و روح قرآن است کعبه
این به جسم پاک کل انبیا جان است کعبه	این همان جبل‌المتین این رکن ارکان است کعبه
میهمانت میزبان ملک امکان است کعبه	
می‌دهد از امر حق روزی تمام ماسوا را	
بحر عصمت! گوهر بی‌مثل و مانندت مبارک	فاطمه! بنت اسد! وصل خداوندت مبارک
عید میلاد یگانه طفل دلبندت مبارک	نقش لبخند علی بر قلب خرسندت مبارک
مادر شیر خدا! میلاد فرزندت مبارک	
داده ذات حق به تو آیینۀ ایزدنا را	

بخش دوم:

اشعار مرثی

امیرالمومنین علی علیه السلام

شاعر: میلاد یعقوبی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

خلقت عالم به دستان خدای مرتضاست
مدحت شاه جوانمردان بگویم روز و شب
غافل از حیدر شدی مشغول دنیایی چرا
فطرتم میلش به سوی عشق پاک حیدر است
از سخا و بخشش و لطف و کرامت دم مزین
گر زند آسان به دریای بلا نوح نبی
گر شکسته در دل بتخانه بتها را خلیل
موسی عمران شکافد نیل پر جوش و خروش
می‌نماید زنده عیسی مُرده را با یک نفس
چون تکلم می‌کند اندر شب معراج حق
یاعلی جان حُبتان هم دین و هم دنیای ما

هر دو عالم هر چه باشد خاک پای مرتضاست
رزق و رزوی من از ذکر و ثنای مرتضاست
روزی کل خلاق از دعای مرتضاست
صلب آدم پُر ز نور باصفای مرتضاست
حاتم طایی گدای بی‌نوای مرتضاست
اهل عالم روی سکانش لوای مرتضاست
شیعه‌گی بی‌شک و تردید در ولای مرتضاست
چونکه در دستش عصا معجزنمای مرتضاست
تا نفسهایش تمامی از برای مرتضاست
گوئیا لحن خدا هم با صدای مرتضاست
ذکرتان باشد شفیع روز و انفسای ما

شاعر: علی سلیمیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

کیست الله؟ بیا از ولی الله بپرس
پاسخی می‌دهدت بی‌حد و اندازه، فقط
جز علی نیست سزاوار خلافت، این را
راز مقبولیت بندگی حق را از
یازده آینه تفسیر کرامات علی‌ست
چارده قرن گذشت و غم مولا جاری‌ست
یوسف فاطمه زندانی بی‌مهری ماست

مقصد قافله را از بلد راه بپرس
به رکوعی برس و پرسش کوتاه بپرس
از فَهذا علیّ والی و مَوْلاه بپرس
اشْهَدْ اَنَّ عَلِیّاً وَلِیُّ اللّٰهِ بپرس
آخرین آینه پنهان شده، از آه بپرس
در دلش بغض عمیقی‌ست که از چاه بپرس
ابر را پس بزن ای منتظر! از ماه بپرس

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: محسن کاویانی

قصه‌ها دارد نگاهِ ابری و بارانی‌ام
 در خودم این روزها سرگرمِ سرگردانی‌ام
 کی توانی ای فلک با طوطیان گردانی‌ام؟!
 من سفالی قیمتی از دورهٔ اشکانی‌ام
 باز هم دارم تماشا با همه ویرانی‌ام
 خوب از یادم نرفته عادتِ سلطانی‌ام
 آن زمان که روی سنگِ قبرها می‌خوانی‌ام
 نقلِ دردی کهنه را از گریهٔ پنهانی‌ام
 من همانم که سر این حرفتان قربانی‌ام
 روضه‌خوان از او بخوان در لحظهٔ پایانی‌ام
 خوش به حالم گر چو او در خلوتم بارانی‌ام
 ناگهان دیدم که می‌چرخم! پُر از حیرانی‌ام
 دف مَزَن صوفی که من خود عارفِ رَبّانی‌ام
 در نمازم روز و شب سرمستِ حیدرخوانی‌ام
 بیشتر آن لحظه که در سجدهٔ طولانی‌ام
 شک ندارم که خدا را غرقِ نافرمانی‌ام
 ای که نامت خوشترین رمز جنونِ آنی‌ام
 کاش می‌شد که ببینم نزدِ خود می‌خوانی‌ام
 پس به فریادم برس در بستر بی‌جانی‌ام

دلخوشم با روزهای رفته و طوفانی‌ام
 در خودم این روزها غرقِ چنان گرداب‌ها
 من عقابِ تیز چنگالم میانِ آسمان
 خاکم اما اشک، من را سخت ارزش داده است
 تختِ جمشیدم برای خود شکوهی داشتم
 مثلِ شیرری در قفس افتاده‌ام اما هنوز
 ناگهان ای دشمن من می‌شوی با من رفیق
 مرد می‌فهمد؛ اگر مردانه احساسم کند
 (مرد اهلِ گریه کردن نیست) حرفی باطل است
 روضه‌خوان از گریه‌های چاه و نخلستان بخوان
 نیست مردی در جهان از شاهِ مردانِ مردتر
 در میانِ زورخانه مرشد از حیدر که خواند
 مولوی‌ها را بگو ای شمس مولانا یکی‌ست
 در طوافِ کعبه مستِ دورِ حیدر گشتتم
 من دلم پُر می‌کشد گاهی به ایوانِ نجف
 بی‌علی حتی اگر غرقِ عبادت هم شوم
 یا علی و یا علی و یا علی و یا علی
 یا علی گفتن کجا و با علی بودن کجا
 جان گرفتم یا علی جان! با علی جان گفتم

ای پناه من زمان بی‌پناهی‌های من
ای که دستم را گرفتی بارها آرام تا
با بدی‌هایم قبولم کردی و ناممکن است
گر ز پیش خود برانی چون سگ از مسجد مرا
شیخ و زاهد ناامیدم کرده بودند از خودم
اول و آخر تویی یعنی که بعد از مرگ هم
رفتم و پیش سگ کویت سپردم جان و دل
ای سر و سامان من در بی‌سر و سامانی‌ام
از درون چاه بین راه برگردانی‌ام
این که من روزی ببینم از خودت می‌رانی‌ام
باز می‌بینی که در کویت پی دربانی‌ام
رمز ایمانم شدی در اوج بی‌ایمانی‌ام
از خودت پیش خودت من عازم مهمانی‌ام
یا علی ای بهترین ذکر دم پایانی‌ام!

شاعر: احمد جواد نوآبادی قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

می‌چکد از شوق وقتی اشک نم‌م در نجف
درد اگر داری برو دنبال درمان کربلا
گوش دل بسپار وقتی که شدی وارد به شهر
چونکه روزی جهان دست خداوند علیست
از گدایان در مولا گدایی کرده است
دورشان از برکت مولای ما گشته شلوغ
خادمان بارگاه او شدند از ابتدا
سجده باید کرد وقت دیدن این بارگاه
هرکه دارد حال خاص خویش را در شهر او
حسرتی در دل اگر باشد فقط این است که
با دم او می‌رود از سینه‌ها غم در نجف
زخم اگر داری بیا دنبال مرهم در نجف
شاید از زهرا شنیدی خیر مقدم در نجف
می‌شود تقسیم رزق هر دو عالم در نجف
صاحب ثروت شده اینگونه حاتم در نجف
زائری دارند اگر که نوح و آدم در نجف
ابر و باد و ماه و خورشید و فلک هم در نجف
می‌شود جبریل وقتی تا کمر خم در نجف
از همان بدو ورودم من که مستم در نجف
اربعین ماندم چرا من اینقدر کم در نجف

شاعر: سید پوریا هاشمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

شکر خدا که عمریست در پشت این درم من سرمایه دار شهرم، مسکین حیدرم من
لب تشنه شراب ساقی کوثرم من در مکتب ولایت شاگرد قنبرم من
با آب چاه کوفه، اوّل وضو گرفتم
جارو زدم نجف را تا آبرو گرفتم
بی‌انتها علی بود، بی‌انتها نجف شد تا رو به قبله کردم، قبله نما نجف شد
در کوچه‌هاش رفتم، معراج ما نجف شد صوت اذان عاشق، حیّ علی نجف شد
یا حیدر است، یا هو، یا ربّناست حیدر
سوگند بر پیمبر، اسلام ماست حیدر
من آمدم که کوه ایمان بسازی از من ای ابر گریه کن تا باران بسازی از من
با درد آمدم تا درمان بسازی از من یک بوسه‌ای بده تا سلمان بسازی از من
پیر هزار ساله در پیش تو جوان است
آواره نیست نوکر تا کشف تو امان است
هر غزوه و نبردی رفت و دلاوری کرد در سجده سربه زیری، در جنگ سروری کرد
خوابید جای احمد یعنی پیمبری کرد ارث از پدر پسر برد، عباس حیدری کرد
در کربلا عمو رفت، سقّای کودکان شد
قدّ حسین خم شد، با مشک تا روان شد
چشمش به خیمه‌ها بود، تیر سپر که آمد از روی اسب افتاد، گریزی به سر که آمد
زد زیر گریه بابا، دردِ کمر که آمد **عمّه چقدر لرزید، داغ شرر که آمد^۱**
برخیز ای دلاور، تا حرمله نخندد
رفتی و شمر آمد، دست مرا ببندد

^۱. بیت زیر به جهت حفظ بیشتر شأن اهل بیت تغییر داده شد

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلن

خوش آن زبان که شب و روز یاعلی گوید
 ز مصطفی که علی دوست تر نمی یابیم
 نه در زمان شهادت، که بعد جان دادن
 نه از غدیر خُم، آری، ز صبح روز ازل
 به روز بدر و اُحد، روز خندق و خیبر
 به ذوالفقار قسم، در صف یمین و یسار
 حسن به غزوه صفین و نهروان و جمل
 ز جبرئیل پرسید، خوب می داند
 قسم به مادر سادات، مادر می گفت:
 همینکه دست به زانو گرفتم از طفلی
 سرم به سنگ لحد هم که می خورد، آنروز
 سؤال آن دو ملک، هر چه بود، می گویم:
 خموشم و به جواب سؤال "مَنْ رَبُّک"
 شنیده ام که می آیند، چارده معصوم
 چقدر امام حسن، سفره اش کریمانه است
 اگر چه نوکر ناقابل، ولی ارباب
 هزار مرتبه رفتم، زیارت سلطان
 مدافع پسر فاطمه، اگر باشم

به هر بهانه سخن گفت، با علی گوید
 همیشه حضرت بدرالدجی علی گوید
 هنوز فاطمه، یا مرتضی علی گوید
 که تا قیام قیامت خدا علی گوید
 مَلک مَلک به فَلَک، یک صدا علی گوید
 عجیب نیست که شیر خدا علی گوید
 حسین در همه کربلا علی گوید
 که فطرت بشر از ابتدا علی گوید
 که هفت پشت پدرهای ما علی گوید
 دل و زبانم از آن روزها علی گوید
 زبانم از سر خوف و رجا علی گوید
 جواب های مرا، با شما علی گوید
 نمی دهم نظری هیچ، تا علی گوید
 سلام می دهم و مصطفی علی گوید
 به هر حسن حسنم، مجتبی علی گوید
 همه حساب و کتاب مرا علی گوید
 هزار مرتبه جایش، رضا علی گوید
 لبم به صحنه پیکار، یاعلی گوید

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: مخمس

شاعر: موسیٰ علیمرادی

تشنه منم حضرت دریا علی پست منم عالی و اعلا علی
 مست منم ساقی دلها علی ذکر هر آنکس که بود با علی
 لَعْنِ عَلٰی عَدُوْكَ يَا عَلٰی

سینه ما وسعت دریا شده عشق تو در گوشه دل جا شد
 هر نفسم ذکر تو مولا شده دم علی و بازدمم با علی
 لَعْنِ عَلٰی عَدُوْكَ يَا عَلٰی

هر که نشد با علی آدم نشد حاتم بی لطف تو حاتم نشد
 جز تو کسی وصی خاتم نشد سرمگو از لب طاهها علی
 لَعْنِ عَلٰی عَدُوْكَ يَا عَلٰی

بردل ما عشق تو پُر شور باد چشم بد از مجلس تو دور باد
 دیده منکران تو کور باد کار غلامی تو با ما علی
 لَعْنِ عَلٰی عَدُوْكَ يَا عَلٰی

لعن به دشمنان او واجب است آنچه به دشمنان او غالب است
 عشق علی بن ابیطالب است دربه در عشقم و لیلا علی
 لَعْنِ عَلٰی عَدُوْكَ يَا عَلٰی

هر که محبت تو در سینه کاشت بر سخنم نقطه صحت گذاشت
 نطفه دشمنانت ایراد داشت دشمن آنم که نشد با علی
 لَعْنِ عَلٰی عَدُوْكَ يَا عَلٰی

صحن تو در دیده ما جنت است سایه تو بر سر ما رحمت است
 لعنت بر دشمن تو نعمت است ذکر لبم همیشه هرجا علی
 لَعْنِ عَلٰی عَدُوْكَ يَا عَلٰی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

اصل لذت از مناجاتِ سحرهایم علی‌ست
 بهترین سوگند پیغمبر به درگاه خدا
 حیی سرمد بارها فرمود با ختم رُسل
 از شب معراج چون برگشت احمد، فاش کرد
 لیلَةُ القدرِ خدا زهراست، اما فاطمه
 از حسن پرسید سلمان، سِرّی از مولا بگو
 گفت ارباب شهیدم وصفِ ثارالله را
 قائم آل محمد اینچنین فرموده است:
 یلِ یلِ اُمّ البنین، هِیبت ز حیدر برده است
 چون حجاب از چشم ما یک لحظه بردارد خدا
 با کسی کاری ندارم، من غلامِ قنبرم
 فاتح بدر و حنین و خیبر و خندق علی
 زاهد شب، مَرَد میدان، شیرِ حق، عبدِ خدا
 در طواف کعبه می‌گردم به گردِ روی او
 صحن ایوان نجف، دربارِ سلطان من است
 نام او نقشِ نگین خاتم پیغمبران
 شیرِ مادر، لقمهٔ بابا، حلالم تا ابد
 سائلَم من، سائلَم من، سائلِ روی علی
 از علی دم می‌زنم تا زنده‌ام، سِرّ و علن

برترین مضمونِ احیا مدح مولایم علی‌ست
 هر سحر، نامِ شهنشاهِ دو دنیایم علی‌ست
 قالعِ کفر و نفاق و شرکِ اعدایم علی‌ست
 از ازل نوری که شد هم قدّ و بالایم علی‌ست
 گفت: آری لیلَةُ القدرم، که همتایم علی‌ست
 مجتبی فرمود: سِرُّالله بابایم علی‌ست
 خون‌بهای قطره قطره، خونِ رگهایم علی‌ست
 ذوالفقارم، یادگارِ جدّ والایم علی‌ست
 هیبَةُ اللّهی سالارِ دل آرایم علی‌ست
 دیده خواهد دید جَنبُ الله، آقام علی‌ست
 زانکه قنبر بندهٔ درگاه مولایم علی‌ست
 صاحبِ قلبِ پُر از حُبِّ تَوَلّایم علی‌ست
 معنی زهد و ورع، طاعات و تقوایم علی‌ست
 آبروی بیتِ حق، مولای یکتایم علی‌ست
 سخت دلتنگم بر آن هر دم تمنایم علی‌ست^۱

قبلهٔ راز و نیاز و درد دل‌هایم علی‌ست
 در حقیقت مادرم زهرا و بابایم علی‌ست
 صاحب دنیا و دین، امروز و فردایم علی‌ست
 گر گنه‌کارم ولی پنهان و پیدایم علی‌ست

^۱. بیت زیر به دلیل عدم توصیه مراجع و عمل تغییر داده شد فراموش نکنیم که اهل بیت سگ درگاه نمی خواهند بلکه شیعه واقعی و پیرو راه

شاعر: ناصر دودانگه قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

توان واژه کجا و بیان حالاتش دل از تمام جهان بُرده با مناجاتش
به غیر عشق ندیدند در عباراتش خدا به دیدن خود رفته در ملاقاتش
کشیده ناز به وقت سجود، نازش را

خدا نشسته تماشا کند نمازش را
به آسمان برسد، مهر سایه گستر او که فیض داده به خورشید، نور محضر او
هدایت است فقط در کلام انور او نشسته حضرت جبریل پای منبر او
به قبله گاه پیمبر صفای دیگر داد
خدا تمام کمالات را به حیدر داد

چه محکم است قدم‌های استوار علی گره نخورده به میدان رزم، کار علی
غمی ندارد از این جنگها، وقار علی همیشه بوده سرافراز، ذوالفقار علی
رسید عبود اما از او خبر برگشت
کسی که رفت به جنگش بدون سر برگشت

شجاعت است که جوشیده از خصال علی ندیده دیده تاریخ هم مثال علی
به وجد آمد اجل نیز از قتال علی نیامدست کسی زنده از جدال علی
قلم به برگه تقدیر می‌کشد حیدر
میان معركة تکبیر می‌کشد حیدر

قیامتی ست به میدان، قیامت مولا که لافتی‌ست بیان شجاعت مولا
شکسته پشت عدو از مهابت مولا که مست کرده شکوه از صلابت مولا

کسی شبیه علی در مقام والا نیست

عبادت سحرم غیر مدح مولا نیست

شبیه دامن مهرش، غلام پرور نیست کسی برای عطا از کریم بهتر نیست

کسی به جز علی آیینۀ پیمبر نیست نیامده‌ست، نگردید، مثل حیدر نیست

فدای او که جلا می‌دهد به دل یادش

دلم خوش است به خیر علی و اولادش

کسی به غیر محبت از این کریم ندید به سائلان کرم‌خانه جز کرم نرسید

هزار مرتبه آمد ولی (برو) نشنید گرفت و رفت، گدایش معطلی نکشید

کجاست قبله حاجات از نجف بهتر

کجا برای مناجات از نجف بهتر

چه نعمتی‌ست همین که علی‌ست دلدارم همیشه چشم امیدی به مرتضی دارم

گره به دست کریم است، من گرفتارم که از گدایی خود، دست بر نمی‌دارم

سر نماز انگشتر به سائلش داده

غذای آخر خود را به قاتلش داده

دوباره حرف غذا آمد و دلی لرزید کسی که لحظه افطار نان و خرما دید

دوباره اشک رسید و به گونه‌اش غلطید فدای دخترکی که گرسنه می‌خوابید

دوباره بوی غریبی ز شام می‌آید

ز خانه‌ها همه بوی طعام می‌آید

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

شهریار مُلک دلهایی نمی‌دانم که‌ای؟
تا خدا می‌بینمت یا با خدا می‌بینمت
سین سِرّی، رای رمزی، حای حیّ، نون نور
آسمانی یا زمین؟ یا ماه یا مهری، بگو
آدمی، نوحی، خلیلی، هود و نوح و صالحی؟
زمزمی؟ رکنی؟ مقامی یا صفا و مروه‌ای؟
انبیا را رهنمایی، اولیا را رهبری
از بشر بالاتری و از مَلک نیکوتری
همچنان شمع‌ی که تنها سوخته در انجمن
وسعت ملک خداوند است زیر سایه‌ات
اولی و آخری و باطنی و ظاهری
گرچه جان عالمی عالم تو را نشناخته
که شود خم نخل طوبی پیش سرو قامتت
که شب معراج گردی با محمّد همنشین
رخت نو از آن قنبر، جامهٔ کهنه ز تو
هم امیرالمؤمنینی، هم امام المتقین
گاه بر تخت خلافت، گاه در قعر قنات
گاه با حکم پیمبر می‌روی در کام مرگ
گاه با عیسی ابن مریم بر فراز آسمان
اینکه مدح توست در آوای «میثم» روز و شب

جانشین حق تعالایی نمی‌دانم که‌ای؟
هم‌نشین با ذات یکتایی نمی‌دانم که‌ای؟
تحت بسم‌الله را بایی، نمی‌دانم که‌ای؟
رعد؟ باران؟ ابر؟ دریایی؟ نمی‌دانم که‌ای؟
یا کلیمی یا مسیحایی؟ نمی‌دانم که‌ای؟
گرچه دانم فوق اینهایی نمی‌دانم که‌ای؟
مؤمنین را نیز مولایی، نمی‌دانم که‌ای؟
فوق فوق معرفت‌هایی نمی‌دانم که‌ای؟
در میان جمع تنهایی نمی‌دانم که‌ای؟
آفتاب عالم‌آرایی نمی‌دانم که‌ای؟
سید و مولا و اولایی نمی‌دانم که‌ای؟
گرچه در مایی و با مایی نمی‌دانم که‌ای؟
که کنار نخل خرمایی، نمی‌دانم که‌ای؟
گاه بر ایتام بابایی نمی‌دانم که‌ای؟
او غلام است و تو آقایی، نمی‌دانم که‌ای؟
هم ولی حق تعالایی نمی‌دانم که‌ای؟
گاه پائین، گاه بالایی نمی‌دانم که‌ای؟
که اجل را حکم فرمایی نمی‌دانم که‌ای؟
گاه با موسی به سینایی نمی‌دانم که‌ای؟
نای جانش را تو آوایی نمی‌دانم که‌ای؟

شاعر: موسی علیمرادی قالب شعر: مخمس وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

حق روز ازل کل نعم را به دلم داد بر روی سرم سایه عشق علی افتاد
از لطف خدا شد دل تنگم علی آباد هر ذره‌ای از جان و تن من شده فریاد
با آل علی هر که در افتاد و افتاد

من طالب جان دادن از عشق ازلی‌ام تا روز ابد مشتعل عشق علی‌ام
گر جان طلبد بشنود از شوق بلی‌ام جز این نگرفتم به خدا درس ز استاد
با آل علی هر که در افتاد و افتاد

از چرخش چشمان علی چرخ فلک هست از خنده مولا است که در سفره نمک هست
فرمانبر او انس همه جن و ملک هست هرکس که نشد بنده او لعن بر او باد
با آل علی هر که در افتاد و افتاد

او گر که نخواهد سحر از راه نیاید او گر نپسندد به فلک ماه نیاید
او گر نخرد یوسفی از چاه نیاید هر صبح دمد روح الامین در نفس باد
با آل علی هر که در افتاد و افتاد

لبخند علی جلوه جنّات نعیم است بر هر که کند خشم سزاوار جحیم است
او مهر خدا قهر خداوند عظیم است اینگونه خدا حکم خدایی به علی داد
با آل علی هر که در افتاد و افتاد

آنانکه سخن از ید قدرتش برانند لاحول و لا قوت الا... بخوانند
شمیش علی را ملک الموت بدانند هرکس که رسیده به مصافش زده فریاد
با آل علی هر که در افتاد و افتاد

تو زلف پریشانی و من حال پریشان با قیمت جان هم نکشم دست ز دامان
جز تو سخنی نیست در این حلقه رندان ابروی تو تیغی است که برجان من افتاد
با آل علی هر که در افتاد و افتاد

شاعر: محمد قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

درد هر جا بُود دوا هم هست
 من مریض توأم، طبیب همه
 نوکرانت به چشم من شاهند
 متن اذن دخول، می‌گوید:
 در جوار تو ای تمامی خیر
 چونکه در ملک توست قیمتی است
 به گلاب گل بهشت قسم
 (فَاسْتَعِدِّ لِلْبَلَاءِ) به ما گفته‌ست
 با وجودی که وقف دار بلاست
 از سکوت ابودرت پیداست
 آنچه گفته (فؤاد کرمانی)

خوف در سینۀ رجا هم هست
 این مریضی خودش شفا هم هست
 گرچه در کوی تو گدا هم هست
 حرمت خانۀ خدا هم هست
 لذتی بهتر از صفا هم هست
 گرچه ایوان پر از طلا هم هست
 گرچه اسم تو غم‌زدا هم هست
 که کنار ولا، بلا هم هست
 سر ما گرد خاک پا هم هست
 عاشق بی سر و صدا هم هست
 وقت مدح تو حرف ما هم هست

عَجَزَ الْوَاصِفُونَ عَنْ صِفَتِكَ

ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ

ای که حُب تو اصل اسلام است
 از در خانۀ تو تا ملکوت
 چه کسی جز تو ای سلونی گو
 تا که داریم ختم ناد علی
 پسرت گفته: (نَحْنُ ذِكْرُ اللَّهِ)
 هر کسی پات را نبوسیده
 فائزون را اگر تویی ساقی

کار دین بی تو بی سر انجام است
 این مسافت به قدر یک گام است
 عالم است و علیم و عَلَام است؟
 کی نیازی به ختم انعام است؟
 که به یاد خدا دل، آرام است
 باید اینگونه گفت: ناکام است
 دست ما دور گردن جام است

مردِ راه تو در وفای به عهد	مثل سلمان همیشه خوشنام است
جامه نوکریّت بر تن ما	جلوه اش چون لباسِ احرام است
لیلۃ القدر با تو خورده گِره	که نوشتند خیرُ الاّیام است
آن قدر (ذوالجلال) هستی که	در پس نام تو (والاکرام) است
گاه یک بیت ظاهرّاً کُهنه	در دلش صد هزار پیغام است

عَجَزَ الْوَاصِفُونَ عَنْ صِفَتِكَ

ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ

همه جا را تو در نظر داری	از نهان همه خبر داری
از یَدُ اللَّهِ تو معلوم است	دست در خلقتِ بشر داری
عُمَرِ خلقت تمام خواهد شد	اگر از صُنْع، دست برداری
همه، ای عشق در هوای تو آند	تو هوای که را به سر داری؟
گیرم اصلاً همه کریم شوند	در کرم باز بیشتر داری
همه ثروت خدایی تو	کی نیازی به سیم و زر داری؟
چه کسی هست که حذر نکند؟	از تو که این قَدَر جگر داری
شاهد من هزار رکعت توست	که چقدر اُنس با سحر داری
چاه از سوز آه گرم تو سوخت	نکند بر جگر شرر داری؟
می کشی پای خویش را بر خاک	نکند نیت سفر داری؟
بابِ علم نبی و بابُ الله	تو دلی پُر ز دست در داری
هر چه داری، پیامبر دارد	هر چه دارد پیامبر، داری

عَجَزَ الْوَاصِفُونَ عَنْ صِفَتِكَ

ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ

شاعر: محمد زوار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

اهل زمین هستی ولی بالانشینی تنها تو در عالم امیرالمؤمنینی
 مداحی تو نیست کار یک زمینی وقتی که در مانده ست علامه امینی
 توصیف اوصاف تو کار راحتی نیست
 بین ملک جز گفتن از تو صحبتی نیست
 عرش خدا کانون رفت و آمد تو چرخ زمین و آسمان ها در ید تو
 خورشید، کم آورده پیش گنبد تو جبریل، از جارو کشان مرقد تو
 ملک سلیمان پیش این مرقد حقیر است
 این بارگاهی که تو داری بی نظیر است
 درد مرا امشب مداوا کرده ای تو بهبه چه شوری در من احیا کرده ای تو
 مردانگی را خوب معنا کرده ای تو با قاتل خود هم مدارا کرده ای تو
 هرگز دهانت را به ناحق وا نکردی
 در زندگی با هیچ کس بد تا نکردی
 بال ملائک فرش راه زائرینت نهج البلاغه مملو از نطق متینت
 پُر شد فلک از خطبه های آتشینت^۱ دشمن هراسان از نبرد سهمگینت
 چشم عدو از دیدنت وحشت گرفته
 اسلام با شمشیر تو قدرت گرفته

^۱. بیت زیر بیشتر مدح شبیه به ذم است و ایراد دارد لذا جهت رفع نقص تغییر داده شد.

از عشق و احساسات مالا مال بودی در کوچه‌ها هم‌بازی اطفال بودی
 معیار ارزشیابی اعمال بودی عادل‌ترین مأمور بیت‌المال بودی
 هرگز در این موضوع کوتاهی نکردی
 از سهم بیت‌المال خودخواهی نکردی
 دین نبی تا روز محشر، وامداریت مرگ و حیات ما همه در اختیارت
 هستم یکی از نوکران بی‌شمارت دل را مرانی یا علی جان از مدارت
 با نام و یادت الفتی دیرینه دارم
 از کودکی مهر تو را در سینه دارم

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

لوح و قلم، کرسی و عرش و ذات هو را	باید از او جویا شد، اسرار مگو را
در کوچه و پس کوچه‌های آسمان‌ها	جبریل هم یک نیمه‌شب، گم کرد او را
آمد همان لحظه زمین و دید مولا	با نان و خرما، بین کوچه، بسته رو را
شاید که تا عرش خدا می‌رفت جبریل	می‌داد اگر آن شب، ادامه جستجو را
نفس پیمبر که خدا در شام معراج	با صوت او آغاز کرده، گفتگو را
مردی که هر کس هست جزو منکرینش	بی‌حُبّ او داده هدر آب وضو را
شد قبله‌گاه هر مسلمان کعبه اما	کعبه گرفته سوی او هر چار سو را
حیدر همانی که تمام چاه‌ها، هم	تر می‌کنند از اشک‌های او گلو را
ما و جدایی از علی و خاندانش؟	دشمن به گورش می‌برد این آرزو را

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: جعفر رسول زاده

ای جلوه جمال تو نور خدا علی
 نام تو ای همیشه‌ترین آشنا علی
 در مردخیز حادثه «لافتی»، علی
 غیر از خدا، تو را به چه کس اعتنا، علی؟!
 تیغ تو کرد حق عدالت، ادا علی
 در امتداد سبزترین لحظه‌ها علی
 بوی غدیر می‌دهد و کربلا، علی
 ورنه کم است مهر تو را این بها، علی!
 وین راز سر به مهر نشد بر ملا، علی
 نان تو را به سفره هر بی‌نوا، علی
 با مرگ هم نمی‌کنم این رشته، وا علی

ای زنده نماز و شهید دعا علی
 نقشی نشسته در نفس پاک همدلی‌ست
 گل کرد با طراوت دست تو ذوالفقار
 غیر از نبی، تو را به که پیوند جان و تن؟
 قهر تو پشت فتنه شکست و سر نفاق
 شیعه، چهار فصل وجودش بهار توست
 گلخانه‌ای که در نفس جان شیعه است
 شاید بهانه‌ای‌ست به دیدار تو، بهشت!
 صد کوفه دست عاطفه بر سفره تو بود
 چرخ بخیل، دست کریمت ستود و دید
 «آشفته» دل به تار خیال تو بسته‌ام

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: موسی علیمزادی

دم علی آه علی خسته‌ترین مرد علی
 پیش هر اشک یتیمی عرق سرد علی
 همه دیدند که برخاست از آن گرد علی
 گر چه از کار دو عالم گره وا کرد علی
 خم به ابروی خودش آه نیاورد علی
 بعد از آن زوج جوانش همه جا فرد علی

غم علی غصه علی ناله علی درد علی
 گرمی جنگ به شمشیر علی بود ولی
 گردو خاکی به ره انداخت که گم شد خیبر
 گره‌ای کار علی خورد که افتاد از پا
 غیر یک داغ میان همه آماج بلا
 هیچکس محرم رازش نشد و تنها ماند

شاعر: حسن کردی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

اولین بار علی گفتم و جانم دادند با علی در رگ غیرت ضربانم دادند
یا علی گفتم و معیار نشانم دادند با تماشای نجف جان جهانم دادند
لب من تا که به انگور ضریح تو رسید
لرزه افتاد به جان و ز سرم عقل پرید
اسم اعظم همه جا نام علی بود علی مظهر لطف خداوند جلی بود علی
در شب جهل چراغ ازلی بود علی به خدا در همه آفاق ولی بود علی
قبل از ایجاد علی نقش به دلها می‌زد
بر گل شیعه چه با حوصله امضا می‌زد
هر که از جام تو نوشید خدا باور شد هر که سودای جهان داشت تو را نوکر شد
رند آن بود که دنباله روی قنبر شد حرف سلمان شد و دیدم ز ملک سرتر شد
حُبّ حیدر شده مبنای مسلمانی ما
از علی بوده مسلمانی ایرانی ما
نوکرت نزد تو آرامش فردا دارد بی‌نیاز است هر آنکس که علی را دارد
ملکوت نجفت ارزش دنیا دارد هر که از عشق تو دیوانه شود جا دارد
معنی دست خدا دست توانای علی‌ست
بهترین نام جهان نام دل‌آرای علی‌ست
بی‌علی هیچ نمازی به خدا واصل نیست قبله یک لحظه به بدخواه علی مایل نیست
جز علی شیعه امیری به جهان قائل نیست بی‌علی دعوت یک عمر نبی کامل نیست
نفسی از تو اگر وقت حسابش برسد
به همه خلق خداوند ثوابش برسد

دم تو معجز عیسای مسیحا می‌شد روشنایت ید بیضایی موسا می‌شد
 به خلیل عشق تو بردا و سلاما می‌شد گره نوح به یک ناد علی وا می‌شد
 یار شب‌های حرایی محمد بودی
 مثل زهرا ز همه خلق سرآمد بودی
 مظهر قهر خدا تیغ دو ابروی علی می‌وزد از شب معراج نبی بوی علی
 تکیه زد پرچم اسلام به بازوی علی اُحد انگشت به لب مانده ز نیروی علی
 ذولفقار تو خدا را به تغزل آورد
 جبرئیل ایه برایت عوض گل آورد

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
قالب شعر: غزل شاعر: غلامرضا عینی فرد

زبان را گفتمش مدح علی کن شمه‌ای، شد لال
 قلم را کردمش آگه نویسد مدح او بشکست
 برو شاعر علی را کی توان تعریف با ابزار
 خدا چون خواست بنماید عیان اوصاف زیبایش
 غرض از خلقت آدم که نامش صفوة الله است
 علی الله نی؛ اَمّا یدالله قدرت الله گو
 علی آن شاهد مشهود، علی آن عابد معبود
 همین بس لافتی الا علی در شأن او آمد
 علی بگذاشت عینی فرد جانش در ره اسلام
 بیان را گفتمش گفتا من و مدح علی صد سال
 بیان و هم زبان و هم قلم گویا شده یکدست
 لسان لا یُری کرده علی را مدح چندین بار
 علی را کرد خلقت ما خلق دیدند مولایش
 علی آید برون از پرده، عظما آیت الله است
 بشر نبود یقین، الله هم نبود چه باشد او
 علی ظاهر علی باطن علی حامد علی محمود
 بنفسی آنت گفتش بارها در حق او احمد
 بُود رسوا به اسلام آر کسانی که گذارد دام

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایمانی

از امیرالمؤمنین بهتر کسی دنیا ندارد
هر که دور از حیدر کزار شد رب را ندارد
بی‌علی السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ معنا ندارد
هیچ مخلوقی دعای مادر ما را ندارد
تا جوابش را نگیرد نور و گرما نا ندارد
سینه‌زن جز دیدن کرب و بلا رویا ندارد
واژه‌ای غیر از علی در بندگی‌ام جا ندارد
وارث او می‌رسد از راه این حاشا ندارد

در شجاعت بی‌نظیر و در سخا هم‌تا ندارد
هر که محبوبش علی باشد شده محبوب خالق
او امام الْمُتَّقِينَ عَيْنُ الْيَقِينِ حبل‌المتین است
پاره قلب نبی زهر است اما بی‌ولایت
هر سپیده می‌دهد خورشید بر مولا سلامی
لیلة‌القدر است و رزق سال ما را می‌نویسند
من که حتی کعبه را با نام حیدر می‌شناسم
با امیرالمؤمنین حتماً خدا را می‌شناسم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلان

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدپوریا هاشمی

ای خدا شکر که بر روی سرم دست علی‌ست
آبرویی که به آن مفتخرم دست علی‌ست
برکت نان حلال پدرم دست علی‌ست!
به کسی کار نداریم کرم دست علی‌ست
چون صراطی که از آن می‌گذرم دست علی‌ست
کار تلقین تن محتضرم دست علی‌ست
سفرم دست حسین و سفرم دست علی‌ست
کربلا تولیت صحن و حرم دست علی‌ست
بخدا علت چشمان ترم "دست علی‌ست"

فیض بیداری وقت سحرم دست علی‌ست
عزتش مال خودش بود به من هم بخشید
یا علی گفت و عرق ریخت مرا نوکر کرد
خوب و بد نان‌خور اوئیم بلا استثنا
ذکر یا فاطمه در روز قیامت دارم
روی اعلامیه‌ام ناد علی بنویسید
کربلایم ز علی و نجف من ز حسین
در نجف تولیت صحن و حرم دست حسین
جلوی چشم ترش فاطمه را می‌گشتند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: منصوره محمدی

برود حاصل خود را ز درک بردارد
 پس محال است که این سقف ترک بردارد
 شمس را از دلِ مجموع فلک بردارد
 به هر آن که قدمِ غصبِ فدک بردارد
 منطقی نیست، که این آینه لک بردارد
 از سر سفره تو، نان و نمک بردارد
 آن زمانی که خدا سنگ محک بردارد
 برود حاصل خود را ز درک بردارد

هر که از سفره ایمان تو شک بردارد
 آسمان سر ما سایه اولاد علی است
 مثل این است که بی حیدر کرار، خدا
 لعنتُ الله... مِنْ الْآنِ إِلَى يَوْمِ الْآبِدِ
 نشود ساحتِ دریا، نجس از پوزه سگ
 بی گمان صاحبِ دولت بشود هر که گفی
 در عیار دل ما عشق علی جلومگر است
 منکر حق علی را صد و ده بار، بگو

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اصغر یزدی

هرکس که غرق یاد علی نیست نادم است
 زیرا شراب آتش عشقش مداوم است
 جبریل در حوالی آن بقعه خادم است
 بر راههای عالم ما نیز عالم است
 هر محرمی که شهر نجف رفته مُحرم است
 در حیرت از عدالت او ابن ملجم است
 عریان شدن مقابل این تیغ لازم است
 در این قتال وعده دیدار مجرم است
 نامش همیشه مایه فخر مراسم است

او بر امور عالم ناسوت ناظم است
 ما سجده سمت ساقی میخانه می‌کنیم
 روح الامین به شوق نجف گریه می‌کند
 در ماورای عرش علی سیر می‌کند
 وقتی که خال او حجر الاسود دل است
 فرمود ضربه‌ای زده و ضربه‌ای زنید
 جایی که ذوالفقار علی در غلاف نیست
 تنها به تیغ ابروی او جان نداده‌ایم
 زینت گرفت مجلس ما با علی علی

شاعر: محسن کاویانی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

ای احم تو جهنم، لبخند تو بهشتم عشقِ تورا خداوند آمیخت با سرشتم
 خورده گره نگاهت با کل سرنوشتم مست از خم تو بودم این بیت را نوشتم
 حتی اگر علی را از بُعد دین نبینی
 مانند او گلی نیست در هیچ سرزمینی

آه ای دمت مسیحا من خُشکی کویرم صدمبار زنده‌ام کن تا پای تو بمیرم
 عمری ست مستِ مستم، مست از خم غدیرم حالا منم غلامت حالا تویی امیرم
 پیش از ازل تویی تو، بعد از ابد تویی تو
 اول کسی که در عرش، میخانه زد تویی تو

اسلام بی‌تو یعنی: شهری که روی آب است با فکر ابن ملجم، قتلِ علی ثواب است
 در مذهبِ خوارج، کشتار، دین ناب است لعنت به مذهبی که از بیخ و بن خراب است
 نه عاشقِ علی نیست بی‌شک مرید غیر است
 آن خشکه مذهبی که چون طلحه و زبیر است

یک عده از همه دین فکر زیان و سودند آنان که راه دین را با زور می‌گوشودند
 از دختر یهودی خلخال می‌ربودند ای‌کاش در مروّت یک ذره چون تو بودند
 لبخند تو تمام فرهنگِ پهلوانی‌ست
 اسلام حیدرانه اسلامِ مهربانی‌ست

پاشید دشمن تو آب دهان به رویت اما تو خم نکردی ابرو از این خصومت
 به‌به به این مرام و به‌به به این مروّت حتی زره نبردی از دشمنّت غنیمت
 بی‌آبرو نکردی عمرو بن عبود را
 درسِ گذشت دادی مردان نابلد را

جانم علی سکوتم جانم علی کلامم جانم علی شروعم جانم علی تمامم
 جانم علی قعودم جانم علی قیامم جانم علی امیرم جانم علی امامم

بگذار امشبى را بی‌پرده مَسْت باشم

من از وجود حیدر یکتا پرست باشم^۱

ای عطرهای دنیا یک تار گیسووانت شیران هر قلمرو در چنگ آهووانت
خیبر دخیل بسته بر دور بازووانت روزی که غرق خون شد محرابِ ابرووانت

گفتند اهل فتنه؛ او فتنه‌ساز بوده^۲

آخر مگر علی هم اهل نماز بوده؟

تنها رفیقت عمری، بعد از خدا خدا بود در خانهٔ یتیمان نفرین به تو دعا بود
پاداش نان و خرما، دشمنام و ناسزا بود کوفه چه دیر فهمید رسمِ علی چه‌ها بود

از علم و دانش تو، از فهم تو نگفتیم

از جنگ تو نوشتیم، از رحم تو نگفتیم

در هیچ دوره عشاق دور از خطر نبودند دلداده‌گان حیدر افراط‌گر نبودند
دنبال هر امیر نامعتبر نبودند غیر از علی مریدِ شخصی دگر نبودند

حالا جهان اسلام باید که خون ببارد

وقتی سه چارم آن بوی علی ندارد

گفتم علی و باید مثل تو مَرَد باشم در هر سکوت سردم گرم نبرد باشم
در پشت خنده‌هایم یک کوه درد باشم غرق غم یتیمان یک کوچه گرد باشم

یکروز دلبری از نسل شما می‌آید

بوی تو بار دیگر از کوچه‌ها می‌آید

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شود

بگذار امشبى را بی‌پرده مَسْت باشم بعد از خداپرستی حیدر پرست باشم

^۲ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

جایگزین بیت زیر کنید.

گفتند مردم شهر او فتنه‌ساز بوده آخر مگر علی هم اهل نماز بوده؟

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: محمدرضا یعقوبی

بین آیات الهی، آیت کبری علی‌ست
 در کمال بندگی یکتای بی‌همتا علی‌ست
 حافظ قرآن به «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا» علی‌ست
 ای مسلمانان به قرآن «عُرُوهُ الْوُثْقَى» علی‌ست
 چشم دل واکن ببین پیدا و ناپیدا علی‌ست
 در مقام قاف قرآن جَنَّتِ الا علی علی‌ست
 تا بدانی در وفای عهد حق «أَوْفَى» علی‌ست
 سفره‌دار «أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» مولا علی‌ست
 «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» علی و «عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ» علی‌ست
 در دو عالم «يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى» علی‌ست
 رهنمای «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا» علی‌ست
 ماه ظلمت‌سوز «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» علی‌ست
 باء «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا» علی‌ست
 صاحب قدر و معارج، شاهد اسیری علی‌ست
 زمزم و سعی و صفا و مروه و مسعی علی‌ست
 یا الهی! مَظْهَرِ اسْمَائِكَ الْحُسْنَى علی‌ست
 در نماز قرب «ذَكَرَ اللَّهُ أَكْبَرَ» یا علی‌ست
 رازدار «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» علی‌ست
 تا ببینی هر طرف رو آورد حق با علی‌ست
 بهترین توصیف فتحش «لَا فَتَى الْأَعْلَى» است
 بی‌گمان فاروق اعظم در جهان تنها علی‌ست

صاحب اسرار «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى» علی‌ست
 «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» تفسیری از اخلاص اوست
 حافظ جان علی «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا»
 آیت الکرسی به اسم اعظمش مستمسک است
 سیر در «مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ» کن
 «أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ»
 از «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ» بپرس
 آسمان «رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَهُ»
 نور علمش «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» است
 لوح محفوظ خدا، «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»
 در طریقت، رایت «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ»
 اختر تابنده «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى»
 نوح، ایمن ماند از طوفان به یمن نام او
 روح رحمان، قلب قرآن، جان یاسین، نفس فجر
 عمره و حج و طواف و کعبه و رکن و مقام
 یا علی و یا عظیم و یا غفور و یا رحیم
 یاد او «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ» کند
 سجده، راز سر به مهری بود و آخر فاش شد
 بشنو از احمد حدیث «حَيْثَمَا دَارَ» علی
 تیغش «أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» و ضربتش «بِأَسِّ شَدِيدٍ»
 ذوالفقار، اثبات حق و نفی باطل می‌کند

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

شاعر: داریوش جعفری قالب شعر: غزل

اصول و فرع دین گوید: امیرالمومنین حیدر
و عیسی هم یقین گوید: امیرالمومنین حیدر
که ختم المرسلین گوید: امیرالمومنین حیدر
دمادم یا و سین گوید: امیرالمومنین حیدر
امام راستین گوید: امیرالمومنین حیدر
و هم روح الامین گوید: امیرالمومنین حیدر
پر حبل المتین گوید: امیرالمومنین حیدر
دلم شاد و غمین گوید: امیرالمومنین حیدر
ز پایم تا جبین گوید: امیرالمومنین حیدر
خداجو با یقین گوید: امیرالمومنین حیدر
خطابه اینچنین گوید: امیرالمومنین حیدر

سماوات و زمین گوید: امیرالمومنین حیدر
خلیل الله می گوید، کلیم الله می گوید
نه تنها این زمین گوید، نه تنها اصل دین گوید
همه آیات یزدانی، حروف رمز قرآنی
زمین و عالم بالا، نبی و حضرت زهرا
همه ذریه زهرا، کنار زینب کبرا
چو جبریل امین هر دم، به همراه نبی یکدم
اگر ویران و آبادم، اگر غمگین اگر شادم
به دارم گر بیاویزد، و آتش گر به جان ریزد
تمام عالم امکان، و متن سوره انسان
گمانم حضرت داور، میان صحنه محشر

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن مفتعلن

شاعر: علی اصغر یزدی قالب شعر: غزل

فقط برای او بخوان آیه انمائی را
به روی خلق بسته‌ای دریچه سخای را
جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را
در آن زمان که شانه‌اش لمس کند عبای را
کلیم ازدها کند با مددش عصای را
دیده یقین درون او قبله حق نمای را
در نجف علی فقط تجلی خدای را

خاتم پُر بها دهد از کرمش گدای را
طناب بسته‌ای اگر به دست‌های باز او
صوت سلونی‌اش چنان شوق سوال می‌دهد
عرش به لرزه می‌دهد هیبت حیدری او
مسیح دست‌های او زنده کند مسیح را
روح الامین مقابلش سجده شکر می‌کند
خدا نخواندمش ولی دیده جنون عاشقان

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: قصیده

شاعر: محمود ژولیده

من ذکر بسم الله الرحمن الرحيم
 من قل هو الله احد را رازدارم
 من ذکر الله الصمد را عینِ معنام
 از کعبه راز لم یلد باید پرسید
 کفواً احد را فاطمه معنا نموده:
 همتای کوثر، کفو زهرای بتولم
 کی زادگاه دیگران در کعبه باشد؟
 من کعبه‌ام، من قبله‌ام، من عینِ ذاتم
 من در رکوع خویش، مُحییِ زکاتم
 آن حاکم شرع که در وقت قضاوت
 خود پادشاه عالمم، اما به زُهدم
 حتی برادرهای خود را منع کردم
 جانِ پیمبر هستم و نفسِ رسالت
 من سفره‌دار خلقت و کون و مکانم
 کوه و در و دشت و دَمَن یک گوشه چشمم
 موسی عصا انداخت، کردم اژدهایش
 عیسی نفس زد، مُرده را من زنده کردم
 آتش به ابراهیم اگر بُرد و سلام است
 راه زمین، راه سما، راه گُراتم
 بر لشگر پیغمبران، مولا منم من
 من اولین مؤمن به اسلام رسولم
 با نَصِّ پیغمبر امیرالمؤمنینم

تصویر اسماء خداوند کریم
 یعنی علیِ عالی‌ام، ذکر قدیم
 عینِ خداوندِ علیم، من علیم
 لم یولَدش، خود پاسخی از آن حریم
 خَلَقاً و خُلُقاً چون علی خَلَقِ عظیم
 اُبتر سزاوار است بر خصمِ عقیم
 من صاحب بیتُ اللّٰهم، رُکنم، حَظیم
 میزان دین، یعنی شریعت را حریم
 مجری احکام خداوند حکیم
 حتی برای دشمنان خود حلیم
 این بس، که فرش کُلبه‌ام، تنها گَلیم
 زانچه به بیت المال باشد زرّ و سیم
 سلطان عالم هستم و عبدالکریم
 رزق سماوات و زمین، بارِ عَمیم
 بر باده‌ها فرش سلیمان، یک نسیم
 در طور سینا، یار موسای کلیم
 عالم شود اِحياء از عطرِ شمیم
 نام مرا آورد، من قلب سلیم
 تنها در عالم من صراط المستقیم
 بر احمد مختار چون سیبِ دو نیم
 خود در تمام کارها با او سهیم
 تنها منم دارای این اسم عظیم

من جانشینِ حضرت ختمی مآبم
 اولادِ معصوم، امامانِ مبینند
 حتی ولایت بر همه کفار دارم
 کی می‌توان شاعرِ کُشد پَر در حریم
 حق «لافتی الا علی» در شأنِ من گفت
 من پهلوانِ خیبر و بدر و حُنینم
 با جاهلیّت در ستیزم تا به آخر
 چشمانِ اهلِ فتنه را من کور کردم
 ابطالِ باطل می‌کنم، احقاقِ حق نیز
 هر منحرف را از ره خود باز دارم
 هر روز با کفر و نفاق و شرک در جنگ
 دستِ خدا، چشمِ خدا، گوشِ خدایم
 من دستِ مهدی می‌شوم روزِ عدالت
 عقبایِ من زهر است، دنیا می‌پاشید
 در پیشِ من بازویِ زهرا را شکستند
 سیلی زَنَم، آنکس که ناموسِ مرا زد
 من از مدینه تا نجف در انتظارم
 از کوفه تا شام است، هر روزم عزادار
 عالم بگیرد بر حسینِ من که گوید:
 رأسِ بریده دیده کس، قرآن بخواند؟
 گودال بود و پیکرم زیر سُم اسب
 تنها کلامم: یا غیاثِ المستغیثین!

داده ولایم را خداوند علیم
 آری امامانِ مبین را هم ز عیم
 پس منکرانم را بخوان خصمِ لئیم
 دستانِ من بنوشت ابیاتِ فحیم
 در جبهه وحشت می‌کند دشمن ز بیم
 من قانعِ هر یلِ یلِ باز و ضحیم
 من دشمنِ دیرینِ شیطانِ رجیم
 آرامشِ مردم در اوضاعِ وخیم
 فاروقم و در این سِمَتِ دُرّ یتیم
 تحریفِ دین را بر نمی‌تابم، قویم
 هر شام، سفره دارِ اطفالِ یتیم
 هر صحبتی باشد به هر جمعی، فهیم
 من قاسمِ کیفر ز جَنّت تا جحیم
 با فاطمه، صحرایِ محشر من قسیم
 بستند پیشِ او دو بازویِ حَجم
 من ظلم دیدم و ز غم زهرا ظَلیم
 تا صبحِ روزِ انتقامِ آنجا مقیم
 شبهایِ جمعه کربلا خوانِ نعیم
 پُر غصه‌تر از قصهٔ کُهِف و رقیم
 من ناطقِ قرآن و مقتولِ خصیم
 من بودم و حالِ مناجاتِ صمیم
 این جانِ بی جان است، احسانِ قدیم

وزن شعر: فعولن فعولن فعول

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شرافت

چه ماهی که لبخند بیت الحرام
 چه ماهی که مهتاب رکن و مقام
 چه مردی چه ماهی علیه السلام
 چه حُسن ختامی ست ماه صیام
 سکوتش قعود و خروشش قیام
 دمی در مصاف و دمی در نیام
 کلام الامیر امیر الکلام
 علی لطف کامل علی فیض تام
 علی شور بزم و علی نور جام
 علی؛ نه بگو نفس خیر الانام
 علی؛ نه محمد به خلق و مرام
 رسید این چکامه به حُسن ختام
 به سر دارم این سایه را مستدام
 امامی علی و نعم الامام

شگفتا کرامات ماهی تمام
 چه ماهی که خورشید حجر و حَجَر
 چه ماهی چه مردی سلام علیه
 چه حُسن شروعی ست ماه رجب
 همه عمر او یک نماز است و بس
 دم از حق زده دم به دم تیغ او
 چه ژرف است آری چه ژرف و شگرف
 علی نور مطلق علی خیر محض
 علی مرد رزم و علی کوه عزم
 علی؛ نه بگو جان خیر النساء
 علی؛ نه محمد به نفس و نفس
 در اوصاف آن حُسن بی خاتمه
 به لب دارم این نغمه را دم به دم
 امیری حسین و نعم الامیر

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن زعفرانیه

هر که شد شیفته عشق علی، تنها نیست
 جز علی هیچ کسی بر دل ما مولا نیست
 أغنیا را غم افزون و کم دنیا نیست
 آنکه بر لوح دلش حُبّ علی پیدا نیست!
 زندگی بی علی و آل علی زیبا نیست

آنکه را حُبّ علی نیست به دل، از ما نیست
 سائل و ریزمخور و خادم درگاه توایم
 مدد از حیدر کرار فقط می جوئیم
 گشته بازنده دنیا و قیامت قطعاً
 ما مسلمان شده مکتب آل اللّهم

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

شاعر: سعید تاج محمدی قالب شعر: غزل

به شاهی می‌رساند گر بگیرد دستهایش را
خدا بخشد به او گردی ز ایوان طلایش را
شنیده دم به دم در عرش؛ پیغمبر صدایش را
شود اسب یتیمی تا نبیند اشک‌هایش را
بریزد بیش از اینها گر تکاند او عبایش را
به هم آمیختند اشک علی و خاک پایش را
بگیرد از کبوترهای این مرقد دوايش را
علی را می‌شناسم، می‌شناسم پس خدایش را

منم مدیون آن شاهی که در عالم گدایش را
دلم جا مانده در صحنی که جنت آرزو دارد
علی، آن آیت الهی که در معراج می‌گویند
علی، کوه صلابت که دل عالم به او گرم است
بروجردی و کمپانی و قاضی و خمینی‌ها
به عشق او گل ما را سرشتند از ازل وقتی
بگو با ما بیاید تا نجف هر کس زمینگیر است
علی را خواندم و بی‌اختیار الله اکبر شد!

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدحسن بیات لو

ذاکر شدیم ذکر تو را مرتضی علی
ای قدّ شعر پیش تو تا مرتضی علی
یاسین و عادیات و سبا، مرتضی علی
شان وجود "نقطه" با "مرتضی علی
یعنی صعود کرده الی...مرتضی علی
دیده شدی تو چشم خدا- مرتضی علی
یا مظهر العجائب و یا مرتضی علی
فریاد می‌زنم که بیا! مرتضی علی
می‌گردد انعکاس صدا مرتضی علی

گفتیم هر زمان همه‌جا مرتضی علی
از مدح تو همیشه قلم شرم می‌کند
اخلاص و مؤمنون و زمر؛ حمد و کافرون
تفسیر تو به دست کسی پا نداده است
معراج هم نبی به تماشای تو رسید
اعجاز تو همین که چهل جا به یک زمان
ما سائل صفات جمالیه توایم
گفتی: "فمن یمت یرنی" پس زمان مرگ
در این جهان و هرچه در او هست هو بکش

شاعر: ابراهیم زمانی	قالب شعر: مسمط	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ساقی بده پیاله که مستم نگار را	یک جرعه ماه کامل شبهای تار را
وقتی قرار نیست من بی قرار را	باید به چشم سرمه کنم این غبار را
من خاک پای حیدر دلدل سوار را	
ای در عدالت از همه با اعتبار تر	در جبر نیست مثل تو با اختیار تر
دریا دلی و چشم تو دریا کنار تر	ابروی تو ز تیغ دو دم ذوالفقار تر
داده خدا به دست خودش ذوالفقار را	
قنبر که شد غلام شما غم نداشته‌ست	چون ترسی از عذاب جهنم نداشته‌ست
شاهی که در نداری خود کم نداشته‌ست	حتی شنیده‌ام که سپر هم نداشته‌ست
بخشیده در نداری خود هم ندار را	
چون قلّه‌ای مقابل این قلوه سنگ ها	هرگز نکرده پشت به میدان جنگ ها
يعسوب دین نبوده به دنبال ننگ ها	شیر خدا نداشته ترس از پلنگ ها
تحمیل کرده بر دل دشمن فرار را	
فرقی نمی‌کند چه کسی روبه روی اوست	در راه دوست بسته علی چشم روی دوست
وقتی عدالتش به عقیل آتش است و پوست	یعنی که آبروی خدا فکر آبروست
دین خدا گرفته از او اعتبار را	
هرکس به جنگ تن به تن آمد خراب شد	پیش ابوتراب شکست و تُراب شد
دنیا سوال بود فقط او جواب شد	از مشرق نگاه علی آفتاب شد
گردانده است گردش لیل النهار را	
در "لیلہ المبیت" علی بود و هیچکس	روز غدیر روز "ولی" بود و هیچکس
پیمانه‌های لم یزلی بود و هیچکس	یعنی جواب شهر بلی بود و هیچکس
مثل علی نداشته این افتخار را	

پنهان فقط علیست نمایان فقط علیست
 نهج البلاغه هیچ که قرآن فقط علیست
 دریا علیست کوه و بیابان فقط علیست
 من کافرم چرا که مسلمان فقط علیست
 باید که سجده کرد خداوندگار را
 باید به راز خلقت این مرد فکر کرد
 بر آنچه فتنه با دل او کرد فکر کرد
 در انزوای خویش بر این درد فکر کرد
 اینکه علی که بود و چه آورد؟ فکر کرد
 اما چگونه بشمرم این بی شمار را؟

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ابراهیم روزبهانی

مواجب می‌برد خورشید از انوار ایوانش
 نرفته دست خالی از درش حتی یهودی هم
 پناه آوردم از آتش به زیر سایه حیدر
 کدامین حیدر کرار، فرزند ابوطالب
 شهنشاهی که ممسوس است در ذات الوهیت
 به شأن ذوالفقارش عرشیان لاسیف می‌خوانند
 رسیدی تا به ایوان نجف تعظیم کن کانجا
 به روز حشر خندان است آن شاعر که مصرای
 پناه آوردگان کشتی شاه شهیدانیم
 همان کشتی که در دستان اصغر هست سکانش
 برادر هست با صدیقه آن شمشیر برانش
 به چشم خویش دیدم انبیا را ظل ایوانش
 به مدح شاه مردان مرتضی دارد به دیوانش
 همان کشتی که در دستان اصغر هست سکانش

۱. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد؛ فراموش نکنیم که حضرت علی علیه السلام فرمودند: لَا تَتَجَاوَزُوا بَنَاءَ الْعُبُودِيَّةِ ثُمَّ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَبْلُغُوا وَإِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ كَغُلُوِّ النَّصَارَى فَإِنَّ بَرِيءٌ مِنَ الْغَالِينَ. ما را از مرز عبودیت خارج نکنید و به سرحد ربوبیت نرسانید، آن گاه هرچه می خواهید در فضیلت ما بگویید، لیکن بدانید که حق ثناگویی ما را ادا نخواهید کرد از غلو کردن درباره ما پرهیزید و همانند نصاری که درباره عیسی علیه السلام غلو کردند نباشید، که من از غلو کنندگان بیزارم. الاحتجاج ج ۲ ص ۴۳۸، بحارالانوار ج ۲۵ ص ۲۷۴، اثبات الهداه ج ۵ ص ۳۹۱

نگیرم عیب بر قومی که می‌خوانند یزدانش

شهنشاهی که ممسوس است در ذات الوهیت

به چشم خویش دیدم خدا را ظل ایوانش

رسیدی تا به ایوان نجف تعظیم کن کانجا

شاعر: محمد قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

هر کس تو را نداشت لیاقت نداشته‌ست
 در چشم اهل معرفت از خار کمتر است
 فیضی نبرده از برکاتِ محبتت
 بی‌امتحان مهر علی، یک تن از رُسل
 جایی که تو نمونهٔ انسان کاملی
 بی نام تو نوای اذان بدتر از غناست
 در آستان بیت گلینات نوشته‌اند
 مردی در این جهان به ابوالفضل‌تان قسم
 آوای "لافتی"ست که پیچیده هر طرف
 از طرز ضربه‌های تو فهمیده‌ایم که
 تنها، به قلب کفر زدن کار حیدر است
 سرتا سر نقاط جهان را گرفته‌ای
 تنها، به بارگاه سلیمانی شماس
 بیچاره آن کسی‌ست که برگشته از نجف
 شب‌های جمعه، جز نجف و کربلا، خدا

هر کس نشد فدات، سعادت نداشته‌ست
 هر کس که رنگ و بوی ولایت نداشته‌ست
 از دشمنت، دلی که برائت نداشته‌ست
 بر دوش خویش مهر نبوت نداشته‌ست
 غاصب که حقّ غصب خلافت نداشته‌ست^۱
 در کشوری که شیعه حکومت نداشته‌ست
 این شاه، تاج و تخت و عمارت نداشته‌ست
 اندازهٔ تو رحم و مروت نداشته‌ست
 یعنی کسی به جز تو فتوت نداشته‌ست
 دستی شبیه دست تو قدرت نداشته‌ست
 اینگونه، هیچ کس دل و جرأت نداشته‌ست
 نامی به قدر نام تو برکت نداشته‌ست
 جایی که مور، حسّ حقارت نداشته‌ست
 بیچاره‌تر کسی‌ست که رخصت نداشته‌ست
 جایی به سر هوای زیارت نداشته‌ست

^۱. بیت زیر به دلیل عدم رعایت توصیه‌های علما و مراجع و پرهیز از اختلاف افکنی و گه نقشه دشمنان اسلام است تغییر داده شد

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: ولی الله کلامی

این کار نیست آسان، نشناختم علی را
 عرش است جای جانان، نشناختم علی را
 ز آغاز تا به پایان نشناختم علی را
 گفتا قسم به قرآن نشناختم علی را
 ماندیم هر دو حیران نشناختم علی را
 این دید و گفت سلمان نشناختم علی را
 بنگر غلام و سلطان نشناختم علی را
 او را فرشته دربان، نشناختم علی را
 ناگفته کرد درمان نشناختم علی را
 هرگز ندارد امکان، نشناختم علی را
 می‌گفت راز پنهان... نشناختم علی را
مظلوم بود به دوران، نشناختم علی را^۱

نشکست عهد و پیمان، نشناختم علی را
 بود اولین مسلمان نشناختم علی را
 ما مور و او سلیمان، نشناختم علی را

من ای ولی شناسان نشناختم علی را
 در خاک جستم او را، ز افلاک آمد او
 شد کعبه زادگاهش، محراب قتلگاهش
 گفتم که جبرئیل جان علی، علی کیست؟
 گفتم علی خدا نیست، گفت از خدا جدا نیست
 شاهی که تاج سر بود در باغ کارگر بود
 قنبر لباس نو داشت حیدر ردای کهنه
 نان جوین غذایش، گردون به زیر پایش
 گفتم اگر بگویم دردم دوا نماید
 دنبال او دویدم، بشناسمش، شنیدم
 نجوای غیرت الله با آب بود و با چاه
 شیری که لافتی بود فتاح غزوه‌ها بود
 در خانه‌اش نشاندد، بر مسجدش کشاندد
 راندند از بر او را، خواندند کافر او را
 توصیف او "کلامی" در شعر ما ننگد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید

شد منزوی به دوران، نشناختم علی را

شیری که لافتی بود فتاح غزوه‌ها بود

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ولی الله کلامی

خیمه اندر حرم شاهد اعظم زدهای
 ز آتش عشق شرر بر دل عالم زدهای
 بسکه شمشیر، تو در خطّ مقدّم زدهای
 دم ز خود نازدهای و زدهای کم زدهای
 ز آنکه بر مرحبشان سیلی محکم زدهای
 قدم اندر ره اخلاص، دمام زدهای
 سگه بر نام خود از بخشش خاتم زدهای

دست ردیست که بر سینه حاتم زدهای
 در مقامی که تو از صدق و صفا دم زدهای
 دل به دریای پُر از حادثه و غم زدهای
 خیمه مافوق تر از عیسی مریم زدهای
 بوسه ها بر یدِ پیغمبر اکرم زدهای
 کاحمدت دید به تخت عظمت لم زدهای
 ز آب کوثر نمکی بر لب زمزم زدهای
 با یکی یار تو صد سلسله بر هم زدهای
 کان لوائیست که با فاطمه با هم زدهای
 چنگ بر دامن آن مفخر آدم زدهای

یا علی بر فلکِ عشق تو پرچم زدهای
 شمع حُسن تو فروزان و جهان پروانه
 قهرمانان میادین اسدت می خوانند
 پیش هر مدّعی بی خرد و بی مایه
 در هراسند هنوز از تو بنی اسرائیل
 گام ستوار تو نازم که ز همت همه عمر
 کرده از جود تو تجلیل خدا در قرآن^۱

قوت خود بر فقرا دادی و این عزّت نفس
 عُرفا کمتر از آنند که لب بگشایند
 خفته در بستر طاهّا و چو غواص جسور
 فلکت منزل و همسایه تو خورشید است
 انبیا از لب شیرین تو بوسند، که تو
 شب معراج مگر همسفر او بودی؟
 ساقیا زمزمه سعی تو در بزم صفاست
 چه غم از کید اجانب که معینت زهراست
 کی ز بام فلک افتد علم اهل البیت
 مفتخر باش «کلامی» که پی اخذ مراد

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم با توجه به سکت وزن شعر و همچنین به منظور انتقال بهتر معنای

شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

سگه بر نام خود از بخشش خاتم زدهای

کرده ز ایثار تو تجلیل خدا در قرآن

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حامد آقایی

یکصد و ده بار هدیه، جان به قربان علی
 من به جنت می‌روم از خوردن نان علی
 بهتر این باشد که گویم مدح سلمان علی
 روز اول بوده او در سفره، مهمان علی
 برنبايد داشت چشمان را ز چشمان علی
 می‌شود سنجیده هر مؤمن به ایمان علی
 چون بیفتد روی او بر روی خندان علی
 اندک اندک می‌رسد بر جمع مستان علی
 این دل و عشق و نگاه و بوسه از آن علی
 در ثنا گوی غزل الفاظ، حیران علی

سیزده جرعه زخم از روی رخشان علی
 از بهشت آدم اگر با جرم گندم آمده
 گر خدا با روی حیدر با نبی گفته سخن
 هر کریمی سفره‌داری کرده در این روزگار
 مصطفی فرمود هر جا رفت بر آنجا روید
 گشته چون تقوا محک در سایه حصن حصین
 عاقبت بر خیر می‌گردد هر آنکه وقت مرگ
 هر که می‌آید نجف بر پای او خورده زمین
 گنبد و ایوان و صحن و مضجع او مال من
 تا قلم بر روی کاغذ رفت ماتش بُرده بود

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

چشمان اوست معدن گوهر شناس‌ها
 شمشیر می‌زنند اگر سرشناس‌ها
 سنگ محک زدند به سر زرشناس‌ها
 شد پرستاره دیده اختر شناس‌ها
 از شقشقیه‌اش همه منبر شناس‌ها
 یعنی رسیده دور به ساغر شناس‌ها
 پی برده‌ام به حرف برادر شناس‌ها

سر داده‌اند پای علی سرشناس‌ها
 شاگرد "ضربة علی يوم خندق" اند
 نهج البلاغه رفت به بازار زرگران
 تا نقطه‌های خطبه او رفت آسمان
 هو هو ی ذوالفقار علی را شنیده‌اند
 ساقی برای متقیان خطبه خوانده است
 نهج البلاغه خواندم و قرآن بلد شدم

شاعر: ناشناس	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
آتش نمرود را در دم گلستان می‌کند میثم تمار را با دار اُنسش می‌دهد تا که رو زد بر کسی غیر از علی، ذات خدا بین گرداب بلا چیزی نگو جز یا علی مثل طفلی که میان جمعیت گم می‌شود هر چه می‌خواهم نگویم مدح او را، خود به خود عقل از دید من است آن کس که با "نادعلی" آسمان در هم نمی‌پیچد بدون اذن او وحی صادر می‌شود از جانب مولای ما ما که تصویری نمی‌خواهیم جز صحن نجف بر مشامش می‌رسد بوی حرم، اما مُدام شک ندارم هم و غمّش را ز خاطر می‌برد	حلقه انگشترش کار سلیمان می‌کند آن امامی کز نگاهی خلق سلمان می‌کند یوسف صدیق را در بند زندان می‌کند ذکر حیدر مُشکلت را سهل و آسان می‌کند دوری از شاه نجف ما را پریشان می‌کند نفس لوّامه مرا فوراً پشیمان می‌کند با زبان روزه، دائم ختم قرآن می‌کند امر از او می‌رسد، افلاک طوفان می‌کند پس فقط روح الامین ابلاغ فرمان می‌کند مرتضی وقتی کسی را کارگردان می‌کند سائل این غم را درون سینه پنهان می‌کند هر گدایی در حرم رو سمت ایوان می‌کند	

شاعر: مهدی رحیمی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن
پسرم گفت علی و پدرم گفت علی حکم کامل شدنم بود که یک نیمه من؛ یا علی گشت عصای پدرم طوری که نَفْس را از در تهدید به راه آوردم شد کریم دو جهان بین خدایان گرم می‌توانست که صرف خط و ابرو بشود	مادرم یکسره از پشت سرم گفت علی گفت یا فاطمه نیم دگرم گفت علی وقت برخاستن از جا پسرم گفت علی دید از جان خودم می‌گذرم، گفت علی حسن از بسکه به هنگام گرم گفت علی ای بنازم به خودم چون هنرم گفت علی	

شاعر: مهدی جهاندار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

نه هر آشفته دلی بی سر و سامان علی است
 خلق مسکین و یتیمند و اسیرند هنوز
 اولین آیه قرآن علی فاطمه بود
 صبح فردا که همه عالم و آدم جمعند
 عرش و لوح و قلم و کرسی و ملک و ملکوت
 راه را گم نکند خواهش مردم نکند
 از دم صبح ازل یکسره تا شام ابد

هر که سلمان علی بود مسلمان علی است
 چاره‌شان جرعه‌ای از سوره انسان علی است
 پس کجا آیه پایانی قرآن علی است
 کفر و ایمان همه شرمنده میزان علی است
 همگی یک طرف و یک طرف ایمان علی است
 در شب حادثه دستی که به دامن علی است
 هر که در سلک وجود آمده مهمان علی است

شاعر: محسن صرامی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

سخت بی معناست، بی معنا عبادت بی علی
فرق چندانی ندارد خواندن و ناخواندنش^۱
 آنکه با بغض علی مُرده جهنم جای اوست
 باید از باب علی شد وارد راز و نیاز
 حُبّ او ایمان، خدا را شکر من هستم مُحب
 هست آنجا که علی باشد بهشت عاشقان
 از علی باید براتی در امان از نار داشت
 در روایت دیدم از معصوم حتی انبیاء

پس نصیب کس نمی‌گردد شهادت بی علی
 هر که میخواند نمازی با جماعت بی علی
 پیش حق کی میشود مشمول رحمت بی علی
 پس دعا هرگز نخواهد شد اجابت بی علی
 دین ندارد ذره‌ای و الله قیمت بی علی
 فرق با دوزخ ندارد باغ جنّت بی علی
 رد نگردد از صراط آدم سلامت بی علی
 روز محشر کارشان افتد به زحمت بی علی

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم با توجه به ایراد محتوایی و همچنین به منظور انتقال بهتر معنای

شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

فرق چندانی ندارد در قباح با زنا

هر که میخواند نمازی با جماعت بی علی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اصغر یزدی

« درد » آمدم لطف تو ما را دوا کند
هر روزه دار پیش ضریح تو در نجف
شاید « غریبه » را نگهت آشنا کند
با بوسه بر ضریح تو هم روزه وا کند^۱
سرمست چشم توست غروبی که ظهر شد
هر ذره در عوالم امکان برای وصل
دستت به نور شمس هم انفاق ها کند
با اسم تو خدای خودش را صدا کند
عاشق، سحر، مقابل ایوان، دعا کند...
قلب مرا به عشق شما مبتلا کند
باید برای خویش دلی دست و پا کند
بی شک خرابه دل ما را بنا کند
عمری کمیل با کلمات صفا کند
مارا به یک نگاه تو حاجت روا کند
از بین خلق فاطمه باید جدا کند
در روز حشر مست شراب الست را

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید

با حبه های زرد عنب روزه وا کند

هر روزه دار پیش ضریح تو در نجف

ضمنا بیت زیر نیز به دلیل ایراد محتوایی حذف شد فراموش نکنیم که حضرت علی علیه السلام فرمودند: لَا تَتَجَاوَزُوا بَنَاءَ الْعُبُودِيَّةِ ثُمَّ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَبْلُغُوا وَإِيَّاكُمْ وَالْغُلُوْ كَفَلُو النَّصَارَى فَإِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْغَالِيْنَ. ما را از مرز عبودیت خارج نکنید و به سرحد ربوبیت نرسانید، آن گاه هر چه می خواهید در فضیلت ما بگویید، لیکن بدانید که حق ثنا گویی ما را ادا نخواهید کرد از غلو کردن درباره ما پرهیزید و همانند نصاری که درباره عیسی علیه السلام غلو کردند نباشید، که من از غلو کنندگان بیزارم. الاحتجاج ج ۲ ص ۴۳۸، بحار الانوار ج ۲۵ ص ۲۷۴، انبات الهداء ج ۵ ص ۳۹۱

گفتم ز روی طعنه به آن ها، خدا کند

گفتند ربّ اهل جهان نیستی و من

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اصغر یزدی

ساغر بیاورید که مهمان حیدریم
از این جهت همیشه پریشان حیدریم
کشتی شکست خورده طوفان «حیدریم»
دیوانه وار گوش به فرمان حیدریم
یا مؤمنیم و تازه مسلمان حیدریم
در سلک خویش بی‌سر و سامان حیدریم
پس ریزه خوار سفره احسان حیدریم
تا روز حشر دست به دامان حیدریم

لب تشنگان قطره باران حیدریم
تقدیر را به زلف سیاهش گره زدیم
در راه عشق قبل رسیدن به کربلا
در این مسیر، عقل به جایی نمی‌رسد
یا کافریم کافر هر چیز غیر از او
از بخت و رخت و دین و دل خود گذشته‌ایم
رنگین شدست سفره ما با قناعتش
ما سائلان ساحت سلطانی‌اش شدیم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدامین نیک مرد

تصویر تو به چشم بشر، نامصور است
مصحف برای وصف تو از شعر بهتر است
پس «اَئَمَا وَلِیِّکُمُ اللّٰهُ»، حیدر است
خدمت به خلق حین عبادت، میسر است
اینجا، گدا و شاه و اسیران برابر است
ایوان طلای شاه نجف، دلربا تر است
از هرچه می‌رود سخن دوست خوش‌تر است
یا ایها العزیز، دل ما، بر همان سر است
باشم حلال زاده و این لطف مادر است

تفسیر تو بدست قلم، نا‌میسر است
باید برای مدح تو قرآن بیاورم
تاویل واژه واژه قرآن حق علی‌ست
انگشتر عقیق تو آموخت در رکوع
شیعه نمی‌شود احدی، جز به لطف عدل
با تو نمی‌شود سخن از قبله آورم
بگذار عاشقانه بگویم ابوتراب
ما غیر دوست، دل به رقیبان نمی‌دهیم
حاشا که بی‌ولای علی زندگی کنم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: آرمان صائمی

بنویسید مرا بندهٔ سلطان نجف بنویسید که عالم همه قربان نجف
 ما غباریم؛ غباری ز خیابان نجف بنویسید علی را گلِ گلدان نجف
 وسط عرش بُود تختِ سلیمان نجف

آنکه بر خاک، حیاتِ دو جهان داد، که هست؟ آنکه بر مُرده زبان داد، توان داد که هست؟
 آنکه در کعبه خودش اذنِ اذان داد که هست؟ تَرَک کعبه به ما نیز نشان داد که هست

کعبه با آن عظمت دست به دامن نجف
 حق بده! دیدن این صحن تماشا دارد حرمش هم به خدا هیبتِ او را دارد
 نه حرم بلکه علی عرشِ معلی دارد و اگر کعبه دَرَد سینهٔ خود، جا دارد

سر ما ذبح کنید بر سر ایوان نجف
 ز قدومش همهٔ راه به هم می‌ریزد دلِ عشاق به ناگاه به هم می‌ریزد
 تا ببینند رُخ او ماه، به هم می‌ریزد گر علی گریه کند، چاه به هم می‌ریزد

جانِ عالم به فدای شه مردان نجف
 من علی را به خدا راز خدا می‌دانم ولی‌الله شده منصبِ آقا جانم
 ها علی و بشر و کیف بشر می‌خوانم به هوای حرمش ابرِ پُر از بارانم

بنویسید مرا بی‌سر و سامان نجف
 خلقت هر دو جهان گوشه‌ای از تلمیحش از کران تا به کران دانه‌ای از تسبیحش
 فتح خیبر که نشد معجزه؛ شد تفریحش و نشد غیر علی کس به علی تشبیهش

بنویسید علی بانی ایمان نجف

جلوه دیگری از جلوه مولا زهراست روی پیشانی او نقش فقط یا زهراست
 به دلم غم نرود تا که دلم با زهراست نهراسم به خدا روز جزا تا زهراست
 غیر زهرا نبُود همدم جانان نجف
 تا که در معرکه شمشیر به دستش افتاد دشمن از ترس دگر اسم خودش بُرد ز یاد
 دامنش خیس شد و آبرویش رفت به باد چاره‌ای نیست به جز گفتن دادِ بی‌داد
 چه شکوهیست در این هیبت طوفان نجف
 تو بر این سلسله‌ها حق خلافت داری نه فقط شیعه به دنیا تو ولایت داری
 که در عُقبی تو فقط حُکم حکومت داری به غلامانِ خودت نیز عنایت داری
 بطلب این همه سرمست به ایوان نجف

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ابراهیم لابی

نمک پروده سلطان عالم پیر سلمانم
 از این گونه تجلی‌های او عمریست حیرانم
 علی رب گشته یا رب مرتضی من که نمیدانم
 که من هم بی‌ولای مرتضی بی‌دین و ایمانم
 نمی‌ارزد به آن لحظه که من در زیر ایوانم
 و فهمیدم «تولوا»... را میان ختم قرآنم
 روایاتی از آن دلبر سحرها تا که میخوانم
 بدون او خس و خارم ولی با او گلستانم
 اگر افتد ز لبهایم دمی ذکر علی جانم

گدای شیر یزدانم، فقیر شاه مردانم
 گهی مانند جبریل است و گاهی همچو پیغمبر
 خدا باید بخوانم یا که عبد خالقش خوانم
 عجب زیبا حدیثی را رسول الله فرموده:
 اگر کوه گُهر را هم به من روزی خدا بخشد
 به هر سویی نظر کردم امیرالمومنین دیدم
 خودم را در کنار حضرت معشوق میبینم
 به گوشم مانده آوایش که بابایم چنین میگفت
 چه عذری آورم فرادی محشر نزد صدیقه

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

حیف مولا مردم عالم تو را نشناختند
 رهبر افلاکی و از خاکیان خاکی تری
 با تو قومی محرم و قومی دگر نامحرمند
 هم به تخت جاه، هم ویرانه، هم دامن چاه
 انبیا بودند از آدم همه در سایهات
 با وجود آنکه یک آن با تو نشکستند عهد
 تو حجر، تو جان کعبه، تو حیات زمزمی
 عرشیان کز صبح خلقت با تو ساغر میزدند
 چون کتاب آسمانی حرمتت شد پایمال
 با دو دسته بسته می‌بردند سوی مسجدت
 چون فقیری کو تو را دشنام داد و نان گرفت
 در کنار خانه‌ات بر همسرت سیلی زدند
 ای شجاعت از تو تا صبح قیامت سر فراز
 بارها در نخل میثم دوستان کردند سیر

دم زدند از تو ولی یکدم تو را نشناختند
 هم ملائک هم بنی‌آدم تو را نشناختند
 ای عجب نامحرم و محرم تو را نشناختند
 هم به شادی هم به موج غم تو را نشناختند
 لیک جز پیغمبر خاتم تو را نشناختند
 بوذر و مقداد و سلمان هم تو را نشناختند
 هم حجر، هم کعبه، هم زمزم تو را نشناختند
 فاش گفتم فاش می‌گویم تو را نشناختند
 ای یگانه آیت محکم تو را نشناختند
 گوئی آنجا بودم و دیدم تو را نشناختند
 ای علی جان مردم عالم تو را نشناختند
 ای فدای غربتت کردم تو را نشناختند
 ای قدت از هجر زهرا خم تو را نشناختند
 حیف کآخر همچنان میثم تو را نشناختند

شاعر: موسی علیمزادی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

یا علی گفتم و تا عرش خدا طی کردم
 باده از ذکر علی ریخته‌ام جام به جام
 بین هر روضه که ساقیش فقط شیر خداست
 گوش این طایفه آواز گدا نشنیداست
 به نیستان قدمی نه که پُر از آه دل است

این چنین کشفِ غبار قدم وی کردم
 شُرب خمر از قدح گوش پیاپی کردم
 کاسه چشم به دستم طلب می کردم
 خاطر من نیست که ناله به درش کی کردم
 از غم دوری تو هر مُژده را نی کردم

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اصغر یزدی

برای دردها پیدا نمودم راه تسکین را
خدا را شکر از چشمان تو آموختم دین را
رها می‌کرد از اول غرور تلخ شیرین را
طراز عشق تو تعیین کند بالا و پایین را
کدامین شاه اینگونه کرامت کرده مسکین را؟
چرا موسی گرفته در میان خلق تحسین را؟!
مریدان نجف گویند، حتی مردم چین را
نمی‌خواهم بدون تو دمی این دام رنگین را
فقط پُر کرده از مصحف الاغی بار خورجین را
برایت می‌سرایم باز هم این بیت تضمین را
شنیدم در پس پرده تو داری برتر از این را
کُند تدریس بر هارون مَکی نیز تمکین را
نهادی بی هوا بر دوش ما این بار سنگین را
زیارت نامه باید گفت در آن لحظه تلقین را

تصوّر می‌کنم در ذهن خود ایوان زرّین را
پرستیدند آتش را اگر آباء و اجدادم
اگر فرهاد قبل از کوه، اوصاف تو را می‌خواند
دمی پیش فقیرانی و گاهی عرش اعلایی
رکوعت حلقه انفاق را در گوش عالم کرد
عصا را ازدها کردی شما، اما نمی‌دانم
زمانی که کمی اعجاز را ظاهر کنی، قطعا
مرا با جنت آب و درخت و حور، کاری نیست
برای زاهدان بی‌علی قرآن چنین فرمود:
«عَلَى حُبِّهِ جُنَّةٌ قَسِيمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ»
شکوه رد شمسست را در خیبر تداعی کرد
وقارت داده درسی قنبرت را که یقین دارم
محبت بر تو کار هر کس و ناکس نمی‌باشد
زمان قبض روح عاشقان می‌آیی از این رو

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد زوار

پس خوش بحال آنکه برایت غلام شد
قنبر به لطف نام تو عالی‌مقام شد
اینگونه شد که با تو فقط هم‌کلام شد
آبروان بدون تو بر من حرام شد
فرقی نمی‌کند بخدا هرکدام شد
یک منقبت نوشتم و دفتر تمام شد

هرکس که شد غلام تو با احترام شد
فردا فقیر کوی تو آقاست در بهشت
هر سینه‌ای که محرم راز نبی نبود!
مولا حلال بی‌تو برایم حلال نیست
یا تا نجف مرا ببرم یا بگش مرا
باید که شرح فضل تو را صد کتاب کرد

شاعر: سید پوریا هاشمی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

روز اول بسته کار عاشقی را با خدا
هر اولوالعزمی که میگویند خاطر خواه اوست
همنشین یونس و همراه موسی بین طور
نامه خلق جهان را میزند امضا علی
یا کریم و یا کریم یا کریم و یا علی
یا علی و یا علی و یا علی و یا خدا

مستطیعم! میثوم حاجی شب های نجف

آبروی ما عجم هاینند عرب های نجف

اژدها رام است تا او می شود منبر نشین
می رسد تا پیشش عمامه او آسمان
پای او از پایه های محکم عرش خداست
گردو خاک مانده بر روی عبای او طلا
حُبّه جُبّه قسیم نار و الجبّه علی
مسجد کوفه رکاب و منبر مولا نگین
می رسد هر لحظه با منت به پابوش زمین
دست او در آستین دست خدا در آستین
نوکران جیره خوار محضرش آفاترین
محور و میزان محشر مالک فی یوم دین

مادرم از کودکی داده به من یک یادگار

لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

قل هو الله احد همچون خدا یکتا علیست
لکنّت جبریل در مانش فقط در پیش اوست^۱
حجت الله دل صدیق اکبر فاطمه ست
فوق ایدیهام کلام حق هی العلیا علیست
حضرت استاد بین عالم بالا علیست
حجّت الله دل صدیق کبری علیست

^۱ . بیت زیر به دلیل ایراد در وزن مصرع اول شعر تغییر داده شد

برکت خرمای میثم روزی اشک کمیل شاه قنبر نور فضا عَزّت اسما علیست
هرچه گفت احمد ز پشت پرده حیدر حرف زد بر پیمبر فاش شد آن سوی او ادنا علیست
می‌رود سمت خطر با مرگ بازی می‌کند
حرکت نعلین او تقدیر سازی می‌کند

بند انگشتش به موجودات نعمت می‌دهد وصله دشت‌اشه‌اش بر خاک زینت می‌دهد
نان خشک سفره او را ملائک می‌برند سفره دار آسمان بوی قناعت می‌دهد
روزبه را میکشد این سمت و سلمان میکند قنبر آواره را یک‌روزه عَزّت می‌دهد
این چه ایثاریست که در لحظه‌های سخت جنگ ناگهان بر دشمنش شمشیر امانت می‌دهد
ضربه زد تسبیح جن و انس را پایین کشید ذوالفقارش بر عبادت نیز قیمت می‌دهد

منبر مسجد نمک‌گیر زبانش می‌شود
زینبش هم وارث فن بیانش می‌شود

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی مقیمی

شکر خدا که حُبّ علی در وجود ماست درباره علی همه گفت و شنود ماست
ما با علی سلوکِ الی الله می‌کنیم اصلاً علی علیست که سیر صعود ماست
ذکرش عبادت است بسانِ نماز فرض حیدر، اذان، اقامه، تشهد، سجود ماست
حصن حصین ماست، امان و امین ماست رمز قیام ماست دلیل قعود ماست
حُبّ علی جواز صراط است روز حشر محشر نهایتاً همه جایش به سود ماست
هر کس دلش به عشق کسی وصله می‌خورد این عشق حیدر است که در تار و پود ماست
محشر قیامتی است جلوی در بهشت این یا علی علیست که رمز ورود ماست
نام امیر را همه جا، جار می‌زنیم شاه نجف تمامی بود و نبود ماست

شاعر: قاسم صرافان

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

امیرُ الحق، امیرُ العشق، امیرُ المومنینی تو
 تو را خواندند بی همتا و رقصیدند در آتش
 زبان شاعرانت می‌شوم، می‌پرسم از خالق:
 گواهی می‌دهد خاتم، که خاتم‌بخش عشاقی
 من از میلاد تو در کعبه، از معراج، دانستم:
 تو را نفس نبی خواندند و حیرانم، غدیر خم
 من از گمراهی بعضی به حیرت آمدم، آخر
 فقط بر «لافتی الا علی» باید پناه آورد
 در ایمان و نبرد و هر فضیلت، اولین هستی
 چه جای حیرت؟ او باید که شیر کربلا باشد
 امیدت شاید از این چاه کنند، آه! روزی بود
 تو را با دست‌های بسته می‌بردند و می‌پرسم:
 فراری‌های خیبر، پیش یک زن، نعره زن، اما
 چه حکمت‌هاست در این قصه؟ ای مولای نازک‌دل!
 «بمین» را می‌شمارم، تا صد و ده می‌رسم، یعنی:
 تو فاروقی، تو فرقانی، تو میثاقی، تو میزانی
 قسیمُ النَّار و الجنّت، امیر هیبت و غیرت
 تو شیر حق، تو کراری، ولی‌الله و قهاری
 یداللهی و سیف‌الله، روح‌الله و سرّ‌الله

خدایی یا بشر؟ حیدر! نه آنی تو، نه اینی تو
 علی! تقصیر اینان چیست؟ وقتی این‌چنینی تو
 چگونه آفریدت؟ کاین‌چنین شور آفرینی تو
 الا یا ایها السّاقی! سخاوت را نگینی تو
 علی آسمان‌ها اوست، اعلای زمینی تو
 امیر است او؟ امیری تو؟ امین است او؟ امینی تو؟
 گواهی داد حتی دشمنت، که بهتری تو
 چو با «لاسیف الا ذو الفقار» ت در کمینی تو
 فقط در بازگشت از جنگ، حیدر! آخرینی تو
 اگر استاد پیکار یل ام‌البنینی تو
 که از نخلی برای کوثر، خرما بچینی تو
 دلیل خلق عالم! پس چرا تنهاترینی تو؟
 بمیرم فاتح خیبر! بلاگردان دینی تو
 که هر روز، این در و این کوچه را باید ببینی تو
 که معنای یمین، مولای اصحاب‌الیمینی تو
 صراط‌المستقیمی تو، امام‌المتّقینی تو
 امانی تو، امینی تو، علی! حصن حصینی تو
 در علم نبی و نفس ختم‌المرسلینی تو
 امین‌اللهی و یعسوبی و حبل‌المتینی تو

مع الحقی و وجه الله، نور الله و عین الله
 همه یک سو، تویی ساقی، تو در عین البقا، باقی
 خراب آباد شعر من کجا؟ ناز قدمهایت؟
 چه می ماند دگر از حق؟ همین است او، همینی تو
 علی! عین الحیاتی تو، علی! عین الیقینی تو
 چرا اینگونه شاها! با گدایان می نشینی تو؟

شاعر: محمد جواد شیرازی قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن

مُسْتَجِیزٌ بِکُمْ... سلام آقا، ناجی انبیا علی جانم
 مستم و حالت طرب دارم، میل بوسیدن عنب دارم
 با دلی پر گناه آمده ام، باز هم رو سیاه آمده ام
 عصمة المؤمنین امین الله، شاه اهل یقین امین الله
 مدح تو بر لسان جبریل است، بین تورات بین انجیل است
 گرچه آلوده ام ولی گفتم، در نجف بی معطلی گفتم
 جلوه پنج تن شما هستی، قل هو الله من شما هستی
 ای نمایانگر مسیر از چاه، بی تو هر بنده می شود گمراه
 شاکرم در دلم تو را دارم، بین آب و گلم تو را دارم
 لالم از گفتن ثنای شما، پدر و مادرم فدای شما
 هادی راه سر به راهم کن، تو فقط لحظه ای نگاهم کن
 به قلم میخورم قسم، به کتاب، سائلت را نمی کنی تو جواب
 مهبط الوحی، معدن الرحمة، یا أخی المصطفیٰ علی جانم
 لائذٌ عائداً... به لب دارم، أنت کھف الوری علی جانم
 به امید پناه آمده ام، مَنْ أَتَکُمْ نَجِی علی جانم
 آبروی زمین امین الله، آبروی دعا علی جانم^۱
 بین قرآن سخن به تفصیل است از تو یا مرتضیٰ علی جانم
 صد و ده بار یا علی گفتم، ذکر مشکل گشا علی جانم
 اولین بت شکن شما هستی، قاتل الأشقیاء علی جانم
 نقطه تحت باء بسم الله، زوج خیر النساء علی جانم
 گرچه من سائلم تو را دارم، همنشین گدا علی جانم
 هر چه دارم همه برای شما، لَکَ روحی فدا علی جانم
 برده ات می شوم سیاهم کن، همدم برده ها علی جانم
 تَرَزُّقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَیْرِ جَسَابٍ، تَرَزُّقُ مَنْ تَشَاءُ علی جانم

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید

آبروی همین امین الله، آبروی دعا علی جانم

عصمة المؤمنین امین الله، شاه اهل یقین امین الله

شاعر: علی اکبر لطیفیان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلان

مَنْت زلف تو دارم که گرفتارم کرد گوهر مهر تو اینگونه خریدارم کرد
کافری بیش نبودم عِلّوی‌ام کردی نفس عشق شما بود که بیدارم کرد
کار و بار دلم از مهر شما سکه شده عاقبت عشق، مرا شُهره بازارم کرد
تا قیامت به خدا گردن من حق دارد آن کسی را که سر کوی تو بیمارم کرد
سایه لطف خودت را ز سرم کم نکنی برکت سایه تو لایق دربارم کرد

کیمیایی بنما تا زر نابم سازی

اربعینی بطلب تا که شرابم سازی

ای علمدار خدا صاحب شمشیر دوسر اسدالله ترین، ای زره پیغمبر
هرکسی در پی آن است به جایی برسد سر نهادن به کف پای تو مارا خوشتر
یکی از پا به رکابان حریمت حمزه گوشه‌ای از سگنات و وَجَنات جعفر
ضربه‌ای را که تو در غزوه احزاب زدی از عبادات ملک، جن و بشر سنگین‌تر
کس جلودار تو ای حیدر کرار نبود شاهد قدرت بازوی تو باب‌الخیبر
بی‌سبب نیست که عباس زره می‌پوشد در دلِ علقمه می‌گفت انابن‌الحیدر

یل شمشیر زن قطب جهان می‌باشی

اسدالله زمین، شیر زمان می‌باشی

قامتی نیست که در پیش قدت تا نشود ملکی نیست که تا پیش قدت پا نشود
به خداوند قسم دور حریمت مریم گر نیفتد ز نفس مادر عیسی نشود
هر کسی قنبرتان را به تمسخر گیرد به زمینی تو بکوبیش دگر پا نشود
تا که تو آب بر این نخل رطب میریزی خار این نخل محال است که خرما نشود

من دخیل حرم شاه نجف می‌باشم هو مدد گر گره نوکریم وا نشود
هرکسی خادم دربار تو در عالم نیست
می‌توان گفت که از سلسله آدم نیست

شاعر: حسن کردی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فعاتن فعاتن فعطن

از ازل مهر تو در سینه درخشید علی از هر انگشت تو دریای کرم می‌ریزد در رکوع تو گدا اوج عطا را حس کرد هر چه در حق تو گفتند و نوشتند نشد سائل غمزده فهمید کجا رو بزند با اشارات شما چرخ جهان چرخیده صید مهر تو شدیم و به دلت افتادیم ضربان دل شیعه به علی وابسته ست تا ابد عطر حریمت نرود از یادم به اذانی که پدر داده به گوشم سوگند ردّی از دشمن تو وقت خطر پیدا نیست دست معمار ازل نام علی را که نوشت پدر خاکی و ما خاک نشینان توایم	گوش ما مدح کسی غیر تو نشنید علی کوه از برق نگاه تو بهم می‌ریزد دست در دست علی دست خدا را حس کرد هیچ کس مثل علی عبد خداوند نشد نجف آمد که فقط پیش تو زانو بزند صد و ده بار زمین دور سرت گردیده شهروند ابد شهر علی آبادیم علوی بودن ما تا به ابد پیوسته است صد و ده بوسه به انگور ضریحت دادم نشود لحظه‌ای از مهر عزیزت دل کند^۱ کار حیدر به خدا کار فلانی ها نیست نقطه ضعفی به بلندای وجودش نسرشت میهمانان سر سفره ایمان توایم

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید

نشوم لحظه‌ای از مهر عزیزت دل کند

به اذانی که پدر داده به گوشم سوگند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلتن

قالب شعر: غزل

شاعر: یاسر رحمانی

سینه کعبه دلداری فقط جای تو بود
 نه کسی هست و نه بوده است که همتای تو بود
 در عدم افضل اعمال تماشای تو بود
 حذف گندم ز سر سفره دنیای تو بود
 صوت داودی و آن لحن دل آرای تو بود
 عکسی از آینه چهره زیبای تو بود
 قدری از جذبه و تأثیر نفس های تو بود
 ز ابتدا تا به سر انجام رد پای تو بود
 همه از مرحمت دست توانای تو بود
 احترام حرم از لطف قدم های تو بود
 تا بدانند که مقصود تولای تو بود

گر چه اندر دل هر ذره تمنای تو بود
 بعد احمد به همه خلق و ربّ الکعبه
 پیش از خلق همه هستی و ملک و ملکوت
 علت بخشش آدم ز خطایی که نمود
 آنکه در طور همی پاسخ موسی می داد
 آن همه حسن و ملاححت که به یوسف دادند
 اثری را که خدا در دم عیسی بنهاد
 شب معراج به هر ره که گذر کرد نبی
 تو یداللهی و اسلام اگر پا بر جاست
 نه گزاف است که گویند به هنگام طواف
 همه را طوف ولادت گه تو واجب شد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسن بیات لو

دست خداست دست تو یا مرتضی علی
 یکدفعه هم شکست تو یا مرتضی علی
 باشد همیشه پست تو یا مرتضی علی
 به به؛ به ضرب شصت تو یا مرتضی علی
 کار همه به دست تو یا مرتضی علی
 هستم خراب و مست تو یا مرتضی علی

ای هست من ز هست تو یا مرتضی علی
 چشم کسی ندیده به هنگام کارزار
 اوج تمام بال و پر هر پرنده ای
 بیچاره دشمنی که به تیغ دو نیم شد
 مشکل گشای خلقی و حل میشود فقط
 ساقی کوثری و دو دستت پیاله است

شاعر: حسین ایزدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

از جلوۀ جمال تو باران درست شد
ته مانده گِل تو شده ابتدای من
ما جمله نیست ها و عدم ها و سایه ها
وقتی نقاب از رخ تو بر کنار شد
حتی رسالت نبوی بی تو ناقص است
عشق تو آتش است، من آتش پرست عشق
تو مهربان ترین پدر امتی و با
تاریخ شاهد است وقت گرفتاری رسول
یک قطره از وضوی تو تا بر زمین چکید
عرش خدا که روی زمین جلوه ای نداشت
با حُب و عشق و مهر به اولاد بوتراب

از خشم تو، جلال تو، طوفان درست شد
از خاک تو حقیقتِ انسان درست شد
روح تو تا دمید به تن، جان درست شد
صد ها هزار واله و حیران درست شد
روز غدیر معنی ایمان درست شد
از شعله های عشق تو سلمان درست شد
نان پختن تو وضع یتیمان درست شد
کار نشد به ذکر علی جان درست شد
مُشک و گلاب قمصر کاشان درست شد
تا در نجف برای تو ایوان درست شد
خاک تمام مردم ایران درست شد

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

چشمه نور در ایوان نجف معنا شد
هر زمان از تب دنیا ز نفس افتادیم
مدعی خواست که تقلید زکاتت بکند
سال ها رفت به دنبال حقیقت سلمان
هر که شد محرم دل در حرم یار بماند
پشت بر دلبری سگه کند در شب فقر
راز غم های علی فاش نخواهد گردید

ذره با لطف تو خورشید جهان آرا شد
با غبار نجفت راه تنفس وا شد
به رکوع تو قسم پیش همه رسوا شد
عاقبت گم شده اش نزد علی پیدا شد
بی سبب نیست که سلمان شما مَنّا شد
مکتبت روشنی راه ابوذر ها شد
مگر آن چاه بگوید که چه با مولا شد

وزن شعر: مفتعلن مفاعیلن مفتعلن مفاعیلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: غلامرضا سازگار

ای صلوات کبیریا نثار جسم و جان تو سجده اهل آسمان به خاک آستان تو
سلام دائم خدا به کلّ خاندان تو پیر خرد فدایی فاطمه جوان تو
خداست با تو همسخن رسول، هم زبان تو

جان من شکسته دل فدای خاندان تو^۱

تو کیستی؟ تو مرتضیٰ تو کیستی؟ تو حیدری تو فوق اقتدارها تو از کمال، برتری
تو نفس ختم انبیا تو از پیمبران سری تو تکسوار بدری و تو قهرمان خیبری
تو با نود جراححت مدافع پیمبری
درید قلب یک سپه به تیغ خون‌فشان تو

شرف گرفته آبرو ز خاک پای قنبرت مقام زهد عیسوی رسیده بر ابوذر
خدای خواند با نبی برادر و برابرت رسول، مدح‌خوان تو، خداست مدح‌گسترت
بهتر از این چه می‌شود که فاطمه است همسرت

زهی مقام و قدر تو زهی جلال و شأن تو
تو شهریار عالمی خلق جهان گدای تو چگونه بود یا علی نان و نمک غذای تو
هنوز زهد می‌برد سجده به خاک پای تو هنوز دل برد ز شب زمزمه دعای تو
هنوز جوشد از سحر ذکر خدا خدای تو
هنوز هلاتی کند صحبت قرص نان تو

به پیش پای فاطمه نبی قیام می‌کند همیشه مصطفیٰ از او خود احترام می‌کند
مقام بین که فاطمه تو را سلام می‌کند جان عزیز خویش را وقف امام می‌کند

^۱ . بند اول این شعر در تمام سایتها حتی سایت نخل میثم و گنب نخل میثم بصورت ناقص و با پنج مصرع آمده لذا جهت رفع

نقص مصرع ششم اضافه شد

تمام عمر، احترام از تو مدام می‌کند

سلام تو به جان او سلام او به جان تو

کتاب وحی را فقط نقطه با تویی علی پشت رسول امجد و روی خدا تویی علی

کعبه و حجر و زمزم و سعی و صفا تویی علی از دل ختم الانبیا عقده گشا تویی علی

امام ما امام ما امام ما تویی علی

اطاعت است از آن ما امامت است از آن تو

تو در تمام غزوه‌ها حماسه آفریده‌ای تو در پی رضای حق ز عمر سر بریده‌ای

تو هر چه دیده مصطفی به چشم خویش دیده‌ای تو صوت جبریل را به گوش خود شنیده‌ای

تو ناز پابرهنگان خریده و کشیده‌ای

یتیم، چهره می‌نهد به قلب مهربان تو

سپهر دور می‌زند هماره بر مدار تو تمام ملک کبریا محیط اختیار تو

خلافت است بر تو کم ز کفش و صلهدار تو اگر چه بنده‌ای ولی خدایی است کار تو

فرا تر است از مکان حدود اختیار تو

زمانه سیر می‌کند هماره در زمان تو

منم که هست مهر تو، مشی و مرام و ایده‌ام به گوش جان صدات را ز شعر خود شنیده‌ام

نثار خاک مقدم مبارکت قصیده‌ام که در ثنا و مدح تو معجزه آفریده‌ام

دل از جهان بریده‌ام ناز غمت کشیده‌ام

مدح تو را سروده‌ام همیشه با زبان تو

کسی که در ثنای او آمده «انّما» تویی کسی که بوده از ازل حامی مصطفی تویی

کسی که خوانده خویش را نقطه تحت با تویی کسی که شد برادر خاتم انبیا تویی

کسی که وصفش آمده سورۀ هل اتی تویی

بسته نزول هل اتی به بذل قرص نان تو

زخم تو بوده بر بدن فزون ز حلقه زره
 ندیده؛ دیده کسی فتد به ابرویت گره
 مانده به هر جراحتت نقش هزار خاطره
 گشته به ذوالفقار تو کار نبرد یکسره
 ای شده جوشنت به تن نام بتول طاهره
 ای ز خدای فاطمه درود بر روان تو
 تو جلوه جمال حق تو آفتاب عالمی
 تو با تمام انبیا تو پیشتر ز آدمی
 تو هم علی مرتضی تو هم رسول اکرمی
 تو اولی تو آخری تو آدمی تو خاتمی
 تو در بهار و در خزان بهار نخل میثمی
 که مدح می‌کند تو را هماره با بیان تو

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

دست مهر و مه گره خورده به دامان شما	آسمان گم گشته سنگی در بیابان شما
شورها دارند بر سر از نمکدان شما	سفره داران ملاحه با همه شور افکنی
بس که می ریزد مسیح از لعل خندان شما	روح میجوشد ز خاک و مرده می آید به رقص
گرفتند عکسی در آن از دُر دندان شما	نی عجب جوشد اگر از دیده خورشید آب
خازن جنت یکی از مستمندان شما	گردن فردوس خم در پیش بذل دستتان
ای تمام عالم هستی به قربان شما	هستی عالم بود مثنی ز خاک راهتان
ای سلیمان با همه حشمت مسلمان شما	می توان با گوشه چشمی مسلمانم کنید
عیسی مریم شده محتاج درمان شما	موسی عمران قدح نوش شراب نیلتان
بوده جنت عاشق دیدار سلمان شما	پیشتر از بودن خود با همه زیباییش
بوده صحرای وسیع دل گلستان شما	از نزول آیه برداً سلاماً پیشتر
غیر از این کفر است گویم هر چه در شان شما	دین به جز مهر شما آل محمد نیست، نیست
ای دو صد جبریل طوطی غزلخوان شما	کیست «میثم» تاکه در او صافتان خواند غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید رضا مؤید

امید از همه بگسسته تا علی دارد
 شناسنامه من مهر یا علی دارد
 به غیر کشور شیعه کجا علی دارد؟
 علی چنانکه خدا را، خدا علی دارد
 دل شکسته بی‌دست و پا علی دارد
 نظر به مرحمت مرتضی علی دارد
 علی، حسین و رسول خدا، علی دارد

دل شکسته من انس با علی دارد
 منم ز شهر ولایت ز کوچه عشاق
 خدا مدال علی دوستی به ما داده است
 خدا یکی و علی هم یکیست در عالم
 در آن محیط که از دست و پا نیاید کار
 نه در گذشته، در آینده نیز هر ذی روح
 به روز حشر برای شفاعت امت

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی علی قاسمی

از ازل نام علی بر روی لبها جا گرفت
 از همان روزی که عشقش در دل ما پا گرفت
 پنجه مشکل گشای یار دستم را گرفت
 چون ز دستان یل خیبر گشا امضا گرفت
 بلکه دستان مرا هم همسرش زهرا گرفت
 آن زمان که دست او را مصطفی بالا گرفت
 بوسه‌ای از دستهای حضرت مولا گرفت
 تا علی شد مقتدا دین خدا معنا گرفت
 تا سحر با نام مولایش علی احیا گرفت
 تا ببیند فاطمه دست مرا فردا گرفت

از همان آغاز چشم مرتضی ما را گرفت
 این دل ویرانه ما را علی آباد کرد
 من گدای بی‌پناه و زار و بی‌کس بوده‌ام
 شیعه در محشر ندارد غصه فردوس را
 با تمام روسیاهی آمدم بیعت کنم
 فوق ایدیهم «یدالله» علی گردیده از...
 پیک حق بهر ادای احترامی آمد و
 بی‌ولای مرتضی توحید هم پوشالی است
 عاشق آن باشد که امشب از سر شوق وصال
 کور می‌گردد دو چشم منکر مولای من

شاعر: قاسم صرافان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

بی جمالت خبر از دل، اثر از عشق نبود
در دل کعبه نشست و دلش روشن شد
بی سبب نیست که در قلب همه جا داری
بی سبب نیست که آرام و قرار همه‌ای
باز شد کعبه دلش از لب خندان شما
کعبه یک سنگ نشان، بود تو جانش دادی
ساغر عشق به دست تو فقط می‌آید
اهل توحید همان حلقه‌ مستان تو‌اند
محو در نقش جهانم، نجف آبادم کن

تا خداوند علی گفت و تو را خلق نمود
کعبه حاجی شد و آماده چرخیدن شد
"آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری"
پدر خاکی و آرام دل فاطمه‌ای
سینه چاک‌ی چه می‌آید به محبان شما
قلب این سنگ نشان را تو نشانش دادی
هر که عاشق شده پای تو وسط می‌آید
این جماعت همه الله پرستان تو‌اند
پاک کن نقش جهان از دل و آزادم کن

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دارد دلم هوای تو یا مرتضی علی
اسلام من تو هستی و این است باورم
از هر چه خیر هست در عالم نوشته‌اند
پیغمبران حق همه رفتند صف به صف
جنت برای شیعه تو یک بهانه است
لا سیف لا فتی فقط اندازه تو هست
خیبر نشان کوچکی از قدرت تو بود
پیچید قلعه دور سر مرهب یهود
مهلت نداد برق دم ذوالفقار تو

دنیای من فدای تو یا مرتضی علی
دین نیست جز ولای تو یا مرتضی علی
اول فقط برای تو یا مرتضی علی
دنبال رد پای تو یا مرتضی علی
ببند مگر صفای تو یا مرتضی علی
مداح تو خدای تو یا مرتضی علی
تاریخ مبتلای تو یا مرتضی علی
از سمت ضربه‌های تو یا مرتضی علی
برخضم بی حیای تو یا مرتضی علی

شاعر: حامد شریف

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

واژه برای وصف تو تطهیر می شود
 قرآن برای مدح تو گفته ست انما
 آقا بدون تو چه کسی مؤمنون شود؟
 خوشبخت آنکه با تو به افلاک می رود
 خوش بخت تر کسی، که با اشک عشق تو
 این نام توسست در وسط قلب من علی
 این ذکر مرتضی ست که با خط فاطمی
 وقتی که تیغ بر کف تو بوسه میزند
 چون خانوادگی؛ اسد الله غالبید
 گفتی فَمَنْ يَمُتْ يَرْنِي مرگ من بیا

وقتی که ماه روی تو تعبیر می شود
 جز تو نبأ بگو به که تفسیر می شود؟
 والشمس را بگو، به چه تعبیر می شود؟
 بیچاره آنکه بی تو زمین گیر می شود
 نم نم به پای بیرق تان پیر می شود
 با هر تپش به عشق تو تکثیر می شود
 بر بازوی ملائکه تحریر می شود
 کار خدا به به و تکبیر می شود
 عباس هم شبیه خودتت شیر می شود
 دارد زمان دیدنتان دیر می شود

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلن

میان بزم خراباتیان قراری نیست
 تمام دلخوشی ما محبت علی است
 کلیم طور نشین شاهد کلام من است
 قبولی همه اعمال با ولای علیست
 حرام باشد اگر رو به غیر او بزنیم
 تمام نسل علی یذهب من الرّجسند
 مقابل حرمش آسمان کند تعظیم
 علی تجلی سبحان ربی الاعلاست

به باده نوش که برهان عقل کاری نیست
 ز هیچ کس بجز آقا امید یاری نیست
 به پیشگاه علی سجده اختیاری نیست
 به هر چه طاعت بی حُبّش اعتباری نیست
 کریمتر ز علی هیچ سفره داری نیست
 به شأن و عزت این خاندان تباری نیست
 به جز مقابل او جای خاکساری نیست
 ثواب بردن نامش تبسم ز هراست

شاعر: الهی قمشه ای

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

شاهد کل جمال ایزد یکتا علیست
 معنی فرقان فروغ ملک جان فخرجهان
 سر مطلق والی حق پیشوای ماخلق
 بلبل گویای اسرار گلستان وجود
 بر همه خوبان عالم قبله گاه رحمت اوست
 در صف احزاب میر بر همه امت امام
 تکیه گاه وی سریر «هل اتی» در قرب دوست
 بر سر از سلطان عزت یافت تاج انما
 نزد دانا باطن (اِنَّا هَدِیْنَاهُ السَّبِیْل)
 آدم ونوح وخلیل ویوسف و یعقوب وهود
 در کتاب آفرینش سورة توحید عشق
 آنکه بذر معرفت در مزرع دلها فشانند
 در لب عیسی دم جان بخش و در طور کلیم
 از همه خاصان حق آنکس که بنماید به صدق
 در عروج عشق و معراج نبوت همسفر
 هل اَتی قدر و سلونی علم و لاهوتی مقام
 صاحب سر ولایت در گه علم نبی

پرتو اشراق آن پیدای ناپیدا علیست
 شاهد ایمان شه امکان مه بطحا علیست
 کاشف اسرار قرآن راز ما اوحی علیست
 سر سبحان شاه ایمان ماه او ادنی علیست
 جمله پاکان جهان را سرور ومولی علیست
 نزد خاصان (کان عهدالله مسئولاً) علیست
 زانکه درحب خدا آن فرد بی همتا علیست
 آری ایمان را نگهبان درصف هیجا علیست
 پیش اهل دل بهشت و کوثر وطوبی علیست
 صالح و شیث و شعیب وموسی و عیسی علیست
 درحساب اهل بینش عروة الوثقی علیست
 از لسان الله ناطق منطق گویا علیست
 شعله اَنّی اَنَا الله و ید بیضا علیست
 امتثال سَجِّح اسم ربک الاعلی علیست
 با همایون شاه سُبْحَانَ الذی اَسْرَى علیست
 ملک دین را تاجدار لا فتی الا، علیست
 باب سبطین رسول وهمسر زهرا علیست

کشور اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمُ را شهریار	بر سریر ما عَبدتک شاه بی همتا علیست
معنی نور علی نور است قلب مرتضی	صورت زیبای عالم را بهین معنا علیست
آنکه در هفت آسمان زد پرتو مهرش علم	زان فروزان گشت خورشید و مه جوزا علیست
در ثنای شه الهی گفت با روح القدس	شاهد کل جمال ایزد یکتا علیست

شاعر: میرزا حبیب خراسانی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

مرا پیر طریقت جز علی نیست	که هستی را حقیقت جز علی نیست
مبین غیر از علی پیدا و پنهان	که در غیب و شهادت جز علی نیست
مجو غیر از علی در کعبه و دیر	که هفتاد و دو ملت جز علی نیست
چه باک از آتش دوزخ که در حشر	قسیم نار و جَنّت جز علی نیست
اگر کفر است اگر ایمان؛ بگو فاش	که در روز قیامت جز علی نیست
اساس هر دو عالم بر محبّت	بود قائم محبّت جز علی نیست
در آن حضرت که دم از «لی مع الله»	زند أحمد معیّت جز علی نیست
شنیدم عاشقی مستانه می گفت	خدا را حول و قوّت جز علی نیست
وجود جمله اشیاء از مشیّت	پدید آمد مشیّت جز علی نیست
شهنشاهی که بر درگه ملائک	ز نندش پنج نوبت جز علی نیست
علی آدم، علی شیث و علی نوح	که در دور نبوّت جز علی نیست
علی احمد، علی موسی و عیسی	که در اطوار خلقت جز علی نیست
ترا پیر طریقت گو عمر باش	مرا پیر طریقت جز علی نیست
اگر گوئی علی عین خدا نیست	بگو نیز از خدا هرگز جدا نیست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: یاسر حوتی

رمز حیات، قبضه شمشیر مرتضاست	هفت آسمانیان، همه تسخیر مرتضاست
قرآن؛ زلال آینه، تصویر ناب؛ اوست	هر آیه آیه؛ آینه، تفسیر مرتضاست
جنات عدن، روضه رضوان، بهشت قرب	در سایه سار شاخه انجیر مرتضاست
این که خدا به دیده مردم بزرگ شد	تأثیر جاودانه تکبیر مرتضاست
صبرش شبیه ضربه خندق ستودنی ست	آری؛ بقاء شیعه به تدبیر مرتضاست

سلطان عشق! حضرت والا مقام ها!

تسلیم تو، شکوه تمام سلام ها

ای میوه رسیده باغ خدا علی	آب و غذای سفره اهل ولا علی
بدر و حنین و خیبر و خندق که جای خود	تنزیل آیه های علق در حرا؛ علی
سرّ عظیم لیلۃ الاسراء؛ عروج بود	من نفس ظاهری محمد الی... علی
تفسیر ناب سوره توحید ؛ می شود...	تلخیص در عبارت یک جمله "یا علی"
با نوح و با کلیم و مسیحا و با کلیم	هر جا تو دیده میشوی در هر کجا علی

تو در کمال مطلق و انسان کاملی

در مشکلات سخت؛ تو حلّ المسائلی

چیزی شبیه رایحه ای می وزید و رفت	شبها به شانه؛ نان و رطب میکشید و رفت
افسوس قدر و منزلتش را نداشتند	تا در جوار کوثر خود آرمید و رفت
زهره همان علی و علی نیز فاطمه است	شکر خدا فراق به پایان رسید و رفت
گرچه کنار بسترش از مردها پراست	اما؛ دریغ محسن خود را ندید و؛ رفت

مردی که شاهد صدمات مدینه بود

آن روز مُرد و در رمضان شد شهید و رفت^۱

غیر از علی به عام امکان مدار نیست

خلقت بدون اسم علی استوار نیست

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: احمد جواد نوآبادی

چون روی لب دارم مداوم نام حیدر
مدح امیرالمؤمنین باشد چه بهتر
مستانه‌تر از قبل، از ساقی کوثر
می‌خوانده پیغمبر تو را دائم برادر
داری فصاحت اینچنین بر روی منبر
با ضربه‌های ذوالفقار تو تناور
گفتی به میدان نبرد الله اکبر
از عرش پایین پای تو جایی فراتر
حتی اگر روزی نباشد سر به پیکر
بهتر از این دیگر نخواهد شد مقدر
با یا علی از جا بلندم کرده مادر
با دشمنانت دشمنم تا صبح محشر
گوش تمام دشمنانت تا ابد کر
خاک کف پای غلام کوی قنبر

مستی من امشب شده چندین برابر
جایی بنا باشد اگر شعری بخوانیم
تنها به قصد جرعه‌ای باده نوشتم
گفتی که من عبد محمد هستم اما
داری شجاعت آنچنان در بین میدان
می‌شد درخت کوچک اسلام هر دم
توحید تفسیری دگر می‌یافت وقتی
تنها نه من، جبریل هم هرگز ندیده
شوری به سر دارم که هرگز رفتی نیست
تقدیر من خورده گره با تو... برایم
از کودکی هر جا که دنیا زد زمینم
با دوستان دوست هستم تا قیامت
چشم تمام دشمنانت تا ابد کور
من دوست دارم منصوب اینگونه باشد

^۱ . بیت زیر به جهت انتقال بهتر معنای شعر تغییر داده شد، تا روز جسارت به حضرت زهرا روز مرگ امیرالمومنین و روز ۱۹ یا

۲۱ رمضان روز شهادت ایشان محسوب بشود

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: ناشناس

با ذکر یاد و نام علی مست میشوم	هر لحظه با کلام علی مست میشوم
دانه ز دست هر کس و ناکس نمیخورم	چون که به روی بام علی مست میشوم
وقتی که نام ساقی کوثر می آورم	آنجا به احترام علی مست میشوم
جمع اند دور نور علی عاشقان و من	همواره با غلام علی مست میشوم
رو میکنم به سمت نجف نیمه های شب	از دور با سلام علی مست میشوم
بعد از نماز موقع تسبیح گفتنم	هوهو کنان ز جام علی مست میشوم

ذکر شده علی مددی والی الولی

یا مظهر العجایب و یا مرتضی علی

عطرش ز کعبه آمد و عالم بهار شد	دنیا برای دیدن او بیقرار شد
از سینه چاک بودن کعبه مشخص است	آئینه صفات خداوندگار شد
وقتی ز کعبه شمس جمالش طلوع کرد	خورشید از ریاست خود برکنار شد
هر شب در آسمان رخ ماه اعتبار داشت	تابید روی حیدر و بی اعتبار شد
در عرش با خدای خودش رفت و جلوه کرد ^۱	وقتی به روی دوش پیمبر سوار شد
کعبه ندیده بود کسی را به این مقام	از برکت علی ست ولایت مدار شد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید

وقتی به روی دوش پیمبر سوار شد

در عرش با خدای خودش رفت و دست داد

نیرو گرفت بازوی پیغمبر خدا

از قدرت حمایت و نیروی مرتضی

دنیای اگر نداشت علی را بقا نداشت	بی مرتضی و فاطمه دنیا صفا نداشت
کار تمام خلق به پایان رسیده بود	دنیا اگر ولایت شیر خدا نداشت
این طور شسته رفته به ماها نمیرسید	اسلام اگر حمایتی از مرتضی نداشت
دنیا اگر که عاشق روی علی شده	چون که از اولش چو علی مقتدا نداشت
پیراهنش اگر چه چنین وصله دار بود	مولا به جز خدا به کسی اعتنا نداشت

آمد خدای را به زمین ها بیاورد

کفوی برای حضرت زهرا بیاورد

وقتی که جنگ را به عدو مثل نار کرد	سیل هجوم لشکریان را مهار کرد
وقتی شبیه شیر به خیبر هجوم برد	به به ببین که هیبت مولا چه کار کرد
در جنگ خندق این اسدالله را ببین	غرش نکرده لشکر دشمن فرار کرد
تا بر کمان ابروی خود تیر را نهاد	پلکی به هم گذاشت یلان را شکار کرد
با نعره ها و عربده ی تیغ ذوالفقار	دنیا به ناز شست علی افتخار کرد
آندم که نام فاطمه روی لبش نشست	با ذوالفقار خود همه را تار و مار کرد

بیخود که نیست او اسدالله حیدر است

دنیا حقیر حضرت ساقی کوثر است

دل را اگر که مست می تاک می کند	بار گناه قلب مرا پاک میکند
اعجاز میکند به خدا حضرت علی	این خاک را به یک نظر افلاک میکند

ز هرا که هست تیغ علی خوب می‌برد
او با دعای فاطمه کولاک میکند
او صاحب صفات خداوند اکبر است
در گود معرفت همه را خاک میکند
هرگز عجیب نیست اگر بیت کعبه هم
سینه برای آمدنش چاک میکند

او از ضریح خویش به من شور میدهد

وقتی که تشنه می شوم انگور میدهد

آنانکه خاک پای غلامان حیدرند
محشر که میرسد همه پیش پیمبرند
آنانکه رزق خویش از این سفره می برند
یعنی که با ابوذر و سلمان برادرند
آری تمام ما به علی ختم می شویم
چون شیعیان واقعی از نسل قنبرند
آنانکه از پیاله او آب می خورند
شیعه شدند اگر همه مدیون مادرند
این را بگو به هرکه گدای علی نشد
عالم به زیر پرچم ساقی کوثرند

هرکس علی علی نکند خوار میشود

در پنجه های نفس گرفتار میشود

این دست ما و دامن احسان تو علی
هر شب نشسته ایم سر خوان تو علی
قوم عجم که نسل به نسل عاشق تو‌اند
باید دعا کنند به سلمان تو علی
آقا به جان حضرت زهرا مرا بخر
تا که روم به زمره خوبان تو علی
ماه رجب شده نظری کن امام عشق
بی برکت است سفره بی نان تو علی
مستتم هنوز مثل تمام ملائک از
عطر نماز صبح در ایوان تو علی

آقا چه می شود که مسلمانان کنی

ما را نجف دوباره تو مهمانان کنی

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

نخستین نقش عالم یا علی بود
 ملائک را پس از ذکر خداوند
 چو جان در پیکر آدم دمیدند
 از آن شد بر خلیل آتش گلستان
 اگر آن بت شکن برکف تبر داشت
 عصا در دست موسی یا علی گفت
 از آن شد بطن ماهی جای یونس
 به چاه و تخت شاهی ذکر یوسف
 دعای حاجیان در گرد کعبه
 به بام آسمان از صبح آغاز
 چو هنگام ولادت گریه کردم
 کجا می سوخت شیطان گر ندایش
 نمی شد خلق، دوزخ گر ز آغاز
 ز بسم الله تفسیرش عیان است
 از اول تا به آخر هر چه خواندیم

تمام اسم اعظم یا علی بود
 ز هر ذکری مقدّم یا علی بود
 همان دم ذکر آدم یا علی بود
 که ذکر او دمامد یا علی بود
 همان نقش تبر هم یا علی بود
 دم عیسی ابن مریم یا علی بود
 که ذکرش در دل یم یا علی بود
 چه در شادی چه در غم یا علی بود
 صدای آب زمزم یا علی بود
 فلک را نقش پرچم یا علی بود
 به صورت نقش اشکم یا علی بود
 در اعماق جهنم یا علی بود
 ندای خلق عالم یا علی بود
 که قرآن مجسم یا علی بود
 تمام نخل "میثم" یا علی بود

شاعر: وحید قاسمی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
ذکر ابوتراب عجب مستی آور است اصلاً هراس و باک نداریم از حساب رحمت به مادرم، که مرا مجلس تو بُرد اول کسی که وارد فردوس می شود حبل المتین حیدریون در پُل صراط هرکس ز غربت حسنش گریه کرده است فردا تمام اهل زمین تشنه اند و ما راهی برای شیعه تو تا بهشت نیست سینه کبودها، چقدر بُرد کرده اید!!! مانند باد می گذریم از پل صراط	این نام پیر میکند حوض کوثر است محشر کلید باغ جنان دست حیدر است این شوق نوکری، اثر شیر مادر است از صنف نوکران علی دوست، قنبر است نخهای سبز چادر زهرای اطهر است خندان ترین مردم صحرای محشر است لب هایمان ز باده آل عبا؛ تر است «تا کشتی نجات حسینی شناور است» باغ بهشت سینه زنان با صفاتر است تا روی دست فاطمه قنذاق اصغر است	

شاعر: محمدعلی مجاهدی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلا
دلی که خانه مولا شود حرم گردد من از شکستن دیوار کعبه دانستم هنوز روز خوش دشمن است تا آن روز دلی که جام بلا را کشیده تا خط جور قبول خاطر خون خدا شدن شرط است نه هر که کشته شود می توان شهیدش گفت حدیث عشق و وفا ناسروده می ماند هنوز شعله‌ور از خیمه‌های عاشور است	کز احترام علی کعبه محترم گردد که هر کجا که علی پا نهد حرم گردد که ذوالفقار زبان علی دو دم گردد چه احتیاج که دنبال جام جم گردد نه هر که مرثیه‌ای ساخت محتشم گردد نه هر سری که به نی می رود علم گردد مگر که دست علمدار ما قلم گردد ز شور شیونی دل مباد کم گردد	

شاعر: حسین منزوی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلا

علی ای میر پهلوان عرب!
 حق که دیوار کعبه منشق کرد
 کعبه در ظاهر ابتدای تو بود
 ای در خیبر از تو کنده شده!
 خصم شد هر که کردگار تو را
 ای مناجاتی شبانه! علی!
 آن چنانی که تیر، وقت دعا
 نیز در وقت سجده بر سر تو
 شانه های تو، آه! قامت تو
 بار اندوه عالمی می برد
 شب که می شد تو بودی و غم تو
 تا که پنهان ز خلق زیر گلیم
 علی! ای پیر و بال هم قفسان!
 ای در شهر علم مصطفوی!
 ای علی! ای تو را هنوز فغان
 تو ولی، بی زمان و هنگامی
 بودی و آسمان نبود هنوز
 گر به شوق نیافرید خدا

زیر تیغت سر یلان عرب
 هم تو را طفل دامن حق کرد
 کوفه در ظاهر انتهای تو بود
 وز تو لات و هبل فکنده شده!
 بوسه زد تیغ ذوالفقار تو را
 ای نماز تو عاشقانه! علی!
 کشد از پا برون طبیب، تو را
 می زند تیغ خصم کافر تو
 آن ستون های استقامت تو
 دل تو غصه ی جهان می خورد
 -عالم رنج و راز- عالم تو
 ببری شام کودکان یتیم
 خود پر از درد و دردمند کسان!
 عَلم سبز حلم مرتضوی!
 در دل چاه های کوفه نهان
 هم بی آغاز و هم بی انجامی
 هم زمین، هم زمان نبود هنوز
 از چه کرد این جهان پدید خدا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: حمیدرضا برقی

دشمن باخته بر جنگ مسلط شد و رفت
 با خبر نیست که طاعت به اطاعت باشد
 چه بگویم که غنیمت ركب دشمن بود
 جنگ را وا مگذارید پیمبر تنهاست
 همه دنبال فلانی و فلانی رفتند
 جای سالم به تنش نیست ولی می ماند
 دشمن از کشتن او خسته شده، در مانده
 جگر حمزه اگر داشت کسی، می ماند
 آن چنانی که علی از اُحد آمد بیرون
 دفتر قصه ورق می خورد آرام آرام
 میفروشد زرهی را که رفیق جنگ است
 وان یکاد از نفس فاطمه بر تن دارد
 تا قدم رنجه کند فاطمه آرام آرام
 ناگهان شعر حماسی به تغزل آمد
 با جهاز شتران کوه احد بر پا شد
 دست در دست خودش یک تنه بالا می رفت
 پیش چشم همه از دامنه بالا می رفت
 پله در پله از آن مازنه بالا می رفت
 بین دست پسر آمنه بالا می رفت
 "بارها گفته ام و بار دگر می گویم"
 کهکشان ها نخی از وصله نعلین علی است
 گفتنی ها همگی گفته شد آن جا اما

چشم وا کن احد آیینۀ عبرت شد و رفت
 آن که انگیزه اش از جنگ غنیمت باشد
 داد و بیداد که در بطن طلا آهن بود
 داد و بیداد برادر که برادر تنهاست
 یک به یک در ملاء عام و نهانی رفتند
 همه رفتند غمی نیست علی می ماند
 مرد؛ مولاست که تا لحظه آخر مانده
 دردل جنگ نه هر خار و خسی می ماند
 مرد آن است که سر تا قدمش غرق به خون
 می رود قصه ما سوی سرانجام آرام
 میرسد قصه به آن جا که علی دل تنگ است
 چه نیازی دگر این مرد به جوشن دارد
 کوچه آذین شده در همه آرام آرام
 فاطمه فاطمه با رایحه گل آمد
 میرسد قصه به آن جا که جهان زیبا شد
 و از آن آینه با آینه بالا می رفت
 تا که از غار حرا بعثت دیگر آرد
 تا شهادت بدهد عشق ولی الله است
 پیش چشم همه دست پسر بنت اسد
 گفت: این بار به پایان سفر می گویم
 راز خلقت همه پنهان شده در عین علی است
 واژه در واژه شنیدند صدا را اما..

آن که فهمید و خودش را به نفهمیدن زد
ریسمان هم گره انداخته در کار علی
در و دیوار ازین قصه به خود می لرزد
یک نفر مانده ازین قوم که برمی گردد

سوخت در آتش و بر آتش خود دامن زد
شهر این بار کمر بسته به انکار علی
بگذارید نگویم که احد می لرزد
می نویسم که "شب تار سحر می گردد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: وحید قاسمی

بر ساحتِ مقامِ شما غبطه می خورند
بر بادبانِ کشتیِ خود «یا علی» نوشت
او را ز دخمه دلِ ماهی نجات داد
با ذکرِ یا علی به زمین زد عصای خویش
او ذاکرِ بزرگترین هیئتِ خداست
او پایِ منبرِ سخنانِ حکیم شد^۱
بر چشم، خاکِ پایِ تو را توتیا گرفت
با یک نخ از عبای تو بیرون کشیده شد
قالیچه پرنده او هم گلیمِ توسست
پیرِ طریقِ بندگیِ انبیا علی ست

پیغمبران عرش نشین در تحیرند
نوح نبی برایِ مدارایِ سرنوشت
نور محبت تو به یونس حیات داد
موسی برایِ معجزه ادعای خویش
داوود اگر صدایِ خوشی دارد از شماست
لقمان نشست محضرِ تان و فحیم شد
یعقوب با توسلِ بر تو شفا گرفت
یوسف اگر ز چاهِ حسادت رهیده شد
باد صبايِ مُلکِ سلیمان، شمیمِ توسست
ذکرِ لبانِ صالح و ادریس یا علی ست

^۱ . هر چند طبق فرمایش پیامبر حضرت آدم برای پذیرش توبه اش، نوح هنگام سوار شدن به کشتی، ابراهیم موقع فرود آمدن در آتش و موسی زمانی که عصا را انداخت و اژدها شد، همگی متوسل به پنج تن شدند و خدا را به این اسماء مقدس سوگند دادند و در امان ماندند. «امالی صدوق مجلس ۳۹ صفحه ۲۱۸» ولیکن این بدان معنا نیست که شأن انبیا رعایت نشود و ... زیرا همانگونه که در زیارت جامعه کبیره میخوانیم ائمه و رثه الانبیا و سلاله النبین است. پس بهتر است اشعاری با مضامین زیر خوانده نشود.

او پایِ منبرِ سخنانِ حکیم شد

لقمان نشست محضرِ تان و فحیم شد

بر چشم، خاکِ پایِ تو را توتیا گرفت

یعقوب با توسلِ بر تو شفا گرفت

شاعر: علی اکبر لطیفیان قالب شعر: غزل مشوی وزن شعر: فعولن فعولن فعول

تو بی ابتدایی و بی انتها
تو بالاترین نقطه باوری
مقرب ترین جلوه لم یلد
تو آن سمت دروازه باوری
مرا آن طرف ها اگر راه نیست
تو آن خواهش سبز سجاده ای
تویی مقصد اول و آخرم
بیا با پر و بال کروبیان
بزن بیل خود بر این سرزمین
من از آب چاه شما خورده ام
خدای کرم! سایه ناشناس!
چنان مخلصانه کرم می کنی
تو یعنی همان شاه شهر منی
در این سینه شب کجا می روی؟
به سمت مناجات سجاده ات
تو باران ترینی و ما خشکسال
تو مانند آبی ولی آب تر
اگر تو صعودی، فرودیم ما
تو نور خودی، آفتاب خودی
تو اسرار لب های پیغمبری

شبیه پیمبر شبیه خدا
معماترین نقطه زیر «با»
و لم یولد آیه های خدا
همان جا که می خوانمش ناکجا
شما لا اقل این طرف ها بیا
همان التماس شب انبیا
مناجات شب های غار حرا
بزن وصله این گیوه پاره را
بزن تا که باشم درخت شما
که حالا شدم تشنه کربلا
در این کوچه های بدون صدا
که حتی نمی ماندت رد پا
که داری قدم می زنی با گدا؟!
از این جاده ها، دور از چشم ما
اگر می روی التماس دعا
رسیده ترینی و ما کال کال
تو مثل طلایی ولی ناب تر
اگر تو نبودی، نبودیم ما
مسلمان دین کتاب خودی
قسم های شب های پیغمبری

تو سیبی تو میل شب جمعه ای
 مسیحای مسح یتیمان تویی
 تو نوری و هر صبح خورشیدمی
 تو شصت و سه دفعه بهارم شدی
 همیشه در خانه ات باز بود
 تو بودی که شب ها سحر داشتند
 پُراز نوری و آفتابی علی
 نگاهت شبی خواب راحت نکرد
 تو رفتی و حالا در این روزها
 همان روزهایی که تنها شدی
 همان جا تو را خون جگر کرده اند
 تو بالایی و در کفِ پست ها

دعای کمیل شب جمعه ای
 محاسن سپید کریمان تویی
 تو اخلاص آیات توحیدمی
 نهالت شدم باغدارم شدی
 تنورت همیشه نمک ساز بود
 یتیمان کوفه پدر داشتند
 سلام بدون جوابی علی
 و يك شب لبست استراحت نکرد
 ورق می زخم خاطرات تو را
 شکسته ترین مرد دنیا شدی
 بتول تو را بی پسر کرده اند
 زدند آفتاب تو را دست ها

شاعر: حسن کردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

بی تو تاریخ به تاریکی شب می ماند
 چشم پوشیدن از نام شما بی خردی ست
 دین به دنبال تو از صبح تولد می گشت
 عین واحد به چهل جلوه خود تابیدی
 ذوالفقار تو خدا را به ستایش آورد
 ذولفقار است و یا صاعقه باریدن کرد
 روز خیبر که در قلعه به دستت چرخید

روشنی نقطه بی اصل و نصب می ماند
 بی وجود تو چه فخری به عرب می ماند
 دین بی تو ز خداوند عقب می ماند
 قلم از کار تو انگشت به لب می ماند
 جبریل از ضرباتت به عجب می ماند
 حرکت ضربت تیغت به رطب می ماند
 همه گفتند که کار تو به رب می ماند

شاعر: علی زمانیان	قالب شعر: ترکیب بند	وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

هر صفا با علی صفا دارد	هر کسی با علی خدا دارد
روی قلب ستاره بنویسید	مثل آقای ما کجا دارد؟!
چه کسی جز امام اول ما	پسرش شهر کربلا دارد؟!
وقت معراج جز علی چه کسی	جا به دوش فرشته ها دارد؟!
یا کدامین بزرگ در دنیا	دور خود این قدر گدا دارد؟!
عشق اگر عشق هم بُود تنها	با ولای علی بها دارد

آیت والی الولی مددی

صد و ده بار یا علی مددی

صاحب رودخانه ی کوثر	دست پرورده اش بُود بوذر
آن امامی که در زمان نماز	می دهن در رکوع انگشتر
آن که در لا به لای جنگ اُحد	با نود زخم می کند محشر
آن بزرگی که کار کوچک او	کندن چهار چوبه خیبر
آن دلیری که عُبُدوها را ^۱	با یکی ضربه می کند بی سر

ذکر هر پهلوان به میدان ها	اسد الله یا علی حیدر

دافع سیئاتمان حیدر

عَجَلُوا بالصّلاتمان حیدر

کاش می شد خطابمان بکند	قوره ایم، او شرابمان بکند

^۱ . ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن

شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

آن جوانی که عُبُدوها را	با یکی ضربه می کند بی سر
کاش می شد خطابمان بکند	با نگاهی شرابمان بکند

کاش می شد ابوتراب جهان زیر پایش ترابمان بکند
 تو دعا کن نیاید آن روزی که بخواهد جوابمان بکند
 ما گناه کبیره ایم آقا کاش آقا ثوابمان بکند
 ما گروه دعای نا مقبول **شاید او مستجابمان بکند**^۱
 کاش می شد که خون ما ریزد در ره عشق آبمان بکند

ای خدا ای مسبب الاسباب^۲

کن فدایم به راه این ارباب

ای وجود تو برکت عالم ای مناه ای صفا و ای زمزم
 افتخار عشیره حوّا ایلای قبیلہ ی آدم
 ذکر نام تو را خدای ودود می نویسد به حلقه خاتم
 بر بلند ستیغ عاشورا زده عباسستان فقط پرچم
 کاش می شد مرا نگهداری مثل مقداد و قنبر و میثم

عارفم یا علی مدد گویم

ذکران تا الی الابد گویم

۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

ما گروه دعای نا مقبول **باید او مستجابمان بکند**

۲. بیت زیر دارای ایراد محتوایی و کفر آمیز است زیرا مسبب الاسباب فقط از صفات خداوند است. فراموش نکنیم که حضرت علی علیه السلام فرمودند: **لَا تَتَجَاوَزُوا بِنَا الْعُبُودِيَّةَ ثُمَّ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَ لَنْ تَبْلُغُوا وَ إِيَّاكُمْ وَ اَلْغُلُوْ كَلُّوْ النَّصَارَى فَإِنِّي بَرِيٌّ مِنْ اَلْغَالِيْنَ**. ما را از مرز عبودیت خارج نکنید و به سرحد ربوبیت نرسانید، آن گاه هر چه می خواهید در فضیلت ما بگویید، لیکن بدانید که حق ثناگویی ما را ادا نخواهید کرد. از غلو کردن درباره ما بپرهیزید و همانند نصاری که درباره عیسی علیه السلام غلو کردند نباشید، که من از غلو کنندگان بیزارم. **الاحتجاج ج ۲ ص ۴۳۸، بحار الانوار ج ۲۵ ص ۲۷۴، اثبات الهداه ج ۵ ص ۳۹۱**

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد شرافت

آینه ای آینه ای سر تا به پا نور
تابیده بر جان تو از ذات خدا نور
جسم تو را جان دیده و جان تو را نور
برهرلی گل کرده «یا قدوس» «یا نور»
فرقان؛ نباء؛ یوسف؛ قیامت؛ هل اتی؛ نور
از آسمان تا آسمان از نور تا نور
فریاد می زد آسمان: «نور علی نور»
اصل شما، وصل شما، نسل شما نور
آغاز راه دوستان توست با نور
وصف تو را از ابتدا تا انتها نور

اوصاف تو از ابتدا تا انتها نور
آینه ای و خلق حیران صفات
چشمی که توفیق تماشای تو را داشت
در حلقه عشاق تو ای صبح صادق!
قرآن و صفت سوره سوره با شکوه است
از کعبه تا مسجد مسیر روشن توست
خورشیدی و بر شانه خورشید رفتی
تو بو تراب و همسر تو مادر آب
پایان کار دشمنان توست با نار
درمدح تو چشم غزل روشن که دیده است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حمیدرضا برقی

اعجاز خلقت است و برابر نداشته است
این خانه بی دلیل ترک برنداشته است
آینه ای برای پیمبر نداشته است
شهری که جز علی دردیگر نداشته است
انگار قلعه هیچ زمان در نداشته است
یا جبرئیل واژه بهتر نداشته است
هرکس که ختم ناد علی برنداشته است
تقصیر من که نیست برابر نداشته است

مولای ما نمونه دیگر نداشته است
وقت طواف دور حرم فکر می کنم
دیدیم در غدیر که دنیا به جز علی
سوگند می خورم که نبی شهر علم بود
طوری ز چارچوب، در قلعه کنده است
یا غیر لافتی صفتی در خورش نبود
چون روز روشن است که درجهل گمشده است
این شعر استعاره ندارد برای او

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد سهرابی

بوسه برپای تو ای دوست عجب می‌روید
اصلاً انگار ز فکر تو سبب می‌روید
هر درختی که بکارند رطب می‌روید
شعله‌طور اساساً دل شب می‌روید
در نجف نیشکر از نهر رجب می‌روید
شجره نامه ات انگار ز رب می‌روید
خاراین بادیه در فصل طرب می‌روید
بر لب آب حیات تو ادب می‌روید
گویی از مملکت فارس، عرب می‌روید
نکنم هیچ فراری، تو بیا زود بگیر

هر کجا پای نهی میوه لب می‌روید
همه اسباب به يك كُن فَيَكُونَت بسته است
چيست درخاك نجف ای دُر يكتا كه هنوز^۱
در شب زلف تو اُمید نجاتی دارم
به سمرقند چه حاجت كه ثمر شگر هست
خاندانت همه از خُرد و كلان در کارند
شب میلاد تو حتی من عاصی شادم
عاشقان تو ندارند کرامت جز مرگ
سر برآورده غمت از دل سلمان چون تَاك
تو طلب کار منی جلب مرا زود بگیر

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین ایزدی

خلقت تمام، بوده برای تو از ازل
هر کس نکرد سجده برای تو از ازل
حق بوده در مدار ولای تو از ازل
عین اجابت است دعای تو از ازل
معراج مصطفی و صدای تو از ازل
تو بنده‌ای و اوست خدای تو از ازل
کشف هدایت است عباي تو از ازل

ما را نوشته‌اند به پای تو از ازل
ابلیس بوده و ز جنان رانده می‌شود
آدم بهانه بود تو مقصود سجده‌ای
مشکل گشای آدم و جبریل و نور، تو
پیوند خورده است به هم این دو حادثه
تنها خلیفه‌ای که به بت سجده‌ای نکرد
هر کس که زیر سایه تو بود، بنده شد

^۱ . بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی و همچنین حفظ شأن و جایگاه امام تغییر داده شد

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: محمد سهرابی

دل که عاشق شود شرر دارد	آتش از حال ما خبر دارد
عاشقی قصه‌ای است دیرینه	که دو صد لیکن و اگر دارد
هر که مست است مثل انگور است	چون که او هم لباس تر دارد
ما که رندیم و باده نوش چه غم	گر کسی جا نماز بردارد
آن که حال مرا نمی‌داند	چه نصیب از دل و جگر دارد
نکشم پا ز آستانه دوست	سائلش ز آن که تاج سر دارد
لب من در ترنم یادش	ذکر او هر شب و سحر دارد

عجز الواصفون عن صفتک

ما عرفناک حق معرفتک

السلام ای حقیقت ایمان	ای رسول زمین امام زمان
یا علی ای حدوث را ممکن	یا علی ای وقوع را امکان
با تو هر لحظه میشود صادر	بر خلاق ز مهدی ات فرمان
لب لعل تو چشمه احیا	چشم پاک تو چشمه حیوان
موی تو لیلۃ المبیّت من است	کاش جای دلم شوم قربان
تویی آن شیر کز دم تیغت	دشمن و دوست میشود پنهان
دشمن از ترس می‌رود به خفا	دوست بهر نظر شود پنهان
جای باران سر از هوا ریزد	ذو الفقارت اگر دهد جولان
شیعیان را به جای خون باشد	حبّ زوج بتول در شریان

ما همه در صفیم بذلی کن	که قبول خدا شود قربان
ماه میلاد توست ماه رجب	گاه میعاد توست در رمضان
پای بوس تو ماه ذی القعدة	دست بوست محرم و شعبان
می سزد گر محبّ تو ز شعف	دف به کف در نجف کند طغیان
همه انبیاء به وسع وجود	چیده اند از درخت تو ایمان
مصطفی نیز در میان همه	شرح داماد کرده در قرآن
ای که در یک شب از کرامت خویش	در چهل خانه بوده ای مهمان
جای دارد که از نزول شما	هر پدر صد پسر کند قربان
سخت گیری مکن به سائل خویش	رد مکن این شکسته را آسان
هست روز جزا و وقت حساب	حبّ تو در صحیفه ام عنوان
بی تو جنت جهیم پر آتش	با تو دوزخ بهشت بی پایان
ای که از کعبه گشته ای ظاهر	شد در این کار نکته ای پنهان
ضلع تسبیح را شکستی تو	ز آن که تسبیح بر تو شد تبیان
بطن سبحان ربّی الاعلی	هست تقدیس زاده عمران
میکشم نعره از جگر شب و روز	تا نصیم شود ز حق غفران

عجز الواصفون عن صفتک

ما عرفناک حق معرفتک

یا علی ای امیر هر میقات	یا علی ای ظهیر فُلك نجات
این محال است که شوی موصوف	ز آن که تو برتری ز حدّ صفات
در مثل رشحه غمت دجله	در بزرگی ترنم تو فرات

دوستانت کلیددار بهشت	عاشقان تو رشته دار حیات
جای دارد که منکران تو را	جا ببخشند در جهان ممات
ای کریم مدینه و مگه	ای جوان مرد کوفه در خیرات
یک ابوذر کفایت است که ما	بر کرامات تو کنیم اثبات
ای که دادی به دست سلمان	جلوه طور را به پیر، برات
مالک اشتر تو را باید	خواند مجموعه همه ملکات
کوی آشفته‌گان تو مشعر	صف دلدادگان تو عرفات
همه مردم تو را به حکم بنون	جمله زن ها تو را به حکم بنات
هر یکی از نوادگان تو را	میتوان خواند حاکم عرصات
همسر توست شیشه ای نازک	خاندان تو در مثل مشکات
تویی آن روزه دار تابستان	در زمستان تویی امیر صلات
در تصرف به ما ز ما اولی	صاحب مال ما ز خمس و زکات
بر تو از ما ز خالق تو درود	بر تو از ما ز فاطمه صلوات
گر درختان قلم شوند همه	آب ها گر همه شوند دوات
می‌سزد گر نویسم این جمله	تا قیامت به قامت صفحات

عجز الواصفون عن صفتک

ما عرفناک حق معرفتک

یا علی ای سرادق توحید	ای امیر فرشته در تجرید
یکی از طائفان تو افلاک	یکی از حائران تو خورشید
ما که مُردیم از جدایی تو	پس مکن این فراق را تمدید

یا علی ای قدیم تر ز قدیم	یا علی ای جدید تر ز جدید
تویی آن آفتاب لم یزلی	که به خود از وجود خود تابید
غیر تو هیچ کس وجود نداشت	چشم تو وا شد و علی را دید
نخل ها را به آب دیده بند	تا که از غصه رو کنند به عید
خانه جان من ز بت پر شد	ای تبردار فتح کعبه رسید
با تو هر کس که در جدل افتاد	گردن خود نهاد زیر حدید
از پدر می رسد پسر را فیض	از تو دارد حسین نام شهید
می رسد از محیط بر گوشتم	که همه گفته اند بی تردید

عجز الواصفون عن صفتک

ما عرفناک حق معرفتک

جگر اهل درد خرّم باد	دل اهل مراد بی غم باد
ماه فضل است و عارفان جمع اند	تا ابد جمعتان منظم باد
فخر حوّا از کعبه بیرون شد	باز روشن دو چشم آدم باد
پدر کعبه کعبه را بشکافت	پر بکا دیدگان زمزم باد
هر کجا طفل شیر خواری هست	آب خوردن بر او مقدم باد
کربلا خشک شد بهر حسین	چشم اهلش همیشه پر نم باد
قهر کرده فرات از اصغر	دست عباس سوی پرچم باد
روی دست پدر پسر جان داد	همه ماه ها محرم باد

عجز الواصفون عن صفتک

ما عرفناک حق معرفتک

شاعر: حبیب چایچیان قالب شعر: قصیده وزن شعر: مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن

نظر به بندگان اگر، ز مرحمت خدا کند
 خدا چو هست رهنمون، مگو دگر چرا و چون
 ز قدرتِ یَدُ اللّٰه، کسی ندارد آگهی
 به جنگ بدر ونهروان، علیست پگه قهرمان
 به روی دوش مصطفی، نهد چو پای مرتضی
 به رزم خندق و اُحد، به قتل عمرو عَبدُود
 چو افضل از عبادتِ خلائق است، ضربتش
 به پیشگاه کردگار، ز بس که دارد اعتبار
 نماز بی ولای او، عبادتی ست بی‌وضو
 هر آن که نیست مایلش، جفا نموده با دلش
 علیست آن‌که تا سحر، سرشک ریزد از بصر
 علی انیس عاشقان، علی پناه بی‌کسان
 پس از شهادت نبی، که را سِرَد به جز علی
 قسیم نار و جنتش، ترازوی محبتش
 گهی به مسند قضا، گهی به صحنه غزا
 علیست فرد و بی‌نظیر، علی مجیر و دستگیر
 ز کار قهرمانیش، پر است زندگانش
 امیر کشور عرب، ثنا کنان، دعا به لب
 ز کوی شاه اولیا، که مهر اوست کیمیا
 کنیم چون‌که های و هو، به پیشگاه لطف هو
 قسم به ذات کبریا، ز یمن مرتضی کند
 که او کند هر آن چه را که حکمت اقتضا کند
 وسیله‌اش بُود علی، خدا هر آن چه را کند
 نگر که دست حق عیان، قتال اشقیا کند
 نگر به بت شکستش، که درجهان صدا کند
 خدا به دستِ دست خود، لوی حق به پاکند
 علی تواند این عمل، شفیع ماسوی کند
 دُیون جمله بندگان، تواند او ادا کند
 به منکر علی بگو، نماز خود قضا کند
 بگو دل مریض خود، به عشق او شفا کند
 پی سعادت بشر، ز سوز دل دعا کند
 علی امیرمؤمنان، که مدح او خدا کند
 که تا به حشر آدمی، به کارش اقتدا کند
 که مؤمنان خویش را، ز کافران جدا کند
 گهی بجای مصطفی، که جان خود فدا کند
 که نام دل‌گشای او، گره ز کار وا کند
 نگین پادشاهیش، به سائلی عطا کند
 برد طعام نیمه شب، عطا به بی‌نوا کند
 کجا روی، بیا بیا، که دردها دوا کند
 خدا نظر کند به او، علی نظر به ما کند

دل علی گذاخته، که با زمانه ساخته
 ز قبر بنت مصطفی، کجا رود علی، کجا؟!
 سرشک بردو عین او، ز اشک زینبین او
 علی غریب و خون جگر، ز هجر یار نوحه‌گر
 (حسان) بگیر دامنش، قسم به حق محسنش
 امام ناشناخته، ز خلق شکوه‌ها کند
 که نیست یار آشنا، دلش ز غم رها کند
 که گریه بر حسین او، به یاد کربلا کند
 کنار آن جدار و در، اقامه عزا کند
 گره گشای انبیا، حوائجت روا کند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدرضا مؤید

در کشتی نجات بشر ناخدا علی
 ای ماسوی به حق تو نا آشنا علی
 خواهد خدای هر چه بخوای تو یا علی
 راه محبت تو ندارد فنا علی
 کردی چه خوب حق سخن را ادا علی
 از ابتدای قرآن تا انتها علی
 مدح تو بشنوم ز بیان خدا علی
 هر درد بی دوا ز تو گردد دوا علی
 ما دست رد به سینه رنج و بلا علی
 آری بهشت بی تو ندارد صفا علی
 ای دستگیر مردم بی دست و پا علی
 اندیشه کن ز آتش روز جزا علی
 ای لنگر زمین و زمان گفت یا علی
 اینک من گدا و تو کان عطا علی

ای برترین پدیده عدل خدا علی
 حق را چنانکه باید و شاید شناختی
 خواهی هر آنچه را که بخواهد خدا از آن
 سرچشمه بقایی و باقی چو ذات حق
 مات است روح علم ز نهج البلاغات
 صاحب‌دلان صفات کمال تو یافتند
 ز آن بیشتر بخوانم قرآن که بیشتر
 هر جان مبتلا ز تو گردد رها ز غم
 با نیروی ولای تو هر لحظه می‌زنیم
 می‌خواهم آن بهشت که دارد صفا ز تو
 دستت خدا گرفت که دست خدا شدی
 گیری رخت بر آتش و گویی به خوشتن
 برداشت چون رسول خدایت به روی دست
 ای در نماز داده به سایل نگین خویش

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدعلی مجاهدی

خمخانه ایم، منت مینا نمی‌کشیم
 ما ناز شب‌نم سحری را نمی‌کشیم
 ما ناز طور و منت سینا نمی‌کشیم
 بال و پری به عالم بالا نمی‌کشیم
 دیوانه ایم و رخت به صحرا نمی‌کشیم
 بر دوش خویش بار تمنا نمی‌کشیم
 کزحد و مرز خویش برون پا نمی‌کشیم
 ما یوسفیم و ناز زلیخا نمی‌کشیم
 دست طلب ز دامن مولا نمی‌کشیم
 بیهوده ناز آن قد و بالا نمی‌کشیم
 ما ناز شمع انجمن آرا کشیده‌ایم

دریا دلیم و منت دریا نمی‌کشیم
 تا قطره‌های اشک به دامن روانه است
 طور است خلوت دل و سیناست سینه‌ام
 یک سینه ناله ایم ولی بی‌هوای دوست
 مجنون کشید رخت به صحرا ولیک ما
 آسوده خاطرم در این بوستان چو سرو
 ملک قناعت است از آن روبه دست ماست
 از من بگو نگار فسونکار شهر را
 دامن کشیده ایم ز دست کسان ولی
 در قامت حبیب قیامت نهفته است
 پروانه ایم و طالب دلدار یک‌دلیم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

این روزها حکایت تو فرق می‌کند
 بعد از رسول، غربت تو فرق می‌کند
 با دیگران اسارت تو فرق می‌کند
 فهمیده بود غیرت تو فرق می‌کند
 آقای من! مصیبت تو فرق می‌کند
 حق داشتی امانت تو فرق می‌کند
 اصلاً شب شهادت تو فرق می‌کند

با آنکه استقامت تو فرق می‌کند
 اینجاست درد، دشمنت آخر غریبه نیست
 دستان حیدری تو را صبر بسته است
 دستی که روی فاطمه‌ات را نشانه رفت
 سیلی به روی ام ابیها تو را شکست
 گفتند بعد فاطمه از پا افتاده‌ای
 سی سال پیش! این در و دیوار شاهدند

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد شرافت

آینه ای آینه ای سرتا به پا نور
تابیده بر جان تو از ذات خدا نور
جسم تو را جان دیده و جان تو را نور
برهر لبی گل کرده «یا قدوس» «یا نور»
«فرقان» «نبا» «یوسف» «قیامت» «هل اتی» «نور»
از آسمان تا آسمان از نور تا نور
فریاد می زد آسمان : نور علی نور
اصل شما وصل شما نسل شما نور
آغاز راه دوستان توست با نور
وصف تو را از ابتدا تا انتها نور

اوصاف تو از ابتدا تا انتها نور
آینه ای و خلق حیران صفات
چشمی که توفیق تماشای تو را داشت
در حلقه ی عشاق تو ای صبح صادق
قرآن و صفت سوره سوره با شکوه است
از کعبه تا مسجد مسیر روشن توست
خورشیدی و بر شانه ی خورشید رفتی
تو بو تراب و همسر تو مادر آب
پایان کار دشمنان توست با نار
در مدح تو چشم غزل روشن که دیده است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

هر چند با رسول خدا هم برادری
همواره از شمیم خدایت معطری
هرگز کسی اگر چه نکرده برابری
مانند سایه از دل دیوار بگذری
انگشتی ز دست خودت در بیاوری
مردم ولی چه ساده به تو جور دیگری...
گویا گناه کرده ای انگار کافری
سر از درون چاه اگر در بیاوری

هر چند از همه به همه مهربان تری
هر چند از لب تو مناجات می چکد
در جنگ ها که با تو و با ذوالفقار تو
هر چند شب به یاد یتیمان شهر خود
تیری ز پای زخمی تو در نماز... یا
مردم ولی چه ساده فراموش می کنند
حتی سلام ساده تو بی جواب ماند
یوسف ترین غریبی و حق می دهم به تو

شاعر: محمد علی مجاهدی قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

شمع سان شعله ورم از دل پر آذر خویش
دامنم پر بود از اشک بگو تا نکشد
اشک را در صدف دیده ازان پروردم
فارغ از مهر و مه واختر چرخم که چو شمع
عندلیت چمن عشقم و در کنج قفس
بس که در خواب گل روی تو را میبینم
یا علی گر که به کوی تو مرا راهی نیست
چون ز مدح تو پیایی زده ام دم شاید
سوخت پروانه و گفت این سخن نغز به شمع

بعد از این دست من و دامن چشم تر خویش
آسمان بر رخ من دامن پر اختر خویش
که نثار قدم دوست کنم گوهر خویش
پرتو افشان شده ام از دل روشنگر خویش
سر خود میکشم از درد به زیر پرخویش
بوی گل میشنوم هر سحر از بستر خویش
نامیدم مکن از خاک در قنبر خویش
که مرا جام پیایی دهی از کوثر خویش
که به یک شعله توان سوخت ز پا تا سر خویش

شاعر: محسن عرب خالقی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

افتاده ام به گوشه‌ای از رهگذاران
اصل و اصالت من از اول اصیل بود
هرچند دورم از تو؛ عجیب است چون دلم
چیزی برای عرضه ندارم به ساحت
خرما فروش کوچه و بازار می شوم
ای ناشناس نیمه شب کوچه های شهر
میلش دگر به هیچ بهشتی نمی کشد
شرمنده ایم بی خبریم ای بزرگوار

اوجم دهید تا که شوم خاکسارتان
اصلا خدا سرشته مرا از غبارتان
حس می کند نشسته کناری کنارتان
آقا دل شکسته می آید به کارتان؟
شاید به جرم عشق شوم سر به دارتان
یک تکه نان به ما بده از کوله بارتان
هر کس نشسته کنج بهشت مزارتان
از آخرین امانت تان؛ یادگارتان

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: سیدمجتبی شجاع

شه کار آفرینش دادار حیدر است نفس و وصی احمد مختار حیدر است
وقت نبرد و حمله جلودار حیدر است استاد بی نظیر علمدار حیدر است
از دشمنان فاطمه بیزار حیدر است

ای مهر و ای ولایت تو رکن دین علی محتاج لطف عیسی گردون نشین علی
شاگرد درس عشق تو روح الامین علی بر بخشش و عطای تو صد آفرین علی
بر لشگر کرامت علمدار حیدر است

جنت اگر سرای علی شد عجیب نیست حاتم اگر گدای علی شد عجیب نیست
موسی گر آشنای علی شد عجیب نیست عیسی اگر فدای علی شد عجیب نیست
اینان همه چو غنچه و، گلزار حیدر است

ای سینه تو مخزن اسرارها شده ممنون جود و لطف تو دل بارها شده
شرمنده ی کرامت اغیارها شده با یک نگاه فیض تو گل خارها شده
یعنی به نه فلک گل بی خار حیدر است

شیر خدا و فاتح خیبر، به جز تو کیست حبل المتین و ساقی کوثر، به جز تو کیست؟
صاحب لوای عرصه محشر، به جز تو کیست؟ یعنی به شهر علم نبی در، به جز تو کیست؟
در کائنات نقطه پرگار حیدر است

می لرزد آسمان چو قدم می زند علی روزی کائنات رقم می زند علی
وقتی که پلک دیده به هم می زند علی بر سیئات شیعه قلم می زند علی
آری خدای عزوجل یار حیدر است

افتاده ای اگر که ز پا یا علی بگو شاهی اگر تو یا که گدا یا علی بگو
موسی! همیشه وقت دعا یا علی بگو حتی تو هم رسول خدا! یا علی بگو

زیرا که اسم اعظم دادار حیدر است

آن لحظه‌ای که لب به دعا وا کند علی
درد دل شکسته مداوا کند علی
با یک اشاره کار مسیحا کند علی
باشد نگاه رحمتی بر ما کند علی
در مشکلات چاره هر کار حیدر است

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

که باشم از همه عالم فقط تو را مشتاق
که در حریم دلم بر تو ساختند رواق
ز شوق وصل مرا می کشند یا به فراق
در انتظار اجل سخت طاقتم شده طاق
که بُرد مهر علی در بهشتم از ارفاق
هماره باد حمیم جهنم به مذاق
که مُهر مهر تو را مادرم گرفت صدق
کنم به ناله و نفرین تمامشان را عاق
خدا گواست که نبود به گفته ام اغراق
که شیرخوانده تو را قادر علی الاطلاق
به يك تكان تو بگسست رشته قنفاق
چگونه عقد نکردی و دادی اش سه طلاق
که با حمیم جهنم کنند استنشاق
به دست بذل نمودی، ز چشم کن انفاق
که اشتیاق توام بوده است سبك و سیاق

مرا به عالم زر بود با تو این میثاق
هنوز خلق نگردیده بود آب و گلم
ز بس به روی تو عاشق شدم نمی دانم
به شوق آن که بیایی به دیدنم دم مرگ
به نامه گنهم خط قرمزی بکشید
ز دست دشمنت ار آب سرد بستانم
ولایت تو از آن در دلم ولادت یافت
اگر ز مهر تو غفلت کنند اولادم
تو دست و چشم و زبان خدایی ای مولا!
هزار بوسه به شمشیر و دست و بازویت
هنوز شیر ننوشیده چشم نگشوده
شنیده ام که جهان را طلاق دادی تو
به دشمنان تو این کمترین عذاب بود
گدای کوی توام یا علی نگاهم کن
از آن تخلص خود را نهاده ام "میثم"

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: جواد محمدزمانی

یکبار هم به بالش پر، سر نداشتی
جز انتظار فتح مکرر نداشتی
باور نمی کنیم که یاور نداشتی
کز باده اش هر آینه ساغر نداشتی
یا خواند حکمتی و تو از بر نداشتی!
انگار غیر عدل برادر نداشتی
جز شوق لحظه های مقدر نداشتی
غیر از نمک ز سفره چرا؛ بر نداشتی
در مدح آن حقیقت برتر نداشتی
تو غیر چند واژه ابتر نداشتی

جز در فضای سجده و سر، پر نداشتی
آری! تو در مقام فنا نیز از خودت
مشتاق یاری اند تو را آسمانیان
با من بگو کدام فرشته طلوع کرد
با من بگو کدام پیمبر کتاب داشت
طوری گرفت هُرم تو دست عقیل را
آن شب کنار سفره افطار دخترت
ای زخمی تبار نمک ناشناس ها
ای دل خجل مباش که ابیات درخوری
تو پی به راز سوره کوثر نبرده ای

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر پیروی

مرآت حق و آینه حق نما، علی است
باب النجات سلسله انبیاء، علی است
بر کل جنّ و انس و ملک، رهنما، علی است
و آن دومین ز خمسه آل عبا، علی است
چارم نفر که رفته به زیر کسا، علی است
این افتخار بس که شه لافتی، علی است
مردی که بود در خور صد مرحبا، علی است
دست علی ولیّ خدا، مرتضی علی است

شیرخدا و لنگر عرش خدا، علی است
در روز حشر، شافع امت محمد است
بعد از وجود اقدس خاتم، حبیب حق
اول کسی که دین نبی را قبول کرد
نفس نبی و باب علوم محمد است
گر افتخار دیگری از بهر او نبود
در جنگ بدر و غزوه خندق، صف احد
دست خدا که فوق همه دست ها بود

شاعر: احمد علوی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

خدا میخواست تا تقدیر عالم این چنین باشد
 خدا در ساق عرش خویش جایی را برایش ساخت
 خدا میخواست از رخساره خود پرده بردارد
 علی حُبّه جُنَّه ، قسیم النار و الجنة
 علی را قبل از آدم آفرید و در شب معراج
 به جز نام علی در پهنه تاریخ نامی نیست
 به جز او نیست دستاویز محکم در دل طوفان
 مرا تا خطبه های بی الف راهی کن و بگذار
 مرا در بیت ، بیت شعر هایم دستگیری کن
 غزل لطف خداوند است اهل دل خبر دارند

کسی که صاحب عرش است، مهمان زمین باشد
 که حتی ماورای دیده ی روح الامین باشد
 خدا میخواست تا دست خودش در آستین باشد
 خدا میخواست آن باشد، خدا میخواست این باشد
 به پیغمبر نشان داد تا حق الیقین باشد
 که بر انگشتر پیغمبران نقش نگین باشد
 به جز او نیست وقتی صحبت از حبل المتین باشد
 که بعد از خطبه بی نقطه تو نقطه چین باشد
 غزل های تو بی اندازه باید دلنشین باشد
 غزل خوب است در وصف امیر المومنین باشد

شاعر: محمدعلی مجاهدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فعولن فعولن فعول

به پیر خرد پیشه یی دوش گرفتم
 اگر پاسخ پرسش من نگوئی
 علی از چه رو خاکی آمد ولیکن
 کجا حق تعالی پسندد که مولا
 کجا در خور اوست دنیا؟ که باید
 بگفتا چه کم گردد از مرغ قدسی
 به مهر فلک بین چسان پرتو او
 ز قدر علی ذره ای کم نگرده
 که جای گهر نیست جز قعر دریا

سوالی در اندیشه یی ما نشیند
 دل بی قرار من از پا نشیند
 به چرخ چهارم مسیحا نشیند؟
 بیابین و عیسی به بالا نشیند؟
 فراتر ز عرش معلی نشیند
 اگر بر سر بام دنیا نشیند
 بر وی خس و خارا نشیند
 مسیح ار که در آسمانها نشیند
 ولی موج بر روی دریا نشیند

شاعر: ناصر شهریاری قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

رطب لعل لب یار چشیدن دارد در پس پرده رخ یار چه دیدن دارد
در هوایی که در آن بوی علی می آید سنگ هم گر بزند باز پریدن دارد
جام اگر پر شود از باده ناب علوی لب تشنه پی این جام دویدن دارد
باده از کوثر اگر باشد و ساقی حیدر منت حیدر کرار کشیدن دارد
"اشهد ان علیا ولی الله" آری صد و ده مرتبه این نام شنیدن دارد

می زند مرغ دل امشب ز سر شور و شغف

بوسه ای بر ترک کعبه و بر صحن نجف

امشب از عالم بالا خبری می آید در پی تیرگی شب سحری می آید
هر کسی ز عالم بالا اثری می خواهد گو بیاید که ز بالا اثری می آید
حرم کعبه ترک خورد و بهم باز آمد همه گفتند که او از چه دری می آید؟
به خدا آینه آمد به جهان روی علی که از آن ناحیه خیر البشری می آید
چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی که در آن بر همه عالم پدری می آید

به دل اهل ولا عشق علی پا برجاست

به خدا در دو جهان پرچم حیدر بالاست

شاعر: قاسم صرافان قالب شعر: غزل وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

باز مرا سوی لب خُم کشید قصه ی دریا به تلاطم کشید
آمد و طوفان من آغاز شد باز دری رو به دلم باز شد
ساقی افلاک! سلام علیک! ای پدر خاک! سلام علیک!
دست تو را عشق که بالا گرفت دست تو نه دست خدا را گرفت
روح امین پیش تو پَر باز کرد با تو محمد سخن آغاز کرد

نوح شده غرق تو ای ناخدا
قطره تو را دیده و دریا شده
به! به تو؛ تیغ بلاجوی تو
کار هزار آیت اعظم کنی
ای خط تو صیف تو بی خاتمه
اول و آخر سَر یک موی تو
کشتی خلقت به هدف می رسد

کشتی او را برسان تا خدا
خاک ضعیف از تو توانا شده
شیری و شیران همه آهوی تو
گوشه ی ابرو تو اگر خَم کنی
جلوه ظاهر شده فاطمه
ظاهر و باطن تو و بانوی تو
تا که به ایوان نجف می رسد

شاعر: ولی الله کلامی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

حق روز ازل کل نعم را به علی داد
معنای یدالله همین است و جز این نیست
می خواست به تصویر کشد قدرت خود را
عمال شیاطین همه ماندند تهی دست
یاران ولایت به خدا اهل بهشتند
هر مملکتی تابع فرمان امیری است
از نسل علی یک علی آمد به خراسان
کوچکتر از آن است عجم فخر فروشد
سبقت بگرفت اُمّ علی ز اُمّ مسیحا
مملوک ببین مالک دین در شب میلاد
بودی همه اشراف عرب طالب زهرا
بگذاشت کف فاطمه را بر کف حیدر
از یمن همین وصلت فرخنده کلامی

بین حکما حُکم حَکَم را به علی داد
کاتب که خدا بود قلم را به علی داد
در معرکه شمشیر دو دم را به علی داد
تا احمد محمود عَلم را به علی داد
الله کریم است، کرم را به علی داد
ایران، دل افتاده به غم را به علی داد
یعنی که خدا کل عجم را به علی داد
گو حیدری ام، یار دلم را به علی داد
روزی که خدا حق قدم را به علی داد
تنظیم سند کرد و حرم را به علی داد
طه گهر عهد قَدَم را به علی داد
با فاطمه شش دانگ ارم را به علی داد
حق زینب آزاده شیم را به علی داد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: ناصر زارعی

یاریم کن تا بگویم «عُرْوَةُ الْوُثْقَى» علی ست ۱
 در مقام و مدح و شأن حضرت مولا علی ست
 رکن ایمان، جان یاسین، ماه او ادنی علی ست ۳
 حافظ اسرار «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى» علی ست ۵
 آیه نازل شد امام و رهبر دنیا علی ست ۶
 آنکه کرده با وجودش دین حق احیا علی ست
 در عوض بهر یتیمان مهربان بابا علی ست
 چون بود خزان علم حق که بی همتا علی ست ۱۰
 حامی و امید و شاهد بر شه بطحا علی ست
 مصطفی فرمود: حبل اله برای ما علی ست ۱۲
 آن امام گفته در این آیه سرتاپا علی ست
 بی گمان مصداق «جَنَّبُ الله» مولانا علی ست ۱۵
 در همه آیات قرآن، آیت کبری علی ست
 آنکه حق زین آیه کرده آشنا ما را علی ست
 فاش گویم «يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى» علی ست ۱۹
 پیشتاز «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا» علی ست ۲۱
 در دو عالم «كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا» علی ست ۲۳
 کعبه یک سنگ نشان و قبله اعلا علی ست

ای قلم امشب بپا خیز و بگو مولا علی ست
 سبید و چند آیه از قرآن به نقل از مصطفی ۲
 معنی قرآن که نه او روح قرآن باشد و
 او بود قرآن ناطق، «مَهْبِطُ الْوَحْيِ» خدا ۴
 در نمازش تا که بخشد بر گدا انگشترش
 دین ما با نعمت نصب علی کامل شود ۷
 او «اشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ» در جنگ عدو ۸
 او بود منظور رب از «عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» ۹
 اوست «يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» که در قرآن بود ۱۱
 ز امر حق باید تمسک جست بر حبل المتین
 گفت پیغمبر به شرح «نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتِ» رب ۱۳
 او که «مَنْ يَشْرَى نَفْسَهُ» در شب هجرت کند ۱۴
 آیه «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» رتبه‌ای از شأن او ۱۶
 الَّذِينَ يُنْفِقُونَ در روز و شب، سر و عیان ۱۷
 «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» علی؛ گوید: سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ... ۱۸
 مُنْتَهَى الْجَلْمِ وَالْكَرَمِ، او باب ایمان، رکن دین ۲۰
 اوست آن نعمت و عهدی که خدا پرسد از آن ۲۲
 زادگاهش کعبه شد تا حق بگوید بر همه

- حُبَّ او «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ» کند ۲۴
- یا علی تلخیص و تجمیع همه اسماء رب
- حرف پیغمبر همان حرف خدا باشد که گفت ۲۶
- آدم و نوح و خلیل و حضرت موسی همه ۲۸
- گفت پیغمبر منم منذر ولی هادی علی است ۲۹
- قول او حق، فعل او خیر، امر او رشد بشر ۳۰
- در نمازش تیر را از پا برون آورده اند
- در أحد جبریل با امر الهی زد ندا
- گفت پیغمبر قَسِیمُ النَّارِ وَ الْجَنَّةِ علی است ۳۳
- ضربتش در خندق افضل از عبادات همه ۳۵
- من نمی گویم نبی فرموده با امر خدا
- هل اتی و عصر و اسری ذره ای از مدح او ۳۸
- با تو هر چیزی شروع و با تو حق پایان دهد
- هرچه کافر همچو مرحب سرنگون با تیغ او
- فتح خیبر، فتح سنگ و چوب، فتح قلعه بود
- شکر حق که نوکر آل پیمبر گشته ام
- این همه گفتم ز شأنش ذره ای از بحر بود
- «سائلا» کلبش نه، بلکه پیرو راهش بشو
- در نماز قرب حق، ذکرش سراسر یا علی است
- چونکه بی شک «مَظْهَرِ اسْمَائِكَ الْحُسْنَى» علی است ۲۵
- هم علی با حق بود هم حق بود هر جا علی است ۲۷
- ملجاء و امیدشان در حل مشکل ها علی است
- طبق این آیه هدایت را فقط معنا علی است
- روح کعبه، اصل زمزم، مروه و مسعی علی است
- در تکلم با خدا هم غرق و هم شیدا علی است ۳۱
- با خبر باشید یاران لا فتی الا...، علی است ۳۲
- «مُعَذِّنَ الرَّحْمَةِ» علی «وَالدَّعْوَةَ الْحُسْنَى» علی است ۳۴
- همچو احمد یار مؤمن، قاتل اعدا علی است ۳۶
- شهر علم اله منم، بابش یقین تنها علی است ۳۷
- مرشد جبریل و جان حضرت طاها علی است ۳۹
- «وَبِكُمْ يَخْتِمُ» دلیل «عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ» علی است ۴۰
- فاتح خیبر، یداله، شافع عقبی علی است
- شکر حق با تیغ ابرو فاتح دلها علی است
- آنکه کرده حکم این منصب مرا امضا علی است
- این شود حُسن ختام همسر زهرا علی است
- چونکه این میزان عیار سنجش آقا علی است

۱- عروۃ؛ در لغت به معنای دستگیره و «وثقی» به معنای محکم و قابل اطمینان است. پس عُرْوَةُ الْوُثْقَى یعنی دستگیر مطمئن و طبق روایات وارده امیرالمؤمنین بهترین و بالاترین عروۃ الوثقی است. لذا پیامبر در تفسیر ایه واعتصموا بحبل الله ... به مردم سفارش می‌کند به علی علیه السلام متوسل شوند. این کلمه در قرآن مجید دو بار استعمال شده است: یکی در آیه ۲۵۶ سوره مبارکه بقره که می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» در دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنا بر این، کسی که به طاغوت [بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.

۲- آیات بسیاری در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است که در کتب تفاسیر شیعه و اهل سنت وارد است و در اینجا فقط به چندین مورد اعتراف علمای اهل سنت که مستند به روایتی از ابن عباس است اشاره می‌شود. سیوطی از بزرگترین علمای تاریخ اهل سنت می‌نویسد: **قال ابن عباس: نزلت في علي أكثر من ثلاثمائة آية في مدحه** بیش از سیصد آیه از قرآن کریم، در ستایش از علی علیه السلام نازل شده است تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۲، و السيرة النبوية، زینی دحلان بهامش السيرة الحلبية، ج ۲، ص ۱۱ و الصواعق المحرقة، ص ۱۲۵، ط، المحمدية و ۷۶ ط، الميمنة بمصر ابن عساکر، از علمای بزرگ اهل سنت نیز در تاریخ دمشق می‌نویسد: **عن ابن عباس، قال: نزلت في علي ثلاثمائة آية** ابن عباس می‌گوید: ۳۰۰ آیه از قرآن کریم در باره علی علیه السلام نازل شده است تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۳۶۴، تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۱۷۱، الصواعق المحرقة ابن حجر مکی، ص ۱۹۶ این روایات گاه مستقیم از ابن عباس و گاه از ابن عباس به نقل از پیامبر ذکر شده و حتی بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که يك چهارم قرآن در حق امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام نازل شده است. به عنوان مثال حاکم حسانی از بزرگان اهل سنت می‌نویسد: **عن الاصبغ بن نباتة، عن علي قال: نزل القرآن أربعة أرباع: ربع فينا، وربع في عدونا، وربع حلال وحرام وربع فرائض وأحكام ولنا كرائم القرآن.** شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۵۹ و ص ۶۲ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۶ و منابع المودة، ج ۱، ص ۳۷۷

۳- اشاره به آیه ۶۱ سوره آل عمران «مَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». هر کس پس از این آگاهی که به تو رسیده در باره او [عیسی علیه السلام] با تو جدال کند، بگو: بیایید

پسران و زنان و نفس [جان] خود را به مباحله بخوانیم و نفرین خدا را بر دروغگویان قرار بدهیم» مفسرین شیعه و اهل سنت نقل کرده اند که پیامبر برای مباحله همراه با حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین و حضرت علی رفتند و ... پس حضرت زهرا نساءنا می باشد، امام حسن و امام حسین هم ابناءنا می باشند و حضرت علی همان انفسنا هست که در این آیه خداوند به آن اشاره کرده است. **التفسیر الکبیر ج ۸ ص ۷۱، المستدرک، ج ۳، ص ۱۱۷، تفسیر نمونه ذیل آیه ۶۱ سوره آل عمران و ...** همچنین در عبارت ماه او ادنی اشاره به آیه ۸ و ۹ این سوره نجم و معراج پیامبر است: **ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى** یعنی سپس نزدیکتر و نزدیکتر شد. تا آنکه فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود. از این رو مقام او ادنی همان مقام و مرتبه احدیت است. در این شعر منظور نزدیکی و یا همراهی علی با پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** است. اهل معرفت تقریباً اتفاق نظر دارند که منظور از «قاب قوسین» مرتبه واحدیت است و منظور از «او ادنی» مرتبه احدیت است. چنانکه صدر المتألهین میگوید: «تعیین اول همان مقام احدیت وجود است که از آن به «او ادنی» تعبیر شده است؛ کما این که از مقام واحدیت به مقام «قاب قوسین» تعبیر نموده اند». **صدر المتألهین، سه رسائل فلسفی، ص ۱۳۶**

۴- در جنگ صفین، هنگامی که دشمن با تزویر میخواست از قرآن صامت بر ضد قرآن ناطق و ارزش های قرآنی سوء استفاده کند، امام علی **علیه السلام** فرمود: **أَنَا الْقُرْآنُ النَّاطِقُ** من قرآن ناطق هستم. **بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۱۹۹** همچنین عبارت: **مَهْبطُ الْوَحْيِ** «از فراز های اولیه زیارت جامعه کبیره است.

۵- اشاره به آیات اول سوری اسراء و معراج پیامبر داره که اسرار معراج پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** در نزد امیرالمومنین **علیه السلام** است. **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى** سوره اسراء آیه ۱

۶- اشاره به آیه ۵۵ سوره مائده که خداوند فرمود: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ** ولی امر و یاور شما تنها خدا و رسول و مؤمنانی خواهند بود که نماز به پا داشته و به فقرا در حال رکوع زکات می دهند. پیامبر اکرم در خطبه غدیریه با خواند این آیه فرمودند: **وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَىٰ بِذَلِكَ آيَةً مِنْ كِتَابِهِ هِيَ: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» وَ عَلَىٰ بَنِي أَبِي طَالِبٍ الَّذِي أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ هُوَ رَاكِعٌ يُرِيدُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ حَالٍ. اِی مردم علی بن ابیطالب **علیه السلام** همان کسی است که خدا در این آیه ولی شما کرده و نماز به**

پای داشته زکوة داده است. لذا مفسرین این آیه را مختص امیرالمومنین می‌دانند. سیوطی در الدر المنثور ذیل این آیه از ابن عباس نقل می‌کند که علی در رکوع نماز بود که سألی تقاضای کمک کرد و آن حضرت انگشترش را به او صدقه داد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از او پرسید: چه کسی این انگشتر را به تو صدقه داد؟ اشاره به علی عليه السلام کرد و گفت: آن مرد که در حال رکوع است! در این هنگام آیه ((انما وليكم الله و رسوله...)) نازل شد. الدر المنثور ج ۲ ص ۲۹۳.

۷- اشاره به آیه ۳ سوره مائده **أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم، این آیه در روز عید غدیر خم و پس از معرفی امیرالمومنین به عنوان جانشین پیامبر نازل شد. فیض کاشانی در تفسیر صافی در تبیین آیه آورده است: در مجمع البیان از امام باقر و امام صادق عليه السلام نقل شده است که این آیه بعد از این که پیامبر، علی عليه السلام را به هنگام بازگشت از غدیر خم در روز غدیر خم، علم و رایت خلق قرار داد، نازل گردید و این آخرین واجبی بود که خداوند نازل فرمود و پس از آن واجبی نازل نگردید. تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۱۰.

۸- از عبارات زیارت جامعه کبیره نقل شده از امام هادی است **وَبِكُمْ يُنْزَلُ الْعَيْتُ وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ**، و به خاطر شما باران فرو می‌ریزد و تنها برای شما آسمان را از اینکه بر زمین فرو افتد نگاه می‌دارد،

۹- اشاره به آیه ۴۳ سوره رعد: **قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ** آن‌ها که کافر شدند می‌گویند: «تو پیامبر نیستی!»! بگو: «که خداوند، و کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن] نزد اوست برای من کافی است، میان من و شما گواه باشند. ثعلبی در تفسیر آیه مزبور می‌نویسد آنکه علم کتاب در نزد اوست علی بن ابیطالب عليه السلام است **غاية المرام باب ۱۲۶** همچنین ابو سعید خدری گوید از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسیدم آنکس که علم کتاب در نزد اوست کیست؟ فرمود آنکس برادر من علی بن ابیطالب است **شواهد التنزيل جلد ۱ ص ۳۰۷** شیخ سلیمان بلخی از ابن عباس نقل می‌کند که گفت آنکه علم کتاب در نزد اوست علی عليه السلام است زیرا او به تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ آن عالم بود **ينابيع المودة ص ۱۰۴**

۱۰- **وَ حُزَّانَ الْعِلْمِ** از فرازهای اولیه زیارت جامعه کبیره است و به معنای آنکه علی خزانه دار علم خداوند است و به هرآنچه علم خدا است از ظاهر و باطن و خفا دسترسی دارد.

۱۱- اشاره به آیه ۱۷ سوره هود **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ آيَاتُ كُتُبٍ** (رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** برای صحت گفتار خود) حتی (قرآن) از طرف پروردگار خود داشته و پشت سر او شاهد و گواهی از خود او باشد... در این آیه نیز مفسرین و مورخین عامه و خاصه نوشته‌اند که منظور از شاهد و گواهی از خود پیغمبر علی **علیه السلام** است **تفسیر ابوالفتح راز بینایع الموده ص ۹۹** ابراهیم بن محمد حموی در کتاب فرائد السمطين از ابن عباس نقل می‌کند که این آیه در شأن علی **علیه السلام** است و احدی با او در آن شریک نیست. خوارزمی هم در مناقب خود می‌نویسد که عمرو عاص در نامه ای که به معاویه نوشته بود اشاره به آیاتی در شأن علی **علیه السلام** کرده بود که از جمله آنها آیه مزبور بوده است **غایة المرام باب ۱۲۸**

۱۲- اشاره به ۱۰۳ سوره آل عمران **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا**.... صاحب کتاب مناقب الفاخرة از عبدالله بن عباس روایت کرده است که ما در خدمت رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** بودیم عربی آمد و عرض کرد یا رسول الله شنیدم که می‌فرمودی **اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ** حبل خدا کدام است که باو تمسک جوئیم؟ رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** دست خود را بر دست علی **علیه السلام** زد و فرمود باین شخص تمسک جوئید که این حبل المتین است **کفایة الخصام ص ۳۴۳**

۱۳- اشاره به آیه ۱۲ یس: **إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ** آری ما مییم که مردگان را زنده می‌سازیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند با آثار [و اعمال]شان درج می‌کنیم و هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده‌ایم. پیامبر اکرم در خطبه غدیریه ضمن خواندن این آیه تاکید می‌کند که علم امامت نزد علی بن ابیطالب **علیه السلام** است و او امام مبین در این آیه است.

درباره این آیه در معانی الاخبار چنین آمده است: **قَالَ: لَمَّا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» قَامَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ مِنْ مَجْلِسِهِمَا فَقَالَا يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ التَّوْرَةُ قَالَ لَا قَالَا فَهُوَ الْإِنْجِيلُ قَالَ لَا قَالَا فَهُوَ الْقُرْآنُ قَالَ لَا قَالَ فَأَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُوَ هَذَا إِنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِي أَحْصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ** **معانی الاخبار، صفحه ۹۵** حضرت امام باقر از پدرش از قول جدش فرمودند: «هنگامی که این آیه **«وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»** نازل شد، ابو بکر و عمر برخاستند و عرض کردند: ای پیامبر، آیا منظور از آن تورات است؟ پیامبر فرمود: خیر، عرض کردند انجیل است؟ فرمود: خیر، عرض کردند: منظور قرآن است؟ فرمود: خیر، در این حال امیرالمومنین علی **علیه السلام** به سوی پیامبر آمد، هنگامی که چشم رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** بر

او افتاد فرمود: «هو هذا انه الامام الذي احصى الله تبارك و تعالى فيه علم كل شيء: امام مبین این مرد است. او است امامی که خداوند متعال علم همه چیز را در او احصاء فرموده است.»

۱۴- اشاره به آیه ۲۰۷ سوره بقره: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ**. و از مردم کسی هست که جان خود را می‌فروشد (بذل می‌کند) در راه بدست آوردن رضای خدا. اکثر مفسرین اهل سنت همچون ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس روایت می‌کنند که در شب هجرت پیغمبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** علی علیه السلام در رختخواب او خوابید و این آیه در شأن آن حضرت نازل گردید. **ينابيع المودة ص ۹۲ كفاية الطالب ص ۲۳۹** تمام مفسرین شیعه نیز این آیه را در شأن حضرت علی علیه السلام می‌دانند.

۱۵- اشاره به آیه ۵۶ سوره زمر پیامبر اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** در بخشی از خطبه غدیر ضمن اشاره به این آیه می‌فرمایند: **مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي ذَكَرَ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزُ فَقَالَ تَعَالَى مُخْبِرًا عَمَّنْ يُخَالِفُهُ «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ أَيْ مَرْدَم، هَمَانَا عَلَى عَلَيْهِ السَّلَام** همجوار و همسایه خداوند است که در کتاب عزیزش ذکر کرده و درباره ستیزندگان با او فرموده است: «ای دروغا بر آنچه درباره جنب (پیشگاه) خداوند تفریط و کوتاهی کردم.» حدیثی نیز از پیامبر نقل است که فرمودند: **وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَلَايَةُ اللَّهِ وَ حُبُّهُ عِبَادَةُ اللَّهِ وَ اتِّبَاعُهُ فَرِيضَةُ اللَّهِ وَ أَوْلِيَائُهُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَ أَعْدَاؤُهُ أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ حَرْبُهُ حَرْبُ اللَّهِ وَ سَلْمُهُ سَلْمُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ**. **امالی صدوق ص ۳۲، بحار الانوار، ج ۴۰ ص ۴**

۱۶- اشاره به آیه ۷ سوره بینه **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ** در حقیقت کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان‌اند که بهترین آفریدگاند. روایات فراوانی از مفسرین شیعه و اهل سنت نقل است که بنابر آنها مراد از «هم خیر البریه» علی علیه السلام و اهل بیت او هستند. **تفسیر نمونه ج ۲۷ ص ۲۱۰** همچنین مقاتل بن سلیمان از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شأن حضرت علی و اهل بیتش نازل شده است. **مجمع البیان ج ۱۰ ص ۵۲۴ غایة المرام باب ۹۴ حدیث ۹**

۱۷- اشاره به آیه ۲۷۴ سوره بقره **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ** آنانکه اموال خویش را شب و روز، نهان و آشکارا، در راه خدا انفاق می‌کنند، پاداش آنان در پیشگاه پروردگارشان است و نه بیمی دارند و نه غمگین می‌شوند. خوارزمی و ثعلبی و مالکی و ابو نعیم و دیگران از «ابن عباس» روایت کرده‌اند آیه انفاق در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است و جریان این بود که

حضرت علی علیه السلام چهار درهم در اختیار داشت، درهمی را در شب و درهمی را در روز، درهمی را آشکار و درهمی را نهانی، در راه خدا انفاق کرد. رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ از حضرتش پرسید: علت اینگونه انفاق چه بوده است؟ در پاسخ عرض کرد: می‌خواستم مستوجب وعده‌ای که خدا به انفاق‌گران داده است، قرار بگیرم. رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ فرمود: آری، تو هستی که مستوجب وعده الهی می‌باشی. و آیه مورد بحث در شأن آن حضرت نازل شد نور الابصار ص ۷۰، الصواعق المحرقة ص ۷۸، اسد الغابة ابن اثیر جزری ج ۴ ص ۲۵، اسباب النزول ص ۶۴، مناقب ابن مغزلی ص ۲۸۰، ذخائر العقبی ص ۸۸

۱۸- اشاره به حدیث **سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُتُونِي**، به معنای از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید از امیرالمومنین نهج البلاغه خطبه ۹۳ ص ۱۳۷

۱۹- اشاره به آیات ۷ سوره اعلی و اشاره به علم امیرالمومنین علیه السلام: **إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى** جز آنچه خدا خواهد که او آشکار و آنچه را که نهان است می‌داند

۲۰- اشاره به فزازهایی از زیارت جامعه کبیره: **وَمُنْتَهَى الْجِلْمِ، وَأَصُولُ الْكَرَمِ، وَأَبْوَابُ الْإِيمَانِ، وَأَرْكَانُ الْبِلَادِ**،

۲۱- اشاره به آیه ۶۹ سوره عنکبوت: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ**، و کسانی که در راه ما (تلاش و) جهاد کردند، راه های (قرب به) خود را به آنان نشان خواهیم داد و همانا خداوند با نیکوکاران است. در تفسیر برهان از محمد بن العباس او بعد از سه واسطه از ابوالجارود و او از امام باقر علیه السلام نقل نماید که فرمود: این آیه درباره ما نازل گردیده است، و نیز در کتاب اختصاص تألیف شیخ مفید از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: این آیه درباره علی و اهل البیت نازل شده است

۲۲- اشاره به آیه ۸ سوره تکوین **ثُمَّ لَنُسْئِلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ**، در حدیثی نقل شده است که یک روز «ابو حنیفه» خدمت امام صادق علیه السلام آمد و از معنای این آیه سوال کرد، حضرت فرمودند: ما «اهل بیت» نعیم هستیم که خداوند به سبب ما نعمت خود را بر بندگان خود ارزانی داشته است و به برکت ما، بندگان خدا الفت گرفتند بعد از آنکه با یکدیگر اختلاف داشتند و به برکت ما خداوند بین دل‌های آنان مهر و عطوفت و محبت را ایجاد کرد و آنان را برادر یکدیگر قرار داد و به واسطه ما، خداوند آن‌ها را به اسلام هدایت کرد؛ و اسلام نعمتی است که جاویدان است مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۴۷، بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۲۱ امام رضا علیه السلام نیز

در حدیثی در جواب سوال «ابراهیم بن عباس صولی» نعمتی که خدا از آن سوال خواهد کرد را محبت و نعمت علی بن ابیطالب و فرزندانش اعلام نمود. **عیون أخبار الرضا (ع)**، ج ۲، ص ۱۲۹

۲۳- اشاره به آیه ۱۵ سورا احزاب و مقاومت امیرالمومنین **علیه السلام** در مقابل دشمنان **وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا** آنها قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و در برابر آن مسئولند. در جنگ خیبر ابوبکر و عمر در مقابل دشمنان فرار کردند پیامبر فرمود فردا پرچم را به دست کسی (علی بن ابیطالب) می‌دهم که به دشمنان پشت نکرده و فرار نکند.

المستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۱۱ **کنز العمال متقی هندی**، ج ۱، ص ۳۷۱

۲۴- اشاره به آیه ۴۵ سوره عنکبوت **وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ** و نماز را برپا دار، که نماز (انسان را) از زشتی‌ها و گناه باز می‌دارد،

۲۵- اشاره به نام‌های مبارک خداوند است که در آیات قرآن آمده و شامل ۹۹ اسم برتر خداوند در قرآن است و اصطلاحاً به آن **اسماوک الحسنی** گفته می‌شود و اصطلاحاً به آن **اسماوک الحسنی** گفته می‌شود چنانچه در اعمال شب قدر می‌خوانیم: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكِتَابِكَ الْمُنْزَلِ وَ مَا فِيهِ وَ فِيهِ اسْمُكَ الْأَكْبَرُ وَ اسْمَاؤُكَ الْحُسْنَى** و امیرالمومنین **علیه السلام** مظهر این اسماء الهی است چنانچه در روایت ولادت آن حضرت ندایی آسمانی در کعبه به فاطمه بنت اسد گفت نامش علی است که از اعظم اسماء من است.

۲۶- اشاره به آیات ۳ و ۴ سوره نجم است که خداوند در مورد سخنان پیامبر می‌فرماید: **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ** و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید سخن او هیچ چیز غیر وحی خدا نیست. پس نتیجه آنچه پیامبر در شأن و مدح علی **علیه السلام** گفته است امر الهی بوده است.

۲۷- پیامبر اکرم فرمودند: **عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ** علی با حق است و حق با علی **علیه السلام** هر کجا علی باشد، حق هم آن جاست. **الأمالی** شیخ صدوق ص ۸۹؛ **الأمالی** شیخ طوسی ص ۵۴۸؛ **کفایة الأثر** ص ۲۰؛ **سنن الترمذی**، ج ۵ ص ۶۳۳؛ **الإمامه و السیاسة**، ج ۱ ص ۹۸؛ **المستدرک علی الصحیحین**، ج ۳ ص ۱۳۵

۲۸- اشاره به حدیث پیامبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** که فرمود: **إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمَّا أَصَابَ الْخَطِيئَةَ كَانَتْ تَوْبَتُهُ أَنْ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي فَعَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ وَ إِنَّ نُوحًا لَمَّا رَكِبَ فِي السَّفِينَةِ وَ خَافَ الْغَرَقَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَنْجَيْتَنِي مِنْ**

الْعَرَقِ فَتَجَّاهُ اللَّهُ عَنْهُ وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمَّا أُلْقِيَ فِي النَّارِ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أَنْجَيْتَنِي مِنْهَا فَجَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ إِنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمَّا أُلْقِيَ عَصَاهُ وَ أُوحِسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. چون آدم گناه کرد توبه اش این بود که گفت خدایا تو را بحق محمد و آل محمد خواهش کنم مرا بیامرزی و خدایش آمرزید و چون نوح سوار کشتی شد و از غرق ترسید گفت خدایا از تو خواهم بحق محمد و آل محمد که مرا از غرق نجات دهی و خدا او را نجات داد و چون ابراهیم را به آتش افکندند گفت خدایا بحق محمد و آل محمد مرا از آن نجات ده و خدا آن را بر او سرد و سلامت کرد و چون موسی عصا افکند و از آن ترسید گفت خدایا از تو خواهم بحق محمد و آل محمد که مرا امان دهی. امالی شیخ صدوق ص ۲۱۸

۲۹- اشاره به آیه ۷ سوره رعد وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ هر آینه تو بیم دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت کننده‌ای است. از طریق اهل سنت هفت حدیث نقل شده است که مقصود از منذر پیغمبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ از هادی علی علیه السلام می‌باشد از جمله مالکی در فصول المهمه می‌نویسد که چون آیه مزبور نازل شد رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: أَنَا الْمُنْذِرُ وَ عَلَيَّ الْهَادِي بِكَ يَا عَلِي يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ. یعنی من انذار کننده‌ام و علی علیه السلام هدایت کننده و بوسیله تو یا علی هدایت یافتگان هدایت می‌یابند فصول المهمه ص ۱۲۲

در حدیث دیگری پیامبر صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ لَمْ يَكُنْ بَيْنِي وَ بَيْنَ رَبِّي مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وقتی مرا شبانگاه به آسمان بردند، بین من و پرورگارم نه فرشته مقرب بود و نه پیامبر مرسل. مَا سَأَلْتُ رَبِّي حَاجَةً إِلَّا أَعْطَانِي خَيْرًا مِنْهَا فَوَقَعَ فِي مَسَامِعِي إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ حاجتی از پرورگارم نخواستم مگر آنکه بهتر از آن را به من عطا فرمود و آیه: إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ را شنیدم فَقُلْتُ إِلَهِي أَنَا الْمُنْذِرُ فَمَنْ الْهَادِي عرض کردم: خدایا! بیم دهنده منم؛ پس هدایت کننده کیست؟ فَقَالَ اللَّهُ يَا مُحَمَّدُ ذَاكَ عَلِي بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَايَةُ الْمُهْتَدِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْعُرَى الْمُحَجَّلِينَ مِنْ أُمَّتِكَ بِرَحْمَتِي إِلَى الْجَنَّةِ خداوند فرمود: ای محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ این علی بن ابی طالب علیه السلام است که هدایت شوندگان، پیشوای متقیان و رهبر سفید رویان از امت تو به سوی بهشت، در زیر سایه رحمت من، است تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۷، ص ۲۲۶ بحار الأنوار؛ ج ۳۵، ص ۴۰۰، تفسیر فرائد الکوفی؛ ص ۲۰۶

۳۰- اشاره به فراز ایی از زیارت جامعه کبیره وَ قَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَحَنَمٌ وَ فِعْلُكُمْ الْخَيْرُ، وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ،

۳۱- آن حضرت چنان خاشعانه به عبادت می‌پرداختند و با تمام وجود به خدا توجّه داشتند که برای خارج کردن تیری که در جنگ صفین به پای حضرت اصابت کرده بود و نمی‌توانستند آن را از پایش در آورند، در نماز در حال سجده از پای او خارج کردند و چون حضرت از نماز فارغ شدند، متوجّه خارج شدن تیر گردیدند. و قسم یاد کردند که اصلاً خارج کردن تیر را احساس نکردند. ارشاد القلوب ج ۲، ص ۲۵ و ۲۶، الانوار النعمانية، ج ۲، ص ۳۷۱، منتهی الآمال، ص ۱۸۱، محجة البیضاء، ج ۱، ص ۳۹۷ و ۳۹۸،

۳۲- در غزوه احد هنگامی که از اطراف به پیامبر حمله می‌شد؛ حضرت علی علیه السلام به فرمان پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ به آنان حمله می‌کرد جبرئیل نازل شد و روحیه جوانمردی امام علی علیه السلام را ستایش نمود. رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ را تصدیق کرد و گفت: من از علی هستم و او از من است. سپس صدایی در آسمان پیچید که: لَا فَتٰی اِلَّا عَلٰی؛ لَا سَیْفَ اِلَّا دُو الْفَقَار، جوانمردی همچون علی و شمشیری چون ذوالفقار وجود ندارد تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۲۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۰۷؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۱۰، ح ۹۰؛ تاریخنامه طبری، ج ۳، ص ۱۶۹

۳۳- پیامبر اسلام صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فرمود: يَا عَلٰی اِنَّكَ قَسِيْمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ؛ ای علی تو تقسیم‌کننده بهشت و جهنم هستی عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۲۷؛ بشارة المصطفی، ص ۵۶ و ۱۰۲ در صحیفه امام رضا علیه السلام ص ۵۶ قَسِيْمُ النَّارِ وَ الْجَنَّةِ آمده است. در حدیثی دیگر پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فرمود: يَا عَلٰی اَنْتَ قَسِيْمُ الْجَنَّةِ یَوْمَ الْقِيَامَةِ تَقُوْلُ لِلنَّارِ هَذَا لِی وَ هَذَا لَکِ؛ ای علی تو تقسیم‌کننده بهشت هستی. در روز قیامت به آتش می‌گویی این برای توست و این برای من! عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۸۶؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۱۱، ح ۶۶۷

۳۴- اشاره به فرازهایی از زیارت جامعه کبیره وَمَعْنِی الرَّحْمَةِ، وَالذَّعْوَةُ الْحُسْنٰی،

۳۵- پیامبر اکرم فرمودند: ضَرْبَةُ عَلٰی یَوْمَ الْخَنْدَقِ اَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ؛ ارزش ضربه و جنگ علی علیه السلام در روز خندق بالاتر از عبادت تمام جنّ و انسان است شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۹ ص ۲۶، بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۱۶، الاحتجاج ج ۱ ص ۱۲۲ در بعضی منابع آمده ضَرْبَةُ عَلٰی یَوْمَ الْخَنْدَقِ اَفْضَلُ مِنْ اَعْمَالِ اُمَّتِیْ اِلٰی یَوْمِ الْقِيَامَةِ ارزش ضربه و جنگ علی در روز خندق بالاتر از عبادت تمام پیروان و امت من تا روز قیامت است تفسیر فخر رازی ج ۲ ص ۳۱ مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۳۲، جامع الاحادیث ج ۱۸ ص ۵۳

۳۶- اشاره به آیه ۲۹ سوره فتح: مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ مُحَمَّد (ص) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛

۳۷- پیامبر اکرم فرمودند: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا وَ لَنْ تُدْخَلَ الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا من شهر علم هستم و علی در این شهر است و کسی هرگز نمی‌تواند وارد این شهر شود مگر از در آن امالی شیخ صدوق ص ۳۴۵، الخصال ج ۲ ص ۵۷۴، الغدير ج ۶ ص ۷۸، لسان المیزان ج ۲ ص ۱۵۵،

۳۸- درباره شأن نزول هل اتی زمخشری، قربطی، آلوسی، شبلنجی و دیگر مفسرین اهل سنت در کتب خود با شرح مفصلی از ابن عباس چنین نقل می‌کند: علی و حضرت زهرا سه روز روزه گرفتند و هر روز موقع افطار طعام خود را به فقیر و یتیم و اسیر دادند و ... در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بگیر این سوره را، خداوند با داشتن چنین اهل بیتی به تو تبریک می‌گوید و سپس سوره «هَلْ أَتَى» را بر پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ خواند الکشاف عن حقائق ج ۴ ص ۶۷۰، الاجامع الاحکام القرآن ج ۲۰ ص ۱۳۱، روح المعانی فی تفسیر القرآن ج ۱۵ ص

۱۷۳، نور الابصار ص ۲۲۸ پیامبر اکرم در بخشی از خطبه غدیر خم می‌فرمایند: مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا عَلِيٌّ، أَنْصَرَكُمْ لِي وَأَحَقُّكُمْ بِي وَأَقْرَبُكُمْ إِلَيَّ وَأَعَزُّكُمْ عَلَيَّ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَأَنَا عَنْهُ رَاضِيَانِ. وَ مَا نَزَلَتْ آيَةٌ رِضًا فِي الْقُرْآنِ إِلَّا فِيهِ، وَلَا خَاطَبَ اللَّهِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا بَدَأَ بِهِ، وَلَا نَزَلَتْ آيَةٌ مَدْحٍ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا فِيهِ، وَلَا شَهِدَ اللَّهُ بِالْحَقَّةِ فِي «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ» إِلَّا لَهُ، وَلَا أَنْزَلَهَا فِي سِوَاهُ وَلَا مَدَحَ بِهَا غَيْرُهُ. ای مردم، این علی است که از همه بیشتر مرا یار نمود، سزاوارترین و نزدیکترین و عزیزترین شما نزد من است. خداوند عَزَّوَجَلَّ و من از او خشنودیم. هیچ آیه رضایتی در قرآن نیست مگر این که درباره اوست و خدا هیچگاه مومنان را خطابی نموده مگر آن که ابتدا او مخاطب بوده است و آیه ستایشی نازل نگشته مگر درباره او و خداوند در سوره «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ» گواهی بر بهشت رفتن نداده مگر برای او و آن را در حق غیر او نازل نکرده و به آن جز او را نستوده است. پیامبر اکرم صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ در فراز دیگری از خطبه غدیر فرمودند: وَ فِي عَلِيٍّ وَاللَّهُ نَزَلَتْ سُورَةُ الْعَصْرِ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْعَصْرُ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» إِلَّا عَلِيًّا الَّذِي آمَنَ وَ رَضِيَ بِالْحَقِّ وَالصَّبْرِ وَ سَوَّغَ بِهِ خُذَ اللَّهُ سِوَاهُ وَالْعَصْرُ درباره علی علیه السلام است: «به نام خداوند بخشنده مهربان. قسم به زمان که انسان در زیان است.» مگر علی که ایمان آورده و به درستی و شکیبایی آراسته است.

۳۹- در حدیثی آمده است روزی جبرئیل در خدمت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مشغول صحبت بود که حضرت علی عليه السلام وارد شد. جبرئیل چون آن حضرت را دید، برخاست و شرایط تعظیم به جایی آورد. **فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَجَبْرَائِيلَ: أَتَقُومُ لِهَذَا الْفَتَى؟** «پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: ای جبرئیل! از چه جهت به این جوان تعظیم می‌کنی؟ **فَقَالَ جَبْرَائِيلُ: إِنَّ هَذَا لَهُ عَلِيٌّ حَقَّ التَّعْلِيمِ،** عرض کرد: چگونه تعظیم نکنم که او را بر من، حق تعلیم است **إِنْقَالَ: «كَيْفَ ذَلِكَ التَّعْلِيمِ يَا جَبْرَائِيلُ؟»** فرمود: چه تعلیمی؟ **فَقَالَ: لَمَّا خَلَقَنِي اللَّهُ تَعَالَى سَأَلَنِي: مَنْ أَنْتَ؟ وَ مَا اسْمُكَ؟ وَ مَنْ أَنَا؟ وَ مَا اسْمِي؟ فَتَحَبَّرْتُ فِي رَدِّ الْجَوَابِ،** عرض کرد: در وقتی که حق تعالی مرا خلق کرد، از من پرسید: تو کیستی و من کیستم؟ من در جواب متحیر ماندم، و بقیث ساکتاً، **ثُمَّ حَضَرَ هَذَا الشَّابُّ فِي عَالَمِ الْأَنْوَارِ، وَ عَلَّمَنِي الْجَوَابَ،** فقال هذا: «**أَنْتَ الرَّبُّ الْجَلِيلُ، وَ أَنَا الْعَبْدُ الذَّلِيلُ، وَ اسْمِي جَبْرَائِيلُ**»؛ و لهذا قمت إجلالاً له و عظّمته. و مدتی در مقام جواب ساکت بودم که این جوان در عالم نور به من ظاهر گردید، و این طور به من تعلیم داد که بگو: تو پروردگار جلیل و جمیلی و من مخلوق ذلیل و جبرئیل. از این جهت، او را که دیدم، تعظیمش کردم.

فَقَالَ النَّبِيُّ: «كَمْ عَمْرُكَ يَا جَبْرَائِيلُ؟» پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرسید: مدت عمر تو چند سال است؟ **فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ نَجْمًا يَطْلُعُ مِنَ الْعَرْشِ فِي كُلِّ ثَلَاثِينَ أَلْفَ سَنَةٍ مَرَّةً وَاحِدَةً، وَ قَدْ شَاهَدْتَهُ طَالَعًا ثَلَاثِينَ أَلْفَ مَرَّةً،** عرض کرد: ای رسول خدا! در آسمان ستاره ای هست که هر سی هزار سال یک بار طلوع می‌کند، من او را سی هزار بار دیده ام. **فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ النَّجْمَ هَلْ تَعْرِفُهُ؟»** حضرت فرمود: اگر آن ستاره را ببینی، می‌شناسی؟ **فَقَالَ: كَيْفَ لَا أَعْرِفُهُ؟!** عرض کرد: چگونه نشناسم **فَقَالَ النَّبِيُّ لَعَلِّي: خُذِ الْعِمَامَةَ مِنْ جِبْهَتِكَ»** فلما كشفها و رآها جبرئیل عليه السلام **رَأَى ذَلِكَ النَّجْمَ فِي جِبْهَةِ عَلِيٍّ** حضرت به امام علی عليه السلام دستور داد تا عمامه از سر بردارد و وقتی امام عمامه از سر برداشت، آن ستاره را در پیشانی امام دید. **الْبَرَاهِينُ الْقَاطِعَةُ** ص ۳۱۱-۳۱۲ به نقل از انوار النعمانیه، ج ۱، ص ۲۱؛ مستدرک سفینه البحار ج ۲، ص ۲۴ **تَذَكَّرُ:** این حدیث در کتاب "البراهین القاطعه" و در "مستدرک سفینه البحار" به نقل از صاحب "بستان الکرامه" آمده و ظاهراً در "انوار النعمانیه" سید نعمت الله جزایری هم این حدیث ذکر شده اما در منابع متقدم و دسته اول تاریخی نیامده است.

۴۰- اشاره به فرازهایی از زیارت جامعه کبیره **بُكُّمُ فَتَحَ اللَّهُ، وَبُكُّمُ يَحْتَمِ، وَبُكُّمُ يُنَزِّلُ الْعَيْثَ وَبُكُّمُ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ،** خدا با شما آغاز کرد و با شما ختم می‌کند و به خاطر شما باران فرو می‌ریزد و تنها برای شما آسمان را از اینکه بر زمین فرو افتد نگاه می‌دارد،

بخش سوم:

اشعار شهادت

امیرالمومنین علی علیه السلام

قسمت اول بخش سوم: اشعار ضربت خوردن و بستر شهادت امیرالمومنین علیه السلام

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: حمیدرضا برقی

ننگ بادا به تو ای دهر که نشناختی‌اش
 جان او را به لبش شصت و سه سال آوردی
 در عرق‌ریز زمین جامه پشمینه اوست
 یک نفس قافله‌اش در پی اطراق نبود
 که شبی با شکم سیر نخفته‌ست علی
 نان دندان شکنی را که نمی‌خورد فقیر
 سفره دخترش از شیر و نمک رنگین بود
 می‌شنیدند فقط از علی انا لله
 مهربان شد در و دیوار به پایش افتاد
 فقط امشب فقط امشب به اذان گوش مکن
 سینه‌زن در پی او دسته مرغابی‌ها
 قدم از شوق چنان زد که عصا جا می‌ماند
 او سراپا همه رفتن شده، بیهوده مکوش
 دست و پاگیر مشو، کوه جلودارش نیست
 تا که بیدار کند قاتل خود را مولا
 صبح برخاسته، بیدار شو ای اعرابی
 کعبه بی‌تاب شد از فُزْتُ و رَبِّ الکعبه
 نعمتِ داشتنت را بستان از دنیا
 دفتر قصه ورق می‌خورد آرام آرام

سهل‌تر ساده‌تر از قافیه‌ای باختی‌اش
 چه برایش به جز اندوه و ملال آوردی
 سهمش از خاک فقط کفش پُر از پینه اوست
 باغ می‌ساخت و در سایه آن باغ نبود
 درد باید که بفهمیم چه گفته‌ست علی
 از سر سفره اسلام چه برداشت امیر
 آه از آن شب آخر که علی غمگین بود
 شب آخر که فلک، باد، زمین، دریا، ماه
 باد برخاست و از دوش عبایش افتاد
 مرو از خانه، به فریاد جهان گوش مکن
 شب آخر، شب آخر، شب بی‌خوابی‌ها
 از قدم‌های علی ارض و سما جا می‌ماند
 با توأم ای شب شیون شده بیهوده مکوش
 بی‌شک این لحظه کم از لحظه پیکارش نیست
 زودتر می‌رسد از واقعه حتی مولا
 تا به کی ای شب تاریک زمین در خوابی
 عرش محراب شد از فُزْتُ و رَبِّ الکعبه
 آه از مردم بی‌درد، امان از دنیا
 می‌رود قصه ما سوی سرانجام آرام

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه نعیم امینی

عالم به نام او بشود هم، به کام نیست
 بالاتر از مقام گدایی مقام نیست
 جز چاه با علی احدی هم کلام نیست
 هجران یاس سوخته را التیام نیست
 دل خون‌تر از امام حسن هیچ امام نیست
 از کوچه رد شدند، کسی پشت بام نیست
 جای عقیده که وسط ازدحام نیست
 کوفه به هیچ وجه به سختی شام نیست

بر هر کسی که ساقی کوثر امام نیست
 در پیشگاه حضرت حیدر برای ما
 بعد از فراق فاطمه‌اش روز خوش ندید
 گیرم که زخم فرق علی التیام یافت
 از کوچه‌های کوفه پدر را به خانه برد
 با هم برای غربت زینب گریستند
 خاکستر و نگاه حرامی و کعب نی
 همراه یوسفش سر بازار می‌رود

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد قاسمی

با کمی نان و نمک شیر خدا افطار کرد
 لب نزد دیگر؛ اگرچه دخترش اصرار کرد
 دود آتش آسمان کوفیان را تار کرد
 زیر لب آیات استرجاع را تکرار کرد
 قاتل خود را چرا از خواب خوش بیدار کرد؟
 یاد زهرا سوختن بین در و دیوار کرد
 مرد، یاد از داغی و از تیزی مسمار کرد
 لاله‌زار وحی را با شعله آتش زار کرد

شیر را در چشم اهل روضه بی‌مقدار کرد
 از سر سفره پس از صرف سه لقمه پا کشید
 باطناً می‌سوخت اما ظاهراً خاموش بود
 در حیات خانه هی چرخید و با حالی غریب
 چارده قرن است و جز زهرا نمی‌داند کسی
 بعد از آن ضربت اگر (فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ) گفت
 ضربه شمشیر زهر آلوده طوری بود که
 قاتل اصلی حیدر دست نحسی بود که

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: حسن لطفی

همین که تیغ بر سر بر جبین خورد میانِ خانه‌اش زینب زمین خورد
نه تیغ اینقدرها زوری ندارد غلط گفتم که میخی آتشین خورد

علی را عاقبت از پا درآورد که با خود تیغ یادِ مادر آورد
چنان زد تیغ هم نالید از درد چنان زد دادِ زهرا را درآورد

سرسفره دلِ دختر تَرَک خورد فقط سه لقمه امشب با نمک خورد
علی امشب هوایِ روضه‌ها داشت فقط می‌گفت بودم او کتک خورد

همان‌هایی که بانو را شکستند خدایا بینِ آبرو را شکستند
چنان زد فاطمه اُفتاد از پا گمانم باز پهلوی را شکستند

حسن با داغِ خود درگیرتر شد تمامِ مسجد از شمشیر تر شد
علی اُفتاد رویِ دامنِ او حسن پیر است حالا پیرتر شد

نه مرحم نه دوا آورده بودند فقط آه و نوا آورده بودند
فقط یک ضربه خورده بود اما برای او عبا آورده بودند

زمین اُفتاد و می‌نالید بابا که هر گوشه علی می‌دید بابا
عبا آورده بودند و کمش بود علی را روی هم می‌چید بابا

علی جانیش علی جانیش زمین ریخت
 کشیدش در بغل این بار آخر
 که حتی آه مژگانش زمین ریخت
 ولی از بین دستانش زمین ریخت

صدا زد آتش دل را نشانید
 جوانان بنی هاشم بیائید
 مرا بر شانه‌های خود کشانید
 علی را بر در خیمه رسانید

شاعر: عبدالحسین میرزایی قالب شعر: مثنوی وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

کس نمی‌داند چها بر قلب مولا می‌گذشت
 دخترش را کرد آرام و سپس در را گشود
 در که شالش را گرفت از دل قرارش را گرفت
 شال خود محکم ولی در را علی آهسته بست
 تا قدم در کوچه‌ها زد لرزه بر پایش فتاد
 یادش آمد باز تنها یاورش را می‌زدند
 تا در مسجد فقط می‌کرد مولا زمزمه
 گریه می‌کرد و دعا می‌کرد یارب یا مجیر
 سجده آخر دعای مرتضی شد مستجاب
 خورد با صورت زمین شیر خدا از حال رفت
 دید در گودال آن خدالترب افتاده است
 یک‌طرف در بین مقتل دست و پا می‌زد حسین
 دور تا دور حسینش چشم تا می‌کرد کار
 گفت ای نامرد کمتر بین خون تابش بده
 لحظه‌های آخرش با یاد زهرا می‌گذشت
 گفت کاش آن روز زهرایم به پشت در نبود
 یادش آمد میخ در دار و ندارش را گرفت
 یادش آمد ضرب در پهلوی زهرا را شکست
 یاد آن روزی که بین کوچه زهرایش فتاد
 دستهایش بسته بود و همسرش را می‌زدند
 فاطمه یا فاطمه یا فاطمه یا فاطمه
 که علی را دیگر از این مردم دنیا بگیر
 تیغ اشقی الاشقیاء بشکست فرق بوترا ب
 در همان لحظه دلش یک لحظه تا گودال رفت
 بین یک لشکر حسین او غریب افتاده است
 یک طرف بر روی تل زینب صدا می‌زد حسین
 نیزه بود و نیزه بود نیزه بود و نیزه‌دار
 یا مَبْرُ سر از تنش یا لا اقل آبش بده

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: موسیٰ علیمرادی

گرد و خاک ره تو اختر و شمس و قمر است
قنبرت از همه دهر به والله سر است
هر که از شأن حقیقی شما با خبر است
اسداللهی و شأنت ز همه بیشتر است
هر عقیقی ز غم دوری تو خونجگر است
قدمی که طرف شهر نجف در سفر است
صدف دیده چطور از غم تو پُر گوهر است
دستگیری که خودش خسته و بی‌بال و پر است
سالها دست تو از بار غمت بر کمر است
یاد آن آتش و هیزم کفنت شعله‌ور است
قاتل اصلی تو ضربه دیوار در است
پر پروانه و آتش به خدا در دسر است
گفت جانم به خدا بهر امام سپر است
همه گفتند دگر فاطمه عمرش به سر است
شام عمر پسرم فضا بیا بی‌سحر است

حرمت کُهِف وری یا که بهشت دگر است^۱
تو که جای خودت ای شیر خدا در مردی
بیشتر شک به خدایی تو مولا بکند
لشگری دید تورا و سپر انداخت زمین
روسپید است اگر دُر نجف در حرمت
« پله پله به ملاقات خدا می‌آید »
بس که از عشق به تو دل شده سرریز ببین
هر زمین خورده علی گفت و علی بالمش داد
داغ سنگین چه کس آه شکسته است تورا
رفتی و از لحدت می‌رسد آه تو هنوز
ابن ملجم زده اما همه می‌دانستند
گیر افتاد عزیز تو میان آتش
گرچه می‌سوخت ولی باز مقاوم استاد
تا در خانه شکست و نفسش بند آمد
ناگهان ناله‌ای از پشت در آمد ای وای

^۱ . ابیات زیر به جهت انتقال بهتر معنای شعر تغییر داده شد؛ همانگونه که رهبر معظم انقلاب نیز متذکر شده اند اوصافی چون قد و بالا و چشم و ابرو، و یا زور و بازو برای ائمه شأن و منزلت محسوب نمی‌شود بلکه امتیاز اصلی اهل بیت به شدت ایمان و

گرد و خاک ره تو اختر و شمس و قمر است

یا علی چشم تو نازم که بهشت دگر است

می باشد.

صف مژگان تو لشگر شکنی بس قدر است

لشگری دید تورا و سپر انداخت زمین

هر که در آل علی آینه فاطمه شد
مثل آن دختر ویرانه که بر پیکر او
بس که در راه زمینش زده شلاق ستم
سر بابا که در آغوش گرفت او، گفتند
خواست تا خستگی‌اش همره جان در بشود

بیشتر از همه کس چشم ترش خون جگر است
یادگار از سر هر بام و سر هر گذر است
بند بند تن او زخمی از این همسفر است
این سه‌ساله چقدر از پدرش پیرتر است
همه دیدند لبش روی لبان پدر است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمود ژولیده

رکعت اول، نمازش با سلامت ختم شد
گشته تیغ آهنین، سهم سر شیر خدا^۱
با وجودی که هنوز از هر قضاوت زود بود
تا حسن آید به مسجد، کار از کارش گذشت
زیر یک بازوی بابا را حسن محکم گرفت
باز هم تکرار شد، آنکه عصای مادر است
وای بر حال دل زینب که مهمانش رسید
جان زینب بر لب آمد، تا پدر برگشت باز
گفت دستانم رها سازید، زینب مضطر است
دخترم تاقت ندارد، رحم بر حالش کنید
بعد از این سرها ببیند روی نی، از تن جدا
آید آن روزی که می‌بیند، میان اشک و آه

رکعت دوم، رکوعش تا قیامت ختم شد
وای من در هم شکست یکباره، ارکان الهدی
من نمی‌دانم چگویم، تیغ زهرآلود بود
تیغ از پشت سرش، تا پشت رخسارش گذشت
زیر یک بازوی مولا را حسین کم‌کم گرفت
با حسینش مجتبی، حالا عصای حیدر است
مرتضی با حال و احوال پریشانش رسید
قابضُ الأرواح آمد، دیده تر برگشت باز
او به یاد روزهای واپسین مادر است
کربلا در پیش دارد، فکر احوالش کنید
خون من بر چهره ببند، بر گلو خون خدا
می‌زند در خون حسینش، دست و پا در قتلگاه

^۱. بیت زیر به جهت جلوگیری از برداشت غلط و انتقال بهتر معنای شعر تغییر داده شد

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

ای چراغ سحر خسته دلان
 ماه تابیده به هر ویرانه
 مونس و همدم دیرینه ما
 تا صف حشر چراغ دل جمع
 داستان غم تو فوق غم است
 بشریت سویت آورده رجا
 ای همه عمر شده آب، علی
 مسجد از شوق نمازت مدهوش
 شعله بر سوز دلت باد زده
 خون جاری شده بر صورت تو
 خصم از فرق تو قرآن وا کرد
 تا شود زخم فراقیت چاره
 خاک با خون جبین تو سرشت
 که علی گشت دگر آسوده
 ای کرامت همه پاینده به تو
 ای علی جان تو بگو کاسه شیر
 ای به خون خفته بگو یارت کو
 باغبان! بود و نبود تو چه شد؟
 ای دو عالم حرم ماتم تو
 اشک ما هدیه ناقابل ماست

ای دعای دل بشکسته دلان
 آشنا با همه، خود بیگانه
 چاه آه سحرت سینه ما
 بی صدا سوخته یک عمر چو شمع
 نام مظلوم برای تو کم است
 تو کجا وسعت تاریخ کجا
 قتلگاهت شده محراب علی
 کوفه از بانگ اذانت به فروش
 سجده از داغ تو فریاد زده
 تا قیامت سند غربت تو
 شب احیای تو را احیا کرد
 خون زد از فرق سرت فواره
 خون پاک تو به محراب نوشت
 لیک با تیغ به زهر آلوده
 قاتلت گشته پناهنده به تو
 بوده کی پاسخ زخم شمشیر
 مالک اشتر و عمارت کو
 غنچه و یاس کبود تو چه شد؟
 تا صف حشر نثار غم تو
 خانه سوخته تو دل ماست

چاه‌ها آه گذشت از سرشان	نخلها ریخته برگ و برشان
شب به سوز تو برد رشک، علی	سفره‌ها پُر شده از اشک، علی
ای سحر مست صدای پایت	سفره‌ها منتظر خرمایت
سرخ‌ی یاس تو ما را گشته	اشک عباس تو ما را گشته
ای غمت گشته هم آغوش حسین	چوب تابوت تو بر دوش حسین
عاشقان شب خود را دریاب	یا علی زینب خود را دریاب
زنده شد خاطره همسر تو	دفن شد در دل شب پیکر تو
شب روی شانه تو را می‌بردند	چه غریبانه تو را می‌بردند
گر چه دفن تو نهان از همه بود	آنکه می‌برد تو را فاطمه بود
ای حسین و حسن دنیالت	محسنت آمده استقبالت
تیغ قاتل که جبین تو شکست	کمر اُمّ بنین تو شکست
خیز و چشم تر عباس ببین	گریه مادر عباس ببین

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

شاعر: محمدجواد غفورزاده قالب شعر: غزل

امشب از محراب خون، شوق سفر دارد علی	خلوتی خوش با خدا، شب تا سحر دارد علی
با خدا نجوای او «فُزْتُ و رَبِّ الکعبه» است	در شب قدری که فرصت تا سحر دارد علی
نخل‌های کوفه را یک عمر در ماتم نشانند	داغ‌هایی کز مدینه بر جگر دارد علی
بازتاب خاطرات آشنایی سوخته‌ست	گوشه چشمی که بر دیوار و در دارد علی
لاله‌زار سینه او چون نسوزد از فراق	وقتی از داغ دل زهرا خبر دارد علی
بی‌نویان عرب، صد کاسه شیر آورده‌اند	تا به دست مرحمت یک جرعه بردارد علی
با نگاهی می‌نوازد عاشقان خسته را	با کدامین اهل دل امشب نظر دارد علی

شاعر: محمدجواد شیرازی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ساقی بریز باده که تازه گلو کنی
 پیمان شکن شدم سر این نفس، حق توست
 هر بار جای من، تو حیا کرده‌ای ولی
 هر شب به این بهانه صدایت زدم فقط
 امشب نمی‌شود به نماز شب علی
 مثل عبای کهنه حیدر، دل مرا
 با روسیاهی آمده‌ام محضرت که تو
 ای روزگار، رحم به زینب نمی‌کنی؟!
 دیروز داغ مادر و امروز هم پدر
 فرق علی شکافته، حالا عقيله را
 بوسه بزن به رأس پدر چون که کربلا
 جز حنجر بریده که پیدا نمی‌کنی

شرمنده آمدم که مرا زیر و رو کنی
 من را مؤاخذه سر این خُلق و خو کنی
 دست مرا نشد که تو یک بار رو کنی
 تا با دل شکسته من گفت و گو کنی
 فکری به حال سائل بی‌آبرو کنی؟
 آیا شود به دست کریمش رفو کنی؟
 با اشک روضه باز مرا شست و شو کنی
 هر چه مصیبت است فقط سهم او کنی
 بر این صبور غمزده، بغض گلو کنی
 نامردی است با پدرش رو به رو کنی
 باید وصال رأس حسین آرزو کنی
 هر چه میان خون تنش جست و جو کنی

شاعر: محسن راحت حق قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

با ضربتی تمامِ تنت سرخ گشته است
 فواره زد ز فرقِ سرت خون تازه و
 جاری شده‌ست خون عجیبی به صورتت
 این بار دوم است که آستین دهن گرفت
 صورت گذاشت بر رُخ تو دل غمین حسین
 شانه زدی به گیسوی طفلان بی‌پدر

بابای خسته‌ام! بدنت سرخ گشته است
 سر پنجه‌های بت‌شکنت سرخ گشته است
 ای وای من که تا دهنِت سرخ گشته است
 بالا سرت ببین حسنت سرخ گشته است
 روی کبود بی‌کفنت سرخ گشته است
 حالا دو دستِ شانه زنت سرخ گشته است

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن عرب خالقی

نرفته غیر نبی اوج آسمانش را
 نمانده گوش که نشنیده داستانش را
 خدا کند که نگیرند آستانش را
 بگو که تخته کند تا ابد دکانش را
 چرا که اجر عظیمی ست پیروانش را
 خدا نمی شنود لحظه ای اذانش را
 هزار مرتبه پس داده امتحانش را
 به زور زانوی خود خُرد کرد نانش را
 فراق یار جوانش بُرید امانش را
 به دست خویش کفن کرده است جانش را
 خدا به خیر کند چوب خیزرانش را

ندیده غیر خدا اول زمانش را
 سری نمانده که از وصف او نرفته ز هوش
 به خاک بوسی این خانه دلخوشیم، از ما
 به آن دهان که متاعی به جز علی دارد
 پیمبران اولوالعزم شیعه اش هستند
 اگر رسول نگوید علی ولی الله
 کسی که در وسط کارزار پیغمبر
 کسی که گند در قلعه را به دست اما
 نه استخوان گلویش، نه خار در چشمش
 به جز علی چه کسی نیمه شب تک و تنها
 شکست پهلوی مادر، شکست فرق پدر

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: احمد شاکری

غربتت امشب شده هی سد راهم بیشتر
 چادرَم؛ سجاده ام؛ شال سیاهم بیشتر
 باشی از امشب پدر پشت و پناهم بیشتر
 می شود آخر همین جا قتلگاهم بیشتر
 یا که من می ترسم و در اشتباهم بیشتر
 اشک چشمان حسینت آه آهم بیشتر

بغض کرده چشمهایم از نگاهت بیشتر
 بوی مادر می دهد امشب تمام خانه ام
 می شود امشب بمانی پیش چشم دخترت
 کوفه از اول سر ناسازگاری می زند
 راستی با بغچه مادر چه کاری داشتی
 بغض های مجتبی آخر بهم می ریزد

شاعر: حسین صیامی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دریا شدی و در غم دریا گریستی
سی سال زندگی تو اینگونه طی شده
سی سال بعد فاطمه کم نیست یا علی
نهج البلاغه شرح نمی‌خواست بیش از این
آن اشکهای ریخته دُرّ نجف شدند
بوسه زدی به دست علمدار کربلا
مرهم نداشت طاقت زخم سر تو را
گفتی تمام واقعه‌ها را که عاقبت
از ماتم تو عرش خدا گریه می‌کند

هر شب به یاد ماتم زهرا گریستی
یا غصه خوردی از غم او یا گریستی
سی سال بعد فاطمه تنها گریستی
گفتی و گفתי آخرش اما گریستی
آب روان شدند همه تا گریستی
شاید که از خجالت سقا گریستی
اما تو در مصیبت سرها گریستی
زینب اسیر می‌شود، اینجا گریستی
اما تو بر مصیب زهرا گریستی^۱

شاعر: محسن صرامی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فاع

آن شب دوباره رفت پشت در به هم ریخت
آیات کوثر را فراوان خواند آن شب
قلابۀ در چنگ زد بر دامن او
محراب را آمادۀ معراج خود دید
جوری به فرق مرتضی شمشیر زد که
آه از نهاد جبرئیل آنجا درآمد
از ناله فُزت و رب الکعبه او
با آنکه حیدر گفت دستم را نگیرید

با روضه‌های حضرت مادر به هم ریخت
از اول شب ساقی کوثر به هم ریخت
با یاد میخ در یل خیبر به هم ریخت
با دیدن اشک علی منبر به هم ریخت
با ضربه سنگین ظالم سر به هم ریخت
ارکان هستی در غم حیدر به هم ریخت
عرش خدا همراه پیغمبر به هم ریخت
با دیدن رنگ رخس دختر به هم ریخت

^۱ . در تمام سایت ها بیت آخر این غزل بطور ناقص و تنها با یک مصرع آمده است لذا مصرع دوم برای رفع نقص اضافه شد

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: داریوش جعفری

سرم بشکست و غرق خون ز سر تا پا شدم زهرا
 نبودى تا ببینی از فراغت، تا شدم زهرا
 پُر از آه و غم و نجوای یا زهرا شدم زهرا
 دلیل گریه‌های عترت طاها شدم زهرا
 ز یکسو همنوا با دختری تنها شدم زهرا
 منم ساقی و مداح لب سقا شدم زهرا
 به حال احتزار از فکر عاشورا شدم زهرا
 ولی گریان سیلی بر رخ گلها شدم زهرا
 دمی هم غصه‌دار زینب کبرا شدم زهرا

رها از رنج هجران و غم دنیا شدم زهرا
 میان سجده‌ام و اشد گره از کار و بار من
 اگر چه بوده‌ام روزی یگانه فاتح خیبر
 یتیمان را شریک غصه و سختی اگر بودم
 حسین و مجتبی را یک طرف همناله‌ام اما
به یاری حسینیت ساقی لب تشنه آوردم^۱
 پُر از دلشوره در این کوفه و این کوفیانم لیک
 در اینجا خیمه‌ای دارم کنارم باغی از گلها
 دمی شادم که می‌بینم رخ دردانه دلدارم

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: احمد شاکری

مات نگاه تو پریشان تو باشم
 انگار باید سوگ پنهان تو باشم
 با من بمان تا باز مهمان تو باشم
 بگذار عمری سر به دامن تو باشم
 انگار باید اشک سوزان تو باشم
 بگذار تا مهمان چشمان تو باشم
 مثل همیشه خواستم جان تو باشم
 غربت کویرت کرده باران تو باشم؟

امشب نمی‌شد مات چشمان تو باشم
 بغضم گرفته بوی مادر می‌دهی باز
 حال و هوایت فرق کرده دست بردار
 باش و تمام لحظه‌ها را دیدنی کن
 با بغچه مادر چرا سرگرم بودی
 مگذار تا در کوفه سرگردان بگردم
 من دخترم دختر همیشه عشق باباست
 بابا دوباره بغض کرده چشم‌هایم

۱. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد، سیدالشهدا امام و امیر حضرت عباس بود نه اینکه...

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: رضا قاسمی

کمی نان و نمک خورد و همین شد سہم افطارش
گلوش بود اسیر استخوان و خار در چشمش
برای دلخوشی دخترش لبخند بر لب داشت
فقط «انا الیہ الرجعون» می‌گفت با گریه
نگاهش سمت بالا بود و اشکش بر زمین اما
تمام آسمان را خیس کرد از گریه؛ رگبارش
نمک می‌خورد بر زخم دل از زخم سرشارش
لبش را می‌گزید از دردهای «حیدر آزارش»
نگاهش غرق غم بود و لبش می‌کرد انکارش
شبی که با همه شب‌ها تفاوت داشت اذکارش
تمام آسمان را خیس کرد از گریه؛ رگبارش

خلاصه تا سحر بی‌تاب بود و شوق رفتن داشت

همان مردی که در دل غصه‌های مردافکن داشت

پدر بی‌اعتنا به ناله «بابا بمان» می‌رفت
کلونِ دربِ خانه دست بر دامن او می‌شد
شکوه قامتش زیر فشار بار غم خم شد
هوای کوچه پشت سرش می‌شد زمستانی
جناب بهترین خلق خدا روی زمین و عرش
تمام «اشهد انّ علی» سمت اذان می‌رفت
زمین هم التماسش کرد، اما آسمان می‌رفت
ولی سوی عزیز قدکمانش قدکمان می‌رفت
که از جسم زمین با هر قدم انگار، جان می‌رفت
به مهمانی شوم بدترین مردمان می‌رفت

همینکه قبله سیار کعبه رفت تا مسجد

در استقبال او می‌گفت «حیدر» یکصدا مسجد

همان لحظه که محراب اتفاقی را خبر می‌داد
به دست قاتلش رقصید شمشیری پُر از کینه
نگاه غرق خون ماه نخلستانی کوفه
زمین لرزید و ارکان هدایت هم ترک برداشت
برای دیدن یارش؛ خودش را خوب زیبا کرد
علی «فزت و رب الکعبه» اش را داشت سر می‌داد
چه شمشیری که سرتپاش بوی میخ در می‌داد
خبر از اتفاق تازه «شق القمر» می‌داد
پدر وقتی که می‌لرزید و تکیه بر پسر می‌داد
محاسن را خضاب از سرخی خون جگر می‌داد

و با اعراب‌های خونی آیات قرآنی

شب قدرش سحر شد رفت پیش یار، مهمانی

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

محراب، قدش خم شد از واقعه آن شب
 بر ساحت علم حق، بر کالبد مکتب
 با کینه دیرینه؛ آن زاهد لا مذهب
 از داغ سحرگاهی افتاد به تاب و تب
 از صبر تو بی طاقت! شد ذکر لبش «یا رب»
 تا پارچه را پیچید دور سر تو زینب
 شد کربلا و شام مصداق همین مطلب!

از داغ تو شد قرآن یکباره دچار تب
 شمشیر فرود آمد آنجا که نمی‌بایست
 از «فَزْتُ و رَبِّ» گفتی تا تیغ فرود آمد^۱
 در عرش، تزلزل شد مسجد به تکان آمد
 شمشیر تو رفت از حال تا زخم سرت را دید
 اشکش چه غریبانه بر صورت تو افتاد
 تاریخ تو شد روضه، از بعد غدیر خم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن عرب خالقی

با تماشای تو یکباره دلم ریخته است
 سرت از ضربه شمشیر به هم ریخته است
 از همه بام و بر شهر آلم ریخته است
 تیغ بر جام سرت زهر ستم ریخته است
 خون فرق تو قدم پشت قدم ریخته است
 اشک بر زخم تو با قامت خم ریخته است
 خون هجده گل من در پی هم ریخته است
 ترس دشمن که پس از صاحب علم ریخته است
 قبل آتش زدن آن به حرم ریخته است

ای که از صورت خونین تو غم ریخته است
 چه به روز سر تو آمده آخر بابا
 دل محراب شکست از سر بشکسته تو
 رنگ رخسارهات اینگونه حکایت کرده
 دخترت کاش بمیرد که نبیند هرگز
 مادرم آمده بالای سرت با زحمت
 من در این فرق دو تا دیده‌ام آن دم را که
 کربلا زنده شده در نظرم می‌بینم
 تا که تاراج کند خیمه طفلانت را

^۱ . بیت زیر به جهت انطباق بیشتر شعر با روایات و انتقال بهتر معنای شعر تغییر داده شد

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: مثنوی

شاعر: سعید خرازی

غم غربت، غم داغ و غم یار
 ز حق خویشتن محروم بودم
 هم از این کوفیان طعنه شنیدم
 سلامم بین مردم بی جواب است
 در این عالم تک و تنها شدم من
 به درد بی کسی درمان من بود
 به سینه غصه‌ای ناگفته دارم
 مرا ایکاش با خود بُرده بودی
 که تنها با اجل یک حرف دارم
 ز دیدار مغیره راحت‌م کن
 به بازار و میان کوچه افتاد
 پذیرائیشان با خاک و سنگ است

دلَم دریائی از غم‌های بسیار
 من از روز ازل مظلوم بودم
 هم از اهل مدینه ظلم دیدم
 دلَم سوزان بسان آفتاب است
 از آن روزی که بی‌زهره‌ام شدم من
 خدا داند که زهره‌ام جان من بود
 ولی از او فقط یک شکوه دارم
 تو که تنهائیم را دیده بودی
 ز دنیا سوی جنت رهسپارم
 اجل فارغ ز رنج و محنتم کن
 اگر زینب گذارت کوفه افتاد
 بدان معنای نام کوفه ننگ است

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن ناصحی

علی است راه و شبم را علی است آری ماه
 علی نداشت مگر یار دیگری جز چاه
 ندید از من و امثال ما به غیر از آه
 ولی دروغ ببندد به حضرتش گهگاه
 دروغ بسته به قول علی ولی الله
 غدیر را بشناسد به عادَ مَنْ عاداه

به چاه می‌رود آنکس که رفت از بیراه
 به چاه گفت و غمش را به سینه او ریخت
 علی نه گریه نه افسوس، یار می‌خواهد
 چه بی‌حیاست کسی که بگوید از حیدر
 بگو که روزه باطل گرفته مردی که
 بگو به هر که نفهمیده بیعت او را

شاعر: محسن غلامحسینی قالب شعر: غزل وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

وقتی ملک شیون به دنیای سحر زد
فریاد ارکان الهدا پیچید در عرش
با ضربه تیغ نفاق انگار پایی
آلوده بر زهر جهالت بود شمشیر
از حصر خار و استخوان آسوده می‌شد
چشمی که قبل از آفتاب صبح باز است
دختر سر بابا به دامانش گرفت و
چندین ستاره نوحه‌خوان شمس بودند
آمد به استقبال، کوثر از سُرّادق
در روز عاشورا حسینش از علی گفت
اشک فلق مثل شفق از دیده سر زد
طوری که زهرا ناله از سوز جگر زد
یک بار دیگر ضربه‌ها به قلب در زد
آن جهل افزون‌تر امامت را شرر زد
در حالت سجده قفس بگشود و پر زد
پلکی به مهر شهر خود با چشم‌تر زد
گلبوسه بر گل زخم رخسار پدر زد
در گوشه‌ای از خانه بر سینه قمر زد
وقتی که ساقی پای در راه سفر زد
دشمن به گودال با قوای بیشتر زد

شاعر: سعید خرازی قالب شعر: قطعه وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

فَرَقِ مرا تو طاقَتِ دیدن نداشتی
اینجا همه به گریه تو گریه می‌کنند
خون ریزد از شِکافِ سَرَمِ خونجگرشده
وقتی که می‌رسد، ز شریعه، حُسین را
من پیکرم به غیر سَرَمِ لطمه‌ای ندید
طِفْلانِ در بدر به بیابانِ کربلا
یک ضربه زد به فرقِ سرمِ راحت‌نمود
هَجده سَر بُریده ببینی چه می‌کُنی
خَنده به آشک دیده ببینی چه می‌کُنی
جسمی به خون طَییده ببینی چه می‌کُنی
با قَامَتی خَمیده ببینی چه می‌کُنی
جسمی به خاک، دَریده ببینی چه می‌کُنی
چون آهوی رَمیده ببینی چه می‌کُنی
تو قَتَلِ صبر، دیده؟ ببینی چه می‌کُنی

شاعر: امیر عظیمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

ای خدا، ای بی‌نیاز چاره‌ساز
 ای کریم ذوالعطا و فضل و جود
 ای مناجات شب شب‌گردها
 ای نوای بی‌نویان، ای اله
 روسیاهم ای کریم دستگیر
 دست خالی آدمم ای جان‌پناه
 هیچ می‌دانی چرا دورم ز تو
 نفس با ابلیس تا همدست شد
 هی گنه پشت گنه پشت گنه
 یارب امشب جرم و عصیانم ببخش
 تا که با جرم و گنه آمیختم
 از من آلوده دامن هر گناه
 یوسف زهرا ببین چاه مرا
 گوشه چشمی کن به من، آقای من
 با دعای آتشینت کار کن
 ای پناه انس و جان، صاحب زمان
 ماه، ماه روزه‌داری و دعاست
 شب شب قدر و ز اشکم منجلیست
 کوفه امشب با دلم بد تا نکن
 آی کوفه! دختر خیرالنسا
 بود از افطار تا وقت سحر

بارالها، خالق بنده نواز
 ای به سمتت کلّ شی فی السجود
 همنشین مهربان دردها
 روسیاهم، روسیاهم، روسیاه
 دست خالی آدمم، دستم بگیر
 کوله‌باری دارم از جرم و گناه
 سالهای سال مهجورم ز تو
 بنده تو از گناهان مست شد
 پیش تو وا شد دگر مشت گنه
 من پشیمانم، پشیمانم ببخش
 آبرویی از امام ریختم
 خنجری شد بر دلش بنشست، آه!
 بشنو از چاه گنه، آه مرا
 سیّدی، یابن الحسن، مولای من
 بهر این آلوده استغفار کن
 الامان و الامان، صاحب زمان
 شب شب قدر و دل من در کجاست؟!
 من دلم در کوفه همراه علیست
 خون به قلب دختر زهرا نکن
 امشب شد میزبان مرتضی
 میهمان دختر زهرا پدر

آفتابی میهمان ماه شد
 آن امام مهربان ساده زیست
 در دلش انگار یاد یار کرد
 در دلش آشوب بود و زمزمه
 شد دل دختر دوباره غرق خون
 شد سحر، حیدر کمر را بست باز
 می‌شنید از درب‌ها، دیوارها
 امشب ای شیر خدا، مسجد نرو!
 حیدر اما راهی کوچه شد و
 خویش را آماده بهر یار کرد
 سمت کعبه، کعبه اهل نیاز
 تا که او را دشمنش در سجده دید
 ابن ملجم آن لعین بی‌حیا
 باز قلب آفرینش آب شد
 ناله محراب را مسجد شنفت
 قد قتل، از عرش می‌آمد بگوش
 اهل عالم! رشته شد ارکان دین
 مجتبی این را شنید و دلپیش
 صبحدم در پیش چشمش تار شد
 وای از وقتی که شاه کربلا
 آه از چشمان بر در دوخته
 دید وقتی دختر شیر خدا

اُم کلثوم سفره دار شاه شد
 سفره افطار را دید و گریست
 باز با نان و نمک افطار کرد
 بارها گفت: «ادرکینی فاطمه»
 تا شنید «اَنا الیه راجعون»
 تا رود مسجد به محراب نماز
 از لب مرغان، لب مسمارها
 مرتضی ای مرتضی! مسجد نرو!
 با دلی شیدا به مسجد آمد و
 قاتلش را هم خودش بیدار کرد
 گفت اذان و شد مهیای نماز
 ناگهان شمشیر جهلش را کشید
 ضربتی زد بر سر شیر خدا
 مقتل شیر خدا محراب شد
 مرتضی فُزْتُ و رَبِّ الکعبه گفت
 ناله جبریل آمد در خروش:
 گشته شد دیگر امیرالمؤمنین
 باز هم در کوچه‌ها افتاد پیش
 گفت داغ مادرم تکرار شد
 دید غرق خون سر شیر خدا
 دختری در داغ مادر سوخته
 مرتضی را غرق خون با مجتبا

از سویدای جگر آهی کشید	گفت یارب باز فصل غم رسید
داغ روی داغ، یارب صبر ده	بر دل بریان زینب صبر ده
دلخوشی‌هایم همه رفته ز دست	از برایم دو برادر مانده است
آه اگر یک روز از غم تا شوم	بی‌حسین و بی‌حسن، تنها شوم
آه اگر روزی به صحرایی عجیب	بی‌برادر گردم و گردم غریب
آه اگر در قتلگه با شور و شین	بین قاتل‌ها شود تنها حسین
آه اگر بر حنجرش خنجر رود	از تنش بر روی نیزه سر رود ^۱

شاعر: محمدجواد شیرازی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

چه در هم کرده قاتل مصحف قرآن زینب را	به خانه برده‌اند از سوی مسجد جان زینب را
همه با چشم گریان می‌روند از خانهٔ مولا	چه می‌فهمد کسی حال دل ویران زینب را
تمام دختران بابایی‌اند و خوب می‌فهمند	چگونه این غم عظمی شکست ارکان زینب را
دل بی‌رحم شهرکوفه بنگر خوب، شاهد باش	که این داغ و بلا هم کم نکرد ایمان زینب را
اگر خواهی ببینی روح زهرایی زینب را	ببین پای ولی، قربانی طفلان زینب را
الهی بگذرد این غصه و یک لحظه هم دیگر	نبیند شهر کوفه دیدهٔ گریان زینب را
الهی این برادرها همیشه محضرش باشند	کسی خاکی نبیند لحظه‌ای دامن زینب را
الهی تا نبیند آسمان کربلا بر نی	سر از تن جدای دلبر عطشان زینب را

^۱ . ابیات زیر به دلیل غیر مستند بودن و مغایرت با روایات معتبر حذف شد همانگونه که کتب انساب الأشراف ج ۲ ص ۴۹۴ و تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۵۶ و تذکره الخواص ص ۱۵۹ به نقل از امام مجتبی آمده است امام حسن نیز همراه امیرالمؤمنین بوده است، ضمن اینکه خیلی بعید است که امام حسن و امام حسین در هنگام نماز در مسجد نبوده باشند.

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

زنده شد خاطره مادر خون آلوده
تا ببندی سر این حیدر خون آلوده
بعد از آن کوچه و نیلوفر خون آلوده
سینه مادر و میخ در خون آلوده
چه کند زینب و این پیکر خون آلوده
وای از کربوبلا و پر خون آلوده
چشمش افتاد به موی سر خون آلوده
جمع شد قافله ای دختر خون آلوده
گوشوار و سپر و معجر خون آلوده

باز هم خانه و یک بستر خون آلوده
شیرمرد احد افتاده کجایی زهرا
این سروصورت خونین شده هم ارثی شد
ریشه هرچه بلا آن در و دیوار شده
مثل پهلوی سر پاشیده زهم خوب نشد
دور زینب همه هستند همه محرمها
در سرازیری تل روبروی شمر رسید
خوب شد خورد به تاریکی شب غارتها
می فروشند در این کوفه سر بازارش

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن کردی

چقدر خون جگر میرود از فرق سرت
باورم نیست چنان تا شده امشب کمرت
پرده برداشته از راز دل خون جگرت
مثل مادر شده دیگر به خدا چشم تَرَت^۱
پهلوی زخمی یاس است مگر در نظرت؟
خوب در کار عصا تجربه دارد پسرت
آتش و داغی مسمار شده جلوه گرت

کوچه در کوچه دلم ریخته بر دور و برت
پیش من راه برو بی کمک از حسنین
نالۀ سوخته فزت و رب الکعبه
چشمت از ضربه شمشیر چه کم سو شده است
پنجه بر شأنۀ دیوار نکش راه برو
مجتبی باز عصای دگری گردیده
حتم دارم که در آن لحظه تیغ و محراب

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

چشمت از ضربه شمشیر چه کم سو شده است

مثل زهرا شده دستان تو چشم دگر

شاعر: علیرضا وفایی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

در اسم، اگر چه ما مسلمان هستیم شرمندۀ دین و روی قرآن هستیم
 با بار گناه رو به تو آوردیم سوگند به جان تو پیشیمان هستیم
 (العفو) به حق مرتضی می‌گیرد شاگرد کلاس درس سلمان هستیم
 در سجده آخرت علی، یادم کن گفتند که می‌روی پریشان هستیم
 ما از رمضان مُحَرَّمی می‌سازیم ما سینه زنان اهل ایران هستیم

از کوفه چقدر بوی غم می‌آید

گلبنانگ عزا قدم قدم می‌آید

در شهر بلا، نبوده و نیست امان آشوب شده در همه ذرات جهان
 سجاده و محراب به تو گریانند از بسکه غم انگیز شده لحن اذان
 دستان سیاهی از جهنم آمد آمد بزند بهار را، رنگ خزان
 از مسجد کوفه بوی خون می‌آید امروز نماز صبح را، خانه بخوان
 گفتند: **تَهَدَّمَتْ!**^۱ دل عالم ریخت ارکان هدی که جای خود داشت، چنان

دلشوره به جان آسمان‌ها افتاد

خیبر شکن قبیله از پا افتاد

غرقابۀ خون شده است بال و پر تو دیگر رمقی نمانده در پیکر تو
 ای آنکه همیشه زرهات بی‌پشت است از پشت زدند، تیغ را بر سر تو

۱. فَقَالَتْ لِي سَمِعْتُ نَاعِيًا يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ: تَهَدَّمَتْ وَاللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَى؛ وَانْطَمَسَتْ وَاللَّهِ أَعْلَامُ التَّقَى؛ قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى؛ قُتِلَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى قَتْلَهُ أَشَقَى الْأَشْقِيَاءَ ترجمه: راوی گوید شنیدم منادی ندا داد با صوت بلند که: به خدا سوگند که ارکان هدایت در هم شکست؛ نشانه های تقوی محو شد و ستون‌های محکمی که میان خالق و مخلوق بود گسیخته گردید، پسر عموی محمد مصطفی کشته شد؛ علی مرتضی به شهادت رسید، سید اوصیاء شهید شد؛ بدبخت‌ترین اشقیاء او را به شهادت رساند

با این سر و وضع میروی خانه خویش
صد بار دهد جان ز غمت دختر تو^۱

یکبار نگاه زینبت دیده بلا
آن روز شکستند ز زهرا پهلوی

آن قصه جانگداز تکرار شده
امروز هجوم تیغ، مسمار شده

از کوفه و سر شکستنش بیزاریم
از کوچه تنگ خاطره، بد داریم

با نیمه اشاره‌ای به هم می‌ریزیم
ما گریه کنان روضه مسماریم

یکبار مدینه، کوفه، یکبار به شام
ما زخم کدام روضه را بشماریم

بس بود برای ما همان یک کوچه
هیئات! به فکر کوچه و بازاریم

بُردند نوامیس تو را بزم یزید
آشفته داغ مجلس اغیاریم

آن خیر ندیده‌ها جنایت کردند
بر آل علی بسی جسارت کردند

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا شکوهی

چو بر آیینۀ خورشید می‌شد بغض شب پیدا
به نبض سینۀ مهتاب دیدم تاب و تب پیدا

دریغا! صبح فردا از «غم بدرود» خواهد شد
غمی سنگین به دل‌های یتیمان عرب پیدا

طلوع سجده‌اش را آیه‌ای از خون تلاوت کرد
کسی که شد به قلب کعبه در ماه رجب پیدا

پس از کوچ تو از پس‌کوچه‌های شهر، می‌گردد
چراغ اشک روی سفره چون، نان و رطب پیدا

علی! بعد از حضور خطبه‌های گرم و شیوایت!
زمان هرگز نخواهد کرد سطری از ادب پیدا

۱. ابیات زیر به جهت حفظ بیشتر شأن اهل بیت تغییر داده و اصلاح شد

بیچاره دل مضطرب دختر تو

با این سر و وضع میروی خانه خویش

بر تک تک بانوان جسارت کردند

آن خیر ندیده‌ها جنایت کردند

شاعر: رضا باقریان	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

یادش بخیر شهر و دیاری که داشتم با فاطمه اسیر غریبی نمی‌شدم ز هرا یگانه بود و برایم قرار بود آئینه جمال خداوندگار بود با این همه، میان همان کوچه‌های تنگ دستی پلید آمد و با تازیانه‌اش بسکه رمق ز فاطمه‌ام تازیانه برد پر زد پرستوی من و از آشیانه رفت اشک من و حسین و حسن بود نیمه شب ای چاه کوفه، فاطمه را بی‌هوا زدند	باغ فدک نه، باغ بهاری که داشتم یادش بخیر دلبر و یاری که داشتم یادش بخیر تاب و قراری که داشتم یادش بخیر آینه داری که داشتم بشکست آن غرور و عیاری که داشتم از من گرفت دار و نداری که داشتم افتاد روی خاک، نگاری که داشتم من ماندم و همان دل زاری که داشتم شمع و چراغ خاک مزاری که داشتم پیش حسن میان همان کوچه‌ها زدند

شاعر: حسن لطفی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

تا تَرَک خورد سرش دخترش افتاد زمین بیشتر تیغ فرو رفت میان آبرو به سرش خورد ولی پهلوی او درد گرفت گس نفهمید که عباس چگونه آمد خواست تا خانه زینب روی پا راه رود دخترش دید زمین خوردن بابایش را چقدر از روی تل تا لب گودال دوید دید پائین قدم‌های سنان می‌خندید	دست بگذاشت روی معجزش افتاد زمین تا که از ضرب علی با سرش افتاد زمین دید از ضربه در همسرش افتاد زمین بارها تا برسد محضرش افتاد زمین دو قدم رفت ولی پیکرش افتاد زمین دخترش دید و، خودش آخرش افتاد زمین چقدر بین همه خواهرش افتاد زمین دید بالای سرش مادرش افتاد زمین

شاعر: محمود ژولیده	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

گویا نوشته‌اند شهادت برای تو قالب تهی مکن که نبینم عزای تو مخفی کند ولی ز همه مجتبیای تو این کاسه‌های شیر نباشد دوی تو گرچه نشسته‌اند یتیمان بیای تو عهد تو را وفا نکند بی‌وفای تو کوفه دهد جواب همه خوبیای تو آید تلافی‌اش به سر بچه‌های تو بازینبت حساب شود ماجرای تو سنگ است و اهل بیت تو و ابتلای تو	بابا بمان که هستی زینب فدای تو مانند روز آخر مادر شدی پدر^۱ گویا جواب کرده طبیب حسین را دارد عجیب این دل من شور می‌زند انگار اعتماد ندارم به کوفیان گاه می‌رسد خبری از نگاهشان این شیر را بنوش ولی یا علی! بدان شبها که آمدی به در خانه‌های ما بسیار خوب چهره ما را بخاطرت حالا قرار ما سر دروازه‌های شهر

شاعر: سیدمهدی میری	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فاع

وقتی شرار کینه از تیغ جفا ریخت سر باز کرد آخر ز سر روی عبا ریخت با خون پیشانی به هنگام دعا ریخت یعنی ستون عرش، پای مقتدا ریخت با اشک چشمی که برای مرتضی ریخت با حب حیدر از نجف تا کربلا ریخت	آتشفشان از کوه غربت بی‌صدا ریخت زخمی که در کوچه نشد باز از غریبی در بین سجده استخوان‌های شکسته "فزت ورب الکعبه" مسجد غرق خون شد زهرا میان عرش کوثر را بنا کرد رزق تمام عاشقانش را خداوند

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر و حفظ بیشتر حرمت حضرت زهرا بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: یوسف رحیمی

ندارد قلبش آرام و شکیبی به لب دارد عجب امن یجیبی
چه کردی با دل پُر درد مولا غریبی، ای غریبی، ای غریبی

غمش هر دیده را خونبار می‌کرد اگر یاد از در و دیوار می‌کرد
برای خاطر زخم دلش بود که با نان و نمک افطار می‌کرد

اسیر رنج و غربت بود یک عمر دلش لبریز حسرت بود یک عمر
علی حاجت‌روا شد امشب ای تیغ که بی‌تاب شهادت بود یک عمر

دل عالم از اندوهت لبالب نگاهی کن به بی‌تابی زینب
تمام شهر دلتنگ است مولا! بخوان مولای یا مولای امشب

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: قاسم نعمتی

امشب شب سقایی یعسوب دین است پیمان‌ها دست امیرالمؤمنین است
بر تشنه کامان حرم سقااست حیدر بر حضرت زهرا قسم آقااست حیدر
او صورت انسانی الله باشد او کاشف‌الکرب رسول الله باشد
او جلوه ربّانی شب‌های قدر است او مشک بر دوش آمده، سقای بدر است
او را تمام عرشیان تکریم کردند خیل ملائک بر علی تعظیم کردند
پیدااست قد و قامتش در دشت، صد شکر سقای حق با دست پُر برگشت، صد شکر
روی سخن با آن امیر عالمین است تنها خجالت بهر سقای حسین است
در علقمه عباس عمود آهنین خورد در خیمه زینب ناله کرد و بر زمین خورد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد مبشری

وجه خدای والی والا بُود علی
زیباترین نشانه ز بالا بُود علی
زخمی طعن مردم دنیا بُود علی
سردار بی‌سپاه و توانا بُود علی
از بس غریب و وارث طاها بُود علی
تا گویدت چگونه به نجوا بُود علی
بوده نشان این که چه تنها بُود علی
یعنی که سوی جنتِ اعلیٰ بُود علی
یعنی که کشته غم آن جا بُود علی
تنها صدای سینه شیدا بُود علی
با هر تپش ندای دل ما بُود علی

ذکر علو عالی اعلا بُود علی
بیش از همه شناسد اگر راه آسمان
با آن همه کمال و مقام از خدای عشق
در کوفه و مدینه کسی یاریش نکرد
تنها کسی که یاری او کرده فاطمه‌ست
از چاه کوفه حال غریبی او بپرس
صدها سلام او که جوابی به خود ندید
فُزت و ربّ او ز رهایی نشانه داشت
قلبش مدینه بود و سرش زخم کوفه دید
بر قلب من که ذکر علی نقش بسته است
گر سینه را شکافی و قلبم کنی نظر

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن ناصحی

به مسجد می‌برد با خود علی امشب شهادت را
فرادا می‌کند در سجده دوم جماعت را
که سوزانده‌ست عمری در فراقش خواب راحت را
ندیدم هیچ‌جا از تیغ، تا این حد سماجت را
میان مرگ با انسان ندیدم این قرابت را
مگر گویاتر از این بود تفسیر قیامت را؟
علی می‌خواست دریا بیم معنای سعادت را

به مسجد می‌رود معنا کند روح عبادت را
دلیل محکمی دارد اگر در داخل محراب
مگر این‌بار در بستر بخوابد ساعتی آرام
برای کشتنش از بدر تا محراب، راه افتاد
چنان آغوش واکرده‌ست رفتن را که تا امروز
سحر، در کمتر از یک لحظه ارکان هُدی لرزید
رها شد نغمه «فزت و رب الکعبه» در عالم

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مهمان دختر است علی، جز نمک نخورد
دختر به گریه گفت که مهمان من مرو
پیش یتیم‌ها پدری سر به زیر رفت
مسجد رسید روضه خود را به پا کند
تا ضربه خورد بغض پریشانی‌اش شکست
جبریل پیش ضربه او شهپرش گرفت
أفتاده است بر روی سجاده پیکرش
محراب غرق آتش و سیلی و دود شد
خَم شد گمان کنم که به دیوار خورده است
خون می‌چکید از سر و روی و محاسنش
روی عبا ی سرخ ولی خانه می‌رود
آهسته گفت آه عبا را رها کنید
ماندم حسن که زیر بغل‌هاش را گرفت
اینبار شکر که زینب عبا ندید

یک ظرف شیر بود ولی جز نمک نخورد
شالش گرفت حلقه در: جان من مرو
این بار آخر است که با ظرف شیر رفت
مسجد رسید قاتل خود را صدا کند
تا ضربه خورد صفحه پریشانی‌اش شکست
از بس شدید بود که زهرا سرش گرفت
أفتاده مثل فاطمه‌اش وای با سرش
سر ضربه خورد گوشه چشمش کبود شد
شاید به پهلویش نوک مسمار خورده است
زهرا رسیده بود، در آغوش محسنش
چشم انتظار دارد علی خانه می‌رود
زینب دم در است؛ مرا روی پا کنید
یا باز چشم زینب کبراش را گرفت
اینبار شکر که او بوریا ندید

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

تا صبح گردِ بسترت آرام می‌پریم
شد قسمتم دوباره پرستاریت کنم
از بس که قطره قطره خون‌ات گرفته‌ام
شکر خدا که خون سرت بند آمده

شاید بمانی در بر من سایه سرم^۱
بابا بگویم و تو بگویی که دخترم...
خون لخته بسته است تمامی معجرم
دیدم چه کرد چادر خاکی مادرم

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن

شاعر: حسین واعظی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیل فاعلن

کوفه اینجا نشسته در گذرش
 کوچه در کوچه زود می‌پیچد
 حجم داغش ز صورتش پیدا است
 عاشقان با هم اند، می‌ریزد
 همه گریه‌ها ز خوشحالی است
 حکم داغ برادران است این
 در و دیوار خوب می‌فهمند
 مثل ابر بهار می‌گرید
 زینبش را اسیر می‌بیند
 چیست غیر از آستین پاره
 دَخَلَتْ زینب و علی ابن زیاد...

رو به شب می‌رود چرا سحرش
 در دهن‌ها مصیبت خبرش
 خون دل می‌خورد مگر جگرش..؟
 خون پهلوی فاطمه ز سرش
 همچنان خالی است دور و برش
 مصطفی هم شکسته شد کمرش
 آنچه را که گذشته از نظرش
 به لب چاک خورده پسرش
 آن زمانی که نیست بال و پرش
 زیر باران سنگ‌ها سپرش
 خورد از روی نی زمین قمرش

شاعر: وحید قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

غم، از غم صدای شما گریه می‌کند
 شب که پناه می‌بری از بی‌کسی به چاه
 کوفه مدینه نیست! ولی کوچه، کوچه است
 یک کیسه قدیمی نان و رطب مدام
 مهمانی آمدی، کمی از شیر هم بخور
 دستم به دامن، نرو بدبخت می‌شود
 از داغ موی سوخته پشت در، هنوز

سر روی شانه‌های شما گریه می‌کند
 مهتاب پا به پای شما گریه می‌کند
 هر وصله عبای شما گریه می‌کند
 دنبال رد پای شما گریه می‌کند
 ظرف نمک برای شما گریه می‌کند
 پشت سرت گدای شما گریه می‌کند
 گیسوی بی‌حنای شما گریه می‌کند

شاعر: مسعود اصلانی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

آسمان بود و علی بود و شب و غمهایش	گردی از غصه نشسته به روی سیمایش
آخرین سفره افطار علی فرق نکرد	باز هم نان و نمک در عوض خرمایش
میهمان بودن بابا خوشی دختر بود	داشت دلشوره سختی ز غم بابایش
چقدر چشم به بالای سرش می‌دوزد	پُر درد است چرا زمزمه لبهایش
بی‌قرار است و از این حالت او معلوم است	زنده شد در نظرش خاطره زهرایش
رفت مولا طرف مسجد و باخود می‌برد	عالمی را طرف حادثه فردایش

سالها رنج و غم از صوت اذانش پیداست

اشهد انّ علی زخمی داغ زهر است

آسمان پای غم بال و پرش ریخت به هم	و زمین بر اثر چشم ترش ریخت به هم
می‌کشد آه علی قلب زمان می‌سوزد	چه تبی داشت؟ فلک بر اثرش ریخت به هم
نوبت سجده آخر شد و واویلا شد	تیغ بالای سرش؛ دور و برش ریخت به هم
ضربه‌ای سخت به فرق سر او کوبیدند	استخوان باز شد و فرق سرش ریخت به هم
دل محراب پر از خون و زمین خون و محاسن خونی	بین خون دید پدر را پسرش ریخت به هم
طرف خانه علی را به چه حالی بردند	زینب از دیدن وضع پدرش ریخت به هم

بین چشمان پدر اشک خدا را می‌دید

سالها مانده ولی کرب و بلا را می‌دید

سر و کارش به غم سوختنی می‌افتد	پای زخم بدن بی‌کفنی می‌افتد
دیدن زخم برادر جگرش را سوزاند	یاد زخم بدن پاره تنی می‌افتد
دست و پا می‌زند و دشمن بی‌احساسش	با دم تیغ به جان بدنی می‌افتد

سر و کار نوک یک نیزه لب تشنه خون
 به کویر پُر خون دهنی می‌افتد
 سر او را به سر نیزه زدند و دیدند
 چشم او خیره به چشمان زنی می‌افتد
 وقت غارت شدنش آه به دست قاتل
 خواهری دید عقیق یمنی می‌افتد
 از تنش پیرهنش را که به غارت بردند
 دختران حرمش را به اسارت بُردند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: رحمان نوازنی

صورت خیس خودش را طرف چاه گرفت
 آسمان تیره شد از بس که دل ماه گرفت
 بر سر سفره کمی درد دل خود را گفت
 یک نفس گفت؛ ولی آینه را آه گرفت
 راه افتاد مسیحا که نفس تازه کند
 زیر سنگینی گامش نفس راه گرفت
 خانه آوار شد و روی قدم‌هاش افتاد
 اشک هی آمد و تا پای قدمگاه گرفت
 سمت در رفت ولی در به تقلاً افتاد
 و از این حادثه یک فرصت کوتاه گرفت
 درب بسته شد و قلاب به پهلوش گرفت
 روضه‌ای شد که دل حضرت درگاه گرفت
 باز هم روضه دیوار و در و یک مادر
 ...باز با دختر خود ذکر "وا اُمّاه" گرفت
 لحظه‌ای بر در این خانه به زانو افتاد
 اشک بر فاطمه را توشه این راه گرفت
 وقت رفتن شده بود و سحرش آمده بود
 پا شد و جلوه "یا فالق الاصباح" گرفت
 رفت و وقتی که تنش حالت دلخواه گرفت
 رفت معشوق خودش را بکشد در آغوش
 آتشی که به دل سنگ و پر کاه گرفت
 بوسه‌ای زد به سرش تیغ و تنش آتش شد
 آن چنان که دل محراب و دل ماه گرفت
 مثل زهرا به زمین خورد و به سجده افتاد
 خم شد و دست به پهلوش به ناگاه گرفت
 آه یک دست بر آن فرق شکسته که گذاشت
 عاقبت حاجت خود را اسد الله گرفت
 پا شد و رو به مدینه شد و با فاطمه گفت

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

کشتی عالم ایجاد به موج خطر است چرخ را توطئه‌ای باز مگر زیر سر است
کوفه از نقشه شوم دگری با خبر است دل شب جانب مسجد شبی رهسپر است

تیغ در جامه نهان جانب مسجد پوید

گام گامش سخن از فاجعه‌ای می‌گوید

شرر از فاجعه برق نگاهش ریزد تیره گی از دل تاریک و سیاهش ریزد
خشم دادار ز تصمیم گنااهش ریزد آسمان خون بنگر بر سر راهش ریزد

با شتاب از همه جا روی به مسجد آرد

نقشه ریختن خون علی را دارد

کاش گردد ز سماء صاعقه نازل شب کاش از پنجه غم پاره شود دل امشب
یا سر راه بگیرد به قاتل امشب یا علی را بنشانید به منزل امشب

چه به تعجیل ز ره مهر جهان تاب آید

نگذارید که مولا سوی محراب آید

آسمان ناله خدا را ز دل تنک بزن شیشه عمر قدر را ز قضا سنگ بزن
کوفه آتش بخود از بردن این ننگ بزن حلقه در به کمر بند علی چنگ بزن

مرغکان سخت به منقار عبایش گیرید

ورنه فردا همگی نوحه برایش گیرید

مظهر صبر خدا داده ز کف تاب امشب چه به تعجیل رود جانب محراب امشب
چشم خود پور مرادی زده بر خواب امشب تا به تیغش دهد از خون علی آب امشب

امشب از اشک رود هستی عالم بر آب

مسجد کوفه بخود آی و علی را دریاب

شده نزدیک که طوفان همه جا را گیرد زلزله قامت ارکان هدی را گیرد
موج خون دامن محراب دعا را گیرد یک نفر نیست ره شیر خدا را گیرد

منبر و مسجد و محراب بر آرید خروش

آخر ای مسجدیان از چه نشستید خموش

آه مولا بسوی بیت خدا گام نهاد پای در قتلگه خویش سر انجام نهاد

داغ هجران به دل امت اسلام نهاد دست بر گوش قدم بر زیر بام نهاد

گویی آخر سخنش را بجهان می گوید

نه چه جانسوز و دل انگیز اذان می گوید

عاشق این است که از شوق وصال یارش خصم را خواند و از خواب کند بیدارش

خبر از سر ضمیرش دهد و از کارش تا به تأخیر نیفتد شرف دیدارش

زودتر از همه بشتابد و قامت بندد

نشود قامت او دست قیامت بندد

اوست آرام ولی ارض و سماء می لرزد جز دل او همه عالم به خدا می لرزد

مسجد و منبر و محراب و دعا می لرزد دست و تیغی است که در موج فضا می لرزد

جان حق در خطر افتاده خدا می داند

یک نفر نیست که تیغ از کف او بستاند

آسمان شعله، فضا دود، زمین زلزله شد عالم نامتناهی همه جا ولوله شد

کوفه تنها نه؛ که در عرش بپا غلغله شد حامل وحی بفریاد در آن مرحله شد

شاهد حُسن خدای ازلی را کشتند

آه ای مسجدیان آه علی را کشتند

این نظام است که یکباره بهم افتاده یا وجود است که در بیم عدم افتاده

لوح آغشته به خون گشته قلم افتاده علی از پای به شمشیر ستم افتاده

رفته از هوش و همه دیده بسویش دارند

شاید از اشک حسن باز بهوشش آرند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن	قالب شعر: غزل	شاعر: غلامرضا سازگار
چون شمع سوخته نور پراکند و آب شد بر این شهید، ظلم و ستم بی حساب شد حتی به غربتش جگر خون کباب شد یا فاطمه! دعای علی مستجاب شد جرمش مگر چه بود که از خون خضاب شد؟ سهم تراب، خون سر بوتراب شد ای وای! چار رکن هدایت خراب شد پیوسته بر علی ز رعیت عذاب شد هم خصم بهر کشتن او در شتاب شد بر رهبری که پیر به فصل شباب شد	خون جبین به گلشن حُسنش گلاب شد از خون او به دامن محراب، نقش بست شمشیر، گریه کرد به زخم سر علی محراب! ناله از دل خونین کشید و گفت: مویی که شد سفید ز هجران فاطمه هرکس گرفت سهم خود از دست روزگار فرق علی دوتا شد و جبریل صیحه زد هر پادشه ستم به رعیت کند ولی هم شیر حق برای شهادت شتاب داشت میثم! سرشک دیده و خون جگر کم است	

شاعر: محمدحسن بیات لو	قالب شعر: مثنوی	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
شب بود و شهر کوفه پُر از آه و درد بود شب بود و ظلمتی که فضا را گرفته بود مردی غریب سوی مصلی روانه بود می رفت و آسمان هم از این درد می گریست غیر از غم مدینه به لب صحبتی نداشت تنهاترین، غریب ترین مرد کوفه بود عمری ز خاطرات مدینه کباب شد هم بازی تمام یتیمان کوفه بود پایان رسیده لحظه چشم انتظاری اش	حال و هوای کوفه غم انگیز و سرد بود از بار غم تمامی دل ها گرفته بود دریای دیدگان ترش بی کرانه بود مردی که در نهایت قدرت؛ غریب زیست غیر از وصال فاطمه اش حاجتی نداشت کیسه بدوش کوفه و شبگرد کوفه بود تنها انیس راز دلش چاه آب شد فکر غذا و سفره بی نان کوفه بود دلشوره داشت زینب از این بیقراری اش	

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

ز خوشن آبرو دادند بیت حق تعالی را
 که بعد از فاطمه زندان خود می دید دنیا را
 چو شمع انجمن گشتند آن تنهای تنها را
 الا یا اهل عالم تسلیت، گشتند مولا را
 به زخم خویش حس می کرد اشک چشم زهرا را
 ز رویش هرچه یاران پاک می کردند خون ها را
 که از خون لالمگون کردند آن رخسار زیبا را
 که چشم دختر زهرا نبیند زخم بابا را
 که بخشید آبرو با خون خود شب های احیارا
 !علی با چهره خونین شفاعت می کند ما را

ادا کردند هنگام عبادت حق مولا را
 از آن فزت برب الکعبه گفت و چشم خود را بست
 میان دوستان هم انفرادی بود زندانش
 ز جبریل امین برخواست این فریاد بر گردون
 علی بی هوش در محراب خون افتاده بود اما
 دوباره از درون زخم او فواره می زد خون
 الهی تا قیامت خون بگرید چشم زیبایی
 حسن جان! فرق مولا را ببوشان پاسداری کن
 سلام سجده تا صبح جزا تقدیم مظلومی
 گنه کردی مشو مأیوس از عفو خدا میثم

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلا

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

به هر قنوت برای همه دعا کردم
 به قلب سوخته هر شب خدا خدا کردم
 ببین چه محشری از عاشقی به پا کردم
 عجیب یاد تو و داغ کوچه را کردم
 ببین به صورت خونین تو را صدا کردم
 ببین به عهد چهل ساله ام وفا کردم
 دو شانه حسنین خودم رها کردم
 اشاره جانب گودال کربلا کردم
 به پیش دیده زینب گلو بریده شود

میان قبله محراب ناله ها کردم
 برای اینکه به وصل حبیبه ام برسم
 گرفته مسجد کوفه شمیم تو زهرا
 میان گودی محراب تا زمین خوردم
 تو گیر کردی و نام مرا صدا کردی
 عزیز من به تو گفتم که بی تو می میرم
 دلم ز بس نگران نگاه زینب بود
 محارمند کنون دور دخترم اما
 تمام شاخه گلانش به نیزه چیده شود

شاعر: مهدی مقیمی

قالب شعر: چهار پاره

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

نمک و شیر را به دستش داد
گفت ای دخترم کجا دیدی
دخترش دست را جلو آورد
تا که در هم نگاهشان گره خورد
گفت بابا که دخترم امشب
از روی سفره شیر را بردار
بعد افطار با دو دیده خیس
حال بابا عجیب بود عجیب
دید هر لحظه بی قرارتر است
خیره می شد به آسمان، می خواند
شب به نیمه رسیده و دیگر
کودکان گرسنه منتظرند
پس عبا را به دوش خود انداخت
مثل هر شب پس از " به نام خدا
در دلش مجلسی ز روضه به پا
فقط انگار روضه خوان کم داشت
سمت مقصد، علی که حرکت کرد
در برایش چه روضه ای می خواند
شعله ها را کمی خنک تر کرد
در هیاهوی روضه های در

با هزار و یک آرزو دختر
دو غذا روی سفره حیدر
تا نمک را ز سفره بردارد
دید بابا دوچشم تر دارد
زخم های دلم عمیق تر است
که علی با نمک رفیق تر است
گرچه با دخترش تبسم کرد
دخترش دست و پای خود گم کرد
آن ابرمرد بی نظیر و شجاع
زیر لب آیه های استرجاع
موقع رفتن امیر شده
حرکت کن علی که دیر شده
کیسه را پر ز نان و خرما کرد
یک توسل به نام زهرا کرد
باز با قصه جوانش شد
درب و دیوار روضه خوانش شد
ناگهان چشم اوبه در افتاد
یاد گیسوی شعله ور افتاد
اشک چشمان حیدر کرار
نمکی هم به روضه زد دیوار

بعد مرغابیان داخل صحن
حرف میخ دری وسط آمد
قلب حیدر رها شد از کوفه
تیزی میخ یکطرف، وای از
مرتضی ناگهان به خود آمد
پای خود را درون کوچه گذاشت
بعد از آن بین کوچه تاریک
در سکوت شبی پر از غصه
قلبش از بی وفایی محض
بی وفایی هوای خواندن کرد
کیسه کم کم سبک شد ومولا
داشت کم کم دم اذان می شد
آسمان و زمین همه محو
سمت مسجد روانه شد حیدر
رکعتی با خدای خود دل داد
بین محراب غرق خون خود
بی رمق گفت وای اگر بپند
کاش می شد سرم شود بسته
روضه اینجا رسید و دلخونها
روضه خوانهای شعر نوزدهم
یا علی زینب تو تاب نداشت
لیک خواهد رسید آن روزی

میخ در سد راه مولا شد
در دل بوتراب غوغا شد
رفت سمت مدینه زهرا
داغی میخ وسینه زهرا
میخ را از عبای خود وا کرد
یاد کوچه دوباره غوغا کرد
در دلش شور و همه افتاد
یاد تشییع فاطمه افتاد
تک تک مردمان کوچه گرفت
روضه را از دهان کوچه گرفت
سهم خرماي کودکان را داد
کاخرین قرصهای نان را داد
قدرت گام استوار علیست
ابن ملجم در انتظار علیست
بعد افتاد روی سجاده
فاتح خیبر است افتاده
غرق خون پیکر مرا زینب
تا نبیند سر مرا زینب
دل به دریای رستخیز زدند
همه به کربلا گریز زدند
که شکسته سر تو را ببیند
که سری را به نیزه ها ببیند

شاعر: مهدی مقیمی

قالب شعر: قطعه

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

خوب کردی که سر سفره نمک هم داری
همسر من که زمین از نفسش بر پا بود
داغدار بود و به کار احدی کار نداشت^۱
خلق شد عالم هستی به وجود زهرا
پشت در رفت حمایت کند از من ورنه
جای حیدر کمک از فضا گرفت و برخاست
با نسیمی رُخ گلبرگِ گُلَم لک می‌شد

چون که زخم دلم امشب به نمک داشت نیاز
به مناجات شبش حور و ملک داشت نیاز
مهربان بود و به سوداش، فلک داشت نیاز
به دعاهاش، سما تا به سمک داشت نیاز
یک چنین فاطمه‌ای کی به فدک داشت نیاز
پشت در سقط چنین شد به کمک داشت نیاز
تو بگو برگ گل یاس به چک داشت نیاز؟!

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

باز شد قرآن شب احیا ز فرق نازنینش
دست شیطان ناگهان از آستین گردید بیرون
صبحدم در دامن محراب خون نقش زمین شد
مرغ آمینش به پرواز آمد و با روی خونین
سال‌ها بود استخوان در حلق و خار غم به چشمش
او که بر خاک زمین افکند گردان زمان را
کو پیمبر تا ببیند در دل محراب کوفه
دیده‌ای سوی حسن چشم دگر سوی حسینش
تبغ: بران زهر: سوزان، زخم: کاری چهره: خونین
یا علی سوزی به «میثم» ده که تا دارد حیاتی

زخم عترت را همه دیدند در زخم جبینش
گشت مردی را که بودی دست حق در آستینش
آن امامی که زمین بوس آمدی روح‌الامینش
خواند در آغوش خود ذات خداوند مبینش
آن امامی که نبودی در محبت کس قرینش
آسمان یکباره زد با داغ زهرا بر زمینش
بعد عمری خون دل آخر چه شد با جانشینش؟
اشک بر رخسار و خون، جاری ز فرق نازنینش
لحظه لحظه بود بر لب ذکر رب‌العالمینش
از تو گوید از تو خواند با نوای آتشینش

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن

جایگزین بیت زیر کنید. **با خودش بود و به کار احدی کار نداشت** مهربان بود و به سوداش، فلک داشت نیاز

شاعر: حسین رضایی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بیا زینب تماشا کن تو مظلومی بابا را که نیلی گشته رخسارم بمانند رخ زهرا
 بیا زینب نگر فرقم نمی‌آید دگر بر هم شود با سینه پُر غم، پدر راحت از این دنیا
 بیا زینب گل بابا شنو صوتِ مناجاتم که دیگر نشنوی از من صدایی در دل شبها
 چنان زهرا شدم خسته که گشته ناله‌ام از جان خدایا ای خدا آماده‌ام طَلَّقْتُكَ دنیا

بیا امشب وصیت با تو دارم نازنین من

تو می‌مانی و ای وای از اسیری هم‌ره دشمن

بیا ای مونس بابا مریز اینقدر، اشکِ تر که ترسم از فراق من شوی همچون گلِ پرپر
 روم من نزد زهرایم تو و جان عزیزانم به استقبال من آمد نبی و هم‌رهش کوثر
 ز بعد من تویی بابا که در غم غوطه ور گردی فدای غصه‌های تو که می‌گردی چنین مضطر
 ز بعد من تو شاهد بر غریبی حسن باشی تماشای رخ زردش به قلبت می‌زند آذر

ز بعد من غم عشق و به یغما رفتنش بینی

حسین و نیزه و خنجر، دو صد زخم تنش بینی

تو می‌بینی برادر را که هم افسرده و زار است تو می‌بینی که گل‌های حرم آزرده از خار است
 تو می‌بینی همه لب تشنه و مشک حرم خالی تو می‌بینی که رفته ساقی و آزار بسیار است
 تو می‌بینی حسینت بر زمین افتاده و دشمن به تیغ کینه از روی جفا او را پرستار است
 تو می‌بینی حرم آتش گرفت و کودکان گریان میان خیمه‌ای سوزان امامت زیر آوار است

سخن کوتاه کنم زینب تو بینی بین طشت زر

سر ببریده یارت؛ شوی محو رخ دلبر

شاعر: حمید کریمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

ای نخل‌های خسته مولای شما رفت
گلدسته‌ها را نیست جز آوای ماتم
بهر یتیمان نان و خرمایی نیاورد
بر زهر تیغ ابن ملجم بس اثر ماند
آمد صدای قَدْ قُتِلَ از آسمان‌ها
از فُزَت رَبِّ الكعبه باشد آشکارا
سیمای مولا می‌کند تفسیر غربت
گل نغمه‌اش اِنَّا الیه راجعون بود
با روی گلگون قلب خون فرق شکسته

ای چاه‌های صبر دیگر مرتضی رفت
محراب را آن شور و آهنگ و دعا رفت
آنکس که می‌آورد نان سفره‌ها رفت
اما طبیب از دست و دارویش شفا یافت
از قلب‌ها بر آسمان؛ آه عزا رفت
در اوج غربت رهنمای ما سوا رفت
عدل مجسم رهبر آینه‌ها رفت
بهر ملاقات خدا شیر خدا رفت
مظلوم عالم در بر خیر النساء رفت

شاعر: سیدهاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

خون دل‌های علی گل کرد بر فرق سرش
آنکه عمری کرد دلجوئی ز پا افتاده را
مسجد و محراب و منبر در فروغی از خلوص
بعد زهرا با همان عشق و محبت بارها
کم کم از پا می‌فتاد این شمع و از غم زینبش
گفت عباسم علمدار حسین من تو باش
گفت با پروانه‌های خویشتن پنهان کنند
پُر شد از شهد شهادت تا که جامش عشق گفت
از سخن گفتن وفائی گر که کم شد خموش

می‌برد این دسته گل را برای همسرش
حال می‌ریزد گل از خون در میان بسترش
محشری دیدند در حال نماز آخرش
دید زهرا را ولیکن در نگاه دخترش
بال و پر میزد چنان پروانه در دور و برش
این وصیت‌نامه را بنوشت با چشم ترش
همچو زهرا نیمه شب در خاک غم خاکسترش
ساقی کوثر رود امشب به سوی کوثرش
قطره قطره اشک می‌افتاد روی دفترش

شاعر: غلامرضا شازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن

تیر محبّت تو را منم نشانه یا علی
 بار ولایت تو را به دوش دل گذاشتم
 ای ز دو دیده‌ام روان خون سرِ شکسته‌ات
 تو کز عطوفت دلت شیر دهی به قاتلت
 تو قهرمان خیبری چرا کنار بستری
 ای پدر یتیم‌ها، دو چشم خود ز هم گشا
 داغ تو کرده آتشم هر نفسی که می‌کشم
 فدای دیده‌ترت چه شد که مثل همسرت
 قسم به خون پاک تو، به قلب چاک چاک تو
 مرگ تو بود آن زمان که بین خانه دشمنان
 عمر تو یافت خاتمه در شب دفن فاطمه
 طوطی طبع میثمت یاد کند چو از غمت

گرفته بر زیارتت، دلم بهانه یا علی
 کوه معاصیم فتاد از سر شانه یا علی
 ای ز دلم گل غمت زده جوانه یا علی
 دست تهی کجا مرا، کنی روانه یا علی
 هما چگونه سر کند در آشیانه یا علی
 طفل یتیمت آمده بر در خانه یا علی
 شعله‌ آهت از دلم کشد زبانه یا علی
 شد بدن مطهرت دفن شبانه یا علی
 که گشته بارها تو را تیغ زمانه یا علی
 زدند همسر تو را به تازیانه یا علی
 بر جگرت ز داغ او مانده نشانه یا علی
 ناله دمد ز سینه‌اش جای ترانه یا علی

شاعر: حسن لطفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

در دلم آتشی از داغ تو بر پا شده است
 لخته خون بسته ببین چادر مادر امشب
 قاتل از شیر تو نوشیده به من میخندد
 باز يك گوشه حسن گرم زبان می‌گیرد
 دیدم آن روز در آن کوچه باریك چه شد
 وای از آن چهره که دیوار غمش را جس کرد

بیشتر از سر شب زخمِ سَرَتِ وا شده است
 قامتت سرخ شده، قامتِ من تا شده است
 یعنی ای کوفه نشین نوبتِ بابا شده است
 باز این خانه پُر از روضه زهرا شده است
 دیدم آن روز که يك مُشت مَهْيَا شده است
 آه از آن گونه که زخمی به رویش جا شده است

شاعر: علی سپهری قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

گفتند فرق فاتح خیبر شکسته شد فرقش نه... رکن دین پیمبر شکسته شد
 حالا که نیست فاطمه اش سر، شکسته شد تا زنده بود کی سر حیدر شکسته شد؟!
 در کوچه فاطمه سپر مرتضاش شد
 حالا که نیست اوج غریبش فاش شد
 حیدر اگر به بستر خود گریه می کند در لحظه های آخر خود گریه می کند
 تنها برای همسر خود گریه می کند بر آیه های کوثر خود گریه می کند
 سی سال قلبش از غم زهرا کباب شد
 سی سال با نگاه مغیره عذاب شد
 فرقش شکست، خانه ولی در خطر نبود زن پشت درب خانه و آن سو شرر نبود
 شکر خدا که دشمن او پشت در نبود این بار از مغیره و قنفذ خبر نبود
 شمشیر گرچه تا وسط گونه اش برید
 در روز دفن فاطمه آقا قدش خمید
 عمر علی سرآمده و آخرین شب است مولا میان بستر خود غرق در تب است
 حالا که قلبش از غم و غصه لبالب است دلواپس حسین و پریشان زینب است
 عباس تو بمان که نصیحت کند تو را
 درباره حسین وصیت کند تو را
 این کینه ها دو مرتبه تکرار می شود در کربلا حسین گرفتار می شود
 در قتلگه که معرکه دشوار می شود روباه هم شبیه سگ هار می شود
 از هر طرف به پیکر او حمله می کنند
 در پیش چشم مادر او حمله می کنند

تا سعی می‌کند که به زانوش پا شود سنگی دوباره سمت جبینش رها شود
 با نیزه جسم بی رمقش جا به جا شود از پشت عاقبت سرش از تن جدا شود
 عصر دهم به زخم دل ما نمک زنند
 طفلان و دختران حرم را کتک زنند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمود زولیده

فتح قلّه یقیناً، لَیْلَةُ البَدْرِ علی است	قلّه ماه مبارک، لَیْلَةُ القَدْرِ نبی است
علت پیروزی بدر علی هم، فاطمه ست	روح و جان لَیْلَةُ القدر نبی هم، فاطمه ست
ذکر زهرا، یا امیرالمؤمنین یا حیدر است	این شب بدر علی، این باده، جام کوثر است
این همان ذکری که شد ذکر شب قدر علی	چیست طوفانی که آمد در شب بدر علی
چون نسیمی می‌وزد از اهل جنت بر فلک	ذکر یازهرا و یا حیدر به لبهای ملک
بدر ثابت کرد، نصرت چون همیشه با علیست	اصلها ثابت حکایت کرد، ریشه با علیست
همچو باران ریخت، از شوقش، به رویش، اشکها	چون علی را دید، پیغمبر به دوشش، مشکها
مشک ساقی پیمبر، مشک ساقی حسین	یادم آمد روضه‌ای، از اشک ساقی حسین
بدریون سیراب اما کربلا، عباس، آه	نصرت حیدر کجا و نینوا، عباس، آه
بهر اصغر آب میجویند، ساقی! العطش	کودکان در خیمه میگویند ساقی! العطش
آب، نایاب و عتاب و وای از قحطی آب	تشنه لب طفل رباب و وای از قحطی آب
پس بساط بغض خود را جور دیدند، کوفیان	چشم سالار حرم را دور دیدند، کوفیان
کینه دیرینه آمد، چهره‌ها نیلی شدند	بغض روز بدر آمد، دستها سیلی شدند

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مثنوی وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

کیسه‌های نان و خرما خواب راحت می‌کنند
نخل‌ها از غربت و بغض گلو راحت شدند
ای خوارج، بهترین فرصت برای دشمنی ست
درد را با گریه‌های بی‌صدا آزار داد
عدل و ایمانش اگر بر خصم مشکل ساز بود^۱
دشمنانش در لباس دوست بسیارند و او
ساده‌گی سفره‌اش خاری به چشم شهر بود
نیمه شب‌ها کوچه‌ها را عطر آگین می‌کند
حرص اهل مکر، از بنده نوازی علی ست
گام در راه فلانی و فلان برداشتند
جرم سنگینی ست، بر لب خنده را برجسته کرد
جرم سنگینی ست، تیغ ذوالفقاری داشتن
جرم سنگینی ست، از غم کوله باری داشتن
جرم سنگینی ست، بر تقدیر حق راضی شدن

دست‌های پینه دارش استراحت می‌کنند
ناکثان هم از عدالت‌های او راحت شدند^۲
شمع بیت المال را روشن کنید، او رفتنی ست
با لباس نخ نمایش، کوفه را آزار داد
روی مسکین‌ها در دارالخلافه باز بود
بندگان کیسه‌های سرخ دینارند و او
مرتضی با زرق و برق زندگی شان قهر بود
در عوض، در حق او هر خانه نفرین می‌کند
داستان بچه‌هاشان بی‌نمازی علی ست
از اذان‌ها نام او را مغرضان برداشتند
چاه‌ها دیدند مولا خستگی را خسته کرد
زخم‌ها از بدر و خیبر یادگاری داشتن؟
مثل پیغمبر عباي وصله داری داشتن
بایتیمان روزهای گرم همبازی شدن

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن جایگزین بیت زیر کنید.

نخل‌ها از غربت و بغض گلو راحت شدند مردم از دست عدالت‌های او راحت شدند

۲. بیت زیر مشکل محتوایی دارد چرا که کلمه مشکل ساز بصورت عام و کلی آمده است و جدای از اینکه در تضاد با کلمات

قبلی «مهربانی نگاهش» می باشد در شأن امیرالمومنین هم نیست لذا بیت زیر تغییر داده شد

مهربانی نگاهش حیف مشکل ساز بود ! روی مسکین‌ها در دارالخلافه باز بود

در دو دنیا خیر خواهی برادر خواستن
 سال ها در سینه داغ کهنه ای را داشتن
 تیغ تیز ابن ملجم قاتل جاننش نبود
 زخم بازویی، امیرالمومنین را پیر کرد
 هر چه مولا می‌کشد، از درد پهلوی می‌کشد

جُرم سنگینی ست، جای زر، مقدر خواستن
 جُرم سنگینی ست، در دل عشق زهرا داشتن
 هیچ طوفانی حریف عزم سُکانش نبود
 پشت در، آینه اش را سنگ غافلگیر کرد
 مرگ سی سال است بر او، خنجر از رو می‌کشد

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا قاسمی

هی فرو خورد و فرو خورد و به هر بار شکست
 چهره پیر پدر پای همین کار شکست
 حق هفتش زیر همین بارش رگبار شکست
پیش چشمان ترش کوثر دادار شکست^۱

روضه خوان پای همین روضه اش انگار شکست
 دل من را وسط کوچه و بازار شکست
 وای از آن لحظه که بازوی طرفدار شکست
 آه، از شدت ضربه در و دیوار شکست
 سنگ پرتاب شد و آخرش آن بار شکست
 زیر این بار، قد حیدر کرار شکست

بغض بابا وسط سفره افطار شکست
 حفظ ظاهر بخدا سخت تر از هر کاری ست
 اشک می‌ریخت بیاد همه خاطره هاش
 استخوانی به گلو داشت، ز داغ زهرا
 دخترش مستمع روضه مسکوتش شد
 زیر لب گفت که فریاد از آن شهری که
 همسرم یک تنه شد حامی مظلومی من
 بدترین خلق خدا آمد و زد یک سیلی
 داشت همراه خودش فاطمه بار شیشه
 روضه فاطمه آمد به میان کوه، خمید

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم با توجه به ایراد محتوایی در مصرع دوم و همچنین به منظور انتقال بهتر معنای شعریت اصلاح شده که در متن جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

چند سالی است که در حادثه‌ای جا مانده	خسته از مردم دنیااست، چه تنها مانده
چند ساعت ز هجران تو زهرا مانده ^۱	وقت رفتن ز در خانه به خود میگوید:
فاطمه رفت، خدا حیدرش اینجا مانده	زیر لب زمزمه اش ذکر: اَغْنِیْ یا رَب
باز، چشمان علی سوی "دری" وا مانده	بعد سی سال غریبی و غم در به دری
پس بدیهی است که بیگانه ز دنیا مانده	او فقط منتظر فاطمه زهرا بود...
نه در این خانه حسن مانده، نه بابا مانده	زینبش گفت: پس از حادثه سیلی و در
می‌رود سوی قراری که به فردا مانده	سحر نوزدهم بود... علی راهی شد
در و دیوار و ستون‌ها به تماشا مانده	با چه شوقی طرف مسجد و محرابش رفت
این طرف دیده طفلان؛ پی آقا مانده ^۲	فاطمه، منتظر دیدن روی علی و...
یک طرف، فاطمه و حضرت طاها مانده	یک طرف، زینب و کلثوم و برادرهایش
یک طرف، منتظرش عالم بالا مانده	یک طرف، "خاک" عزادار غم بابایش
رفت مولا و جهان، واله و شیدا مانده	ولی انگار که دلتنگ رخ فاطمه است
روی "در" چند نخ از چادر زهرا مانده	وقت رفتن به لبش زمزمه ای داشت علی:

^۱ . با توجه به اینکه وقایع کوچه و ... در مدینه بود و شهادت مولا علی در کوفه این مصرع معنا ندارد ضمن اینکه در بیت آخر

هم باز تکرار شده است به همین دلیل مصرع دوم عوض شد

:روی در، چند نخ از چادر زهرا مانده

وقت رفتن ز در خانه به خود میگوید

^۲ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر یت اصلاح شده که در متن جایگزین بیت زیر کنید.

... دو سه تا چشم، ولی در پی آقا مانده

فاطمه، منتظر دیدن روی علی و

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود زولیده

تمام عمر پس از فاطمه غم او داشت
تمام عمر عزای شکسته پهلوی داشت
که تیغ، بین دو ابروی او تکاپو داشت
زمین کوفه زمین لرزه و هیاهو داشت
ولی هنوز علی با خودش دو بازو داشت
به کوفه دختر زهرا امان ز هر سو داشت
اگر چه قافله هشتاد و چند بانو داشت
و دست دختر زهرا هنوز نیرو داشت
علی شهید عدالت، زبان حق گو داشت
شدید بر دهنش خیزران اصابت کرد^۱

گره گشای دو عالم گره به ابرو داشت
شبانه روز علی بود و گریه خون بود
گره ز ابروی مولا فقط شبی وا شد
ندای قد قتل از آسمان کوفه رسید
تمام کینه دشمن به فرق مولا خورد
و تا حسین و حسن بازوی علی بودند
تقص خطبه کوفه به شام اجرا شد
مغیره های جدید و غلافهای قدیم
پیام خطبه شامش به کاخ دشمن گفت:
همینکه رأس حسین از علی تلاوت کرد

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و همچنین عدم رعایت توصیه های علما و مراجع حذف شد، در بحث غارت معجزها دو نکته مهم باید مورد توجه قرار بگیرد ۱- موضوع غارت معجز بر فرض بر اینکه صورت گرفته باشد با آنچه متاسفانه بصورت عام در اشعار آورده می شود بسیار متفاوت است، لازم است بدانیم در عرب آن زمان قسمتی از حجاب زنان (معجز)، پارچه ای بوده که در مقابل صورت قرار می گرفته و این جزء حجاب بوده است؛ همچنان که هم اکنون نیز در عراق، عربستان و بسیاری از کشورهای اسلامی این گونه حجاب دارند، از این رو حضرت زینب سلام الله علیها در خطبه اشان در مجلس یزید فرمودند: **وَأَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ تَحْدُو بَيْنَ الْأَعْدَاءِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ**؛ دختران سول خدا را با صورت باز، شهر به شهر در معرض دید مردم قرار دادی! لذا آنچه در غارت معجزها مطرح است حذف این رویداد صورتها بوده است نه اینکه نعوذ بالله اهل بیت کشف حجاب شده اند همچنان که حضرت زینب سلام الله علیها هم بر همین موضوع اشاره می کنند که خود این نیز مصیبت بسیار بزرگ و دردناکی است ۲- گفتن و یادآوری غارت معجزها حتی در حد همان رویداد صورت شایسته و سزوار اهل بیت نیست!!! آیا اگر خود ما روزی ناموسمان به هر دلیلی همچون باد و... برای لحظاتی نتوانند حجاب خود را حفظ کنند آیا دوست داریم که یکسره به ما متذکر شوند که در فلان روز چادر خواهر، مادر و یا همسرمان را باد برده و آیا ما از تکرار این حرف ناراحت نمی شویم؟؟ پس به هیچ وجه شایسته نیست این فاجعه تلخ را حتی بر فرض صحت آن بازگو و تکرار کنیم!!!

شاعر: قاسم صرافان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

می‌روی با فرق خونین پیش بازوی کبود
 با وضو آمد به قصد لیلۃ الفرقۃ، علی!
 مسجد کوفه کجا، پشت در کوچه کجا
 دور محرابت نمی‌بیند ملائک را مگر؟
 ساقیا در سجده هم جام شهادت می‌زنی
 کینه‌ای از ذوالفقارت داشت گویی در دلش
 رسم شد شق القمر کردن میان کوفیان
 در وداعت با حسین اشک تو جاری می‌شود
 با یتیمان آدمم پشت سرای زینبت

شهر بی زهرا که مولا! قابل ماندن نبود
 ابن ملجم در شب احیاء چه قرآنی گشود
 ضربت کاری که خوردی، یا علی! آن ضربه بود
 با چه رویی دارد این شمشیر می‌آید فرود
 اولین مستی که می‌خوانی تشهد در سجود
 تا چنین فرق تو را وا کرد شمشیر حسود
 از همین شمشیر درس آموخت عاشورا، عمود
 دیده‌ای گویا از اینجا خیمه‌ها را بین دود
 شیر آوردم پدر جان! دیر آوردم، چه سود؟

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن

گشته به ماه رخ عیان اشک دو دیده علی
 دل شده چاه کوفه و گشته به دیده‌ام عیان
 یاد ز تربتش کنم گریه به غربتش کنم
 اشک و سکوت زینبش حمل جنازه در شبش
 ناله به چاه می‌زند شعله به ماه می‌زند
 وجه خداست لاله‌گون چشم حسین پُر ز خون
 شدت قهر را ببین پستی دهر را ببین
 زهر رسیده بر دلش شیر دهد به قاتلش
 فاطمه شهیده کو تا نگرد که همچو او
 سوز کلام «میثمش» بوده ز آتش غمش

بوی جدائی آید از رنگ پریده علی
 صورت خون گرفته و قد خمیده علی
 می‌چکد از دو دیده‌ام خون چکیده علی
 خاطره‌ای ز غربت یار شهیده علی
 نیمه شب از درون دل آه کشیده علی
 اشک حسن چکیده بر فرق دریده علی
 فاطمه را عدو زند پیش دو دیده علی
 بوده به خصم، دوستی مکتب و ایده علی
 خم شده سرو قامت دخت رشیده علی
 ناله اوست از دل درد کشیده علی

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

مرگ خود را اگر این گونه تمنا دارد
روضه فاطمه یک روضه معمولی نیست
شرح قومیست که در موعد یاری امام
قصه مردم بیعت شکن است این روضه
استخوان در گلوی صبر بماند سی سال؟
بعد یک عمر غم خانه نشینی، حالا
این یکی در طلب بُردن بیت المال است
آن طرف لشکر کفر است به پا خاسته است
بی وفایی کمر کوه وفا را خم کرد
می رود با غم سی سال غریبی اما
آه کوفه ست، همان کوفه ولی این دفعه

سالیانیست که در دل غم زهرا دارد
شرح دوران غریبیست که مولا دارد
جای لبیک، فقط شاید و اما دارد
خون اگر گریه کند چشم زمان، جا دارد
آه با چاه خدایا! چه سخن ها دارد
غم بدعهدی دنیا طلبان را دارد
آن یکی منصب شاهانه تقاضا دارد
این طرف فتنه جهل است که غوغا دارد
داغ ها بر جگر از مردم دنیا دارد
جگری شعله ور از قصه فردا دارد
نیزه ای در وسط شهر تماشا دارد

شاعر: ناشناس

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

قرآن زینب سوره ات کوتاه تر شد
نان و نمک خوردی به زخم من نمک خورد
من دختری بابایی ام دلشوره دارم
امشب زمین و آسمان کرد التماس
حتی همین نعلین های وصله پینه
اصلاً خبر داری دلم خیلی گرفته

بابا چرا افطارت امشب مختصر شد
دختر شدن خیلی برایم درد سر شد
در خواب دیدم که سرت شق القمر شد
امشب دعاهایم تماماً بی اثر شد
گفتند آقا جان نرو مسجد، اگر شد
دیدي که سر دردم از امشب بیشتر شد

آتش گرفت و معبر آن چل نفر شد مادر زمین خورد و شهید میخ در شد یک وقت دیدی ناله هایم پُر شرر شد خیرات این مردم به اطفال تو شر شد صدها جسارت از حرامی ها به سر شد بازار و چوبِ محملِ خونی زینب	یادم نرفته خانه ای که در مدینه یادم نرفته کوچه دستان تو را بست یک وقت دیدی کوفه هم شد دشمن ما یک وقت دیدی که سر دروازه شهر یک وقت دیدی که اراذل سر رسیدند چه فکرهایی که نکردم از سر شب

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

فریاد بی‌صدا، غم دل بود و آه بود
صبح سفید هم‌چو دل شب سیاه بود
زیرا به چشم کوفه عدالت گناه بود
آن رهبری که کعبه بر او زادگاه بود
اشک شبش به غربت روزش گواه بود
عدلش به چشم اهل طمع اشتباه بود^۱
حرفش به چاه بود و نگاهش به ماه بود
زهره نه یار او که بر او یک سپاه بود
عباس را به صورت بابا نگاه بود
رویی که بهر گمشدگان شمع راه بود

شب بود و اشک بود و علی بود و چاه بود
دیگر پس از شهادت زهرا به چشم او
دانی چرا جبین علی را شکافتند؟
خونش نصیب دامن محراب کوفه شد
یک عمر از رعیت خود هم ستم کشید
دستش برای مردم دنیا نمک نداشت
هم‌صحبتی نداشت که در نیمه‌های شب
مولا پس از شهادت زهرا غریب شد
وقتی که از محاسن او می‌چکید خون
میثم هزار حیف که پوشیده شد ز خون

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علیرضا خاکساری

حال و روزت ز نماز سحرّت معلوم است
چقدر لخته خون دور و برت معلوم است
دیدم آخر به خدا زخم سرت معلوم است
این هم از درد شدید کمّرت معلوم است
خس خس هر نفس مختصرت معلوم است
نگرانی دل شعله ورت معلوم است
بغض‌پی در پی و زخم جگرت معلوم است
خرد شد باز غرور پسرت، معلوم است
صدق گفتار وی از چشم ترت معلوم هست
همه کرب و بلا در نظرت معلوم است

خستگیّ تنت از بال و پرت معلوم است
مرگ من، مرگ حسین و حسنت، سرفه‌نکن
ابن ملجم چه بلایی سرمان آورده
بعد مادر به گمانم که قدت تا شده است
به روی صورت پاکت عرق مرگ نشست
خون و اشک از سر و روی تو بریزد با هم
داغ اولاد چه آورده سرت، پیر شدی
همه شهر شنید انْقَطَع ظَهري را
اُمّ ایمن به من از رخت اسارت میگفت
گفتی عباس گلم، جان تو و جان حسین

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدهاشم وفایی

دل من بیشتر از زخم سرم می سوزد
دل گرفته شرر و چشم ترم می سوزد
همچنان شمع؛ دل شعله ورم می سوزد
دیدم از غصه وجود پسرَم می سوزد
گوئیا فاطمه پیش نظرم می سوزد
که من از آتش این غم جگرم می سوزد
هر یتیمی که بود دور و برم می سوزد
نگرم چون به شما بال و پرَم می سوزد
همچنان ماه چراغ سحرم می سوزد

از شرار دل من چشم ترم می سوزد
مثل نخلی که فتاده است کنار دریا
بر غریبی حسین و حسن و زینب خویش
تا به رخساره عباس نگاهم افتاد
چون به زینب نگرم یاد کنم از زهرا
اینقدر اشک نریزید عزیزان دلم
قدری از بستر من فاصله گیرید همه
بسته ام بار سفر لیک خدا می داند
ای «وفائی» به خدا تا ابدیت همه شب

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

تا مستجاب شد به نمازت دعا؛ علی
 فرقت شود بطاعت یکتا، دو تا، علی
 با هم گرفته اند برایت عزا، علی
 بر کودکان خود ببر امشب غذا، علی
 کامشب کمین گرفته براهت قضا علی
 یک امشبى به جانب مسجد میا، علی
 ای با خبر ز نقشه خصم دغا علی
 بگذاشتی بجانب مسجد چو، پا علی
 کردی ز خواب قاتل خود را صدا علی
 زهرا به خُلد ناله زد و گفت یا علی
 عاشق بود ولای تو را با بلا علی

کردی هماره مرگ طلب از خدا، علی
 شب را به شوق مرگ نخفتی که صبحدم
 اطفال در خرابه و مرغان به لانه ها
 ای مهربان پدر به یتیمان ز جای خیز
 آن شب قَدَر ز سوز درون داشت با تو راز
 محراب لب گشوده و فریاد می کشید
 پیغمبر در به ناله در آمد مرو مرو
 هستی ز بیم، جان خود از دست داده بود
 گفتی اذان آخر خود را بشوق مرگ
 تا تیغ کین رسید به فرق منیر تو
 "میثم" که گشته مشتری درد عشق تو

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: مسعود اصلانی

در کوفه می گوید اذان آخرش را
 خالی کنید ای عرشیان دور و برش را
 بر آسمان ها دوخته چشم ترش را
 در خانه بی تابی قلب دخترش را
 او قصد دارد که ببیند همسرش را
 رنگ کبود صورت نیلوفرش را
 جبریل می گیرد کمی زیر پرش را

امشب علی می بیند اشک دخترش را
 مرغابیان خانه دامن را نگیرید
 روی لبش انا الیه راجعون است
 با رفتن بابا خدا می داند و بس
 ای ابن ملجم زودتر از جای برخیز
 دلتنگ مانده تا ببیند بار دیگر
 حالا علی را سوی خانه می برندش

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی قربانی

روی فرقم به خدا خون جگر می بینم
خویش را در وسط شعله در می بینم
سالها هست که خاکستر و پر می بینم
از غم اوست که یک عمر شرر می بینم^۱

من که جامانده خودم را ز سفر می بینم
من تورا پشت سر نیزه و سر می بینم

رستگاری خودم را ز سحر می بینم
گرچه از زخم، سرم تا نوک پامیسوزد
خانه ام سوخت، گلم سوخت، دلم سوخت، فقط
همه سرمایه من فاطمه ام بود که رفت
زینبم گفت بمانم، و بمانم چه کنم
دخترم گریه نکن کربلایی داری

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: چهارپاره

شاعر: حسن کردی

نفس سوخته ات پُر آه است
همنشین تو فقط يك چاه است
سفره ات نان جو و گندم بود
جیب تو جیب همه مردم بود
آسمان غیر تو دلدار نداشت
حرف هاي تو خریدار نداشت
به در و کوچه هنوز حساسي
کشته صورت سرخ ياسي
بر لب سجده سرخت گل کرد
خون پیشانیان غل غل کرد

درد ها حبس شده در چشمت
این همه مرد کنارت اما
دست تو سایه يك شهر ولي
وسعت دست کریمت تا عرش
يکي یکدانه حق بودي و
در زمین حیف ولي انگاري
بعد سي سال از آن روز تلخ
روضة ات فرق سر منشق نیست
ناگهان فزت و رب الکعبه
بعد طوفان شد و محراب افتاد

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن

بعد او خسته شدم بس که ضرر میبینم

من تورا پشت سر نیزه و سر میبینم

همه سرمایه من فاطمه ام بود که رفت

دخترم گریه نکن دور نمایی داری

شاعر: موسیٰ علیمرادى قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بابای دهر دست منو دامن شما آقا یتیم می شوم از رفتن شما
 با جرم اینکه دوره تان نیستم؛ نشد تا سر نهم شبی به سر دامن شما
 در روضه کاش جان بدهم از غمت مگر در یک زمان کفن بشوم با تن شما
 عالم نداشت جامه در شأنان علی جانم فدای وصله پیراهن شما
 دربین قبر منتظر دامن توأم افتاده زحمت سر من گردن شما

امشب غمت به دست فلک ابر می دهد

دارد حسن به خواهر خود صبر می دهد

انگار شام عمر تو بابا سحر شده از غصه تو زینب تو محتضر شده
 آنقدر دور بستر تو لطمه میزنم تا دیده واکنی به من خون جگر شده
 بابا دو روزه جسم تو را زهر آب کرد مانند مادرم تن تو مختصر شده
 خون روی چشم تو چقدر لخته میشود انگار زخم فرق سرت باز تر شده
 آن پارچه که زخم تو را بسته ام به آن واکردنش خدا چه قدر دردسر شده

از گریه های دخترت عالم به غم نشست

یک تیغ دشمنت زد و زینب چنین شکست

وای از دمی که روی تل آمد به چشم دید هر کس رسیده دشنه و شمشیر می کشید
 برگشت سمت شهر مدینه به گریه گفت یا مصطفی برس تو به فریاد نا امید
 این کشته فتاده به هامون حسین توست از جور دشمنت شده اینگونه او شهید
 باقی نمانده است دگر پیکری از او از بس که تیغ از تن او یاس و لاله چید
 با آنکه شاه بی رمق افتاد روی خاک دشمن مگرکه از سر او دست می کشید

یک عمر هم که گریه کنم باز هم کم است

هر روز و شب برای غلامت محرم است

شاعر: سید محمد میرهاشمی قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

ای یگانه شرح آیات خدایی یا علی
ساقی توحیدی جام ولایی یا علی
محرمی تو، در حریم کبریایی یا علی
ملک هستی را بحق فرمانروایی یا علی
ذوالفقار حقّی و خیر گشایی یا علی
این منم مفتون این ایزد نمایی یا علی
این منم آورده ام دست گدایی یا علی
سائلم بر لقمه نان هل اتایی یا علی
باده خواهم از سبوی لافتایی یا علی
از تباهی گناهم ده رهایی یا علی
نور مطلق، حضرت مولا کجایی یا علی
تا خضاب خون کند رنگم حنایی یا علی
خورد قلبش مهر اشق الاشقیایی، یا علی
خوب جبران کرد با صد بی وفایی یا علی
که ندارد زخم زهرآگین دوایی یا علی
وای زینب مُرد از این بی حیایی یا علی
تیغ ظالم می کند مشکل گشایی یا علی
می شوی مهمان بانوی سمایی یا علی

ای تجلیات ذات کبریایی یا علی
یا ولی الله اعظم آفرینش مست توست
هم وصی مصطفی؛ هم خانه زاد کعبه‌ای^۱
ملک ایمان را امیرالمومنین تنها تویی
نام تو لرزه به قلب کافران انداخته
این تویی برتر ز فهم و عقل ابنای بشر
این تویی پای پیاده تا خدا ره برده ای
مستحق تر از من مسکین نمی یابی شها
ساقیا در این عطش آباد گیر افتاده ام
ز آستین دستی برآور دستگیری کن مرا
در میان ظلمت قبرم سلامت می کنم
ای شهادت پیشه صهبای شهادت طالبم
آن که با تیغ به زهر آلوده ات از پشت زد
بود بیمار و پرستاری از او کردی و او
قاتل بی شرم لبخندی به نامردی زند
شیر می بخشی به او، او مرگ تو دارد طلب
عقدۀ هجران یاس نیلی ات را باز کرد
فاطمه یا فاطمه شد آخرین ذکر دلت

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن

شاعر: ناشناس

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

بر قلب کلثوم ابر غم می بارد امشب
 زینب ز ابر دیده می بارد ستاره
 آرام بهرش سفره افطار چیند
 این عالمه غیر معلم بی قرار است
 آرامش او کرده زینب را پریشان
 ای کاش من در کوچه سیلی خورده بودم
 ای کوچه های کوفه از غربت بمیرید
 ای خاک نخلستان ز رویش توشه بردار
 مرغان عاشق راه مولا را بگیرد
 امشب علی مات جمالی لاله گون است
 خانه نشین داغ زهرای نجیب است
 بهر علی هنگامه پرواز گردید

سوز دلش بوی مدینه دارد امشب
 دارد به پیشانی بابایش نظاره
 در چشم او رخساره مادر بیند
 آگه شده بابای او چشم انتظار است
 گوید پدر اینگونه قلبم را ملرزان
 اینجا نبودم در مدینه مُرده بودم
 بوسه ز پای رهبری مظلوم گیرید
 خود را به زیر پای او آرام بگذار
 اوبی کس است امشب شما بهرش بمیرید
 ذکر لبش «انا الیه راجعون» است
 دلخسته از نامردی شهری غریب است
 تا که ز پا افتاد دستش باز گردید

شاعر: سیدهاشم وفایی

قالب شعر: دوبیتی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

فلک امشب نسیمی سرد دارد
 بیا ای دل بنالیم و بگیریم

زمین از غصه رنگ زرد دارد
 هوای کوفه بوی درد دارد

خدایا این جماعت خود پرستند
 پس از بشکستن پهلوی زهرا

به روی دین و قرآن دیده بستند
 سر مظلوم عالم را شکستند

ز خون محراب را گلپوش کردند
 چه تاریک است دل ها ای دریغا

جهان را با غمی همدوش کردند
 چراغ عشق را خاموش کردند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: موسی علیمرادی

مردی که هرچه داشت به کف وقف عام کرد
 آن که خدا به هر قدم او سلام کرد
 او باز هم مقابلشان احترام کرد
 با مرتضی معاویه را هم مقام کرد
 طفلی نشست و حس نشستن به بام کرد
 سمت مدینه فاطمه اش را سلام کرد
 با خاک های چادر زهرا تمام کرد
 دستی که خنده را به لب تو حرام کرد
 آن را علی به گوشه ای از چشم رام کرد
 حَیَّ عَلَی الْعَزَای عَلَی را پیام کرد
 با شوق خویش خون خودش را به جام کرد
 در عرش و فرش گریه خواص و عوام کرد
 گویا به زهر تیغ عسل را به کام کرد
 هر کوچه را به خون سرش سرخ فام کرد
 آری رعایت دل او را امام کرد
 روی جبین دختر خود استلام کرد
 وای از دمی که بنت علی رو به شام کرد
 خیل عدو به دور و برش ازدحام کرد^۱

با کوله بار نان؛ شب آخر قیام کرد
 یک در میان جواب سلامش نمی رسید
 هم جود کرد و هم به خودش ناسزا شنید
 از غربتش به قول خودش بس، که روزگار
 بر دوش اوست چرخش دنیا ولی بر آن
 بعد از نماز نافله شب بلند شد
 با این سلام روضه آخر شروع شد
 غمگین ترین امیر، الهی که بشکند
 هفت آسمان به جوش خروش آمده مرو
 جای صلات مازنه با صوت مرتضی
 بیدار کرد قاتل خود را که حاضرم
 تا ضربه خورد عالم آدم به سر زدند
 تا ضربه خورد خنده به لب های او نشست
 دستی به روی دوش حسن تا به خانه اش
 در خانه زینب است رهایم دگر کنید
 زهر است کعبه و حجرش زینب است و بس
 آری رعایت دل زینب سفارش است
 آن دختری که سایه او هم ندیدنی است

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت اهل بیت و انتقال بهتر معنای شعر
 یت اصلاح شده که در متن جایگزین بیت زیر کنید. ضمناً بیت آخر نیز به دلیل تحریفی بودن کلاً حذف شد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: تضمین

شاعر: ناصر زارعی

باز این چه آتش است که به خرگاه می‌رود
 کز آن شرر به مسجد و خانقاه می‌رود
 جای نفس به سینه ز دل آه می‌رود
 این موج مد چیست که ناگاه می‌رود
 دریای درد کیست که در چاه می‌رود

کی می‌شود تمام خدا روزگار شوم
 کوفه شود خراب که باشد دیار شوم
 جانم به لب رسیده از این انتظار شوم
 اینسان که چرخ می‌گذرد بر مدار شوم
 بیم خسوف و تیرگی ماه می‌رود

غم در سراچه دل ما خوش خزیده است
 دل را زمان ناله و شیون رسیده است
 مرغ دل از قفس تن پریده است
 گوئی که چرخ بوی خطر را شنیده است
 يك لحظه مكث کرده به اکراه می‌رود

ذرات عالمند پریشان و دل غمین
 جن و ملك همه دل مُرده و حزین
 گوئی که چرخ بهر غزائی است در کمین
 آبستن عزای عظیمی است کاینچنین
 آسیمه سر نسیم سحرگاه می‌رود

زهرا دوباره با قدخم گشته میزبان
 گوئی ز عرش آمده پیشواز میهمان
 آخر شده فراق دو هم‌درد و هم‌زبان
 دیشب فرو فتاده مگر ماه از آسمان
 یا آفتاب به روی زمین راه می‌رود

این لرزش زمین و زمان از برای چیست
 بر جان عاشقان ز چه روئی قرار نیست
 امشب زمین برای غریبی او گریست
 در کوچه‌های کوفه صدای عبور کیست
 گویا دلی به مقصد دلخواه می‌رود

پرواز مرغ عشق چه زیبا و دیدنی است
 دیدار دوست به شرط بلا هم خریدنی است
 چون درد هجر درد عظیم ندیدنی است
 مرغان نوحه‌خوان سحر را چه شیونی است
 وقتی که او به جانب درگاه می‌رود

گیتی شود یتیم ولی رفته چون بخواه
 قربانی عدالت خود گشته عدل ناب
 (سائل) نگر دعای علی گشته مستجاب
 دارد سر شکافتن فرق آفتاب
 آن سایه‌ای که در دل شب راه می‌رود

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: صابر خراسانی

آسمان دل غربت‌کده ام بارانی ست مثل پروانه دلم در به در سوختن است این چه داغیست که جان همه را سوزانده است این چه دردیست که تا یاد غمش می افتم در هوایش که به من؛ نام معلق بدهید بار سنگین غمش خانه خرابم کرده است حسن از هیبت نامش جملی را انداخت باورم نیست که خیبر شکن از پا افتاد کم نمکدان تو را هر که نمک خورد شکست؟ یا علی هیچ کس از لطف تو ناکام نبود هر شب کوفه منور ز نگاهت می شد چه بلایی به سرت آمده بابای همه نه فقط بین سرت فاصله انداخته است زخم های دل ایتم پی مرهم توست همه بودند و امام از همه بیکس تر بود	ابری ام دیده ماتم زده ام بارانی ست گریه شمع همه زیر سر سوختن است در دل قبر دل فاطمه را سوزانده است مثل خس در گذر باد غمش می افتم حقتان است ولیکن به منم حق بدهید هر طیبی به مداوام جوابم کرده است باورم نیست که یک ضربه علی را انداخت حضرت واژه بر خواستن از پا افتاد باز با زخم سرت کعبه ترک خورد شکست پدری مثل تو همبازی ایتم نبود شمع بزم فقرا صورت ماهت می شد تیغ که سر زده بر سر زده؛ بابای همه بین چشمان تررت فاصله انداخته است مرد ویرانه نشین منتظر مقدم توست زینب ای وای دوباره سر یک بستر بود

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

خیزد صدای تکبیر از عمق جان مولا
 بر چهره می‌درخشید اشک روان مولا
 قاتل به مسجد آید بر قصد جان مولا
 یا فاطمه است امشب ورد زبان مولا
 دردا که نیست پیدا زخم نهان مولا
 دیگر علی ندارید ای دوستان مولا
 سرهایتان سلامت ای خاندان مولا
 تا سر نهیم امشب بر آستان مولا
 خون جگر به جای خرما و نان مولا
 از دست رفته دیگر تاب و توان مولا

امشب چه سینه‌سوز است بانگ اذان مولا
 از لحظه‌های افطار در شوق وصل دلدار
 مولا گشوده آغوش بهر وصال جانان
 زهرا کنار محراب با ذکر واعلیّا
 زخم سرعلی را دیدند اهل مسجد
 ای نخل‌ها بگریید ای چاه‌ها بنالید
 حق علی ادا شد فرق علی دو تا شد
 ای دوستان بیایید با من به شهر کوفه
 ریزید ای یتیمان در سفره‌های خالی
 «میثم» دگر امیدی در ماندن علی نیست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدرضا موید

نغمهٔ تکبیر آوای من است
 زان بخون آغشته لب های من است
 با شهادت چون تمنّای من است
 از سرم جاری به سیمای من است
 کز جفا بگسسته اعضای من است
 کآخرین ساعات دنیای من است
 آتش افکن بر سراپای من است
 شعله ها از داغ زهرای من است
 قاتل من داغ دل های من است

در دل محراب خون جای من است
 روزه ام را در سحر قاتل گشود
 بر خدای کعبه گشتم رستگار
 خون دل هایی که خوردم سال ها
 ای عدالت می شوی دیگر یتیم
 هر چه می خواهی ببین زینب مرا
 گرچه ضرب تیغ زهر آلود خصم
 سرد می آید که بر جانم هنوز
 گر چه زخم سر شهیدم می کند

شاعر: ناصر زارعی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

شب یلدای فراق تو دگر آخر شد
فاطمه یاس بخون خفته نیلوفریم
وز شب هجرت تو تا دم مرگم کارم
دم به دم منتظر لحظه دیدار شدم
آیت غربت و مظلومی من این بس باد
درفراق و غم مظلومی تو فاطمه جان
کودکانت چو علی یکسره دلتنگ تو آند
حال هنگام وصال تو رسید ست مرا
قاتلم خیز که ایوب دلم بی تاب است
فاطمه دیدن روی تو وضو می خواهد
من چو توبا دودمال آمده ام سویی جنان
من ندانم که چه آمد سر حیدر (سائل)

سوختم از غم هجر تو ولیکن سر شد
شو مهیا که مهبای سفر حیدر شد
خواندن سوره محبوب دلم کوثر شد
دردها عقده شد و در دل من مضمر شد
که تسلائی دل غم زده ام دختر شد
چاه محرم به دل و دیده به خون ساغر شد
کارشان خوردن خونابه ز چشم تر شد
قاتلم خیز که پر، صبر علی دیگر شد
قتلگاهم نه اینجاست که آن معبر شد
زین سبب چهره ام از خون سرم احمر شد
یک نشان بر دل غمدیده و یک بر سر شد
لیک دانم که گل خاطر او پرپر شد

شاعر: رضا جعفری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

تو را تنهای تنها آفریدند
تمام عشق را در تو نهادند
وضوح روح تو ابهام دارد
تو را چون سوره توحید قرآن
کتاب وصف تو دل می رباید
تو را دریای انواع تجلی
مرا سلمان پشت پایت ای مرد

برای خاطر ما آفریدند
تو را با عشق یکجا آفریدند
تو را مثل معما آفریدند
برای نسل فردا آفریدند
تو را از بس که زیبا آفریدند
مرا غرق تماشا آفریدند
تو را شبگرد صحرا آفریدند

شاعر: مسافر

قالب شعر: ترکیب بند

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

چشمه‌ایش پر از تبسم بود	چشم نه آسمان هفتم بود
آسمان نه، شکوه این خلقت	در طلوع نگاه او گم بود
جبرئیل نگاه او هر شب	با خداوند در تکلم بود
تا سحر گونه‌های نمناکش	روی سجاده در تیمم بود
واژه‌هایم حکایت از مردی ست	که دلش بیقرار مردم بود
نان جو خورد و سفره دستش	وقت اطعام دشت گندم بود

پدر مهربان این عالم

ریزه خوارش هزارها حاتم

چشمه‌ایی پر از سحر دارد	آسمان آسمان سفر دارد
در کنار خرابه‌ها هر شب	مشت خاکی به زیر سر دارد
نان و خرما به روی دوشش تا	باری از دوش خلق بردارد
در دیارش غریب بی‌معناست	او ز حال همه خبر دارد
دیدۀ روشنش گواهی داد	که به دلخسته‌ها نظر دارد
نگران سعادت خلق است	که چنین چشمه‌ای تر دارد
از همه از تمام خسته دلان	قلبی اما شکسته‌تر دارد
گوشه خلوت غریبستان	در نگاهش غمی اگر دارد
خاطرات قدیمی شهر است	داغ‌هایی که بر جگر دارد

با غم و اشک و آه همراه است

آنکه سی سال همدمش چاه است

اشک، آب وضوی مولا بود	خون دل در سبوی مولا بود

خار در چشم های دلخونش	استخوان در گلوی مولا بود
لاله های کنار نخلستان	شرحی از گفتگوی مولا بود
ماجرای چادری خاکی	رازهای مگوی مولا بود
همه صحنه های آن کوچه	روز و شب رو بروی مولا بود
خسته بود از دیار دلتنگی	پر زدن آرزوی مولا بود

یک جهان اشک و آه و شیون داشت

حضرت عشق، شوق رفتن داشت

شب آخر شب اجابت شد	شب پایان رنج و غربت شد
از غم بی کسی سی ساله	آخر از اشک و آه راحت شد
کشته کوچه های دلتنگی	عاقبت قسمتش شهادت شد
سجده تیغ تا دل ابرو	نکند آسمان دو قسمت شد
دل محراب غرق در خون و	روضه خوان چشمهای حضرت شد
پرده افتاد و صحنه های یک	در نگاه ترش روایت شد
پرده افتاد و در همین کوفه	ناگهان عرصه قیامت شد
تیغ فتنه دوباره غوغا کرد	کربلا کربلا مصیبت شد
بر سر نیزه ها سر ارباب	قسمت زینبش اسارت شد
پیش چشمان غیرت الهی	به عزیز خدا جسارت شد
از شرف هم مضایقه کردند	هر چه بود و نبود غارت شد
طمع جاه و مال و منصب بود	غربت عشق بی نهایت شد
حُب دنیا چه کرد با امت	که چنین غافل از ولایت شد

روضه غفلت بشر جاری ست

ماهمان در غروب بی یاری ست

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

گم می‌شود در غربت شب‌های کوفه
کوه است کوه اما دگر از پا نشسته
خسته شده از سُستی این قوم صد رنگ
با نان و خرما می‌رود کوچه به کوچه
جز جود و رحمت از امام ما چه دیدند؟
یا رب بگیر از قدر شناسان علی را
مانند چشمانش دل عالم گرفته
اما نگاهش بی کران بی کسی هاست
روزی که می‌آید به شهر نانجیبان
روزی که خون می‌بارد از چشمان غیرت
بر روی نی سویی لب غرق به خونی
می‌میرد از اندوه گوش و گوشواره
می‌پرسد از راه نجف طفل یتیمی

در لابلای نخلها، تنهای کوفه
سر می‌کند در چاه غم دریای کوفه
خسته شده از شاید و امای کوفه
اما چرا نفرین؟ مگر مولای کوفه...
ای وای از نامردمان ای وای کوفه
آمده به سر، صبر از ملالت‌های کوفه
آماده رفتن شده آقای کوفه
دلشوره دارد از غم فردای کوفه
بادست بسته، جان به لب، زهرای کوفه
از طعنه‌های تلخ و جانفرسای کوفه
سنگ بلا می‌بارد از هر جای کوفه
دارد خبر از بغض بی پروای کوفه
ذکر لبش: بابای من! بابای کوفه!

شاعر: یاسر یاحوتی

قالب شعر: قطعه

وزن شعر: مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلن

امام اول و افطار آخرینش بود
اگرچه سفره‌اش از نان و شیر رنگین بود
دوچشمه وقف غم مردم از دو چشمش کرد
علی که از جگر خود کباب داشت به عمر
نیود چاه، زمین گرچه سنگ بود دلش
گذاشت مهر علی بر نماز، مهر قبول

که دخترش به دعا دست بر فلک برداشت
«علی به خاطر زخم دلش نمک برداشت»
چه آبها که از این چشمه مردمک برداشت
برای دل نمک از سفره فدک برداشت
ز یک تلنگر آه علی، ترک برداشت
خدا عیار عبادت به این محک برداشت

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رحمان نوازنی

ستاره‌های حرم بیقرار و گریانند

سکوت می‌وزد و دیده‌ها پریشانند^۱

دوباره منتظر سوره‌های انسانند

هزار آدم آواره‌ی پریشان گرد

به یاد منبر و محراب روضه میخوانند

قنوت نافله‌ها هم ز درد می‌سوزند

از اینکه تا به قیامت یتیم می‌مانند

ندیده بود کسی بی کسی از این بدتر

و چاه‌ها که پر از ناله‌های پنهانند

تمام کوفه‌پر از ردّ اشک‌های علیست

به من نگو که دگر کوفیان مسلمانند

شکست فرق نماز خدا به شمشیری

و جمع قبله‌نشینان هنوز گریانند

هنوز خون سرش روی فرق محراب است

و بین یک در و دیوار روضه میخوانند

هنوز کوفه و شهر مدینه می‌گیرند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید قاسمی

در میان کوچه‌های شهر غربت رهسپار

رادمردی مهربان با دست‌های پینه‌دار

کیست این مرد غریبه، با لباسی وصله‌دار؟

کیسه‌های نان و خرما روی دوش خسته‌اش

ماه می‌گرید برایش چون دل ابر بهار

کهکشان‌ها شاهد غم‌های بی اندازه‌اش

چاه می‌داند دلیل گریه‌های نوالفقار

نیمه شب‌ها لابه لای نخل‌ها گم می‌شود

تا تکاند از سر دوش علی‌گرد و غبار

در کنار چاه هرشب ایستاده جبرئیل

لرزشی افتاده بر آن شانه‌های استوار

چند سالی هست بعد ماجرای فاطمه

زیر بار رنج‌های تلخ و سخت روزگار

قامت سرو بلندش در هلال افتاده است

سال‌ها مانده است بر دست کریمش یادگار

جای رد ریسمان‌های زمخت فتنه‌ها

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعریت اصلاح شده که در متن

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی نظری

انگار که با فاطمه دیدار می‌کرد
 هی دخترش باچشم تر اصرار می‌کرد
 با اشک دیده چشم را خونبار می‌کرد
 که این جهان را بر سرش آوار می‌کرد
 این را اذان، وقت سحر اقرار می‌کرد
 که هر سحر را مثل شام تار می‌کرد
 انا الیه راجعون تکرار می‌کرد
 گریه به پهلوی و در و دیوار می‌کرد
 یاد غلاف و زخم دست یار می‌کرد
 او ابن ملجم را خودش بیدار می‌کرد
 گریه برای حیدر کرار می‌کرد

وقتی که با نان و نمک افطار می‌کرد
 هی شیر را از پیش خود میزد کنار و
 در آسمان انگار چیزی تازه می‌دید
 در خاطرش پیراهنی پر ماجرا داشت
 امشب ز شبهای دگر مظلوم‌تر بود
 دنیا برایش صحنه‌هایی پر ز غم داشت
 این پیرمردی که غرورش را شکستند
 دلتنگ محسن بود این شبهای آخر
 قلاب در وقتی که بوسه زد به شالش
 از بسکه دلتنگ نگاه همسرش بود
 همراه زینب دخترش محراب کوفه

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: دوبیتی

شاعر: غلامرضا سازگار

غمّت از ریگ صحراها فزون بود
 کفن از خون فرقت لاله گون بود

دلت از بی کسی دریای خون بود
 خودم دیدم که در هنگام دفنت

بر خلق نماز را شناساند علی
 گفتند مگر نماز می‌خواند علی

در راه نماز جان بیفشاند علی
 با این همه چون شهید شد در محراب

که بار غصه از دوشم نرفته
 صدای سیلی از گوشم نرفته

غم طفلی فراموشم نرفته
 گذشته سال‌ها از کوچه اما

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حمیدرضا برقی

گوئیا آخر جهان شده بود
لحظه گریه اذان شده بود
باد در کوچه نوحه خوان شده بود
پی بابا دلش روان شده بود
در و دیوار مهربان شده بود
در نگاه علی عیان شده بود
زخم، مهمان استخوان شده بود
در کمین علی نهان شده بود
فرق خورشید خون فشان شده بود
گفت "لا یمكن الفرار" از عشق

وقت پرواز آسمان شده بود
کعبه می رفت در دل محراب
کوفه لبریز از مصیبت بود
شور افتاد در دل زینب
در و دیوار التماسش کرد
شوق دیدار حضرت زهرا
خار در چشم و استخوان به گلو^۱
سایه ای شوم پشت هر دیوار
ناگهان آسمان ترک برداشت
در نجف سینه بیقرار از عشق

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رحمان نوازی

کجا به این عجله او نفس زنان می رفت
اگرچه این همه با کیسه های نان می رفت
در آن شبی که به یاری بیوگان می رفت
سر قرار، مسیحای مهربان می رفت
و باز مثل همیشه که بی نشان می رفت
ولی به گریه دوباره امیرمان می رفت

دوباره شب شد و کعبه دوان دوان می رفت
چقدر آیه انفاق روی دوشش هست
شبهه کودکی خویش گریه ها می کرد
همه به ساعت هر شب نگاه می کردند
ولی دوباره ندیدند مرد شبها را
دوباره سیر شدند و به خواب خوش رفتند

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن

قسمت دوم بخش سوم: اشعار شب شهادت و بعد از شهادت امیرالمومنین علیه السلام

شاعر: علی حسن پور قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

گفتم بیا که با من دل خسته سر کنی
شرمنده‌ام، ز طرز پذیرایی ام مکن
اینقدر با نگاه خودت آتشم مزین
اصرار من به ماندن تو فایده نداشت
ابرو شکسته زائر پهلوی شکسته‌ای
بعد از تو کوفه حرمت ما را نگه نداشت

اما ز رفتنت دل من خونگر کنی^۱
افطار خویش را ز چه رو مختصر کنی
با حرف رفتنت جگر مرا شعله ور کنی
تو می‌روی که قصد نماز سحر کنی
دیدار با شهیده دیوار و در کنی
از اهل خویش بلکه تو دفع خطر کنی

شاعر: محسن راحت حق قالب شعر: غزل وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

لحظه‌های سخت و جانفرساست بابای غریب
در دلم دل‌شوره افتاده پُر از دلتنگی‌ام
مثل سیلابی شدم زمزم شده چشمان من
این‌که راحت می‌شوی از مردم دنیا پدر
تجربه کردم یتیمی را پس از مادر ولی
بر مشام می‌رسد از دور و اطرافِ اتاق
من فدایی حسینم خاطرت آسوده باد
در حفاظت از من زینب وصیت می‌کنی
بر ابوالفضل سفارش کن پُر از غیرت شود
از شلوغی از سر بازار می‌ترسم پدر

ذکر تو بدجور بر لبهاست بابای غریب
بین قلبم محشری بر پاست بابای غریب
از فراق دیدم دریاست بابای غریب
این تصوّر ها فقط زیباست بابای غریب
ای هیاهوها پُر از غوغاست بابای غریب
این شمیم مادرم زهر است بابای غریب
دخترت شوریده و شیدا است بابای غریب
این یلی که نام او سقا است بابای غریب
این صفت را گرچه او داراست بابای غریب
نیت امداد در آنجاست بابای غریب

^۱ . ابیات زیر شایسته و در شأن امام نیست و بیشتر ذم امام محسوب میشود لذا تغییر داده شد

حقیقت نبود دختر خود خونگر کنی
قصد تو چیست؟ اینکه مرا شعله ور کنی

گفتم بیا که با من دل خسته سر کنی
اینقدر با نگاه خودت آتشم مزین

شاعر: محسن حنیفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

آبشار نور از دستار او سرشار بود
او مکرر دلبری می‌کرد از اهل بهشت
انعکاس نور رویش در رُخ آئینه‌ها
کعبه رو می‌کرد بر ایوان آقای نجف
خط به خط، نهج البلاغه نوحه‌خوان رفتنش
باغبان کهنه‌کار یاس، هنگام وداع
از نود زخم اُحد، بدتر در و دیوار شد
زخم او تکثیر شد تا بی‌نهایت در حسین
قبل از اینکه زخم، جانش را بگیرد، جان سپرد

با عبای روی دوشش کعبه‌ای سیار بود
شیوه‌اش این بود، زیرا حیدر کرار بود
خالق سلمان و حجر و میثم تمار بود
پنج نوبت کعبه مشغول طواف یار بود
روضه‌خوان روی زردش، زردی دستار بود
درگلوش استخوان، در بین چشمش خار بود
از نود زخم اُحد، کاری‌تر آن مسمار بود
یکصد و ده زخم نه، زخم تنش بسیار بود
چون سخن از کاروانی بر سر بازار بود

شاعر: محمدجواد غفورزاده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

دوش بر فرق تو شمشیر فرود آمده بود
شب تودیع تو از جوش ملک غوغا شد
به تمنای حضور تو ز بام ملکوت
آن شب از سرخی خون تو شفق رنگین شد
جان ما بودی و بدرود جهان می‌گفتی
به امید کرمی پیک اجل این همه راه
ای گره خورده حیات دو جهان با نفس‌ت
غم‌ت این بود که در خانه بی‌فاطمه باز
می‌شنید از گل لب‌های تو الله الله

سنگ بر آینه اصل وجود آمده بود
وحی نازل شده و روح فرود آمده بود
پیک قدسی به سلام و به درود آمده بود
فجر حیرت‌زده با روی کبود آمده بود
آن شب قدر که مسجد به سجود آمده بود
به گدایی به در خانه جود آمده بود
مرگ آن شب به سراغ تو چه زود آمده بود
محشر تازه‌ای آن شب به وجود آمده بود
شاهد غیب که از بزم شهود آمده بود

شاعر: محمد مبشری قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعْلن

شکسته فرق کسی که نوای توحید است شکسته فرق کسی که تمام امید است
 شکسته فرق کسی که جمال خورشید است شکسته فرق کسی که فروغ جاوید است
 همه امید دل او فقط خدا بوده
 ز هر که غیر خدا از ازل جدا بوده
 کسی که در دو جهان سرّ بس مگو دارد کسی که بهر یتیمان صد آرزو دارد
 کسی که بغض دل خسته بر گلو دارد کسی که هر دمی از خون دل وضو دارد
 فراق یار و غم بی‌کسی و غربت وای
 مرور خاطره‌هایی اسیر محنت وای
 کسی که دیده باران برای او گرید کسی که اشک غریبان برای او گرید
 کسی که هر دل سوزان برای او گرید کسی که مصحف و قرآن برای او گرید
 کسی که دار و ندار جهان بُود غرقش
 به تیر فتنه شیطان شکسته شد فرقش
 علی که معنی ایمان بُود محبت او علی که دین الهی بُود هدایت او
 علی که امر پیمبر بُود ولایت او علی که هست رضای خدا رضایت او
 علی که شد همه آسمان بر او گریان
 نبوده جز غم زهرا به سینه‌اش مهمان
 علی که جز غم مسکین نبوده مشکل او علی که قرب الهی شده ست حاصل او
 علی که داغ شقایق نشسته بر دل او علی که ماتم زهرا شده ست قاتل او
 گرفته در دم آخر خودش سراغ حسین
 دلش بسوزد و گرید برای داغ حسین

الا که خیمه جان را تو قائمه هستی الا که بر لب عالم تو زمزمه هستی
 الا که صاحب و مولای ما همه هستی الا که باب همان ماه علقمه هستی
 الا که پُر شده هستی ز شور احساس
 فدای نام حسین و فدای عباس
 چه خوب شد که تیغ‌ها به پیکرت نرسید و تیر و نیزه او سمت دخترت نرسید
 و تازیانه به رخسار خواهرت نرسید و خیزران به لبان مطهرت نرسید
 اگر چه غربت نام تو صد سخن دارد
 چه خوب شد که تن پاک تو کفن دارد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: آرشی برای

جوی خون سرچشمه ساقی کوثر را گرفت
 هم علی جان داد هم جان پیمبر را گرفت
 یک برادر نیز بر زانوی خود سر را گرفت
 پس نباید بازوان این دلاور را گرفت
 چون خدا از مردم ناشکر رهبر را گرفت
 دست زهرا بود آنکه شال حیدر را گرفت
 مثل وقتی که میان شعله‌ها در را گرفت
 بعد چندین سال خانه بوی مادر را گرفت
 بین بستر مرتضی هم دست قنبر را گرفت
 چند خطی روضه خواند و اشک دختر را گرفت
 کاش می‌شد تا از آن نامرد خنجر را گرفت
 کاش می‌شد لااقل چشمان خواهر را گرفت

ناگهان دریای خون محراب و منبر را گرفت
 تیغ آن ملعون به یک ضربت دو جا آمد فرود
 یک برادر سر به روی سینه بابا گذاشت
 تکیه زینب نباید متکی باشد به غیر
 جامعه بعد از امیرالمؤمنین گمراه شد
 وقت رفتن سوی مسجد میخ در مانع نبود
 دست زهرا تا قیامت حافظ جان علی است
 وقت جان دادن علی می‌گفت زهرا آمده
 مثل زهرا که صدا زد «فضه دستم را بگیر»
 از مصیبت‌های زینب گفت هنگام وداع
 پیکری در قتلگاه و خنجری در دست شمر
 خواهری از روی تل دارد تماشا می‌کند

شاعر: سجاد شاکری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

ردّ خونابه شقّ القمری می‌بیند
 دختری غمزده همراه برادرهایش
 چشم در چشم برادر که می‌اندازد، آه
 پدرش را به خدا می‌سپرد وقتی که
 با سراسیمگی از صبر سخن می‌گوید
 «سالها می‌گذرد حادثه‌ها می‌آید»
 حرص سوغات می‌افتد به دل لشکر
 نه برادر به برش مانده نه مادر نه پدر
 مادری می‌رسد از عرش و میان گودال

بر جبین پدر از خون اثری می‌بیند
 بین بستر پدر خون جگری می‌بیند
 بین چشمان ترش، چشم تری می‌بیند
 به تن او رمق مختصری می‌بیند
 این زن صابره وقتی شرری می‌بیند
 ناگهان بر سر یک نیزه سری می‌بیند
 دختران را وسط دردسری می‌بیند
 پشت هر داغ، غم بیشتری می‌بیند
 تن غارت شده‌ای از پسری می‌بیند

شاعر: سیدهاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فعولن فعولن فعولن فعول

طبیبا مداوای مولا چه شد؟
 طبیبا بگو حال او چون شده؟
 چرا چشم خود را کمی وا کند
 گهی زیر لب او نیایش کند
 چرا از سخن گفتنش شد خموش
 طبیبا غم او مرا می‌کشد
 چرا کاسه شیر پس می‌زند
 شرر بر دل ما غم او زند
 طبیبا رضایم به تقدیر دوست

بگو حال بیمار زهرا چه شد؟
 که جان و دل ما ز غم خون شده
 ز حسرت به زینب تماشا کند؟
 گهی قاتلش را سفارش کند
 دمام چرا می‌رود او ز هوش؟
 چرا او به زحمت نفس می‌کشد؟
 طبیبا چرا بد نفس می‌زند؟
 بود همچو شمعی که سوسو زند
 که هستی هستی تمامی ز اوست

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فعِلن

سری که خسته، شکسته، به بستر افتاده
به جنگهای فراوان، بر این سر پُر شور
چه شد که حال، ز یک ضربه، سر ز هم پاشید
ز تیغ زاده ملجم، که بود زهر آلود
به کوچه مردم کوفی، به خنده می گویند:
ز خونِ فرقِ پدر، زینبِ پرستارش
ز حرفِ زیر لبش با حسین، معلوم است
کمی ز کاسه شیر یتیم ها نوشید
چه شد که شیر بدستان، شدند نیزه بدست؟!
به زیر پای همین قوم، دست و پا می زد
چه خوب شد که ندید آن ذبیح عطشان را

چقدر زخم بر این سر، مکرر افتاده
چقدر زخمه به راه پیمبر افتاده
مگر چه تیغِ جفایی بر این سر افتاده
چنان شده‌ست، که از کار پیکر افتاده
که هیچ باورمان نیست حیدر افتاده
به یادِ بسترِ خونینِ مادر افتاده
نگاهِ بی‌رمقِ او به کوثر افتاده
ولی دگر نفسِ او به آخر افتاده
یتیمِ کوفه رهش سوی لشکر افتاده!
ندید جسمِ حسینش، که بی‌سر افتاده
ندید خنجرِ کوفی، به حنجر افتاده

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و همچنین عدم رعایت توصیه‌های علما و مراجع حذف شد، در بحث غارت معجزها دو نکته مهم باید مورد توجه قرار بگیرد ۱- موضوع غارت معجز بر فرض بر اینکه صورت گرفته باشد با آنچه متاسفانه بصورت عام در اشعار آورده می‌شود بسیار متفاوت است، لازم است بدانیم در عرب آن زمان قسمتی از حجاب زنان (معجز)، پارچه‌ای بوده که در مقابل صورت قرار می‌گرفته و این جزء حجاب بوده است؛ همچنان‌که هم اکنون نیز در عراق، عربستان و بسیاری از کشورهای اسلامی این‌گونه حجاب دارند، از این‌رو حضرت زینب سلام‌الله‌علیها در خطبه‌اشان در مجلس یزید فرمودند: **وَأَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ**؛ دختران سول خدا را با صورت باز، شهر به شهر در معرض دید مردم قرار دادی! لذا آنچه در غارت معجزها مطرح است حذف این روئند صورت‌ها بوده است نه اینکه نعوذ بالله اهل بیت کشف حجاب شده‌اند همچنان که حضرت زینب سلام‌الله‌علیها هم بر همین موضوع اشاره می‌کنند که خود این نیز مصیبت بسیار بزرگ و دردناکی است ۲- گفتن و یادآوری غارت معجزها حتی در حد همان روئند صورت شایسته و سزوار اهل بیت نیست!!! آیا اگر خود ما روزی ناموسمان به هر دلیلی همچون باد و... برای لحظاتی نتوانند حجاب خود را حفظ کنند آیا دوست داریم که یکسره به ما متذکر شوند که در فلان روز چادر خواهر، مادر و یا همسرمان را باد برده و آیا ما از تکرار این حرف ناراحت نمی‌شویم؟؟ پس به هیچ وجه شایسته نیست این فاجعه تلخ را حتی بر فرض صحت آن بازگو و تکرار کنیم!!!

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: حسن لطفی

کیست این مرد که شب کیسه خرما می‌برد روز می‌آمد و از سینه نفسها می‌برد
کیست این مرد که تا تیغ به بالا می‌برد رزم را با مدد از حضرت زهرا می‌برد

این خدا نیست ولی مقصد هر راه است این

أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ است این

کیست این شیر که از خصم جگر در آورد از میان کمرش تیغ دوسر در آورد
از دلیران عرب جمله پدر در آورد کار او بود که اسلام ثمر در آورد

یاعلی روز و شب و شمس و قمر می‌گویند

ها عَلِيُّ بَشَرٌ كَيْفَ بَشَرٍ می‌گویند

آه همسفره کوری دل ویرانه کجاست نان‌پز خانه این جمع یتیمانه کجاست
مرکب بازی این طفل در این خانه کجاست شانه بارکش و دست کریمانه کجاست

پیرزن پیش تنور است که آقایم کو

کودکی چشم به راه است که بابایم کو

گرچه از ضربه شمشیر سرش ریخت بهم زهر کاری شد و با سر جگرش ریخت بهم
تا علی ریخت بهم دور و برش ریخت بهم دید چشمان طبیب و پسرش ریخت بهم

آه در آتش غم حاصل زینب را ریخت

سر تکان داد طبیب و دل زینب را ریخت

سوخت از حرف طبیب از خبرش عباسش می‌زند روی سرش هی به سرش عباسش
روضه‌خوانش حسنش نوحه‌گرش عباسش قلب او هست حسین و جگرش عباسش

وقت روضه شد و عباس به زانو افتاد

رفت از حال علی درد به پهلوی افتاد

وای از امروز حسن گوشه بستر افتاد باز هم یاد غم بستر مادر افتاد
خواهر افتاد زمین تا که برادر افتاد یاد روزی که روی مادرشان در افتاد

هیزم و آتش و کابوس عجب بد دردی است
 ضربِ نا محرم و ناموس عجب بد دردی است
 قنقد از راه از آن لحظه که آمد می‌زد
 تازه می‌کرد نفس را و مجدد می‌زد
 وای از دستِ مغیره چقدر بد می‌زد
 جای هرکس که در آن روز نمی‌زد می‌زد
 آخرین حرفِ علی بود خواهش می‌کرد
 زینبش را به ابوالفضل سفارش می‌کرد
 زینبم آه ببینی غمِ حنجرها را
 می‌کشی روی جگر داغ برادرها را
 بعد از آن جمع کنی پارهٔ پیکرها را
 می‌زنی چند گره معجز دخترها را
 می‌زنی داد به گودال حرامی نزنید
 تبر کوفی و سر نیزه شامی نزنید

شاعر: سیدپوریا هاشمی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

به احترام مناجات نیمه شبهایش علی اجازه نداد آبروی ما برود! چگونه حاکم کوفه نمک غذایش بود؟! برای نوکر خود کفش نو خرید ولی علی که قامت یل‌های شام را خم کرد طلاق داد خوشی‌های پوچ دنیا را کسی که با علی امروز خویش را گذراند خدا گواه به نامرد و مرد رو نزنند کریمی پسران از کریمی پدر است نشاند قاتل خود را به سفره کرمش سرش شکسته ولی عاشقانه می‌خندد	خدا گذشت ز ما شیعیان رسوایش چه دین‌ها که ندارد گدا به مولایش چگونه پی ببرد عقل بر معمایش؟! همیشه کفش پُر از وصله داشت بر پایش شکست گریه اطفال قد طوبایش خوشی آخرتش بود حزن دنیایش خوشا به روز قیامت خوشا به فردایش! هر آنکسی که فقط حیدر است آقایش چه خوب ارث گرفته حسن ز بابایش چه رحمتی است در این سفره مصفایش نمانده فاصله‌ای تا وصال زهرایش

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: افشین اعلا

ایام شد تهی ز نسیم تو یا علی
 با آن که کس نبود سهیم تو یا علی
 اینگونه بود حفظ حریم تو یا علی
 لکننت کسی نداشت ز بیم تو یا علی
 در کربلا به ذبح عظیم تو یا علی
 زیرا که بود یار قدیم تو یا علی
 جز رحم، از وجود رحیم تو یا علی
 ای لشکر فرشته ندیم تو یا علی
 تسلیم بود قلب سلیم تو یا علی
 آشفته گشت روی بسیم تو یا علی
 نازد قضا به حکم حکیم تو یا علی
 بی هیچ بهره از زر و سیم تو یا علی
 جانم فدای فرق دو نیم تو یا علی
 تنها نه شیعۀ ماند یتیم تو یا علی

از شب رها شده شمیم تو یا علی^۱
 از بهر حفظ دین ز خلافت گذشته‌ای^۲
 با چشم بسته رد شدی از «فسق در نهان»
 وحشت نداشت از تو کسی وقت اعتراض
 برخصم، راه آب نبستی اگر چه بست
 برنخش طلحه نیز به زاری گریستی
 بعد از جمل، آن زن نالایق هم ندید^۳
 گفتی چو بندگان ندوید از پی‌ام، به خلق
 ترسا شکایت از تو به اسلام چون که بُرد
 ترسا چو شد به اسم خطاب و تو «یا امیر»
 محکوم بی‌گناه من ای شاه بی‌شهود!
 چشم برادر، آتش خشم تو را چشید
 فرقی نبود بین غذای تو با اسیر
 بعد از تو تکیه‌گاه برای بشر نماند

۱. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد زیرا کلمه فرار کردن اصلاً نه در شأن امیرالمؤمنین است و نه در مرام ایشان

از شام‌ها گریخت شمیم تو یا علی ایام شد تهی ز نسیم تو یا علی

۲. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

گفتی دهید سهم خلافت به دیگری با آن که کس نبود سهیم تو یا علی

۳. بیت زیر به دلیل عدم رعایت شأن پیامبر تغییر داده شد

بعد از جمل، جمیلۀ پیغمبرت ندید جز رحم، از وجود رحیم تو یا علی

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمد جواد پرچی

والله که مظلومترین مرد جهان است
 خیبر شکن از غصه زمینگیر شد امشب
 سخت است بگویم اسدالله زمین خورد
 این مرد جگر سوخته بابای حسین است
 وای از دل زینب همه با شیر رسیدند
 این پارچه خونی و چشمان ترش را
 هرطور که شد زینب خود را بغلش کرد
 با گریه همه خاطره‌ها زنده شد امشب
 با روضه مادر همگی مرثیه خواندند
 از تیزی مسمار علی خاطره دارد
 روی لب او روضه بازوی کبود است
 می‌گفت از آن درد که با چاه نگفته
 در پیش نگاه همه با درد بیفتد
 سخت است که بر گریه مظلوم بخندند
 زهرا سر من بود که در کوچه کتک خورد
 رفتند همه، گفت که عباس بماند
 من زینب بی‌تاب سپردم به تو عباس
 ساقی حرم جان تو و جان عقيله
 بی‌تو نکند بر سر بازار بیاید
 دلواپس ناموسم و آن بزم شرابم

این مرد که در گوشه بستر نگران است
 از زندگی پُر غم خود سیر شد امشب
 خورشید دلش خون شده و ماه زمین خورد
 در بستر مظلومیت آقای حنین است
 طفلان همه با اشک سرازیر رسیدند
 وای از دل زینب چه کند زخم سرش را
 با زحمت علی امر به خیرالعملش کرد
 بعض وسط حنجره‌ها زنده شد امشب
 دور و بر بستر همگی مرثیه خواندند
 از آن در و دیوار علی خاطره دارد
 زردی رخس یاد همان روی کبود است
 سی سال غمش را اسدالله نگفته
 سخت است که زن با لگد مرد بیفتد
 سخت است به ناموس کسی راه ببندند
 من مانده به یادم زد و آینه و ترک خورد
 میخواست که در روضه احساس بماند
 هم آینه هم آب سپردم به تو عباس
 من بعد نگاه تو و چشمان عقيله
 در کوفه مبادا بی‌علمدار بیاید
 سوگند به این خون سر و روی خضابم

شاعر: محمد کیخسرو قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلین

باز کن چشم ترت را که تنم می‌لرزد حرف رفتن نرنی که بدنم می‌لرزد
 لب اگر باز کنم من، سخنم می‌لرزد رحم کن، پای تو دارد حسنم می‌لرزد
 نکند فکر رهایی به سرت افتاده
 نکند شوق پریدن به پرت افتاده
 همسرت نیست اگر، دختر تو مانده پدر مثل پروانه به دور سر تو مانده، پدر
 حسرت دست نوازشگر تو مانده پدر بر دلم، داغ شب آخر تو مانده پدر
 خواندم از چشم تو که میل به مادر کردی
 هوس خوردن یک جام ز کوثر کردی
 اندک اندک غم پرواز تو باور کردم یک دل سیر نگاهت دم آخر کردم
 گریه بر زردی روی تو و بستر کردم یاد آن میخ در و کوچه و مادر کردم
 عمق زخم سر تو آمده پای ابرو
 میکند زخم سرت گریه به زخم پهلو
 آتش داغ تو بر جانِ نگاهم کردند تو چه گفتی؟ که همه خانه نگاهم کردند
 با اباالفضل غریبانه نگاهم کردند همه با غیرت مردانه نگاهم کردند
 در دل خویش برای غم من زار زدی
 حرفهایی ز سر کوچه و بازار زدی؟
 اغلب شهر هواخواه شب قَدْ قُتِلند کوفیان مشتری بی‌ادب خاک و گِلند
 سنگها سنگ دلِ سنگ دلِ سنگ دلند دخترانت سر بازار تماماً خجلند
 همه را من ز دو چشم تر تو می‌خوانم
 تو نگو! مادر من گفته، خودم می‌دانم

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن راحت حق

بین این بستر افتاده، معلاً شده‌ای
ضربه‌ای خورده‌ای انگار مداوا شده‌ای
بار خود بسته‌ای و خوب مهیا شده‌ای
باعث خستگی زینب کبرا شده‌ای
چه شده، گریه شدی پهنه دریا شده‌ای
نکند مست حضور گل طاهای شده‌ای
عازم دیدن صدیقه کبرا شده‌ای
آن گروهی که بر آن طایفه بابا شده‌ای

پدر پیر من انگار که شیدا شده‌ای
بال پرواز نزن می‌شکنم از رفتن
اینقدر شوق پریدن ز چه داری پدرم؟
بعد از این زین ایت، زین ابی نیست دگر
عطر یاس است که پیچیده در این صحن و سرا
زیر لب زمزمه داری که سلام ای بانو
میل ماندن که نداری برو ای شیرخدا
چه کند بعد تو این خیل یتیمان عرب

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

زخمت جراحت جگر ماست یا علی
اشک همیشه در بصر ماست یا علی
داغ تو ماتم پدر ماست یا علی
زخم سر تو زخم سر ماست یا علی
خرمانه، خون دل، ثمر ماست یا علی
تنها ستاره سحر ماست یا علی
زخم دل تو همسفر ماست یا علی
این سینه‌های پُر شرر ماست یا علی
دریای اشک، چشم تر ماست یا علی
«میثم» مقیم خاک در ماست یا علی

رویت هماره در نظر ماست یا علی
خونی که ریخت بر روی سجاده‌ات زخاک
ما امّتیم و تو پدر کلّ امّتی
ما را ز طینت تو خدا آفریده است
چون نخل قد خمیده کشیدیم سر به جیب
این اشگها که در دل شب بر تو ریختیم
حتّی اگر به وادی جنّت سفر کنیم
چاهی که ناله‌های تو را ضبط کرده است
تابوت تو است تا صف محشر به دوش ما
این افتخار بس که بگویند اهلیت

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: حسن لطفی

به گردِ بستر تو دادِ بیداد نشسته دختر تو دادِ بیداد
چه سازم با دلِ خود وای ای وای چه سازم با سر تو دادِ بیداد

یتیمی گفت مادر مرکبم کو فقیری گفت که شمع شبم کو
دوچشمانت چرا تار است امشب مرا کشتی نگو که زینبم کو

طیب آمد سرش را هی تکان داد مرا دستِ بلایی بی‌امان داد
طیب امشب چه در گوش حسن گفت؟ زمین خورد و کفن‌ها را نشان داد

زمانِ سوختن‌ها مانده باقی غمِ عریان بدن‌ها مانده باقی
به من حق می‌دهی حالا بسوزم دوتا از این کفن‌ها مانده باقی

نگاهم را به این رفتن بدوزم لباسِ مجلسِ شیون بدوزم
خیالم نیست راحت با حسینم نشستم چند پیراهن بدوزم

مرا با دردهای کوفه مگذار که با نامردهای کوفه مگذار
مرا حتی تو با شاگردهایم و با ولگردهای کوفه مگذار

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

می‌ریخت اشکِ شامِ غریبان به نیمه‌شب
 ارثِ شبِ مدینه، به کوفه رسیده است
 بعد از نبی که در دلِ شب دفن شد، چرا
 گویا که خوفِ فاجعهٔ نبشِ قبر بود!
 هفتاد تیر بر بدنِ مجتبی زدند
 از پنج تن، یکی تنش از زیر آفتاب
 طاقت ز دستِ خیلِ ملائک ربوده شد
 اما تمامِ غربتِ زینب، به یک طرف
 با چادری که پاره و خاکی و سوخته است
 از داغِ نعشِ بی‌سرِ گودالِ قتلگاه
 مهدی بیا که گمشده، گل‌های کاروان
 آتش گرفته خیمهٔ اهل حرم، بیا
 یک سر، نهان به کیسهٔ خورجین و مابقی

تشییع شد، امامِ امامان به نیمه‌شب
 تکرار شد، شبِ غمِ هجران به نیمه‌شب
 گردید دفنِ فاطمه پنهان به نیمه‌شب؟
 شد دفنِ آلِ عترت و قرآن به نیمه‌شب
 تا در بقیع، خاک شد اینسان به نیمه‌شب
 شد تا سه شب، به فاطمه مهمان به نیمه‌شب
 از گریهٔ وحوشِ بیابان به نیمه‌شب
 وای از نماز شامِ غریبان به نیمه‌شب
 دارد عجب، قنوتِ درخشان به نیمه‌شب
 زهرا هنوز مانده پریشان به نیمه‌شب
 کی می‌رسی بدادِ یتیمان به نیمه‌شب
 غارت شدند زینتِ طفلان به نیمه‌شب
 بر نیزه رفت، رأسِ شهیدان به نیمه‌شب

شاعر: موسی علیم‌رادی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

از آسمان کوفه علی پَر کشید رفت
 آن کس که چشم‌های نخفته ز غصه داشت
 بر روی خاک کوچه یتیمی به گریه گفت
 دلتنگ بود و جای گریبان صبر خویش
 گاهی عدو شود سببِ خیر، ضربه‌ای
 ای کاش بر خرابه سری می‌زد آن غیور

از دست‌های عالم و آدم بُرید رفت
 آرام و خسته زیر لحدِ آرمید و رفت
 دنیا یتیم شد که پدر هم پرید رفت
 با دست تیغِ فرق سرش را درید رفت
 آن استخوان بین گلو را کشید رفت
 آن کس که ناز چشمِ یتیمان خرید رفت

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

می‌چکد اشک حسن بر رخ زیبای علی
از خداوند همین بود تمنای علی
در دل خاک رود قامت رعنا علی
جای صد زخم، عیان بود به اعضای علی
عوض آن که نهد رو به کف پای علی
در غم فاطمه و ماتم عظمای علی
نیلگون گشت ز سیلی رخ زیبای علی^۱
تا کند خون جبین پاک ز سیمای علی
چاه‌ها منتظر ناله شب‌های علی
ناله‌اش را برسانند به امضای علی

لاله‌گون گشت ز خون روی دل‌آرای علی
مرغ آمین به دعای سحرش پاسخ داد
که گمان داشت که چون فاطمه تنها و غریب
جای یک ضربه شمشیر به پیشانی داشت
آسمان شست مه روی علی را از خون
هرچه آب است اگر اشک شود باز کم است
صورت شیرخدا سرخ شد از خون جبین
از جنان فاطمه آید به بیابان نجف
نخل‌ها منتظر بانگ الهی العفو
میثم از سوز درون گرید و خواهد ز خدا

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: داریوش جعفری

با دل غم زده عترت طاهای چه کنم
با غم بی‌کسی زینب کبری چه کنم
با رد خون سرت کنج مصلاً چه کنم
بی‌تو در سیل بلا یک زن تنها چه کنم
جگر پاره در طشت حسن را چه کنم
با حسینت که شود کشته به صحرا چه کنم
با سر همسفر نیزه اعدا چه کنم

بعد تو با غمت ای حضرت مولا چه کنم
پسرانم به فدای پسران زهرا
خانه بی‌روی تو غمخانه من شد، اما
بی‌تو در مانده ترین مادر تاریخ منم
سیر کی میشود این قوم به یک ضربت تیغ
یادگاری دو کفن مانده ز زهرای بتول
گر سرت گشت دو تا بر سر تن باقی بود

^۱ . موضوع مصرع دوم بیت زیر صحیح نیست و در منابع تاریخی نیامده است لذا باید حذف شود.

شاعر: رضا قاسمی

قالب شعر: چهارپاره

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

ای تسلائی دلم، در غم بی‌مادری‌ام
 مثل پیراهن کعبه که عزادار شده
 من بمیرم، نفست همنفس درد شده
 ای بهار من دلخسته چرا پاییزی؟!
 لرزه افتاده به جانت، بدنم می‌لرزد
 دید، تا بستر پر خون تو را، آه کشید
 روضه نو ننویسد به دفتر، کافی‌ست
 بعد سی سال، دلم بین در و دیوار است
 آه، خورشید، غروب تو طلوع روضه‌ست
 باید آماده غم‌های جدیدی باشم
 آه، بابا چقدر ماتم تو جانکاه است
 بین تقدیر من انگار، عزا حک شده است
 وای، از همسر نامرد و نمکدان شکنش
 وای، از فتنه یک پیرزن پست و حسود
 تازه بعد از حسنم نوبت داغی عظماست
 غم مادر، غم بابا، و غم سخت حسن
 هُرم این داغ زیاد است، سرم می‌سوزد
 می‌رود بر سر نیزه سر خونین کسی
 تو دعا کن به عزادار، خدا رحم کند
 حق بده اینکه من از ترس به خود می‌لرزم

قصد رفتن بکنی، پشت سرت می‌بری‌ام
 بسته‌ام زخم تو را با گره روستی‌ام
 گرمی زندگی ما؛ بدنت سرد شده
 چهره زخم خزان خورده تو زرد شده
 آمده زلزله روضه، تنم می‌لرزد
 وای، از خاطره‌هایش، حسنم می‌لرزد
 مقتل باز مرا روضه مادر کافی‌ست
 تا بمیرم، بخدا میخ همان در کافی‌ست
 قامت خم شده‌ام مال رکوع روضه‌ست
 لحظه رفتن تو تازه شروع روضه‌ست
 بعد تو ذکر شب و روز لب من آه است
 تازه بعد از غم تو داغ حسن در راه است
 وای، از خون دلش با جگرش در دهندش
 تیرباران شدنش، خون تنش بر کفنش
 نوبت آن همه روضه‌ست که در کربوبلاست
 همه جمعند در آن داغ، که در عاشورا است
 «مرغ باغ ملکوت» که پر می‌سوزد
 و نظر می‌کند آنجا که حرم می‌سوزد
 بین یک لشکر خونخوار، خدا رحم کند
 من و نامحرم و بازار؟!، خدا رحم کند

شاعر: علیرضا وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

خونی شده بال و پرت ای همسر زهرا
تشبیه عجیبی ست مراعات قریبی ست
امروز سرت تیغ نمی خورد، اگر که
داغ جگرت روضه مکشوف مدینه ست
یک زخم تو را از نفس انداخت سه روزه
اما نمک روضه حسین است یقیناً
ای شمر! تو بیرون برو از مقتل آقا
بالای همان تل بنشین یا برو خیمه

فرق تو شکسته ست شبیه پر زهرا
سجاده خونی تو و بستر زهرا
دیروز نمی خورد به آن در سر زهرا
از آتش و از شعله و از معجر زهرا
ای وای! نود روز چه شد پیکر زهرا
چشم تر تو شاهد و چشم تر زهرا
بیرون برو ای فتنه ز دور و بر زهرا
گودال شلوغ است ... نیا دختر زهرا

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعولن

بس که خون گشت ز نامردی مردم جگرش
اوست مظلوم که تا لحظه جان دادن بود
نخل ها اشک فشانند به اشک شب او
از شبی که گل نیلوفریش خفت به گل
خود شهید و پدر هشت شهید است علی
گاه، چون شمع برای بشریت شد آب
اوست مظلوم ترین رهبر و می باید خواند
به خداوند قسم، سخت تر از زخم جبین
عمر بی فاطمه جان دادن او بود که بود
نخل «میثم» همه دم سبز که تا سبزه بود

بود زخم جگرش سخت تر از زخم سرش
استخوان در گلو و خار به چشمان ترش
چاه ها ناله کشیدند به آه سحرش
نه مدینه، همه جا بود سیه در نظرش
عجبا یک پدر و این همه داغ پسرش
گاه، پروانه صفت سوخته شد بال و پرش
از حسین و حسن و فاطمه مظلوم ترش
داغ زهراست که تا حشر بود بر جگرش
فاطمه هم سپهش هم زرهش هم سپرش
روید از اشک علی بر همه خرماي ترش

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

مردم از او سیر بودند او ز مردم سیر بود
در کف گردون کمان، در سینه او تیر بود
چند قرص نان جو، یک اسب، یک شمشیر بود
مجتبی بر او طبیب آورد اما دیر بود
قطره قطره خون پاکش را همین تفسیر بود
شدت عدل علی بالاترین تقصیر بود
در دو چشمش اشک شوق و بر لبش تکبیر بود
او در ایام شباب از داغ زهرا پیر بود
با وجود آن که خود تنها غذایش شیر بود
کار دنیا ظلم و جور و حيله و تزویر بود

مرهم زخم دلش تنها دم شمشیر بود
خار در چشم، استخوان در حلق، آتش بر جگر
گنج عالم زیر پا و ثروتش وقت عروج^۱
زود زهر تیغ قاتل کرد بر جاننش اثر
در حرم آمد به دنیا، گشت در مسجد شهید
بی گناهی کم گناهی نیست، بر اهل گناه
بر زمین افتاده، خون فواره می زد از سرش
گرچه طی گردیده بود از عمر او شصت و سه سال
شیر، بهر قاتل خود می فرستاد از کرم
کار مولا بود میثم! لطف و صدق و دوستی

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فاع

قالب شعر: غزل

شاعر: موسی علیمزادی

دیگر نمی آید صدای پای غربت
دیگر ندارد کوفه شبگرد محبت
آن سرکه بر دامن مهرت داشت عادت
شاهی بریزد با گدا طرح رفاقت
میریخت روی قبر تو با اشک حسرت
باید شنید از ریسمان ها این حکایت
در پای طفلی رفت هنگام اسارت

بی آشنا مانده غریبی بین خلقت
چندیست مانده سفره ها بی نان و خرما
بعد از تو باید سرکند با خاک غم ها
رفتی و هرگز چشم این دنیا نبیند
هر وقت می آمد حسن هجده گل یاس
دست خدا افتاد از پا بین کوچه؟
رفتی و خار از چشمهای تو در آمد

۱. بیت زیر به جهت حفظ بیشتر شأن امیر المومنین تغییر داده شد

وزن شعر: مفاعیلن فعاتیلن مفاعیلن فعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدرضا نادعلیان

و جان ز پیکره هفت آسمان می‌رفت
غروب کرد در آن روز و نیمه جان می‌رفت؟
ولی شبانه و تنها و بی‌نشان می‌رفت
برای گفتن این آخرین اذان می‌رفت
ذبیح کوفه خودش سمت امتحان می‌رفت
که از دو پای ولی خدا توان می‌رفت
تمام هستی حیدر همان زمان می‌رفت
به سمت کربلا تازه داستان می‌رفت

ستاره سحر از بین کهکشان می‌رفت
سحر زمان طلوع است از چه رو خورشید
به خلق، راه خدا را فقط نشان میداد
اگرچه کوفه پُر از گوش گر شده اما
از آسمان نرسیده به جاش قربانی
شکست پایه اسلام در همان لحظه
نه بین مسجد کوفه که بین آن کوچه
غزل تمام شد و ماجرا تمام نشد^۱

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

دقیقا کعبه باید نقطه ثقل زمین باشد
کسی چون حاتم طایی رکابش را نگین باشد
که در تقسیم بیت المال سرشار از یقین باشد
گلوی زخمی از صد استخوان آتشین باشد
به جای یار، خیل مارها در آستین باشد
کمک کردند امامی سال‌ها خانه نشین باشد
به این قرآن علی باید امیرالمؤمنین باشد!

اگر قصد خدا خلق امام العالمین باشد
رکوعش کوه بخشش بوده وقتی روی انگشتر
عقیل از هُرم آتش باورش میشد علی باید
غمش را ریخته در عمق چاه بغض وقتی که
تصور کن دل از نیش زبان پُر باشد و عمری
نمکدان را شکستند و نمک بر زخم پاشیدند
مصادف شد شهادت با نزول وحی این یعنی

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید. **غزل تمام نشد ماجرا تمام نشد** به سمت کربلا تازه داستان می‌رفت

بیت زیر به دلیل تحریفی بودن داستان ساربان و عدم استناد تاریخی در مصرع اول حذف شد

میان حجمة گودال زینبش می‌دید عقیق کهنه به انگشت ساربان می‌رفت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

ای چاه خون گرفته کوفه علی کجاست؟
 امشب شب غریبی و تنهایی شماست
 صحرای کوفه شام غریبان کربلاست
 اما دل شکسته او در خرابه‌هاست
 مسجد غریب مانده و محراب، بی‌دعاست
 امشب گلاب قبر علی اشک مجتباست
 اما هزار حیف که دنیا تو را نخواست
 دانی چقدر قیمت این دُر پُر بهاست؟
 باید به خون نوشت: علی کشته خداست
 «میثم» هزار بار اگر جان دهد رواست

مسجد، خموش و شهر پر از اشک بی‌صداست
 ای نخل‌ها که سر به گریبان کشیده‌اید
 دل‌ها تمام، خیمه آتش گرفته‌اند
 امشب علی به باغ جنان پیش فاطمه است
 سجاده بی‌امام و زمین لاله‌گون ز خون
 باید گلاب ریخت پس از دفن، روی قبر
 تو از برای خلق جهان سوختی علی!
 ای چاه کوفه اشک علی را چه می‌کنی
 باید به گریه گفت: علی حامی بشر
 هر لحظه در عزای علی تا قیام حشر

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

برای مرگ علی دست، بر دعا ببرید
 بر آن مریض خرابه نشین دوا ببرید
 برای قاتل سنگین دلم غذا ببرید
 کمک کنید مرا در خرابه‌ها ببرید
 شبانه مخفی و آرام و بی‌صدا ببرید
 بر آن یتیم که خوابیده بی‌غذا ببرید
 نبرد فاطمه با خود مرا شما ببرید
 مرا به دیدن یاران آشنا ببرید
 رخ نیاز به درگاه مرتضی ببرید

به نسخه نیست نیازی طبیب را ببرید
 نیاز نیست مداوا کنید زخم را
 اگر بناست تسلی دهید بر دل من
 دلم برای یتیمان کوفه تنگ شده
 جنازه من مظلوم را چو مادران
 سلام گرم مرا در خرابه‌ها دل شب
 سلام من به شما ای فرشتگان خدا
 به ملک خویش ز بیگانگان غریب‌ترم
 تمام عمر چو «میثم» علی علی گوئید

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

که از فرق علی خون میزند جوش
چراغ عمر مولا گشته خاموش
به هر جا بنگرم باشد سیه پوش
مبادا تا شود این خون فراموش
گمانم باز مولا رفته از هوش
که خون در سجده ریزد از سر و روش
چو قوت مستمندان بُرد بر دوش
رسد امشب ز هر ویرانه بر گوش
گرفته زانوی ماتم در آغوش

بگیر ای مرگ عالم را در آغوش
متاب ای مه متاب ای مه که امشب
به جز سَجّاده و محراب خونین
در و دیوار مسجد را مشوئید
چه سان باور کنم مرگ علی را
سزای آن همه خوبی همین بود
کجا رفت آن که رنج عالمی را
صدای واعلیا و اعلیا
چو اطفال یتیم کوفه (میثم)

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

دنیا دگر بدون تو تنهاست یا علی
آثار خون ز فرق تو پیدااست یا علی
در محضر خدات چه زیباست یا علی
بر روی دست محسن زهراست یا علی
هر شب برای تو شب احیاست یا علی
روی تو را به خون تو آراست یا علی
از تو برید و غیر تو را خواست یا علی
بر کشتن حسین مهیاست یا علی
چشم انتظار زینب کبراست یا علی
او تشنه و نگاه تو دریاست یا علی

از غربتت اگر چه سخن هاست یا علی
گویی هنوز دامن محراب کوفه را
آثار سجده، زخم جبین، روی غرق خون
تا دسته گل برای تو آرند از بهشت
گرچه شکافت فرق تو در صبحگاه قدر
شمشیر دید عازم وصل خدا شدی
دنیا چه پست بود که مثل تو را خواست
کوفه پس از شهادت تو گشته متحد
گویی گرفته بهر تصدّق به دست، نان
«میثم» گرفته دست تو سلّ به سوی تو

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن ناصحی

برای یاری دین جان نثار هم بوده
 برای گریه شدن بی‌قرار هم بوده
 کنار او وسط کارزار هم بوده
 به وقت ضربه زدن روزه‌دار هم بوده
 به ظهر کرب و بلا پا به کار هم بوده
 نماز خوانده ولی نیزه دار هم بوده
 که دشمن علی اهل شعار هم بوده
 به نخل بسته شده سر به دار هم بوده
 شهید، شیعه چشم انتظار هم بوده

مصیبت است که با ذوالفقار هم بوده
 هم اهل ذکر و مناجات و خواندن قرآن
 مگر غریب‌تر از این؟! که دشمن حیدر
 کدام درد، از این بیشتر که قاتل او
 فقط نه در سحر قدر، دشمن مولا
 همیشه اهل نماز شب است این دشمن
 نه اینکه هر که علی گفت انقلابی شد
 همیشه شیعه حیدر میان معرکه است
 خدا کند که بگویند بعد رفتنمان

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی صمدی

دست شستی ز یتیمان و صف طفلانت
 برو ای یوسف گمگشته سوی کنعانت
 صبر کم کن بکش از دست همه دامانت
 بسکه سیراب شد از دیده پُر بارانت
 بی‌خبر بود ز سر غم بی‌پایانت
 داغ جانسوز تورا از دل نخلستانانت
 کس ندیده است پس از کوچه لب خدانت
 غنچه را کند زد از ریشه گل ریحانت
 مثل زهرا بنماید دل شب پنهانت

چشم خود بستی و چشم همه شد گریانت
 تا خدا هست چرا روی زمین می‌مانی
 برو حق داری اگر میل به رفتن داری
 غل غل رنگ به خون است همیشه چاهت
 علت مرگ تورا گفت طبیب تو غلط
 برو حرفی نزن از کوچه که ما می‌پرسیم
 مرد خیبر شکن و گریه چه معنا دارد
 لگدی که به تن فاطمه آورد فرود
 بعض این طایفه ایجاب نموده که حسن

شاعر: موسیٰ علیمرادی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دیگر برای پر زدنم پر بیاورید غربت توان دیدن من را ربوده است تا خوب و بد حلال کنند این غریب را زخم سرم که هم نماید چه می‌کنید آن معجری که نیمی از آن سوخت پشت در چندیست سخت تشنه دیدار گشته‌ام مهری برای سجده من وقت احتضار بار دگر به کوفه اگر راهتان فتاد	آن خلعتی که داد پیمبر؛ بیاورید^۱ این خار را ز چشم ترم در بیاورید ایتام را برابر بستر بیاورید جای طبیب چاره دیگر بیاورید آن را برای بستن این سر بیاورید کوثر برای ساقی کوثر بیاورید از خاک روی چادر مادر بیاورید با خود اضافه چادر و معجر بیاورید

شاعر: حسین ایمانی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قدر شب قدری و عزادار تو زهراست با بال شکسته سر زخمی تو بستم بر شانه تو بیرق دین است و ولایت تیغی که شکسته سر تو قاتل تو نیست بازوی تو بستند و شکستند حریمت آه دل خود را به تهِ چاه مینداز این بار قرار من و تو گوشه گودال پای سر بر نیزه بیا ندبه بخوانیم	از روز ازل تا به ابد یار تو زهراست تیمار تو با فاطمه غمخوار تو زهراست بالاست غم چون که علمدار تو زهراست دق کرده‌ای از داغ و گرفتار تو زهراست بیمار غم یاسی و بیمار تو زهراست چون مشتري آه دل زار تو زهراست خنجر، پس سر، باز عزادار تو زهراست که منتظر دیدن سالار تو زهراست

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

ای غمت از ریگ صحراها فزون تر یا علی
از چه بستی چشم و افتادی به بستر یا علی؟
بعد تو کی بر یتیمان می زند سر، یا علی؟
آمده بر دیدنت زهرا ی اطهر، یا علی
می کند با پور بوسفیان برابر، یا علی
سخت تر باشد بسی از جنگ خیبر، یا علی
دیدن زخم جگر نبوّد میسر یا علی
لحظه لحظه زخم، روی زخم دیگر یا علی
حمزه و پیغمبر و زهرا و جعفر یا علی
بر تو گرید دیده ها تا صبح محشر یا علی

شاعر: محمدجواد غفورزاده قالب شعر: رباعی وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

برخاست، که عزم و استواری این است بنشست، که صبر و بردباری این است
ذکر لب او فُزْتُ و رَبِّ الکعبه است در حال سجود، رستگاری این است

در چشم من آئینه علی، آب علی است مهتاب علی، مهر جهانتاب علی است
خون سر او، کنار سجاده نوشت مظلوم‌ترین شهید محراب علی است

دریا بود و گهر به ساحل می‌داد انگشتی خویش به سائل می‌داد
از کیسه نان خشک می‌کرد افطار از کاسه شیر خود به قاتل می‌داد

گفتند: که پیش از عدم آمد به وجود آن صدرنشین مسند غیب و شهود
یک روز طلوع کرد از کعبه عشق یک روز غروب کرد در حال سجود

جان با هیجان گرد سرش می‌گردید پروانه دل دور و برش می‌گردید
در عمر کم زمامداری علی به گرد محورش می‌گردید
اسلام، به گرد محورش می‌گردید

آفاق کجا نور جلی را حس کرد؟ آرامش صبح آزی را حس کرد؟
جز پنج بهار فرصت زود گذر کی طعم عدالت علی را حس کرد؟

دل جام بلی ز روی میل از تو گرفت تأثیر، ستاره سهیل از تو گرفت
ای روح دعا بعد تو شد عالمتاب انوار دعایی که کمیل از تو گرفت

زیبایی چشمه‌سار در چشمش بود دلتنگی و انتظار در چشمش بود
در کوفه بی‌وفا صبوری می‌کرد با آن‌که همیشه خار در چشمش بود

شد تنگ غروب و بر دلم آه نشست در دامن شب ستاره با ماه نشست
شیون ز کبوتران چاهی برخاست فریاد تو وقتی به دل چاه نشست

ای روح کرم که مظهر احسانی» آنی» که اشاره کرد «حافظ» آنی
خورشیدی و ذره پروری آیینت آئینه «هل آتی علی الانسانی»

ای نام تو «دافع النقم» یا مولا وی یاد تو «سابع النعم» یا مولا
ای چشم خدا، گوشه چشمی، که گرفت آئینه دل، غبار غم یا مولا

مطلوب تمام اولیاء مطلب اوست آیات توکل و رضا بر لب اوست
رایات قیام و صلح و صبر و ایثار بر دوش حسین و حسن و زینب اوست

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ناصر شهریاری

که خون گرید ز داغ او تمام دیده‌ها امشب
که از این داغ می‌نالد همه ارض و سما امشب
رسد شیر خدا دیگر به دامن خدا امشب
رسد خیر البشر آخر سوی خیر النساء امشب
غریبی ماند بعد از این برای مجتبا امشب
پریشان حسینش بود و داغ کربلا امشب

ببار ای دیده از داغ علی مرتضی امشب
به تیغ ابن ملجم شد روان خون سر مولا
پس از عمری شکیبایی ز نامردی این مردم
تماشایی بود امشب وصال حیدر و زهرا
علی رفت از جهان و شد یتیمی سهم این عالم
نگاه آخرش بود و غم زینب که در او بود

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

جاری به زخم خود همه خون جگر کنید
 بر آن غریب، جامهٔ ماتم به بر کنید
 سخت است بی‌علی شب خود را سحر کنید
 آن کودک خرابه نشین را خبر کنید
 تا روز حشر خاک یتیمی به سر کنید
 اشک عزا روانه بر او از بصر کنید
 خون جگر نثار، به زخم پدر کنید
 یک شب گر از خرابهٔ کوفه گذر کنید
 در سینه داغ فاطمه را تازه‌تر کنید
 آتش شوید و بر جگر ما اثر کنید
 ای خاندان وحی به «میثم» نظر کنید

ای چشم‌ها به صورت مولا نظر کنید
 زینب! حسن! حسین! علی چشم خویش بست
 ریزید همچو اشک به خاک ای ستارگان
 بیرون شهر کوفه در آن کوچهٔ خموش
 ای جنّ و انس و حور و ملک ای تمام خلق
 شیر خدا نیاز ندارد دگر به شیر
 امشب به جای آنکه بر او شیر آورید
 از قصّهٔ خرابهٔ شام آورید یاد
 هنگام شب جنازهٔ او را چو می‌برید
 ای ناله‌های نیمه شب هر شب علی
 از بس گناه کرده‌ام افتادم از نظر

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا شکوهی

علی جراحت سر را همیشه در دل داشت
 دلی به سینه چنان مرغ نیم بسمل داشت
 هزار حنجره فریاد در مقابل داشت
 چو بوته‌ای که در آغوش خاک حاصل داشت
 به ذره چون دل خورشید، مهر کامل داشت
 به جان فاطمه، شرم از نگاه سائل داشت
 همیشه در دل خود انتظار قاتل داشت

اگرچه زخم به فرقت سه روز منزل داشت
 نه پنج سال خلافت، که پیش از آن هم نیز
 دمی که آینهٔ آب چاه را می‌دید
 بلند دست کریمش ز دیده پنهان بود
 به نخل عاطفه‌اش دست هیچ کس نرسید
 اگر شبانه به اطعام سائلان می‌رفت
 پس از شهادت زهرا، علی ز عمق وجود

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مهدی مقیمی

از نگاه پسرت سمتِ سرت ریخت دلم	دست تو سرد شد و چشم ترت ریخت دلم
از سخنهای طبیبی که تو را کرد جواب	از نگاه همه در دور و برت ریخت دلم
مادرم فاطمه را در نظرت می بینم	ریخت از فرق تو خون جگرت ریخت دلم
دست عباس سپردی همه ما را بعد	از نگاه تو به دست قمرت ریخت دلم
نفس من به نفسهای تو بند است پدر	از نفسهای کم و مختصرت ریخت دلم
سمتِ کوچه نظرم جلب شد و آنجا، با	دیدن جمعیتِ پشت درت ریخت دلم

رخ مهتابی تو روز مرا چون شب کرد

خون فرق سر تو خون به دل زینب کرد

این غم آنست که یک روزه مرا پیر کند	کیست تا حال من غم زده تفسیر کند
بس که این زخم عمیق است و ز تو خون رفته	شیر هم سخت، بعید است که تأثیر کند
کاش می مُردم و این گونه نمی دیدم که	رنگ رخسار تو هر ثانیه تغییر کند
پشت در گفت یتیمی که مگر سابقه داشت	بی غذا باشم و خرمای علی دیر کند
رحمت حق به دو چشمی که به قصد قربت	گریه بر غربت این زخمی شمشیر کند
کاش پیک اجل این بار کند صرف نظر	لااقل کاش کمی هم شده تأخیر کند

کاش فکری تو به حال دل و آهم بکنی

چشم خود باز کنی باز نگاهم بکنی

ظاهراً زخم، عمیق است و شفا نیست که نیست	سر مُنشق شده را هیچ دوا نیست که نیست
می روی بعد تو شاید که بفهمد کوفه	هیچ کس مردتر از شیر خدا نیست که نیست
کیسه نان و رطب هم به تو می ریزد اشک	که گرسنه است یتیمی و غذا نیست که نیست

کوفه نشناخت تو را بعدِ نبودِ تو چه سود
پشت در جمع شده مرُوم و جا نیست که نیست

داغ تو داغ بزرگیست که تا آخر عمر
مرهمی بر جگر خسته ما نیست که نیست

با اشاره به من و تشنه لبِ فهماندی
هیچ داغی چو غم کربلا نیست که نیست

چشم تو ماتِ ابالفضل شد و ماتِ حسین
روضه خواندی دم رفتن به مصیباتِ حسین

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمود ژولیده

مرهم برای زخم سرم باش، فاطمه
هجرانِ روزگار تو را می‌کشم بس است

از بازوان خسته تو سینه‌ام پُر است
طولانی است قصه خانه نشینی‌ام

آن قصه شنیدنی‌ات را بمن بگو
وای از زمانِ دست به پهلوی گرفتنت

یک‌دُره حرف، از نوک مسمار می‌زدی
چیزی نگفتی عاقبت از محسنت به من

رفتی تو با تمام گرفتاری، ای دریغ!
بودی بخون و خاک و فقط، گفتی یا علی

عقده ز استخوانِ گلو باز می‌کند
من با سر شکسته، تو پهلوی شکسته‌ای

کم کم صدای غربتش آغاز می‌شود
زینب صبور، در همه غمهاست روز و شب

دامانِ اهل کوفه پُر از سنگ می‌شود

یک شب دگر تو منتظرم باش، فاطمه
یک عمر، انتظار تو را می‌کشم بس است

از سینه شکسته تو سینه‌ام پُر است
آری شنیدنیست، غم اینچنینی‌ام

می‌آیم و نگفتنی‌ات را بمن بگو
من مانده‌ام هنوز، از آن رو گرفتنت

ایکاش حرفی از در و دیوار می‌زدی
غیر از وصیت، به شبِ رفتنت به من

صد ماجرا اینهمه تُو داری، ای دریغ!
یادم نرفته آخر خط، گفتی یا علی

حالا علی بسوی تو پرواز می‌کند
گویا هنوز منتظر من نشسته‌ای

تازه حسن مصیبتش آغاز می‌شود
دارد حسین، زمزمه کربلا به لب

می‌بینم آن زمان که سرم، جنگ می‌شود

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

بر مژه‌هایش رشته‌های اشک و خون داشت
 بر گونه اما لاله‌های واژگون داشت
 روی لبش انا الیه راجعون داشت
 تا بود زهرا خانه حیدر ستون داشت
 پشت مسافر آب پاشیدن شگون داشت
 گریه ز نون و القلم، ما یسطرون داشت
 از غصه‌ها آتشفشانی در درون داشت
 سرگشته‌ای را سوی مقصد رهنمون داشت
 گویا فلک از رفتن حیدر جنون داشت
 از خاطراتش چشمهایی لاله‌گون داشت
 در جای جای خاک کوچه رد خون داشت

قالب شعر: غزل**شاعر: موسی علیمادی**

یک عمر از غم روزگاری نیلگون داشت
 دیگر گلی روی لبش هرگز نروئید
 دل‌تنگ زهرا بود و می‌زد دست بر هم
 بر دوش او هفت آسمان آوار غم بود
 پشت سرش زینب به گریه آب می‌ریخت
 خاکی که می‌بوسید رد پای او را
 از فرق سر باید برون ریزد غمش را
 خود ره نشان تیغ قاتل داد انگار
 رنگش عوض می‌شد ناگه صیحه می‌زد
 در راه مسجد تا به خانه گریه می‌کرد
 یاد زمانی که زنی پهلوی شکسته

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلتن فعلتن**قالب شعر: غزل****شاعر: حسین ایمانی**

گم شدم در خودم آقا تو مرا پیدا کن
 این صفت در تو اگر نیست مرا رسوا کن
 شب احیاست بیا نوکر خود احیاء کن
 پس امان نامه این عاشق خود امضا کن
 جای انگشتر خود اشک ولا اهدا کن
 کوه نور آمده درهای ضریحت وا کن
 ذکر لبهای مرا ناله یا زهرا کن
 بین آن لشکر دل‌داده مرا هم جا کن

یا علی حصن حصین را تو خودت معنا کن
 هر کجا رفته‌ام از لطف تو گفتم حیدر
 دشمنت از تو کمک خواست نجاتش دادی
 رو به ایوان طلایی تو گفتم العفو
 از نگین می‌گذرم بین نمازت به گدا
 خاک زیر قدم زائر تو الماس است
 آرزویم فقط این است، دم جان دادن
 تو سفارش کن و در روز ظهور مهدی

شاعر: مرضیه نعیم امینی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

لطف کسی شبیه علی جان تمام نیست در پیشگاه حضرت حیدر برای ما بابای مهربان و امام و چراغ دین بعد از فراق فاطمه‌اش روز خوش ندید گیرم که زخم فرق علی التیام یافت از کوچه‌های کوفه پدر را به خانه برد با هم برای غربت زینب گریستند خاکستر و نگاه حرامی و کعب نی کوفه هر آنچه داشت حراجی دگر نداشت	مهر کسی شبیه علی جان مدام نیست^۱ بالا تر از مقام گدایی مقام نیست در حق نوکران خودش او کدام نیست؟ جز چاه با علی احدی هم کلام نیست هجران یاس سوخته را التیام نیست دل خون‌تر از امام حسن هیچ امام نیست از کوچه رد شدند، کسی پشت بام نیست جای عقيله در وسط ازدحام نیست کوفه به هیچ وجه به سختی شام نیست

شاعر: ناشناس	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

شیر لازم نیست بابایم شفایش را گرفت ضربه شمشیر مثل میخ در برنده بود نیمه شب دور از نگاه شوم این همشهریان مثل مادر مخفیانه رفت از خانه پدر قد کمان درمان پیشانی زخمیش شده چشم امید یتیمان چشمهایش بست و رفت کوفه امروز یک شمشیر در مسجد کشید دست بر شمشیر فتنه بُرد در کرب و بلا	روضه یکبار دگر در خانه ما پا گرفت میخ در مادر گرفت و تیغ کین بابا گرفت باز هم تابوت بر دوش غریبان جا گرفت شیر از شمشیر حکم وصل دلبر را گرفت استخوان و عقده را از حلق حق زهرا گرفت دست دنیا از دل غمدیده‌ام دنیا گرفت صد هزاران تیر و تیغش راه عاشورا گرفت دست آن طفلی که از بابا علی خرما گرفت

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: امیر عظیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

زندگی بی مهر تو معنا ندارد یا علی
در نمازی که اذان آن تهی از نام توست
بی تولای تو روزه زحمتی بی فایده است
«لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» می شود
بی تو این قرآن به سرها نیست غیر از در دسر
ليلة القدر بدون درک قدر فاطمه
محسنش را داده جان خویش را هم می دهد
در چرا بازور و شد، پهلوی زهرا شکست

بندگی بی حبّ تو امضا ندارد یا علی
غیر شیطان منزل و مأوی ندارد یا علی
روزه بی تو باطل است، اما... ندارد یا علی
ختم قرآنی که نورت را ندارد یا علی
این عبادت توشه در عقبا ندارد یا علی
در مفاتیح خدا احیا ندارد یا علی
چیزی از این بیشتر زهرا ندارد یا علی
درب این خانه مگر لولا ندارد یا علی

شاعر: محمدجواد پرچمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

شکسته بالی و با دخترت سخن گفתי
چقدر طعنه شنیدی چقدر دم نزدی
چقدر حرف دلت را به چاه می بردی
دم غروب سلامی به همسرت دادی
دلت گرفت پدر یاد مادر افتادی
یتیم ها که برای تو شیر آوردند
تو از شلوغی و ترس از ربودن اطفال
سحر به رسم سفارش کنار عباس
نوشت بر کفنت جوشنی حسین غریب
ز کشتن نوه هایت ز کشتن پسرت

کمی ز غربت خود را برای من گفתי
چقدر حرف خدا را به مرد و زن گفתי
چقدر درد و دلت را به خویشان گفתי
گمان کنم که به زهرا ز آمدن گفתי
ز شعله های در و از لگد زدن گفתי
ز بی وفایی این کوفیان به من گفתי
ز سنگ خوردن و سختی رد شدن گفתי
فقط حسین حسین و حسن حسن گفתי
تو از وصیت زهرا و پیرهن گفתי
ز قتلگاه و بدن های بی کفن گفתי

شاعر: مجتبی روشن روان قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بستی نگاه خسته خود را چرا به در داری به سوی فاطمه بابا مگر نظر
قرآن کنار بستر تو باز کرده ام بابا ببین که آمده و انشَقَّتِ القمر
فهمیدم از نگاه ترت... رفتنی شدی امشب به جان چشم تو می ترسم از سحر
گفتی کفن بیاور و رفتی ز هوش باز آرامش مرا مبر ای مهربان پدر
قرآن به سر گرفته ام و زار می زنم

با قلب خسته ناله قهار! می زنم

قلب مرا دوباره به آتش مزین پدر با چشم بسته لب مگشا بر سخن پدر
آهسته حرفهای خصوصی خویش را پنهان ز اهل خانه مگو با حسن پدر
از کربلا و هجمه غمها و تیغ و تیر... گفتی حکایت تن بی پیرهن پدر
خیره شدی به دست ابوالفضل خود چرا؟^۱ خون می چکد ز چشم تو در پیش من پدر

۱. بیت زیر به دلیل مستند نبودن و همچنین عدم رعایت توصیه های علما و مراجع تغییر داده شد، در بحث غارت معجزها دو نکته مهم باید مورد توجه قرار بگیرد ۱- موضوع غارت معجز بر فرض بر اینکه صورت گرفته باشد با آنچه متاسفانه بصورت عام در اشعار آورده می شود بسیار متفاوت است، لازم است بدانیم در عرب آن زمان قسمتی از حجاب زنان (معجز)، پارچه ای بوده که در مقابل صورت قرار می گرفته و این جزء حجاب بوده است؛ همچنان که هم اکنون نیز در عراق، عربستان و بسیاری از کشورهای اسلامی این گونه حجاب دارند، از این رو حضرت زینب سلام الله علیها در خطبه اشان در مجلس یزید فرمودند: **وَأَبْدَيْتِ وَجُوهَهُنَّ تَحْدُوْ بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ**؛ دختران سول خدا را با صورت باز، شهر به شهر در معرض دید مردم قرار دادی! لذا آنچه در غارت معجزها مطرح است حذف این رویند صورتها بوده است نه اینکه نعوذ بالله اهل بیت کشف حجاب شده اند همچنان که حضرت زینب سلام الله علیها هم بر همین موضوع اشاره می کنند که خود این نیز مصیبت بسیار بزرگ و دردناکی است ۲- گفتن و یادآوری غارت معجزها حتی در حد همان رویند صورت شایسته و سزوار اهل بیت نیست!!! آیا اگر خود ما روزی ناموسمان به هر دلیلی همچون باد و... برای لحظاتی نتوانند حجاب خود را حفظ کنند آیا دوست داریم که یکسره به ما متذکر شوند که در فلان روز چادر خواهر، مادر و یا همسرمان را باد برده و آیا ما از تکرار این حرف ناراحت نمی شویم؟؟ پس به هیچ وجه شایسته نیست این فاجعه تلخ را حتی بر فرض صحت آن بازگو و تکرار کنیم!!!

دارد برای تو حسنم سینه می‌زند
گریان... حسین بی‌کفنم سینه می‌زند

حالم خراب بود ز غم شد خراب‌تر^۱ از داغ روی تو شده‌ام دل کباب‌تر

گویا در آستان خداوند لا شریک
بعد از تو ای سلام بدون جواب نیست
در کوفه از سلام حسن بی‌جواب‌تر
باروی خون گرفته به من گفته‌ای که نیست

رنگت پریده است پدر جان سکوت کن

دیگر بس است روضه! به قرآن سکوت کن

گاهی نظر به کام حسن می‌کنی و گاه
گاهی ز هوش می‌روی و بعد... بی‌رمق
باچشم خیس می‌کشی از عمق سینه‌آه
می‌افکنی به حلق حسینم فقط نگاه
گاهی ز کوفه حرف زدی، گاه قتلگاه
جانم به لب رسید پدر؛ ز آن دمی که تو^۲

گفتی که اهل کوفه مرا حبس می‌کنند^۳ پیش سر بریده و اطفال بی‌پناه

آن روز پس دلاور رعنای من کجاست؟!

عباس تکیه گاه حسین و حسن کجاست!

۱. با توجه به کج تابی معنایی در مصرع اول بیت زیر به جهت انتقال بهتر معنای شعر بیت زیر تغییر داده شد زیرا اینگونه سخن گفتن در شأن اهل بیت نیست

بودم خراب از غم و اکنون خراب‌تر از داغ روی تو شده‌ام دل کباب‌تر

۲. بیت زیر به دلیل کج تابی معنایی در مصرع اول که شایسته حضرت زینب نیست؛ تغییر داده شد

جانم به لب رسیده پدر بسکه بهر من گاهی ز کوفه حرف زدی، گاه قتلگاه

۳. بیت زیر به دلیل مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد؛ زیرا اولاً اینکه چنین سخنی در کلام امیر المومنین نیامده است دوماً سنگ پرتاب کردن و ... در شهر شام بوده است و در کوفه طبق روایات معتبر مردم پشیمان شده و گریه می‌کردند. جهت کسب اطلاعات بیشتر مراجعه شود به قسمت روایات تاریخی همین سایت

گفتی که اهل کوفه مرا سنگ می‌زنند پیش سر بریده و اطفال بی‌پناه

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفعول مفاعیلن فعولن

ای کوفه چه ساکت و خموشی
 ای مسجد کوفه کو امامت
 ای پیر مریض کو طبیبیت
 سجاده لاله گون مولا
 امروز که آبرو گرفتی
 ای زندگی ات تمام تاریخ
 ای کل وجود؛ تربت تو
 هر ظلم که بود با دلت شد
 ای عقل نخست هر که هستی
 با آن همه حسن نیت خویش
 کو مالک اشترت علی جان
 هر جا که نشانه از غم توست
 با آنکه شکافت فرق پاکت
 زخمیت به زخمه جگر بود
 مشتاق رخ حبیب بودی
 بشکافت چو فرق نازنینت
 خون تو روانه از جبین بود
 ای زخم تو زخم آفرینش
 ای خاک نشین آسمانی
 ای قلب نماز سینه چاکت
 ارکان دعا؛ شکست بی تو

خاموشی و سخت در خروشی
 محراب علی سرت سلامت
 ای منبر کوفه کو خطیبیت
 انداخته گل ز خون مولا
 از خون علی وضو گرفتی
 مظلوم ترین امام تاریخ
 شهر تو دیار غربت تو
 تا تیغ سقیفه قاتلت شد
 تو گشته جهل مردم استی
 دیدی ستم از رعیت خویش
 سلمان و ابوذر علی جان
 صد دجله اشک هم کم توست
 خون ریخت به روی تابناکت
 کز زخم سرت گشوده تر بود
 بی فاطمه ات غریب بودی
 شمشیر گریست بر جبینت
 پاداش محبت تو این بود؟
 بگریسته بر تو چشم بینش
 ای عرش مکان لا مکانی
 ای سجده نهاده سر به خاکت
 تکبیر به خون نشست بی تو

تو منتظر وصال یاری
اطفال یتیم داغدارند
خون گشته روانه در عزایت
با قتل تو آه آه کوفه
زخم تو به فرق مرهمت بود
از فُزت برب توست معلوم
آینه دل، شکسته توست
تا هست به سینه ها غم تو

در بستر مرگ بی قراری
امشب همه چون تو بی قرارند
از چشم یتیم بی غذایت
خیزد ز درون چاه کوفه
پایان گر دوره غمت بود
راحت شدی ای امام مظلوم
محراب، به خون نشسته توست
تقدیم تو اشک "میثم" تو

شاعر: محمد قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلن مفعول فاعلن

این گونه ای که تو، غرق خدا شدی
هر جا که می رویم، آنجا تویی علی
ما را نگاه تو از خاک آفرید
تا ما گدا شدیم، بی ادعا شدیم
سیلاب مشکلات، ما را ربوده بود
«هُم راکعون» شدی، «وَالسَّابِقُونَ» شدی
رکن و مقام، تو، بیت الحرام، تو
ای خشت، چون ادب کردی به محضرش
با درد آمدیم، تسکین مان شوی
ای مونس همه در وقت بی کسی
هنگامه فلق، یاد تو می کنیم
غرقاب خون خویش در بین آن گلیم
شبهای قدر شد، همراه فاطمه

ماندیم، بنده ای! یا کبریا شدی؟
کون و مکان شدی ارض و سما شدی
با این حساب تو، بابای ما شدی
جود و کرم شدی، لطف و عطا شدی
تا اینکه آمدی، مشکل گشا شدی
«هُم» «إِئْتَمَائِي» «و»، «هُم» «هَلْ أَتَى» شدی
در سرزمین وحی، سعی و صفا شدی
حالا برای خود، ایوان طلا شدی
با گریه آمدیم، نور البکا شدی
آخر خودت چرا تنها رها شدی؟
چون در نماز صبح، حاجت روا شدی
گریان روضه یک بوریا شدی
شاید روانه کرب و بلا شدی

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن عرب خالقی

برای خلوت آنست خطاب خواهد شد
 که آسمان به سر ما خراب خواهد شد
 دعای نیمه شبش مستجاب خواهد شد
 غلام در گهت عالیجناب خواهد شد
 سراب نام تو نشنیده آب خواهد شد
 فضایل تو هزاران کتاب خواهد شد
 محاسن تو به خونت خضاب خواهد شد
 که زخم فرق سر تو جواب خواهد شد
 امام کشتن این قوم باب خواهد شد
 یکی ز فرط عطش دل کباب خواهد شد
 که صید حرمله طفل رباب خواهد شد

شب‌ی هم این دل ما انتخاب خواهد شد
 مکش ز خیمه دلها عمود مه‌رت را
 کسی که مهر علی در قنوت او جاری است
 میان مردم صاحب نظر اگر برود
 کویر را نفس قنبرت کند دریا
 به قدر فهم کم هم اگر که بنویسم
 چه دیده بود پیمبر که گفت در این ماه
 جواب خَلَقْتَ خَلْقی و از بد دنیا است
 امام اول دنیا پس از شهادت تو
 یکی به سوده الماس پاره پاره جگر
 پس از تو کار به جایی رسد در این دنیا

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدعلی مجاهدی

من و خیال جدایی از او؟ خدا نکند
 خدا کند که دلم را ز خود جدا نکند
 نمی‌شود که نگاهی به آشنا نکند
 دل شکسته علی را چرا صدا نکند؟
 اگر اشاره به دست گره‌گشا نکند
 که غیر او گره از کار خلق وا نکند
 که جز نگاه تو درد مرا دوا نکند
 مرا به هجر تو این قَدَر مبتلا نکند
 که کشته تو دمی فکر خونبها نکند

خدا مرا ز ولای علی جدا نکند
 به آنچه در حق من می‌کند خوشم اما
 کسی که جانب بیگانه را نگه دارد
 به خانه زادی او کعبه می‌کند اقرار
 کسی ز کار دلی عقده وا نخواهد کرد
 سزد به حضرت او منصب یداللهی
 مرا حواله به لعل لب مسیح مده
 خدا کند که قَدَرِ آن‌در این لیالی قَدَر
 چه لذتی است ندانم به زخم شمشیرت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

آن اشک و شور و گریه و حال و دعا چه شد؟
 سجاده علی! علی مرتضی چه شد؟
 فریادهای آن دل درد آشنا چه شد؟
 ای ذوالفقار، بازوی شیر خدا چه شد؟
 صاحب عزای حضرت خیرالنسا چه شد؟
 آورد آنکه بهر تو هر شب غذا چه شد؟
 آن صوت دلنشین و صدای رسا چه شد؟
 می‌ریخت در دهان تو هر شب دوا چه شد؟
 دیده است از رعیتش آزارها چه شد؟
 با ما بگو به آن شه ارض و سما چه شد؟

ای نخل‌های کوفه! امام شما چه شد؟
 محراب کوفه! سرخی دامن تو ز چیست؟
 هم صحبت غریب تو ای چاه کوفه کو؟
 ای صحنه‌های بدر و احد کو امیرتان؟
 ای کوچه‌های شهر مدینه خبر دهید
 ای کودک یتیم که خالی است سفره‌ات
 ای بام کوفه بانگ اذان علی کجاست؟
 پیر مریض! یار غریبی که نیمه شب
 ای کوفه آن امیر غریبی که سال‌ها
 «میثم» بخوان ز سوز جگر روضه علی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین واعظی

جان پر کشید خون به قدح شد سیو شکست
 کز پشت سر زدند سر از روبرو شکست
 کفر سقیفه نیمه شبی با وضو شکست
 فرق علی زمان شروع رفو شکست
 سی سال می‌شود که علی موبه مو شکست
 تا پایه‌های عرش الهی فرو شکست
 فرقی که ابن‌ملجم ملعون از او شکست
 هشتاد و چار مرتبه رأس عمو شکست

بغض یتیم‌های عرب در گلو شکست
 با چه حساب و قاعده‌ای تیغ آمده است
 دنیا کجا رسیده که فرق نماز را
 فرمود تیغ زخم دلش را رفو کند
 موی سپید را فلکش رایگان نداد
 طاق و رواق مسجد کوفه به خون تپید
 در کربلا دو مرتبه آری عمود خورد
 جای تمام اهل حرم سنگ خورده است

شاعر: داریوش جعفری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

چه کنم نیست توانم که بگویم سخنی
هرکه خواهد ز تو گوید به دو صد سوز جگر
چه کنم مرغ دلم میل تو دارد چه کنم
تو ولی هستی و اعلاست مقام تو علی
دارم از عمق دلم آه به یاد سر تو
از تو گفتن به همین نکته کفایت که خدا
کوفیانی که ز نان و کرمات سیر شدند
نانتان خورده و بغض تو به دل کاشته‌اند
بخدا جز نبی‌ات واقف اسرار تو نیست
من که دانم ز همه خلق گنه‌کار ترم
می‌زنم دم ز علی نزد خداوند جلی
آنقدر ناله زنم تا که زمینگیر شوم

از تو گفتن نبود کار هزاران چو منی
بایدش حق بدهد کوثر و قرآن دگر
خون اگر از دل و از دیده نبارد چه کنم
جن و انس و ملک و چرخ غلام تو علی
هم که سوزانده مرا یاد سر و همسر تو
گفتگو کرده ز صوتت به رسول دو سرا
رو به نامت همگی دست به شمشیر شدند
روی لب ناله و نفرین به تو را داشته‌اند
گمره و خار شود هر که گرفتار تو نیست
به شب قدر زنم ضجه و قرآن به سرم
به علی به علی به علی به علی
یا در خانه اولاد علی پیر شوم

شاعر: موسی علیمردی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بر چشمهای مضطر من رحم کن مرو
هرگز قسم به فاطمه بابا نخورده‌ام
خون سرت عزای من اما حنای توست
دست دعا گرفتی و بی‌تاب رفتنی
میترسم از جدایی و از سال شصت و یک
ای وای من ز خنجر گند و گلوی سرخ
می‌ترسم از غروب دهم دشت کربلا

منت گذار بر سر من رحم کن مرو
اینبار جان مادر من رحم کن مرو
بر روضه‌های پرپر من رحم کن مرو
امن یجیب مضطر من رحم کن مرو
بر آن شهید بی‌سر من رحم کن مرو
بر حنجر برادر من رحم کن مرو
بابای من به معجر من رحم کن مرو

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

کسی دیگر نیارد شیر بر شیر خدا امشب
 چه گفתי مخفی از زینب به گوش مجتبی امشب؟
 برد یک بار دیگر بر یتیمانش غذا امشب
 دل مولا بود در گوشه ویرانه ها امشب
 که مولایت نمی آید به محراب دعا امشب
 که مهمان شما افتاده در بستر ز پا امشب
 که از شمشیر زهر آلوده می گیرد شفا امشب
 علی، ای اهل عالم میشود حاجت روا امشب
 گرفته بر پدر در دامن مادر عزا امشب
 که در کوی شما آورده روی التجا امشب

شود جان، لحظه لحظه از تن مولا جدا امشب
 طبیباً زخم مولا را گشودی نسخه ننوشتی
 طبیباً همتی کن بلکه مولا باز برخیزد
 دل خلق جهان گردد به گرد بستر مولا
 مزن این قدر سوسو ای چراغ مسجد کوفه
 نسیم ساکت کوفه برو با چاه ها برگو
 مداوا نیست حاجت اولین مظلوم عالم را
 ز دوران جوانی سیر بود از عمر بی زهرا
 ز اشک دیده شسته دامن ویرانه را طفلی
 به سوز ناله های خود بسوزانید میثم را

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

بپا کردند در ماه خدا شور محرم را
 در افکنند از پا قامت عدل مجسم را
 وصی و جانشین و یاور و داماد و ابن عم را
 به محراب دعا کشتند آن مظلوم عالم را
 تفقد می کند با روی خونین، ابن ملجم را
 که زینب در بغل بگرفته امشب زانوی غم را
 چه رنگین کرده اند امشب یتیمان سفره هم را
 که نقل مجلس خود کرده اند اشک دمام را
 سر دار غمش گر دست و پا بُرند "میثم" را

به خون شستند نامردان رخ مرد دو عالم را
 سیه کردند از دود ستم رخساره گردون
 ندا برخاست کز ختم رُسل کشتند در سجده
 به مزد آن همه احسان و لطف و مهربانی ها
 مروت بین فتوت بین عنایت بین کرامت بین
 بپوش ای آسمان بر پیکر خود جامه ماتم
 ز اشک سرخ و رنگ زردو رخت نیلگون از غم
 به خرما نیست حاجت محفل اطفال را دیگر
 بغیر از یا علی ذکری ندارد بر زبان هرگز

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید محمد میرهاشمی

محراب، کوچه بود مگر؟ اضطراب داشت
 دشمن دوباره بر سر نیزه کتاب داشت
 دینی که بی علی است، اساسی خراب داشت
 غربت به نام نامی او انتساب داشت
 او که دلی به یاد مدینه کباب داشت
 با یاد فاطمه، نه خوراک و نه خواب داشت
 آن شب علی لبی به دعا مستجاب داشت
 در تنگنای سینه، غمی بی حساب داشت
 از خون سرخ سر ز چه قصد خضاب داشت
 مثل مسافری که به رفتن شتاب داشت
 تنها نمک که زخم دلش التهاب داشت
 روحی پر عاطفه به زلالی آب داشت
 روحی اسیر پنجه رنج و عذاب داشت

کوفه، مدینه بود مگر؟ التهاب داشت
 تیغ عدو کجا و سرّ سِرّ عدل و داد
 این فتنه ها ز گور خوارج بلند شد
 بار دگر ز پشت به نامردی اش زدند
 در سر، هوای ماندن در کوفه را نداشت
 تنهاترین غریب، هوایی یار بود
 قلبش به یاد فاطمه می زد، که مرگ خواست
 دیگر حساب روز و شب از دست داده بود
 موی سپید او که ز رویی کبود بود
 جان در تنش چه شد که چنین بیقرار بود؟
 میلی به شیر و نان و رطب هم نداشت او
 از سهم شیر خویش به قاتل دهد که او
 زینب ز نیشخنده قاتل؛ تمام عمر

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رحمان نوازی

کجا به این عجله او نفس زنان می رفت
 اگر چه این همه با کیسه های نان می رفت
 در آن شبی که به یاری بیوگان می رفت
 سر قرار مسیحای مهربان می رفت
 و باز مثل همیشه که بی نشان می رفت
 ولی به گریه دوباره امیرمان می رفت

دوباره شب شد و کعبه دوان دوان می رفت
 چه قدر آیه انفاق روی دوشش هست
 شبیه کودکی خویش گریه ها می کرد
 همه به ساعت هر شب نگاه می کردند
 ولی دوباره ندیدند مرد شب ها را
 دوباره سیر شدند و به خواب خوش رفتند

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

تنهای شهر خویش در صحرا نیامد
 آب از سرشک دیده مولا نخوردند
 طفل یتیمی سفره ای را کرده رنگین
 ای چاه ها آیا صدایش را شنیدید؟
 ای پیر نابینا، حبیبیت را چه کردی؟
 ای مشعل بزم فراموشان کجائی؟
 حتی اذان بامدادت را نگفتی
 امشب چراغ مسجدت خاموش مانده
 مرغابیان هم تا سحر ماتم گرفتند
 ویرانه را با اشک خونین ترک گفته
 در کوچه های کوفه دنبال تو می گشت
 در دست های خالی اش ظرفی پر از شیر
 در ظرف شیرش گشته جاری اشک دیده
 تو مرغ روح از بدن پرواز میکرد
 پیشانیت را تا به ابرو چاک دادند
 از فرق خونین تو قرآن باز کردند
 سرو قدت را از ستم در خون کشیدند
 فرق منیرت را دو تا کردند افسوس
 خون از سر نورانیت فواره میزد
 خوش بر شما دادند پاداش رسالت
 روی تو گلگون، روی زهرا گشت نیلی
 فرق تو و پهلوی زهرا را شکستند

امشب صدای ناله، مولا نیامد
 امشب تمام نخل های کوفه مُردند
 امشب به هر ویران سرا با اشک خونین
 ای نخل ها معشوق صحرا را ندیدید
 بیمار درد و غم، طبیبت را چه کردی؟
 ای با خبر از درد خاموشان کجائی؟
 امشب به چاه کوفه دادت را نگفتی
 فزت و رب الکعبه ات در گوش مانده
 افلاکیان ذکر علی با هم گرفتند
 طفلی که دیشب تا سحرگاهان نخفته
 از هر کسی جویای احوال تو می گشت
 کامش گرسنه جان پاکش از بدن سیر
 رنگش چو مهتاب شب از صورت پریده
 او پشت در پیوسته با تو راز میکرد
 دردا که از فرق تو خون بر خاک دادند
 اعمال صبح قدر را آغاز کردند
 با آنهمه خوبی که عمری از تو دیدند
 در سجده حقت را ادا کردند افسوس
 آهت شرر بر قلب سنگ خاره میزد
 ای کشته در محراب از فرط عدالت
 از تیغ زهر آلوده و از ضرب سیلی
 روزی که با هم در سقیفه عهد بستند

تشبیع تو تشبیع زهرا شد شبانه
این راز در دامن صحرا بود مخفی
قبر تو ای تا صبح روز حشر مظلوم
دردا که یاران عقدۀ دل وانکردند
اینک زجا خیز و به جسم شیعه جان ده

هم دفن تو هم دفن او شد مخفیانه
هم دفن تو هم دفن زهرا بود مخفی
آخر برای دوستان گشت معلوم
چون قبر زهرای تو را پیدا نکردند
آن تربت گم گشته را بر ما نشان ده

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: وحید قاسمی

پلک های نیمه بازش آیه های درد بود
چادر خاکی زهرا بالمش زیر سرش
زخم فرقش، ترجمان عمق زخم سینه بود
آتش آه حزینش بر جگر افتاده است
در نگاه زینب دل خسته زخمش آشناست
زخم های کهنه بر رفتن مجابش کرده اند
معنی فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ او روشنست
کوفه شب ها آشنا با اشک فانوسش شده
اضطراب زینب او را بُرده در هُول و ولا
گریه های مرتضی دنیای رمز و راز بود
دانه های اشک او می گفت با صد شور و شین

آخرین ساعات عمر حیدر شبگرد بود
عکس دربی سوخته در قاب چشمان ترش
کوفه هم مثل مدینه دشمن آینه بود
این دم آخر، به یاد میخ در افتاده است
زخم فرقش شکل زخم پهلوی خیرلنسا است
نا امیدانه طیبیان هم جوابش کرده اند
حیدر مظلوم سی سال ست، فکر رفتنت
ماجرای کوچه سی سالست، کابوسش شده
زیر لب با گریه می گوید که وای از کربلا
یاد عاشورا برایش روضه های باز بود^۱
کربلا عباس من! جان تو و جان حسین

^۱. همانطور که بارها با استناد به نظرات علما و مراجع متذکر شده ایم بحث غارت معجزها اگر بر فرض صحیح هم باشد «مراجعه شود به این مباحث در کتاب پژوهشی در بازشناسی مقتل سیدالشهدا در بخش کتاب همین سایت» شایسته نیست ما به هر بهانه ای

آن را مطرح کنیم و ... لذا به همین دلیل بیت زیر تغییر داده شد

معجز زینب برایش روضه های باز بود

گریه های مرتضی دنیای رمز و راز بود

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

قسم به خالق کعبه که رستگار شدم
 برای دیدن زهرا امیدوار شدم
 که نور دادم و آب از فراق یار شدم
 گل خزان زده در موسم بهار شدم
 که تا قیامت، مظلوم روزگار شدم
 که خود به فصل جوانی یتیم دار شدم
 که من به کینه یاران خود دچار شدم
 خدا گواست که آب از فراق یار شدم
 که من اسیر ستم‌های بی شمار شدم

رها ز درد و غم و رنج بی شمار شدم
 همین که خون سرم ریخت روی سجاده
 به محفل بشریت منم همان شمع
 همه جوانی من ختم شد به یک مصرع
 به روزگار من آن شد در این دو روزه عمر
 به پیش اشک یتیمان از آن تنم لرزید
 به چاه گفتم ای چاه گریه کن بر من
 چه سال‌ها که ز عمرم گذشت بی زهرا
 به نخل میثم خود ثبت کن بگو «میثم»

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

آثار مرگ در رخ مولا عیان شده
 تنها نه اشک دیده زینب روان شده
 کو عازم سفر به ریاض جنان شده
 سرو قدی که از غم زهرا کمان شده
 زیرا که لاله زار ولایت خزان شده
 در هر خرابه سفره بی آب و نان شده
 کامشب سیه به دیده زینب جهان شده
 امشب خروش کوفه صدای اذان شده
 محراب، قتلگاه امام زمان شده
 کار از قلم گذشته و اعجز، بیان شده

امشب سیاه، خیمه هفت آسمان شده
 امشب طبیب هم به علی گریه می‌کند
 طفلان کوفه شیر نیارید بر علی
 امشب شود به خُلد هم آغوش مصطفی
 ای نخل‌ها به جای رطب خون دل دهید
 امشب بیاد شیر خدا سفره غذا
 قنبر تو هم بلال شو و یک اذان بگو
 هر شب اذا شیر خدا بود و کوفه بود
 با خون او بخاک مصلی نوشته‌اند
 (میثم) غم علی نتوان گفت یا نوشت

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مهدی مقیمی

محراب تنها مانده و جای تو خالی
ای مرد تنها جای زهرای تو خالی
خالیست جای نان و خرماي تو خالی
جای طنین درد دل‌های تو خالی
بر قلب من جای تسلاي تو خالی
در پیش زینب جای فردای تو خالی
دیدیم کوفه جای مولای تو خالی

جای مناجات سحرهای تو خالی
امشب برای گریه کردن بر مزارت
امشب میان سفرهٔ ایتام کوفه
حتی میان چاه بی همراه کوفه
امشب سحر با یاد مادر بعد سی سال
گیرم که امشب را به نحوی صبر کردم
امشب خلاصه هر کجای کوفه گشتیم

او رفت و بعدش یاد او ماند و دل ما

بغض گلوگیر علی شد حاصل ما

شام مرا با شام هجران تار کردی^۱

کوفه زمین را بر سرم آوار کردی

تو در عوض ظلم و جفا بسیار کردی
حق علی را خوردی و انکار کردی
کاری که تو با حیدر کرار کردی
او را جدا از غصهٔ مسمار کردی
با فرق خونین میهمان یار کردی
کوفه تو هم تاریخ را تکرار کردی

او هر چه خوبی کرد در حق تو اما
او حق ایتام تو را پرداخت اما
در ظلم بی حد، دیدهٔ عالم ندیده
اما علی ممنون شد از تو؛ چو با مرگ
او را به پاس لطفهای بی شمارش
دفن شبانه عادت این خانواده است

شد بدرقه از سوی فرزندان یکایک

تابوت حیدر رفت بر دوش ملائک

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

شام مرا چون شام حیدر تار کردی

کوفه زمین را بر سرم آوار کردی

آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

او را جدا از غصهٔ مسمار کردی

اما علی ممنون شد از تو چون که با مرگ

شبهای دوری از علی دور و دراز است
آن کیسه، سهم الارث مولانا حسن شد
باشد بلند آوای مظلومیّت او
جا دارد از غصه همه عالم بمیرند
آن ظلم هایی که به زهرا و علی شد
از بس به گوش چاه کوفه روضه خوانده
مولای ما با خود به زیر خاک ها برد

درد دل آل علی درمان ندارد

رنج و غم این خاندان پایان ندارد

وزن شعر: مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن مستفعّلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

چون گیسوی زینب بود عالم پریشان یا علی
شب گشت در خاک زمین جسم تو پنهان یا علی
مردی ندیده مثل تو ظلم فراوان یا علی
امشب صدایت می‌زند با چشم گریان یا علی
عمر تو با خون جگر آمد به پایان یا علی
بودند بالای سرت عمار و سلمان یا علی
با اشک زهرا می‌شود زخم تو درمان یا علی
فرق تو از هم باز شد مانند قرآن یا علی
خون دلت شد از جبین جاری به دامن یا علی
امشب ز هجرت می‌برد سر در گریان یا علی
گر دیده روز «میثمت» شام غریبان یا علی

کوفه شده در ماتمت شام غریبان یا علی
دردا که همچون فاطمه آرام و مخفی از همه
تو روح قرآنی علی، تو شاه مردانی ولی
طفل یتیم بی‌غذا قوتش شده اشک عزا
دیدم به اشک غربت بنوشته روی تربت
سر بر زمین بگذاشتی ای کاش زهرا داشتی
فرقت دو تا شد غم مخور از هم جدا شد غم مخور
رویت از خون لاله‌گون محراب شد دریای خون
اجر محبت‌های تو شمشیر زهر آلوده شد
نخلی که با سوز و گداز خواندی کنار آن نماز
دل گشته دریای غمت شب خیمه‌ای از ماتمت

شاعر: محمدحسین رحیمیان قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

ای ولی نعمت من، دلبر و دلدار علی می زند هر نفسم نام تو را جار علی
هیچ کس جز تو مرا نیست خریدار علی کمکم کن بشوم میثم تمار علی
آدم کار مرا باز تو راه اندازی
وقت آن است به این بنده نگاه اندازی
از تو یک عمر فقط لطف و محبت دیدم یا علی گفتم و یک عالمه رحمت دیدم
دم به دم بر سر این سفره عنایت دیدم از غلامان تو آن قدر کرامت دیدم
معجزه می کند آنکه به تو وابسته شود
به محب تو محال است دری بسته شود
وای از غصه جانسوز جدایی نجف نرود از دل من میل گدایی نجف
منم آقا همه ایام هوایی نجف مردم از دوری ایوان طلایی نجف
کاش من صحن تو را با مژه جارو بکشم
سحری در حرمت از ته دل هو بکشم
آدم سوی تو ای شاه به قصد یاری اشک چشمم شده از بی کسی تو جاری
ای که بوده روی دوش تو غم بسیاری کمربت تا شده بود از غم بی عمار
چون تومظلوم در این ارض و سما نیست علی
حق تو این همه غربت به خدا نیست علی
از چه بستند ید بت شکنت را ای وای دیده ای سوختن یاسمنت را ای وای
پیر کردند تو را و حسنت را ای وای داغ کوچه بخدا سوخت تنت را ای وای^۱

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

بین دیوار و دری زندگی ات ریخت بهم
 زخم شد بال و پری زندگی ات ریخت بهم
 آسمان ها همه از داغ تو گریان آقا
 کوفه آورد به روی لب تو جان آقا
 گفت کافر به شما بنده شیطان آقا
 وای من گُشت تو را دشمن قرآن آقا^۱
 عرش لرزید به خود تا که شکستند سرت
 شد همین ضربه ولی مرهم زخم جگرت
 رفتی و زینب و کلثوم تو دلگیر شدند
 حسنین تو علی زخمی تقدیر شدند
 "آن یتیمان که سر سفره تو سیر شدند
 لب گودال رسیدند، همه شیر شدند"
 کوفه این بار غلام طمع گندم شد
 زیر نیزه تن زخمی حسینت گم شد

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

شاعر: محمدحسین رحیمیان قالب شعر: غزل

دیگر برایم دل خوشی معنا ندارد	وقتی تو را بابای من دنیا ندارد
رفتی یتیم بی قرار شهر کوفه	حس کرد تازه طفلکی بابا ندارد
رفتی برای زینب تو خستگی ماند	دیگر پرستارت به پیکر نا ندارد
خونت نوشته گوشه محراب مسجد	این کوه طور عاشقی موسی ندارد
دنیا پدر جان تا خود روز قیامت	مانند تو گریه کن زهرا ندارد
رفتی و از این شهر بُردی مهربانی	کوفه برای ماندن ما جا ندارد
رفتی خیال دشمن تو گشت راحت	در سر به غیر از فکر عاشورا ندارد
فکری به حال روزگار دخترت کن	در روزهایی که حرم سقا ندارد

۱. هر چند گفته شد این ملجم از حفاظ قرآن بوده اما ذکر آن در اینجا بیشتر برای این ملجم مدح است لذا تغییر داده شد

وای من گُشت تو را حافظ قرآن آقا

گفت کافر به شما بنده شیطان آقا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد شیرازی

با صد هزار موعظه آدم نمی‌شود
 فردا همین مجال فراهم نمی‌شود
 خالص نبوده است که محکم نمی‌شود
 شوق گناه و نافله با هم نمی‌شود
 این چاه خشک یک شبه زمزم نمی‌شود
 من آمدم کنار تو باشم، نمی‌شود؟
 وقتی دلم، شکسته و محرم نمی‌شود
 چیزی که از کریمی تو کم نمی‌شود
 حلوا برای غم زده مرهم نمی‌شود
 بی کربلا بهشت، مجسم نمی‌شود
 شرمنده رسول مکرم نمی‌شود
 دیگر مقابل احدی خم نمی‌شود
 پس مرهمی بر اش فراهم نمی‌شود
 هر کار هم کنند منظم نمی‌شود
 بر دردهای کوچه مقدم نمی‌شود
 یک زینب است و این همه ماتم؟! نمی‌شود

هر کس برای توبه مصمم نمی‌شود
 امروز اگر که فرصت توبه هدر دهیم
 طاعات ما و حلقه پیوند با خدا
 نامردی است بندگی لحظه‌ای ما
 باید برای خشکی چشم التماس کرد
 ساکت نباش، حرف بزن با خدا، بگو:
 شاید که از نگاه تو افتاده‌ام دگر
 در بین خوب‌ها من آلوده هم بخر
 حلوا نخواستم، تو خودت را به من بده
 جای بهشت کرب و بلا روزی‌ام کنید
 هر کس که آمده قدمی سمت کربلا
 نان علی و فاطمه را سائلی که خورد
 شمشیر زهر خورده به فرق علی زدند
 جوری که آیه‌های سرش ریخته بهم
 این ضربه سخت بود ولی در دل علی
 زینب... مدینه، کوفه، مدینه، زمین طُف

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیدهاشم وفایی

شُستند به اشك غم و حسرت بدنش را
مظلوم تر از فاطمه بُردند تنش را
بر زینب محنت زده بیت الحَزَنش را
دیدند غم و حُزن حسین و حسنش را
خواندند حدیثی ز ملال و محنش را
دادند به زهرا خبر آمدنش را
با فاطمه گوید غم تنها شدنش را
گفتند به هم تا غمی از سوختنش را
بر منبری از نور حدیث سخنش را

آماده نمودند حنوط و کفنش را
مظلوم تر از او چه کسی بود که در شب
در آن شب تاریک و غم آلود سپردند
با دیده حیرت زده از عرش، ملایک
در بین بیابان نجف عرش نشینان
قدسی نفسانِ حرمِ قدس شب قدر
رفت آن که پس از غربت طوفانی خود، باز
پروانه پرش سوخت و شمع سحری مُرد
گویند خطیبان سماوات «وفائی»

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

کعبه خلق بود خانه در بسته تو
که جهان سوخته از گریه آهسته تو
می دمد لاله توحید ز گلدسته تو
ای فدای نگه چشم ز خون بسته تو
یک جهان غصه درون دل وارسته تو
بی صدا بود زبس گریه پیوسته تو
دست بشکسته به پیشانی بشکسته تو
اشک ما ریخته بر روی به خون شسته تو
کز همه رسته و عمری شده وابسته تو

گر چه در خاک نهان شد بدن خسته تو
شمع سان سوختی و آب شدی دم نزدی
گر چه آوای اذانت شده بر لب خاموش
کیست تا مثل تو از لطف به قاتل نگرد
گل لبخند تو نگذاشت بدانند که بود
خلق، یک لحظه ز درد دلت آگاه نشد
چه به زهرا گذرد گر بگذارد به جنان
پیش از آن روز که آب و گل ما خلق شود
"میثم" سوخته دل را زکرم وامگذار

شاعر: محمود ژولیده	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

وقتی که آسمان نجف پر ستاره شد آدم برای دیدن حیدر شتاب داشت این مصطفی است منتظر روی مرتضی قبری که بود بستر آماده علی این فاطمه است دیدن دلدار آمده اینک رسید لحظه حساس انتظار با هم شکافِ پهلوی و سر حرف میزنند پهلوی شکسته یاور قلب شکسته است دستی ز قبر آمد و دست خدا گرفت می گفت با علی دل شب ناله حسن این بار دوم است «جگر پاره» می شود	بر قبر نوح بُهت زده در نظاره شد تابوت روی دوش ملائک سواره شد کز اشتیاق؛ دیده او پُر ستاره شد ظاهر به یار فاطمه با یک اشاره شد آغاز زندگانی زهرا دوباره شد نبض زمین و قلب زمان پر شماره شد دیگر زمان گفتگوی استعاره شد دیدار یار پرده ای از سوگواریه شد پنهان به خاک پیکر سلطان چاره شد برگرد کز زمین و زمان راه چاره شد قلبی که قبل رحلت خود پاره پاره شد

شاعر: حسین میرزایی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

تا که از تیغ شرر بار علی را کشتند لرزه بر پیکر ارکان هدایت افتاد گاه با طعنه گهی زخم زبان گه دشنام بعد زهرا دل او خانه درد و غم بود مسجد کوفه نشد قتلگه شیر خدا در همان روز که در کوچه زدند زهرا را ابن ملجم نبود قاتل حیدر، به خدا با غلافی که سیه بازوی زهرا کردند	هاتفی زد به فلک جار علی را کشتند ناله زد گنبد دوار علی را کشتند به یکی روز دو صد بار علی را کشتند با غم و غصه بسیار علی را کشتند که میان در و دیوار علی را کشتند به خدا حیدر کرار علی را کشتند قنفذ و ثانی خون خوار علی را کشتند با همان ضربه مسمار علی را کشتند

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

شنیدم ناله جانسوز زهرا مادر خود را
 که می‌شوید زاشک دیده زخم شوهر خود را
 به آب و دانه مرغان سفارش دختر خود را
 چو دیدم گریه‌های بی صدای خواهر خود را
 از آن شستی به خون، در سجده روی انور خود را
 تو هم امشب نشان او مده زخم سر خود را
بیوس از جانب من روی کوچک یاور خود را^۱

به خاک تربت بابا نهادم تا سر خود را
 نگه بر دیده گریان مادر کردم و دیدم
 امامی مهربان بودی که کردی در شب قتلت
 به یاد غربت مادر فدام پای تابوتت
 ملاقات خدا رفتن عذار لاله گون خواهد
 ز تو پوشید دائم روی سیلی خورده را مادر
 به گلزارجنان محسن در آغوش چو بنشیند

نهم با کام عطشان زیر خنجر خنجر خود را
 که گیرم در بغل نعلش علی اکبر خود را
 که باید پیش تیر از شیر گیرم اصغر خود را
 که ریزد بر قدوم خاندانت گوهر خود را

تو پیشانی سپر کردی به شمشیر عدو، من هم
 بود در خاطر زخم جبینت خاصه آن ساعت
 یتیمان بر تو آوردند شیر و یاد من آمد
 زبان طبع میثم را به محفل ها در افشان کن

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رحمان نوازی

شبها به شانه نان و رطب می کشید و رفت
 تا در جوار کوثر خود آرمید و رفت
 شکر خدا فراق به پایان رسید و رفت
 یک روز مرد ... و درسحری شد شهید و رفت
 اما دریغ محسن خود را ندید و رفت

چیزی شبیه رایحه‌ای می‌وزید و رفت
 افسوس قدر و منزلتش را نداشتند
 زهرا همان علی و علی نیز فاطمه است
 مردی که شاهد صدمات مدینه بود
 گرچه کنار بسترش از مردها پر است

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید ه گلزارجنان محسن در آغوش چو بنشیند **بیوس از جانب من روی تنها یاور خود را**

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

گردون به فرق خاک نشینان خراب شد
مانند شمع سوخت و لب بست و آب شد
از سوز ناله اش دل زینب کباب شد
تا نیمه شب به خاک نهان آفتاب شد
روی علی ز خون سر او خضاب شد
بین همه سلام علی بی جواب شد
والله بر علی ستم بی حساب شد
امشب سرشگ دیده زینب گلاب شد
بر رهبری که پیر به فصل شباب شد

تا جسم بو تراب نهان در تراب شد
با یک مدینه غربت و یک کوفه درد و غم
وقتی که بازگشت حسن از کنار قبر
چندین ستاره در دل شب خون گریستند
پاداش آن مروّت و مردانگی و عدل
کاش این چنین نبود و نباشد شنیده ام
فریاد می زنند شب و نخل و چاه ها
در مجلس شهید همه آورند گل
"میثم" سزد که نسل جوان گریه ها کنند

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

افسوس که عالم همه بیت‌الحرز نش بود
در جامعه پیوسته غریب وطنش بود
زخم جگرش بیشتر از زخم تنش بود
افسوس که آغشته به خون، پیرهنش بود
افسوس که دشنام، جواب سخنش بود
دیدند که خونابه روان از کفنش بود
شمعی که سحر سوخته سوختنش بود
کو جای سخن، پاره دل در دهنش بود
شش ماهه و زهرا و حسین و حسنش بود
کز خون جبین سرخ، گل یاسمنش بود

شمعی که به هرگوشه هزار انجمنش بود
با آن که علی در دل یک خلق، وطن داشت
یک زخم به سر داشت، بسی زخم به پیکر
پیراهن یوسف اثرش از دم مو لاست
از عدل، سخن گفت سخن گفت سخن گفت
آن شب که نهاند رویش را به روی خاک
ای چاه بگو با تو چه می‌گفت دل شب
با خنده سخن با همه می‌گفت و ندیدند
مظلوم، علی بود علی بود که مقتول
«میثم!» علی از دار جهان رفت دریغا!

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

فلک از جامه ماتم سیه پوش
یکی خورشید خون آلوده بر دوش
تو گویی آسمان هم رفته از هوش
صدای ناله ها خاموش خاموش
که گیرد جان عالم را در آغوش
ز قلب آفرینش می زند جوش
صدای ناله عبّاس بر گوش
"عدالت" تا قیامت شد فراموش
رسیدش نیش ها در پاسخ نوش
چنانکه فرق سر، تا طاق ابروش
ولای دوست را مفروش مفروش

شب و تاریکی و صحرای خاموش
گرفته در زمین چندین ستاره
سکوت مرگ، عالم را گرفته
درون سینه ها فریاد فریاد
بیابان نجف چشم انتظار است
خدا داند که خون فرق مولا
ز صحرای نجف آهسته آید
"جوانمردی" دل شب رفت در خاک
کجا رفت آن امیری کز رعیت
کتاب غربتش تا حشر باز است
زخونت «میثم» ار شد خاک مفروش

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

امشب مباح منتظر مقدم علی
امشب توئی و زمزمه ماتم علی
محراب کوفه شسته شده از دم علی
عمر علی و درد علی و غم علی
جز نخل های کوفه کسی همدم علی
محراب خون گرفته شده زمزم علی
عالم نیافت یک خبر از عالم علی
در التیام زخم درون، مرهم علی

گفتم به چاه ای دل شب محرم علی
هرشب صدای غربت او بود و گوش تو
مسجد خموش مانده و گلدسته ها غریب
یک لحظه تیغ آمد و یک دم تمام شد
یک عمر بود محرم دل ها ولی نبود
کعبه به کوفه رو کن و حج وصال بین
هم ناشناس آمد و هم ناشناس رفت
دشنام بود و زخم زبان بود و خنده بود

شاعر: سیدهاشم وفايي

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

کوفه پس از حیدر فضای مبهمی داشت
در کوچه های شهر غم آلود کوفه
آنشب فقری از خدای خویش پرسید
مرهم برای زخم او پیدا نمی شد
بردند او را نیمه شب پنهان ز مردم
بیت ولایت بعد از او بیت الحزن شد
هر غنچه و هر گل به گلزار ولایت
از گریه زینب تمام عرش لرزید
يك سو حسین و سوی دیگر مجتبايش
عباس او با یاد درد غُربت او
هرگاه می خواهم که از دردش بگویم

آن شهر غم هر گوشه آثار غمی داشت
هر جا یتیمی بود حال درهمی داشت
کوانکه هر شب با فقیران عالمی داشت
اما برای زخم عالم مرهمی داشت
رفت آنکه بهر خویش چاه محرمی داشت
بر روی دیوار و درش گرد غمی داشت
بر روی گلبرگ رخ خود شبنمی داشت
وقتی میان زمزمه ها زمزمی داشت
گریان ز هجر روی بابا ماتمی داشت
در گوشه تنهائی خود عالمی داشت
گویم «وفائی» او مگر درد کمی داشت

شاعر: خوشدل تهرانی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

نه همین خون علی دامن محراب گرفت
او نشد کشته که عدل و شرف و تقوی مرد
تازه شد محنت بی مادری اطفالش
نوح در نوحه که طوفان مصائب برخاست
روی قنبر که چو گیسوی حسن بود سیاه
حسنش شال عزا کرد به گردن چو حسین
خوشدل از خون علی لاله و گل رنگین است

ز دل زینب بی مادر خود تاب گرفت
مرگش از دیده صاحب نظران خواب گرفت
که فلک از سرشان سایه آن باب گرفت
خاک را گوی که یک بار دگر آب گرفت
از غم قتل علی گونه ی مهتاب گرفت
آه کاین منظره جان از تن اصحاب گرفت
نه همین خون علی دامن محراب گرفت

شاعر: علی انسانی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

کنار من، صدف دیده پُر گهر نکنید توان دیدن اشک یتیم در من نیست یکی یتیم که هم بازیش منم، تنهاست اگر چه قاتل من کرده سخت بی مهری اگرچه بال و پرکودکان کوفه شکست از آن خرابه که شب ها گذر گه من بود به پیرمرد جذامی سلام من ببرید ز کوچه ای که گرفتند راه مادر تان	به پیش چشم یتیمان، پدر پدر نکنید نثار خرمن جان علی، شرر نکنید شما زمرگ من آن طفل را خبر نکنید به چشم خشم، به مهمان من نظر نکنید شما چو مرغ، سر خود به زیر پر نکنید بدون سفره خرما و نان گذر نکنید ولی ز مرگ من او را دگر خبر نکنید^۱ تمام عمر شما هم چو من گذر نکنید

شاعر: علی اکبر لطیفیان	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

حالا که نیست مادر من هست دخترت از مسجد مدینه که خیری ندیده ای دل شوره ام شبیه هراس مدینه است آیا زمان رفتن تو سوی مادر است؟ چه ضربه ای زدند که ای کاش میزدند چه ضربه ای زدند که ابرو شکاف خورد خون از بدن کنار زدن عادت من است	حتی حسین هم به فدای تو و سرت یادت که هست کوچه و پهلوی یاورت رنگ کبود پر شده در دیده تـُرت خیلی به یاد فاطمه ای، روز آخرت آن ضربه را به جای تو بر فرق دخترت چه ضربه ای زدند که افتاد پیکرت آن روز خون سینه و حالا سحر سرت

^۱. با توجه به اینکه در یک غزل هشت بیتی چهار بار کلمه شما آمده است که در بعضی از موارد همچون بیت پنجم کلمه شما

خشو محسوب میشود در بیت زیر کلمه دگر را با کلمه شما عوض کردیم

ولی ز مرگ من او را شما خبر نکنید

به پیرمرد جذامی سلام من ببرید

شاعر: جواد حیدری قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

الهی کوفه را لطف و صفا نیست نشان از ناله های مرتضی نیست
تمام نخلها چشم انتظارند که آبی بهتر از اشک وفا نیست
یتیمان چشم بر در بیقرارند خبر از نان خرمای خدا نیست
فقیری گوشه ویرانه گریان غم او را کسی مشکل گشا نیست
ولی نامرد ملعون ابن ملجم شده خندان و در چشمش حیا نیست

نمک شناس می خندد به زینب

که زینب شد یتیم ای وای امشب

غریبانه ترین تشییع پیکر شده امشب بپا از بهر حیدر
علی را نیمه ی شب غسل دادند رود در نیمه شب پیش پیمبر
به استقبال او زهرا بیاید به همراه گل نشکفته پرپر
علی درد و غمش را برد با خود که عمرش بود درد و غم سراسر
ز هر زخمی برایش سخت تر بود که بیند چهره نیلی همسر

همان که این جهان نشناخت او را

میان درد و غم انداخت او را

علی نشناخته از این جهان رفت دل بشکسته با درد نهان رفت
به دیده خالی از تصویر نیلی به حنجر داشت از غم استخوان رفت
علی شد پیر از این غصه یارب چرا یارش از این دنیا جوان رفت
همان یاری که بین کوچه افتاد صدای ناله اش تا آسمان رفت
علی راحت شد از داغ مدینه به سوی بانوی قامت کمان رفت

امیرالمؤمنین رخت سفر بست

سرش بشکسته بود و چشم تر بست

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیلن فعّعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رحمان نوازی

اگر نگاه کنی پیش پای چشمانت
مگر چه دیده‌ای از شهر کوفه آقا که^۱

به غیر اشک خجالت نداشتم آقا
و در قبال تمام جفای چشمانم
نشسته‌ام که کمیل نگاه تو باشم
تو مُهر سجده من؛ تو ابوتراب منی
و یطعمون علی حُبّه شما هستید
بخوان دو آیه برایم؛ دو آیه از چشمت
چه دیده‌ای که دوچشمت دو کاسه خون شد
به پیش چشم تو یاس تو را چقدر زدند
و میخ، قصه تلخی ست در نگاه شما

یتیم پُر شده در کوفه های چشمانت
گرفته باز دوباره هوای چشمانت
نداشتم که بیارم برای چشمانت
ندیده‌ام به خدا جز وفای چشمانت
که مستجاب شوم با دعای چشمانت
رواست اینکه بیفتم به پای چشمانت
منم اسیر و یتیم و گدای چشمانت
سپس مرا بنشان در حرای چشمانت
چه دیده‌ای به مدینه، فدای چشمانت
چقدر صبر نموده خدای چشمانت
که سال هاست گرفته عزای چشمانت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعّلن

قالب شعر: غزل

شاعر: موسی علیمرادی

صبرم تمام شد کفتم را بیاورید
روح میان این قفس تنگ خسته است
هرجا که هست فاطمه آنجاست خانه‌ام
با یاد چادرش نفسم تنگ می شود
دنیا جهنمی شد از آتش فراق
باید حسین را به علمدار بسپرم

رخت رهایی از بدنم را بیاورید
از عرش نور، پیرهنم را بیاورید
من را برید یا وطنم را بیاورید
آن یادگاری کهنم را بیاورید
تابوت من، بهشت تنم را بیاورید
عباس کاشف محنم را بیاورید

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم با توجه به اینکه حرف « من » در این مصرع مناسب ننشسته

است به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

شب قدر است و یا شام غریبان علی است
 دل ما قطعه ای از تربت پنهان علی است
 امشب ای اهل نجف فاطمه مهمان علی است
 جای خون جگر و دیده گریان علی است
 همه شبها شب اشک و شب هجران علی است
 عدل یک لاله خندان ز گلستان علی است
 قاتل جان علی دست به دامان علی است
 یک طرف پیرزنی منتظر نان علی است
 چاه دلسوخته سینه سوزان علی است
 سیل خون است که در چشم یتیمان علی است
 تا ابد امت اسلام پریشان علی است

نخل خرماست خم و سر به گریبان علی است
 چشم ما پر شده از خون دل شیر خدا
 بوی زهرا رسد از خاک بیابان نجف
 پای هر نخل که در کوفه مناجات کنید
 بعد از این شب چه شب عید بیاید چه عزا
 گرچه در سجده علی کشته شد از شدت عدل
 کرم و جود و جوانمردی و آقایی بین
 یک طرف فاطمه، یک سو فقرا چشم به راه
 خاک، دلباخته سجده طولانی او
 کاسه شیر یتیمان همه شد کاسه اشک
 به پریشانی دل های پریشان "میثم"

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سعید خرازی

بُود درمان من زهرا، مرا مهمان زهرا کن
 بیا امشب علی را بین شهر کوفه پیدا کن
 بیا مرگ مرا از حق به جای من تمنا کن
 کنون رخسار سیلی خورده خود را هویدا کن
 ز خاک چادر زهرا تو زخم را مداوا کن
 گذشت آب از سرم اما تو با زینب مدارا کن

خدایا مشکل از کار من مشکل گشا وا کن
 اجل از بعد زهرا منتظر بودم که برگردی
 من از تو یاد دارم فاطمه عجل وفاتی را
 نشان من نمیدادی اگر آن روز رویت را
 طبیبم را بگو زینب که من دارو نمیخواهم
 بدان ای کوفه، بر من تا توانستی جفا کردی^۱

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

جایگزین بیت زیر کنید.

بدان ای کوفه هر چه خواستی بر من جفا کردی

گذشت آب از سرم اما تو با زینب مدارا کن

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

حیف که در خاک رفت قدّ رسای علی
حیف که خاموش شد صوت دعای علی
تا که عدالت زند بوسه به پای علی
کاش که ما می‌شدیم کشته به جای علی
مسجد کوفه شده کرب و بلای علی
گر ببرد کودکی شیر برای علی
تا که یتیمان نهند سر به سرای علی
طفل یتیمی شده نوحه سرای علی
قسمت قاتل شده سهم غذای علی
می‌چکد از نخل‌ها اشک عزای علی
هستی «میثم» بود مهر و ولای علی

عالم و آدم کند گریه برای علی
نخل بود منتظر چاه بود بی‌قرار
گریه کند صبح و شام اشک فشاند مدام
زندگی بی‌علی سخت‌تر از مردن است
دامن محرابِ خون گشته بر او قتلگاه
تیغ به دشمن دهد، بذل به قاتل کند
مسجدیان یک طرف جمله گشایید صف
پیر فقری زند بر سر و بر سینه‌اش
بذل و عنایت ببین لطف و کرامت ببین
می‌دمد از سنگ‌ها ناله «یا سیدی»
ثروت هر کس همان مال و منالش بود

وزن شعر: مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: موسی علیمرادی

کسی به غیر بی کسی حلقه به در نمی‌زند
در دل من روضه تو به جز شرر نمی‌زند
به شام گریه های من سپیده سر نمی‌زند
نمی‌خورد نان و به جز حرف پدر نمی‌زند
بدون تو شکوفه ای به برگ بر نمی‌زند
شعله به چاه کوفه از آتش در نمی‌زند
که بعد از این کسی دگر خرابه سر نمی‌زند

شب شد و بین کوچه‌ها پرنده پر نمی‌زند
تو رفتی و آه غمت به آتشم کشیده است
بعد تو گریه میشود روزی دخترت پدر
خفته یتیم کوفه در کوچه انتظار تو
ز اشک هر شب تو هر درخت کوفه سبز بود
تو رفتی و پس از تو ای سوخته دل آه کسی
تو رفتی و اهالی خرابه ها گریستند

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: محمد بختیاری

در حریمت شفا نمی‌خواهم	آتشم زن دوا نمی‌خواهم
لحظه استجابت روضه	از شما جز شما نمی‌خواهم
خاک پای تو کیمیای من است	جز همین کیمیا نمی‌خواهم
تا اسیر حسین تو هستم	دلی از غم رها نمی‌خواهم
من حسینی و حیدریم، پس	بی نجف، کربلا نمی‌خواهم

«مست مست و قلندر استم من

خاک نعلین قنبر استم من»

ابتدا، انتها نداری تو	جز خدا آشنا نداری تو
آیه اعظم خداوندي	کی، چگونه، کجا نداری تو
همه سائلان تو شاهند	سائل بینوا نداری تو
فرش این خانه بال جبریل است	قالی نخ نما نداری تو
با سرت عرش هم شکسته ولی	روضه «بوریا» نداری تو

«شب اسیر سپیده‌ی سحرت»

عالمی مات جلوۀ پسرت

آمدم تا در این شب آخر	مثل این کاسه‌های پشت در
مرحمتی آورم برای سرت	گرچه این را نمی‌کنم باور
که دوايي برای این سر نیست	که سر تو نمی‌شود بهتر
که امید یتیم‌ها امشب	می‌رود پیش حضرت مادر
که در این شهر بی‌لیاقت‌ها	نیمه شب دفن می‌شود حیدر

شب، غریبی، تلاطم دریا

شب مدینه، نجف، غم زهرا

اسم مادر رسید و غوغا شد
 باید امشب به روضه برگردم:
 قدر شب‌هایی قدر! بعد از تو
 امشب آغاز بهتری دارد
 گره از کار بسته‌ام و ا شد
 بی تو حیدر عجیب تنها شد
 خانه، قبری برای مولا شد
 شب وصل علی و زهرا شد
 غم اگر رنگ مادری دارد
 گریه هم بوی بهتری دارد

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود زولیده

این روح مگر بال و پری واکند امشب
 سخت است تحمل، غم زهرا کند امشب
 جز فاطمه اش کیست تسلا کند امشب
 با فاطمه خود حلّ معما کند امشب
 بایست که بالشت، مصلی کند امشب
 بگذار پرستاری بابا کند امشب
 بگذار کمی زمزمه مولا کند امشب
 باید کفن تازه تری واکند امشب
 بسیار دعا زینب کبری کند امشب
 میخواست علی یاد ز زهرا کند امشب
 این هاست سفارش که به سقا کند امشب
 گاهی سخن از اکبر لیلا کند امشب
 با او حسنم خوب مدارا کند امشب
 نان و نمک و شیر مهیا کند امشب
 پرونده ما را علی امضا کند امشب

با خود بگذارید که نجوا کند امشب
 يك لحظه دگر طاقت این هجر ندارد
 این فرق ترك خورده تسلی شدنی نیست
 اسرار مگوی علی و چاه بماند
 مردی که جدا از دل محراب نمی شد
 ایکاش بگویند به زینب خبری نیست
 شد زنده دگر بار شب سخت وصیت
 زان بسته که جبریل سفارش به نبی داشت
 فرمود: حسین! حسنم سخت غریب است
 این سنت تشییع غریبانه به جا ماند
 صحبت زحسین و حرم و مشک و علم شد
 گاهی به علمدار سپارد حرمش را
 فرمود که: قاتل به شما گرچه اسیر است
 غافل نشود هیچ کس از قوت یتیمان
 دل! دست توصل به عنایات که داری؟

شاعر: ژولیده نیشابوری	قالب شعر: مثنوی	وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

دیشب سحر را باب محنت باز گردید دیشب درون سفره شب زنده داران دیشب به منبر راز دل محراب میگفت دیشب در و دیوار کوفه داد می زد دیشب علی در عرش اعلی سیر می کرد دیشب فضا را غرق سوز و ساز می کرد دیشب قرارش هم عنان درد می شد دیشب حسن بر هم کف افسوس می زد دیشب حسینش همچو باران اشک میریخت دیشب به فکر میزبانی بود کلثوم دیشب به پشت پرده زینب زار می زد دیشب فضا بوی گل مهتاب می داد دیشب اجل آهنگ ساز و برگ می زد دیشب علی عزم دیار یار می کرد دیشب علی با فرق تا ابرو شکسته	سوز و گداز مرغ شب آغاز گردید غم بود وماتم بود و رنج و درد و حرمان از صبح خونین گل مهتاب می گفت فریاد از بی رحمی بیداد می زد آهنگ رفتن از دیار غیر می کرد گه دیده را می بست و گاهی باز می کرد رخساره با خون خرابش زرد می شد بر صورت خونین بابا بوسه می زد کز اشک او از چشم گردون رشک می ریخت یادآور آن میهمانی بود کلثوم از فرط غم سر بر در و دیوار می زد گویی که سقایی به ساقی آب می داد پرونده ای را مُهر سرخ مرگ می زد عزم جدایی از در و دیوار می کرد می رفت نزد همسر پهلوشکسته

شاعر: مهدی رحیمی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ای کاش بگیرند از امروز سحر را شمشیر پُر از زهر گرفته ز طبیبان جز تو چه کسی عفو کند قاتل خود را باور نکند کوفه که تو اهل نمازی سخت است ولی باز برای دل زینب	ای اهل حرم سیر ببینید پدر را بر نسخه ی تو فرصت اما و اگر را آن قاتل خوابیده ی عمری دم در را وامانده دهانش که شنیده ست خبر را يك روز به تأخیر بینداز سفر را

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

الا ای اهل عالم عاقبت گشتند مولا را
چرا کشتید آن تنهاترین تنهای دنیا را
محمد را علی را انبیا را بلکه زهرا را
خبرکن زین مصیبت چاه و نخلستان خرما را
تسلا در غم مولا دهید آن پیر اعما را
که در بیت خدا بگذاشت بر دوش نبی پا را
ندیدی بر دل مجروح او زخم زبان‌ها را؟
علی از دست رفته کن رها دیگر مداوا را
شب قتل علی عباس بوسد دست بابا را
خدا بخشد به روی غرقه در خون علی، ما را

به خون شستند بیت ذات پاک حق تعالی را
چه دیدید از علی جز مهربانی مردم کوفه^۱
شما با کشتن مولا امیرالمؤمنین کشتید
بگرد ای ماه از خون جگر اختر فشانی کن
الا ای داغداران علی آید در کوفه
ز پا افتاد با رخسار خونین بت شکن مردی
فلک یک زخم بر فرق امیرالمؤمنین دیدی
طیبیا جای مرهم اشک ریز از دیدگان خود
علی روز ولادت بوسه زد بر دست عباسش
اگر آلوده‌ای «میثم» چه غم داری علی داری

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: احمد علوی

مرد شب‌گریه‌های نخلستان، مرد پیکار را نفهمیدند
راز آن کیسه‌های بر دوش‌اش، در شب تار را نفهمیدند
مثل اشراف عهد دقیانوس، قصه غار را نفهمیدند
خم به ابروی‌شان نیلورددند، در و دیوار را نفهمیدند
گفت مولا که زود برگردیم، تا غم یار را نفهمیدند
بعد از آن هم که یاعلی گفتند، «این عمار» را نفهمیدند
عالمان قرائت و تفسیر، شوق دیدار را نفهمیدند
بس که لب‌تشنه سحر بودند، وقت افطار را نفهمیدند

مردم کوچه‌های خواب‌آلود، چشم بیدار را نفهمیدند
وصله‌های لباس و پاپوش‌اش، و یتیمان مست آغوش‌اش
مردم دل‌بریده از بعثت، که فقط فکر آب و نان بودند
با تبر باغ را درو کردند، حالی از باغبان نپرسیدند
نیمه‌شب بود و سایه‌ها آرام، کوچه را خیس اشک می‌کردند
لات‌هایی که عبود بودند، ابتدا با هیل بلی گفتند
آخر قصه‌اش بهاری بود، سوره انقطاع جاری بود
کودکانی که باخبر بودند، از همه روزهدارتر بودند

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را

شاعر: غلامرضا سازگار	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ای مرغ سحر! صبح شد و یار نیامد ای نخل! غریبی که به دامن سحرگاه ای چاه! امامی که ز سوز جگر خویش خورشید ولایت که در اطراف فقیران فریاد برآرید ز دل، منبر و محراب! هر شب ز غم فاطمه میسوخت و میگفت با اشک نوشته است به رخسار یتیمی مظلوم‌ترین رهبر تاریخ علی بود دیدند همه فاطمه‌اش نقش زمین شد میثم به خدا جامعه خواب است، وگرنه	ای شب! چه شد؟ آن شمع شب تار نیامد آبت دهد از دیده خونبار نیامد می‌گفت به تو راز دل زار نیامد پوشید دل شب گل رخسار نیامد کای مسجدیان حیدر کرار نیامد آمد سحر و قاتل خونخوار نیامد مادر! پدرم از پی دیدار نیامد بی یارتر از او به جهان یار نیامد بر یاری او یک تن از انصار نیامد مانند علی رهبر بیدار نیامد

شاعر: سعید خرازی	قالب شعر: غزل	وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعولن

درد دل‌هام برای تو حسین بسیار است خوشی عمر مرا بود به نه سال فقط ابن ملجم به خیالش که مرا کشت ولی حسن از کوچه چه دیدست که نالان باشد^۱ به ابالفصل سپردم که کنارت باشد بیشتر از همه دل‌واپس زینب هستم زیور آلات به همراه مبر کرب و بلا	بسته ام بار سفر چشم به راهم یار است بعد زهرا علی از دست فلک بیزار است قاتل اصلی من ضرب در و مسمار است که هنوزم که هنوز است دلش بیمار است او گرفتار تو و در همه جا غمخوار است که به هر شهر اسیر سر هر بازار است ألفت مردم کوفه به طلا بسیار است

^۱ . بیت زیر به دلیل اشکال محتوایی که در شان امام نیست و مستند نبودن مطالب تغییر داده شد

شاعر: غلامرضا فاتحی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

آنشب که زینب کوفه را صحرای تَف دید
 بیست و یکم شب بود یا ظهر دهم بود
 از ابن ملجم تا قِطام و اشعث و عَمَر
 بابای خود را رو خضاب از خون سر دید
 میرفت علی ممصوص فی ذات خداوند
 دشمن عروسی داشت پای رأس قاسم
 صفین قرآنها به روی نیزه می رفت
 او دین ابراهیم جدّ جدّ خود را
 امروز بر دوش پدر، فردای خود را
 در پیش الرحمن، کنار لؤلؤ سبز

یعنی تمام کربلا را در نجف دید
 این سو و آن سو مادرش را هر طرف دید
 آنقدر شمر و زجر و خولی صف به صف دید
 عباس را در تیررس تیر و هدف دید
 گاهی که اکبر را به میدان در شعف دید
 هرگوشه ای بزم شراب و رقص دف دید
 در شام، پای نیزه و سر سوت و کف دید
 بازیچه فرزندهای ناخلف دید
 ناقه سوار یکۀ بُرج شرف دید
 مرجان سرخش را نشسته در صدف دید

شاعر: علی اکبر لطیفیان

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

دور شمع پیکرت، گردیده ام خاکسترت
 از نفس های بلندت میل رفتن می چکد
 تا نگیرد خون تازه گوشۀ تابوت را
 حیف شد، از آن همه دلواپسی کودکان
 کاش می مردم نمی دیدم به خاک افتاده است
 خلوت شبهای سوت و کور نخلستان شکست
 شهر کوفه تا نگیرد انتقام بدر را
 می روی اما برای صد هزاران سال بعد

ای به قربان تو و این رنگ زرد پیکرت
 حق بده امشب بمیرم در کنار بسترت
 مهلتی تا که ببندم دستمالی بر سرت
 کاسه های شیر مانده روی دست دخترت
 هیبت طوفانی دلدل سوار خیبرت
 با صدای وا علی و وای حیدر حیدرت
 دست خود را بر نمیدارد پدر جان از سرت
 میل احسان می نماید غیرت انگشتت

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد فردوسی

لحظه پرواز روح حیدر کرّار بود
یعنی اینکه جوشش زخم سرش بسیار بود
بر لبش امنّ یحیی و ذکر استغفار بود
گویا آماده رفتن به سوی یار بود
در گلویست استخوان و بین چشمش خار بود!
یک نگاه دیگرش هم بر در و دیوار بود
پیش چشمش میگذشت و غرق این افکار بود
مثل یک دیوار خانه بر سرش آوار بود
ضربه تیغ عدو نه ... تیزی مسمار بود
روی دستش غنچه شش ماهه خونبار بود

جاده وصل علی و فاطمه هموار بود
رنگ خون شد دستمال زرد بر پیشانی اش
گوشه خانه به سر قرآن گرفته زینبش
چند باری از سر شب تا سحر از حال رفت
بعد زهرا روز خوش هرگز ندیده مرتضی
یک نگاهش بر حسین و زینب و عباس بود
غصه خانه نشینی و غم سی ساله اش
ماجرای کوچه و روی کبود فاطمه
آنچه که شیر خدا را بر زمین انداخته
آمد استقبال او با شاخه گل، همسرش

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

وقتی که هم نوای غمت چاه می شود
اینقدر ناله های تو جانکاه می شود
شب رفتنی شده ست و سحرگاه می شود
وقت ظهور سرّ فدیناه می شود
از آستان لطف تو کوتاه می شود
در کربلا چه با سر آن ماه می شود
آماده سلوک الی الله می شود
با بی کسّی قافله همراه می شود

آئینه ای و سهم دلت آه می شود
غرق عزای فاطمه هستی هنوز که
در چشمهات طاقت ماندن نمانده است
خون سرت دهد به زمین باز آبرو
تو می روی و دست یتیمان تو چه زود
امروز اگر که فرق شما را شکسته اند
در ازدحام نیزه و شمشیرها سرش
از اشک خیز علقمه تا شام هلهله

شاعر: مهدی نظری

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

خانه با رفتنت اینبار به هم ریخته است
 پدرم نبض زمان بودی و با رفتن تو
 هرکسی دید پدر، حال مرا گفت به خویش:
 بستر خالی تو گوشه این خانه پدر
 بودند مایه آرامش و آسایش بود
 حسن غمزده را بیشتر از زخم سرت
 حرفی از کوچه نباید بشود پیش حسین
 صحبت از کوفه و بازار و اسیری کردی
 گفته‌ای کوفه میارند مرا طوری که

شهر بی حیدر کرار به هم ریخته است
 سحر و روزه و افطار به هم ریخته است
 دختر فاطمه بسیار به هم ریخته است
 علتی شد که پرستار به هم ریخته است
 حال با رفتن تو کار به هم ریخته است
 قصه سینه و مسمار به هم ریخته است
 چونکه با گفتنش هر بار به هم ریخته است
 از همان لحظه علمدار به هم ریخته است
 همه کوچه و بازار به هم ریخته است

شاعر: یحیی نژاد سلامتی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

شهر! آرامش بگیر، آهسته ترکت میکنم
 در مقامم آیه‌های «هل اتی...» آمد ولی
 انتظار همسرم را می‌شکم اما بس است
 مثل هر روز خدا رد سلام می‌کنید
 یاد آن لحن قنوت هر شب و روز شما...
 آه، من رفتم ولی ای قاتل زهرای من
 چند خطی هم برای روضه‌اش می‌آورم
 «آه فرزندم، ترک برداشته لبهای تو
 انتظار منتقم تسکین قلبم می‌دهد

چند سالی باتو بودم، رفع زحمت میکنم
 یک نفر بر پیکرم باشد قناعت میکنم
 از همان روزی که رفت احساس غربت میکنم
 مثل هر روز خدا با چاه خلوت میکنم
 همچنان بر مردم این شهر خدمت میکنم
 گریه تا مرگم به یاد آن مصیبت میکنم
 از همین جا قتلگاہت را زیارت میکنم:
 اکبرم، آب گلو را با تو قسمت میکنم
 حیف دارم غیبتت را کم کم عادت میکنم!

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

تمام حاصلم خون جگر بود
همانا پاسخم نیش تبر بود
به دیدار اجل مشتاق تر بود
به هر شاخه هزارانم ثمر بود
علی یک عمر در کام خطر بود
که بس کاری تر از این زخم سر بود
نه تیغ ابن ملجم، میخ در بود
هزاران نیش خارم در بصر بود
به هر زخم هزاران نیشتر بود
علی یک عمر غمخوار بشر بود
که حتی مهربان تر از پدر بود
علی از فاطمه مظلوم تر بود

وجودم نخل از غم بارور بود
زهر شاخه هزاران میوه دادم
دلم از طفل بر پستان مادر
اگر چه شاخه هایم را شکستند
چه باک از تیغ زهرآلود دشمن
هزاران زخم در دل داشتم من
به جان فاطمه آنکه مرا کشت
هزاران استخوان بودم گلوگیر
به هر آهم هزاران زخم فریاد
تو ای قاتل مرا کشتی نگفتی
زدی شمشیر بر فرق امامی
به اشک و خون دل بنویس "میثم"

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود زولیده

که دیده دست حسینی مدد کند حسنی را
که دیده غسل نهانی به نعش بت شکنی را
حسن حنوط ببندد عجب لب و دهنی را
که دیده در همه عمرش بخود چنین محنی را
شبانه غسل و کفن کرد جسم خسته تنی را

که دیده بی کفنی را کفن کند بدنی را
حسین آب بریزد حسن به اشک بشوید
شده خموش چه آسان زبان ناطق قرآن
سر شکسته و خوناب زیر تابش مهتاب
فدای غربت مردی که خود ز غصه و دردی

قسم به سینه شکسته قسم به فرق شکسته
که نیست فاصله باقی میان کوثر و ساقی
فدای دست شکسته که با تن و دل خسته
و آن امام اسیری که در میان حصیری
به گریه از رگ پاره گرفت بوسه دوباره
دعا ز جود و کرم کرد روی خود به حرم کرد

وصال حیدر و زهرا سرود، خوش سخنی را
خدا نداده از اول به عشق، ما و منی را
رای بی کفن خود گذاشت پیرهنی را
گذاشت با تن بی سر غریب بی کفنی را
شبیه عمه فنا کرد، کاخ خصم دنی را
که از قلیل قلیلت قبول کن بدنی را

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: هادی ملک پور

من منتظر نشسته‌ام اما نیامدی
انبان به دوش هر شبه کوچه‌های شهر
اصلاً قرار بود که بابای من شوی
من روی دوش تو چقدر تاب خورده‌ام
بی دست‌های گرم تو بدخواب می‌شوم
دیدم شکسته است ستون‌های آسمان
رفتی به سجده، بارقه تیغ و... بعد از آن
کابوس بود... من به خدا باورم نشد!
شب تا به صبح، خیره به در... منتظر شدم
خاکم به سر، خدا نکند، خواب من مگر
از اشک‌های گوشه چشمان مادرم
آری درست بود... گمانم درست بود

تنهاترین مسافر دنیا! نیامدی
دیگر چرا به دیدن ماها نیامدی
این چندمین شب است که بابا نیامدی
رفتم ز شانه‌های تو بالا...! نیامدی
کابوس دیده‌ام همه شبها نیامدی
مسجد، نماز صبح، خدایا!... نیامدی
محراب غرق خون شد و بالا نیامدی
حتماً دلیل داشت که اینجا نیامدی
چشمم به در سفید شد اما نیامدی
تعبیر می‌شود که تو بابا نیامدی
پی برده‌ام به حادثه‌ای تا نیامدی
ای وای از این مصیبت عظمی ...

بخش چهارم:

اشعار

عید سعید غدیر خم

شاعر: سیدهاشم وفایی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

ما نور دل از مرکز خورشید گرفتیم با مهر علی جلوۀ توحید گرفتیم
عطر علوی زین گل امید گرفتیم با خاطره عید علی عید گرفتیم

از خم غدیرش همه دم سرخوش و مستیم

ما خاک نشین ره او بوده و هستیم

تنها نه دلم زمزمه پرداز غدیر است مرغان سحر را به لب آواز غدیر است
عیسای نبی مات ز اعجاز غدیر است موسی همه جا حیرتش از راز غدیر است

در وادی موعود و در آن آینه راز

با حکم خدا داد نبی بر همه آواز

این نور خدائی که مرا مهر منیر است سرچشمۀ جوشنده‌ای از خیرکثیر است
محبوب‌ترین خلق خداوند قدیر است تنها همه‌جا اوست که بر خلق امیر است

این است علی آینه قدر و جلالت

کردم به همه خلق من ابلاغ رسالت

ای مردم آگاه علی رهبر دین است مولا به شما مردم اسلام همین است
بر مکتب ایمان و شرف یار و معین است مهرش همه‌جا بهر شما حبل متین است

هر کس که بود یار علی یار رسول است

با مهر علی طاعت مخلوق قبول است

این آینه، توحید نشان است بدانید گنجینه ایمان و امان است بدانید
افضل ز همه خلق جهان است بدانید او گلشن سرسبز جنان است بدانید

هر کس که جدا شد ز علی اهل جهیم است

آگاه از این حرف خداوند علیم است

اسلام جز او قافله سالار ندارد دین غیر علی یار و مددکار ندارد
هر کس به ولای علی اقرار ندارد با گلشن فردوس سر و کار ندارد

سرچشمه عشق و شرف و نور غدیر است
 بی‌بهره ز مهرش به صف حشر فقیر است
 آن روز دل از زمزمه خاموش نمی‌شد
 غم با دل پُر شوق هم آغوش نمی‌شد
 امروز دل خلق پُر از جوش نمی‌شد
 گر خاطره عشق فراموش نمی‌شد
 افسوس که پیمانه پیمان بشکستند
 با غصب خلافت به خلافت بنشستند
 با آنکه علی جان نبی و دم هستی است
 با آنکه دلش آینه محرم هستی است
 با آنکه شب و روز علی در غم هستی است
 مظلوم‌ترین رهبر این عالم هستی است
 گفتند اگرچه به همه خلق امیر است
 آغاز غریبی علی روز غدیر است
 بنویس «وفائی» که علی چشمه نور است
 انوار ولایش شجر وادی طور است
 او مظهر الطاف خداوند غفور است
 در حشر مرا مهر علی برگ عبور است
 جز او به صف حشر مرا هم نفسی نیست
 غیر از علی و آل علی دادرسی نیست

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: عادل حسین قربان

ولی حقیقت این مرد دیر معنا شد
 همیشه حق یتیم و اسیر معنا شد
 برای بار نخستین "امیر" معنا شد
 برای حضرت طه وزیر معنا شد
 فقط به دست علی دستگیر معنا شد
 همان که وقت نبردش "دلیر" معنا شد
 ولی حقیقت این مرد دیر معنا شد

اگرچه رتبه او در غدیر معنا شد
 قسم به معنی آیات "هَلْ أَتَى" با او
 همین که دست علی در غدیر بالا رفت
 کسی مطابق هارون برای موسی بود
 کسی که وقت رکوع نماز می‌بخشد
 همان علی که ابرمرد فتح خیبر بود
 کتاب فضل علی قرن‌ها نوشته شده

شاعر: داود رحیمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

خدا می‌خواست بنویسد که بسم‌الله یعنی چه!
 صراط المستقیمش چیست آیا؟ راه یعنی چه؟
 بفهماند به مهر و ماه اصلا ماه یعنی چه!
 به شاهان جهان گوید مراد از شاه یعنی چه؟
 خدا از خود نوشت و در دلش منظور دیگر بود
 که وجه‌الله و عین‌الله و بسم‌الله حیدر بود
 خدا می‌خواست در خلقت علی نقش آفرین باشد
 علی یک نسخه از ذات خودش روی زمین باشد
 خدا می‌خواست از اول که تا آخر چنین باشد
 فقط حیدر فقط حیدر امیرالمومنین باشد
 از اول تا همان آخر همین را گفت پیغمبر
 امیر اصلا به جز حیدر ندارد معنی دیگر
 خدا با خلق حیدر جلوه خود را نشان داده
 پس از آن یاعلی گفته به آدم روح و جان داده
 طنین یا علی‌هایش عوالم را تکان داده
 علی گفته‌است و آرامش به جان این جهان داده
 به آدم گفت برخیزد ز جایش یاعلی گوید
 و یادش داد هر شب در دعایش یاعلی گوید
 علی را حاکم ملک سلیمانی خود کرده
 دلش را مخزن اسرار پنهانی خود کرده
 نجف را تکیه‌گاه عرش رحمانی خود کرده
 و این ایوان طلا را وقف مهمانی خود کرده
 هر آن‌کس که نجف رفته‌است مهمان خداوند است
 بپرس از من دلش را: علی جان خداوند است
 علی دروازه علم نبی، دروازه قرآن
 علی راز همان اعجاز بی‌اندازه قرآن
 علی متن کلام‌الله در شیرازه قرآن
 کلامش مو نمی‌زد با کلام تازه قرآن
 من از نهج‌البلاغه شرح قرآن را درآوردم
 از ارکان نمازش روح ایمان را درآوردم

علی معمار این جان و علی معیار ایمان و علی سالار انسان و علی سردار میدان و
 علی اذکار عرفان و علی اسرار قرآن و علی انوار تابان و علی تکرار یزدان و

همه این‌ها علی هست و علی تنها همین‌ها نیست

علی اندازه فهم زمان‌ها و زمین‌ها نیست

خدا از اول ایجاد تا حالا علی گفته فقط در وصف حیدر "لا فتی الا علی" گفته
 "سلونی" را در این عالم فقط مولا علی گفته ببین هفتاد دفعه دشمنش "لولا علی..." گفته

دریغا! دشمنانش مرتضی را درک می‌کردند

ولی یاران به هر هنگامه او را ترک می‌کردند

اگر حیدر به یک سو رفت و عالم سوی دیگر رفت نجات از آن آن فردی است که دنبال حیدر رفت
 سعادت را هر آنکس خواست با پا نه که با سر رفت از آن راهی که سلمان رفت و مالک رفت و قنبر رفت

صراط المستقیم است و به جز حیدر صراطی نیست

علی راه نجات است و جز او راه نجاتی نیست

برای پیکر ایمان، امیرالمومنین سر بود تماشای جمالش از عبادات پیمبر بود
 علی معنای قرآن و علی تفسیر کوثر بود علی ذکر قنوت هر شب زهرای اطهر بود

نبود از عشق تعریفی، علی معشوق زهرا بود

علی داند که عشق و عاشقی مخلوق زهرا بود

کسی که بی‌علی باشد قیامت کور خواهد بود رفیق مرتضی در غصه هم مسرور خواهد بود
 عذاب از جسم و جان شیعیانش دور خواهد بود و بدخواه علی پیش خدا منفور خواهد بود

جهنم چیست غیر از اینکه از حیدر جدا باشم؟

بهشت چیست؟ این که در پناه مرتضی باشم

گدای مرتضی مُلک دو عالم را نمی‌خواهد اسیر عشق حیدر غیر ازین غم را نمی‌خواهد
 دلم از دست حیدر حاجت کم را نمی‌خواهد از او غیر از ولی‌الله اعظم را نمی‌خواهد

مگو یوسف که بعد از این زلیخا را نمی‌خواهی

میان این همه عاشق نگو ما را نمی‌خواهی

برای ماتمی جز ماتم مولا نمی‌سوزم
 علی شمع است و من گردش چنان پروانه می‌سوزم
 مرا آتش بزن جانا که جز اینجا نمی‌سوزم
 در این دنیا که می‌سوزم در آن دنیا نمی‌سوزم

دلی که پر شد از عشق علی آتش نمی‌گیرد

دل پروانه می‌سوزد ولی آتش نمی‌گیرد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

طیب الله به این حضرت دلدار دلیر

پسر مرحب از این واقعه شد یک‌شبه پیر

مالک اشتر و مقداد، سر افکنده به زیر

چونکه سخت است گذر کردن از این راه و مسیر

همه گفتند کسی آمده با هیبت شیر

غضبُ الله نوشته‌ست به روی شمشیر

گفته این است برای همگان نعم الامیر

جز علی هیچکسی را به خلافت نپذیر

منکرش را بنشان و بگو آرام بگیر

نام او اصل اذان است و رکوع و تکبیر

نام او حک شده! زیباست عجب این تقدیر

شجره نامه ما را بنویسید غدیر!

دل سپردیم به عشقش، چه اسیریم اسیر

«در» علم است و در از قلعه خبیر کنده

می‌نشستند دو زانو؛ پُر از شرم حضور

چشم در چشم شدن کار فقط فاطمه بود

هم هم‌آغوش یتیمان شد و هم در میدان

ذوالفقارش شده یک لشکر و دستان خدا

علوی مذهبمان کرده خدا روز الست

رفت تا هجده ذی‌الحجه به پیغمبر گفت:

سند محکم آن آیه «الیوم لکم...»

مهر تأیید نماز است فقط حبّ علی

از خوش حادثه بر ساحت پیشانی ما

نسل در نسل، یقیناً به علی منتسبیم

شاعر: مجید نال

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

خیالش باز، شعری بر لبم بی اختیار آورد
 کلاف شعر دارم، سالها کارم غزل بافی ست
 نوشتم شاعرش هستم، عجب و هم و خیالاتی
 نوشتم شمس؛ دیدم گنبدش زیباتر از آن است
 به قرآن سر زدم دیدم علی گویاتر از آن است
 شبیه جبرئیل از درک این اوصاف در ماندم
 من از شوقش زمین خوردم، ولی مولا بلندم کرد
 سر و سرِّ مرا با او، کسی جز او نمی داند
 چه بهتر از همین اول بگویم حرف آخر را
 کسی نشناخت حیدر را به غیر از مصطفی وقتی
 به چشم حاجیان شور تماشا می رسید آنروز
 نگاه نافذ احمد، زمین را در تصرف داشت
 نفس ها حبس شد، در سینه ها خوف و رجا افتاد
 زمین گرم صحرا از پریشانی سراسر بود
 نبی فرمود بسم الله، ای ارض و سما بشنو!
 دوباره صحبت از اسرار خلقت می کنم آری
 تفاوت در میان حق و باطل چیست، معلوم است؟

که اوصاف علی طبع مرا اینگونه بار آورد
 در این بازار آشفته، علی تحسین کند کافی ست
 نوشتم بی علی هیچم، چه توضیح اضافاتی
 نوشتم کعبه و دیدم نجف بالاتر از آن است
 نوشتم عرش؛ دیدم مرتضی اعلی تر از آن است
 صد و ده بار امشب قل هو الله احد خواندم
 همیشه یا علی گفتم، علی از جا بلندم کرد
 علی نادیده می بیند، علی ننوشته می خواند
 کسی از ابتدا تا انتها نشناخت حیدر را
 گره زد دست خود را سخت در دست خدا وقتی
 کنار برکه ای دریا به دریا می رسید آنروز
 زمان هم از نبی انگار دستور توقف داشت
 بدون همه زنگ شترها از صدا افتاد
 همه باخویش می گفتند آیا حج آخر بود؟!
 گواهی باش ای تاریخ! پیغام مرا بشنو
 ولی این مرتبه اتمام حجّت می کنم آری
 بدون این خبر اسلام کامل نیست، مفهوم است؟

نمآند زحمت پیغمبران بیهوده، ای مردم!
 نبی همدوش مولا آسمان‌ها را هوایی کرد
 نبی فریاد زد، بر عالم و آدم مسلم شد
 برای خاتم پیغمبران جز او نگینی نیست
 شکاف کعبه آیا ماند در نزد شما مغفول؟
 الهی گُر نگیرد آتش خاموش بعضی‌ها
 پیمبر گفت آری انتظار آمد به سر دیگر
 وصیت می‌کنم هرکس که من مولای او هستم
 که عقبی بی‌علی فانی و دنیا باعلی باقی
 امام المتقین، عین الیقین، حبل المتین، حیدر
 علی غایب، علی حاضر، هُوَ الْأَوَّلُ هُوَ الْآخِرُ
 (أَشْدَاءُ عَلَى الْكَفَّارِ) قَتَالَ الْعَرَبَ؛ یعنی
 خدا وقت تماشایش، دل بی‌طاقتی دارد
 پناه آه مظلومان کجا فکر خلافت داشت؟
 برایش فتح خیبر مثل تفریحی در اوقات است
 میان جنگ هم شمشیر او چون تیغ جراحی‌ست
 ریاضت دیده هم از خاک با جادوگری، زر ساخت
 عوالم را ببین، آتش علی دریا علی گفته
 علی هرگز نمی‌بندد به روی هیچ کس در را

نه اینکه حرف من باشد خدا فرموده، ای مردم!
 خدا از شاهکار آفرینش رو نمایی کرد
 علی بن ابی‌طالب، ولی‌الله اعظم شد
 شهادت می‌دهم جز او امیرالمومنین نیست
 طواف مرتضی کردید آری (حَجُّکُمْ مَقْبُول)
 الهی که بسوزد پنبه در گوش بعضی‌ها
 ازین دنیای فانی بسته‌ام بار سفر دیگر
 بداند این علی هارون و من موسای او هستم
 غدیر خم به جوش آمد؛ الا یا ایها الساقی!
 عماد الاصفین، شمس المبین، یعسوب دین، حیدر
 علی پنهان، علی پیدا، هُوَ الْبَاطِنُ هُوَ الظَّاهِرُ
 جهان از شوکتش فریاد زد: یَاللَّعَجَب، یعنی
 خوشا قنبر برای خود چه اعلی حضرتی دارد
 علی بی‌تاج و مسند نیز بر دلها حکومت داشت
 دل مسکین به دست آوردنش فتح الفتوحات است
 اگر خون ریخت، درمان کرد، اعجازش یداللهی‌ست
 هنر او داشت که از خاک پای خود ابوذر ساخت
 که حتی دشمنش در وصف او (لولا علی) گفته
 کسی از ابتدا تا انتها نشناخت حیدر را

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: حسن کردی

غدير عيد ستم دیده گان دوران هاست به حق رسیدن حق دار و مزد انسان هاست
غدير عرش خدا در دل بیابان هاست قسم به صبح که روشن ترین پیمان هاست

غدير ختم به خیری دین و اسلام است

بدون باورش اسلام بی سرانجام است

غدير آمده تا اینکه راه گم نشود از آسمان شرف نقش ماه گم نشود
پس از رسول خدا تکیه گاه گم نشود و تا قیامت حق راه و چاه گم نشود

غدير مرز حیات نفاق و ایمان است

غدير ماه ترین اتفاق دوران است

غدير آمده تا پایه های دین باشد صراط روشن دل های مؤمنین باشد
کلام قاطع وحی است و بالیقین باشد رسالت نبوی مقصدش همین باشد

بگو نبی خداوند با دلی آگاه

بگو برای همیشه علی ولی الله

فروغ چشم جهان است روشنای علی دمی نفس نکشیدیم بی ولای علی
چکامه ای نسرودیم جز برای علی بمیرد آن دل اگر نیست خاک پای علی

نوشته بر دل من با حروف لم یزلی

«علی امام من است و منم غلام علی»

اذان بدون علی از اساس مردود است نماز دشمن حیدر گناه آلود است
عبادت که علی را نداشت نابود است بگو به منکر او در مسیر نمرود است

ضلالت است نمازی که بی علی برپاست

عبادت است علی یا علی که بر لب ماست

جهان جهان شده از فیض نور همسر او نوشته‌اند حیا را ز حجب دختر او
منور است زمین از حضور قنبر او هراس مرگ ندارد حیات نوکر او
"رواق منظر چشم من آشیانه اوست"

بگو به کعبه که این عشق خانه، خانه اوست

خدا غزل نسروده مگر برای علی سخن نگفته مگر اینکه با صدای علی
چه سینه‌چاک شده کعبه در هوای علی به روی شانه احمد نشسته پای علی
فقط ولایت حیدر کمال دین گردید

علی امیر سرافراز مؤمنین گردید

کسی که یک نفسش را ثواب دنیا بود کسی که هم نفس بی‌قرار زهرا بود
کسی که روشنی جان و نفس طاهای بود علی امیر جهان مقتدا و مولا بود
چو ذولفقار که خم گشته از جلال علی

مگر بخواب ببیند کسی زوال علی

خدای خالق منان علی علی گوید به صفحه صفحه قرآن علی علی گوید
نبی زمانه بحران علی علی گوید حسین در دل میدان علی علی گوید

قسم به کعبه علی سرپناه عرش خداست

و شانه‌های نجف تکیه‌گاه عرش خداست

قسم به لقمه پاکی که ارثم از پدر است نجف همیشه برایم ز قبله قبله تر است
جهان بدون نجف آسمان بی‌قمر است دلم ز دشمن حیدر همیشه بر حذر است

اگر چه نام علی روح بر تنم داده‌ست

"فَمَنْ يَمُتْ يَرْنِي" شوق رفتنم داده‌ست

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: رسول عسکری

حال و هوایت را به سر دارم حسابی
مولا دلم تنگ نجف شد آخر شب
من واقفم تو خوبی اما من همیشه
گفتم اگر روزی شود روزی بیایم
وقت تشرف در حرم با بوسه‌هایم
هرگز چنین انگور خوش نقشی ندیدم

چشمک زد و من هم بدون وقفه چیدم

وقتی شراب تو از این انگور ناب است
من اهل تعارف هستم اما با تو هرگز
یک کوله پر کردم از آهم از گناهم
تو لافتی ای حضرت مولی‌الموالی
ما نان خور این خانه‌ایم و خانواده‌ات
آقا دعای فاطمه پشت سر توست

ما رعیت زهرا، مسلمان غدیریم

یعنی مسلمان علی‌جان غدیریم

دست تو داده خلقت هر دو جهان را
دنیا ندیده بهتر از نام علی، خوب
تکیه به دیوار تو دادم زیر سایه
ما را نجف مهمان بفرما روز عیدی
ما هر کجا نام تو را خوانیدم علی جان

اهل علی آبادم، آبادم علی جان

از کودکی دل را به تو دادم علی جان

وزن شعر: مفعول مفاعیل فاعولن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: حسن لطفی

با نام بلند او نوشتیم از زلفِ کمند او نوشتیم
 تلخیم ولی شکر فروشیم تا از لبِ قند او نوشتیم
 از اَشْهَدُ اَنْ عَشَقَ مولا یعنی به پسند او نوشتیم
 آزاد شدیم از دو دنیا خود را که به بند او نوشتیم

ما را به لب نجف نوشتند
 ما را رطب نجف نوشتند

ای تاکثرین سبویِ مستی ای پاکترین وضویِ مستی
 ما مرد شراب عشق هستیم ای جانم از آبرویِ مستی
 ساقی چه کنیم آتشینیم مُردیم در آرزویِ مستی
 برخیز که تر کنیم امشب از نامِ علیِ گلویِ مستی

با نادِ علی بزن نوایی
 بسم الله اگر حریف مایی

از کوثر عشق آب خوردیم از جامِ علی شراب خوردیم
 انگورِ ضریحِ نقره کویم عمریست که نابِ ناب خوردیم
 از شَعْشَعَه حضور گرمیم تا پرتو آفتاب خوردیم
 سوگند نمی‌رویم جایی ما نانِ ابوتراب خوردیم

دلدادۀ بی اراده هستیم
 یعنی که حلال‌زاده هستیم

بر روی جهاز، ناگهان گفت در حلقهٔ جمع حاجیان گفت
 فریادِ علیِ علیش پیچید بالاتر از اوج آسمان گفت

دیروز به دوش او علی بود امروز علی علی بجان گفت
شد محضر مرتضی شرفیاب^۱ جبریل؛ چنین نفس زنان گفت

ای میر وزیریات مبارک

امروز امیریات مبارک

آورد اگر خدا علی را تا گم نکنیم ما علی را
 رو کرد برای آفرینش یک جلوه مرتضی علی را
 حق داشت نبی کسی نبیند او دیده که را؟ که را؟ علی را
 حک کرد پیمبر از همان روز بر خاتم خویش یا علی را

تا کعبه مؤمنین نمی شد

این دین بزرگ دین نمی شد

ای وای اگر قدم بکوبد با تیغ دو دم دو دم بکوبد
 او یک تنه صد سپاه را با یک جذبه خود بهم بکوبد
 زینب خود مرتضی است وقتی فریاد سر ستم بکوبد
 از حضرت حیدر است ارثش عباس اگر علم بکوبد

تا تیغ خود از غلاف برداشت

صد بار زمین شکاف برداشت

گیرم که خیال خام دارد این خصم همیشه دام دارد
 گیرم که همیشه کینه توز است یا نقشه انتقام دارد

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

ما شیعه مرتضی شدیم و این سیره چنین پیام دارد:
 ما را چه غم از هزار دشمن ایرانِ علی؛ امام دارد
 ما فاتح قله جهانیم
 ما لشکر صاحب الزمانیم
 آئین علی همیشه جاریست آئینه‌ای از شکوه باریست
 آئین علیست رادمردی دور از ستم و سیاه کاریست
 آئین علیست دستگیری آئین علی گذشت و یاریست
 آئین علی علی بسازد در راه حسین سربداریست
 من را ببرید سرزمینش
 باشد برسم به اربعینش

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه عاطفی

کنار برکه وقتی از بلندی یار بالا رفت
 علی با نور فوق العاده و سرشار بالا رفت
 وقار آورده! با زیبایی بسیار بالا رفت
 عیار شیعه از آن روز در بازار بالا رفت
 برای دیدنش رندانه از دیوار بالا رفت
 نوای تهنیت یا حیدر کرار بالا رفت
 گمانم از همانجا حرمت دستار بالا رفت
 برای بیعت با او کمی دشوار بالا رفت!

زمین لبخند زد صد شاخه گل از خار بالا رفت
 خودش را باخت خورشید از خجالت آب شد وقتی
 جهاز خوش سرانجام شترها منبرش می‌شد
 به دستش آیه «الیوم اکملت لکم» گل داد
 چنان ماهی که حتی منکرش طاقت نیاورد و
 پر از «من گنت» مولا شد تمام دشت و سمت کوه
 یقین دارم نبی خود جانشینش را معمم کرد
 الهی بشکند دستی که دل دل کرد و با کینه

شاعر: محسن راحت حق قالب شعر: مثنوی وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

باز هم آئینه‌ها عید ولایت آمده شیعیان مرتضی! وقت ضیافت آمده
خنده را از لب نیاندازید عید واقعی‌ست سینه چاکان علی هنگام بیعت آمده
کینه معنایی ندارد پس محبت پیشه کن صد بشارت لحظه عقد اخوت آمده

در غدیر خم نمایان شد همه اکمال دین

گفت پیغمبر: علی باشد امیرالمؤمنین

کیست این مولا؟ که آقای دو عالم می‌شود هر که خصمش شد نصیب او جهنم می‌شود
دل به مهرش گر ببندد خار بی‌مقدار هم مطمئنم آخرش یک روز آدم می‌شود
اشک شوقی که فرو ریزد ز چشم شیعیان بی‌پرو و برگرد خالص‌تر ز زمزم می‌شود

در غدیر خم به جوش آمد عنایات خدا

شاه عالم شد پس از احمد علی مرتضا

هیچ می‌دانی که بی‌مهر علی دین باطل است با ولای مرتضی هر عیب و نقصی کامل است
قنبر کاشانه‌اش بالاتر از هر مکننتی شاه عالم هم که باشد بی‌علی چون سائل است
هدیه‌ای آرید دلها را به درگاه علی دل که جای خود هزاران جان یقین ناقابل است

در غدیر خم شریعت شد ولای مرتضی

شد شعار نه فلک جانها فدای مرتضی

ما علی گویان عالم را خدا کرده جدا ایزد یکتا به دست مصطفی کرده جدا
ما علی گویان عالم بهترین مردمیم ما ز پا افتادگان را مرتضی کرده جدا
عشق بر شیر خدا را فاطمه آموخته ما اسیران را خود خیرالنسا کرده جدا

این کلام نغز می‌دانی ز ختم الانبیاست

بهترین اعیاد این اُمت غدیر مرتضاست

شاعر: احمد حسین پور قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

در کویری که به دریای کرم نزدیک است عاشقت هستم و قلبم به حرم نزدیک است
نجف اینجا است! فقط چند قدم نزدیک است کفر و ایمان من امروز به هم نزدیک است

در مقامت دهنم بسته بماند بهتر

عشق آهسته و پیوسته بماند بهتر

نخل‌ها اشک تو را زیر نظر داشته‌اند رودها از جریان تو خبر داشته‌اند
بادها پرده ز اسرار تو بر داشته‌اند خاک‌ها چشم به دستان پدر داشته‌اند

ابرها با کرمات مایه رحمت شده‌اند

فقرا در حرمت صاحب مکنت شده‌اند

شمه‌ای هست ز اوصاف تو حیدر بودن لافتایی شدن و ساقی کوثر بودن
فاتح یکتانه قلعه خیبر بودن با پیمبر همه عمر برادر بودن

نفست عطر نفس‌های محمد دارد

بردن نام تو شیرینی بی‌حد دارد...

نیست بودیم ولی در حرمت هست شدیم متفرق شده بودیم که یک‌دست شدیم
عاشق هر که به یاران تو پیوست شدیم تا ز پیمانه «أَكْمَلْتُ لَكُمْ» مست شدیم

عطر «أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ» همه جا را پر کرد

نان بدگوی بد اندیش تو را آجر کرد

اولین مرحله عشق، پریشان شدن است اجر همراهی تو بوذر و سلمان شدن است
صاحب دائمی ملک سلیمان شدن است زاهد شهر که در فکر مسلمان شدن است

در شب قدر به آوای جلی می‌گوید

به‌علی به‌علی به‌علی می‌گوید

شاعر: علیرضا وفایی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

اذکار تسبیح مناجاتم طرب داشت محراب گویا نیت عرض ادب داشت
 نام علی می‌جوشد و سجاده تب داشت ذی‌الحجّه این روزها بوی رجب داشت
 شام سقیفه مُرده و صبح غدیر است
 کافر بمیرد هر که بی‌حُبّ امیر است
 یکتا خدا، یکتا علی، یکتا پیمبر تکلیف را روشن نمود آنجا پیمبر
 فرموده مدح حضرت مولا پیمبر دست علی را می‌برد بالا پیمبر
 اتمام حجّت کرد با گمراه و بدخواه
 پس نیست دستی روی دستان یدالله
 از دشمنانش پست و بی‌بنیادتر نیست از بنده حیدر کسی آزادتر نیست
 از خانه مولای ما آبادتر نیست از شخص زهرا هیچ شخصی شادتر نیست
 اسم علی حک شد به گردنبند زهرا
 دنیا نمی‌ارزد به یک لبخند زهرا
 بی‌بی‌ست شخص فاطمه آقااست حیدر مادر بتول و حضرت باباست حیدر
 مانند کفو خویش بی‌همتااست حیدر مولاتنا زهرا و مولانااست حیدر
 هرکس که مهر حیدر و زهرا ندارد
 در جرگه انسانیت هم جا ندارد
 در خشکسال حسرتم باران دلم خواست من بی‌سر و سامانم و سامان دلم خواست
 چون درد بی‌درمان شدم درمان دلم خواست یاد نجف افتاده‌ام، ایوان دلم خواست
 شکر تهمینکه سایهات را کم نکردی
 گندابی آدم شد مرا آدم نکردی

عالی نجف، اعلا نجف، والا نجف بود یکتا نجف، زیبا نجف، رویا نجف بود
 چون احسن الاحوال دلها را نجف بود حتی شروع اربعینم با نجف بود
 اذن پیاده رفتنم را مرتضی داد
 وقتی قسم دادم به زهرا... کربلا داد
 هر چند ما از سینه چاکان شمائیم عبد نجف هستیم و لنگ کربلائیم
 بعد از غدير آماده ماه عزائیم بوی محرم آمده، سر به هوائیم
 آهسته آهسته بنی هاشم می آید
 کم کم صدای اکبر و قاسم می آید
 بر روی لبها خنده هست و نیست ناله دارد به دور ناقه‌ها از نور، هاله
 در کاروان خویش دارد باغ لاله بر شانه عباس می آید سه‌ساله
 این کاروانی‌ها چقدر اطفال دارند
 حتی زنان در دست و پا خلخال دارند
 آغوش گرم مادری با شیر خوار هست تنظیم لالائیش هم با گاهوار هست
 در گوش دختر بچه‌ها هم گوشواره^۱ هست اینجا نه معجز سوخته نه پاره پاره هست
 هم کاروان، خورشید و هم مهتاب دارد
 مشک عمومی بچه‌ها هم آب دارد
 اینجا نخندیدند بر چشم تری هم اینجا نبردند از کسی انگشتی هم
 اینجا نخورده تازیانه دختری هم حتی نبردند در مقتل سری هم
 امسال شاید یک مسلمان آب آورد
 یک سایبان بالاسر ارباب آورد

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

آمده را جایگزین بیت زیر کنید. در گوش دخترهای طفلی گوشواره^۱ هست اینجا نه معجز سوخته نه پاره پاره هست

شاعر: نعیمه امامی قالب شعر: ترجیع بند وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

خبر آورد جبریل امین از عالم بالا بمان ای رحمت اللعالمین در قلب این صحرا
 بگو من کنت مولا هر که دارد عشق پیغمبر برایش مرتضی باشد امام و سرور و مولا
 علی بن ابیطالب، عزیز حضرت زهرا پس از تو حجت الله است در عالم به امر ما
 تمام انبیا و اوصیا و اولیا از خلقت آدم همه صف بسته‌اند از اشتیاق حضرت لیلا
 همه خوبان عالم بی‌قرار لحظه بیعت برای بوسه بر دست علی عالی اعلا
 ملائک جمله مشغولند در عرش برین حق به ذکر یا علی مولا علی مولا علی مولا
 کمال دین و نعمت منجلی شد در غدیر خم امامت را سپرد آن دم به حیدر، حضرت طاهما
 مصابیح الدجی، نور الهدی، ذریه عصمت به زیر پای او هفت آسمان شد قطره از دریا
 ملائک صف کشیدند از غدیر عشق تا افلاک به گرد دست مولا در طواف و مُحرم و شیدا
 چکید از نور پاک پنج تن یک قطره بر عالم و ز آن ذره سرشته روح و جان شیعیانش را

غدیر خم بود تبریک گو بر حضرت مهدی^۱

بخواه از حق ظهورش را که باشد رسم هم عهدی

خدا در خلقتش فرموده بسم ربک الحیدر وجودش منجلی گشته ز نوری خالص و اطهر
 علی تفسیر ناب آیه‌های سوره انسان زلال عصمت و ایمان، انیس سوره کوثر
 سپس فرمود اکمل دینکم یا احمد محمود پس از تو مرتضی فرمانده است و هادی و رهبر

^۱ . در شعر ترجیع بند یا ترکیب بند باید یک بیت برگردان ما بین دو غزل آورده شود و نمی توان دو غزل را بدون بیت رابط دنبال هم آورد مگر آنکه دو غزل جدا گانه باشد با توجه به اینکه این اصل در شعر بالا رعایت نشده است بیت زیر به منظور رفع نقص اضافه شد.

غدیر خم بود تبریک گو بر حضرت مهدی بخواه از حق ظهورش را که باشد رسم هم عهدی

بگو پیغمبر خاتم به این امت که تا محشر	خدا یاری کند هرکس که مولا را شود یاور
ز سمت قدسیان کبریا می بارد این نجوا	یدالله است این دستی که بالا برد پیغمبر
اولی الامر است و برهان و امام اولین حیدر	صراط المستقیم است او امیرالمومنین حیدر
ولی الله، عبدالله، سیف الله و باب العلم	وصی مصطفی و بوتراب و فاتح خیبر
علی اعظم، علی اکرم، علی اول، علی آخر	عزیز جان پیغمبر، امام المتقین حیدر
علی افضل ترین عابد، علی قاضی، علی داور	علی میزان ایمان و عمل در وادی محشر

غدير خم بود تبریک گو بر حضرت مهدی

بخواه از حق ظهورش را که باشد رسم هم عهدی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن راحت حق

با علی گفتن، جهانی پُر شکر باید نمود	کام خود را در نجف، پُر از گهر باید نمود
سینه را بر آتش نفرت سپر باید نمود	با ولای حضرت حیدر امیرالمومنین
مثل علامه امینی ها خطر باید نمود	تا بماند پرچمش افراشته در نُه فلک
بر کلام ناطق قرآن نظر باید نمود	خواندن نهج البلاغه عین قرآن واجب است
جامه رزم شجاعت را بَبَر باید نمود	هرکجا که خدشهای وارد شود بر شیعیان
دشمن شیر خدا را دربدر باید نمود	مرگ بر تکفیری و بر داعش و بر ناصبی
با دعا شام تباهی را سحر باید نمود	در غدير خم طلب کن از خدا روز فرج
خصم را با ذوالفقارش در شرر باید نمود	ذوالفقار حیدری امروز دست مهدی است

شاعر: عماد بهرامی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعّلن

ای که جانم فدای این جانان عید مبعث غدیر را قربان
 آن غدیری که فاش در قرآن گفته «أَكْمَلْتُ دِينَكُمْ» یزدان
 همه حرف در همین آیهست
 عشق حیدر ستون و سرمایهست
 و نبی بیمه کرد ایمان را روی دستش گرفت قرآن را
 زیر پا می گذاشت شیطان را می شنید از خدا علی جان را
 در دلش شور و التهاب افتاد
 تازه کشتی دین به آب افتاد
 به لب مرتضی چه لبخندیست حیدر و مصطفی چه پیوندیست
 خلق این دو ته هنرمندیست سند واضح خداوندیست
 دو دلاور دو دلبر دل‌بند
 این دو دریا بهم چه می‌آیند
 حرفی از بخشش کثیر نبود بهر اسلام یک امیر نبود
 به محمد کسی وزیر نبود گر سر راه دین غدیر نبود
 گر نبی خاتم النبیین است
 اقتضای ولایتش این است
 علوی زاده‌ام سرودم علی‌ست رشته رشته به تار و پودم علی‌ست
 علت سینه کبودم علی‌ست مثل زینب همه وجودم علی‌ست

مثل زهرا شده ترانه لب

لَا لَبَّيْكَ يَا أَبَا زَيْنَب

زینبش ربناست جان زینب جان جانان ماست جان زینب

همه کربلاست جان زینب زینت مرتضاست جان زینب

می‌پریم با دلم به عشق علی

نجف زینب و دمشق علی

بانوی اعظم جلیله مدد حضرت مریم قبيله مدد

تا به عرش خدا وسیله مدد جبل الصبر یا عقيله مدد

صبر تو ذوالفقار بران است

بی‌تو اسلام نامسلمان است

چون دراز است پیش تو دستم چشم بر لطف دیگران بستم

تا که اُمّ المصائبی هستم با خودم عشق می‌کنم، مستم

نام تو ذکر ربنای من است

اولین زینبی خدای من است

تو بهاری خزان نخواهی شد بحر آبی و دهر ماهی شد

لشکرت سوی شام راهی شد با رقیه عجب سپاهی شد

در کنارت سکینه را داری

آبروی مدینه را داری

شاعر: مرضیه نعیم امینی قالب شعر: مسمط وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

بر زلف یار تا که گره خورد کار ما ما را خرید احمد عالی تبار ما
پس رفت بر جهاز شتر شهریار ما سنجید با ولایت حیدر عیار ما

ذی الحجه شد به یمن ولایت بهار ما

می‌گفت مصطفی سخن از جانب خداست بعد از من این علی به جهان شاه و مقتداست
هرکس جدا شود ز علی از خدا جداست هان! گوش کن کلام محمد چه آشناست

یادآوری عهد الست و قرار ما

در گفتن پیام خدا اهتمام کرد پس پیروی ز غیر علی را حرام کرد
تا روز حشر بر همه حجت تمام کرد عالم به احترام محمد قیام کرد

راضی شد از حبیب خودش کردگار ما

دست خدا و بانی ایجاد، مرتضی بر انبیا مربی و استاد، مرتضی
تنها خوشی این دل ناشاد، مرتضی چون وعده «یمت یرنی» داد مرتضی

با شوق مرگ می‌گذرد روزگار ما

آن سروری که یگه یل کارزار بود هرشب برای جمع یتیمان قرار بود
لطفش به جن و انس و ملک بی‌شمار بود نعلین شاه هر دو جهان وصله‌دار بود

عالم فدای وصله نعلین یار ما

از صحن او که هم دل و هم اختیار برد زائر برای سرمه چشمش غبار برد
با یک امید آمده بود و هزار برد هر کس ز خانه پدری یادگار برد

انگشتی "در نجف" یادگار ما

ریزه خوران اشرف اولاد آدمیم هر جا رویم تحت عنایات پرچمیم
 مدیون روضه‌ایم، اگر شاد با غمیم بعد از غدیر چشم به راه محرمیم
 گریه برای خون خدا اعتبار ما
 روح عبادت از تن کعبه جدا شده رفته حسین و سعی و صفا بی‌صفا شده
 خون خدا مسافر دشت بلا شده با اهل بیت راهی کرب و بلا شده
 برده‌ست فکر غارت خیمه قرار ما

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: موسی علیمرادی

چرخش چرخ و فلک بسته به چشمان علیست	همه عمر جهان بسته به یک آن علیست
همه از سفره او روزی خود را دارند	آفرینش به خدا سفره احسان علیست
بنده عشق علی از همه آزادتر است	شکر الله که دلم بسته به زندان علیست
نمک سفره او خوردم و آدم شده‌ام	آدمیت نمکی هست که در نان علیست
گر حساب سر زلفش کنی از دهر جدا	مابقی هرچه که مانده است پریشان علیست
بس که از ذکر علی شهد و شکر نوشیدم	این دهان نیست بگویند که قندان علیست
آفتابی که جهان از نفسش روشن شد	انعکاسی است که از پرتو دندان علیست
در لحد سمت نجف روی مرا بگذارید	سر من چشم به راه سر دامان علیست
اشک شور است اگر، علت و برهان دارد	علت آن است که هر چشم، نمکدان علیست
گر علی، جان همه خلقت عالم باشد	حضرت فاطمه و الله قسم جان علیست
هر کسی عشق حسین بن علی را دارد	روز محشر به خداوند که مهمان علیست

شاعر: علی اکبر ناز کار قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

دل از همان زمان هوایی و اسیر عشق شد
حقیر می‌شود هر آنکسی که نیست با علی
اسیر عشق او که بنده هوی نمی‌شود
فرشتگان قرب حق از او مدد گرفته‌اند
برای پیرو صراط مستقیم تا خدا
نوشته روی لوح سینه تمام شیعیان
که قبل خلق دلبران علی امیر عشق شد
امیر شد کسی که پیش او حقیر عشق شد
بنده نشد هوائیش مگر اسیر عشق شد
چرا که جبرئیل هم دخیل پیر عشق شد
بزرگراه کربلا-نجف مسیر عشق شد
غدير روز پُر غرور بی‌نظیر عشق شد

شراب می‌چکد ز دفترم که امشب از شعف

شده است نعره قلم علی علی نجف نجف

شدند بنده کرامتش تمام جودها
قیام کرده کعبه پای قامت قیامتش
وجود اوست روح دین، بگو به منکر علی
مگر به لطف مرتضی شویم عاقبت بخیر
همانکه چارچوب دین بنا شده بنام او
رکوع کرده‌اند در برابرش عمودها
که حُب اوست علت قبولی سجودها
قبول نیست سجده و رکوع بی وجودها
وگرنه شد ضرر بدون او تمام سودها
همانکه بغض و حُب اوست معنی حدودها

علی ست ناخدای کشتی نجات تا خدا

علی ست بدر حق‌نمای لیلۃ‌المبیت‌ها

شدند عرشیان و فرشیان خراب باده‌اش
نمی‌شود نصیب هرکسی صراط مرتضی
هزار سال رفته از شب عروج، همچنان
اگرچه یکه تاز شده به تخت شاهی جهان
نگاه ذوالفقار او بس است اینکه جان دهند
جهان بنا شده فقط به پاس خانواده‌اش
فقط حلال زاده می‌رسد به پای جاده‌اش
به گوش عرش میرسد صدای فوق العاده‌اش
ندیده بر تنش کسی به جز لباس ساده‌اش
سپاه در مقابل از سواره و پیاده‌اش

همانکه طفل او به یک نگاه مرده زنده کرد مسیح هم نفس نمی‌کشید بی‌اراده‌اش
 نشسته در جوار حق کسی که باعلی نشست
 هر آنکه گشت بنده علی شده خدایرست
 قسم به بغض بی‌سپر، قسم به آه ذوالفقار که بوده دین همیشه زیر دین شاه ذوالفقار
 به غیر ثروت خدیجه زنده مانده دین حق به گفته نبی همیشه در پناه ذوالفقار
 کسی که عدل می‌چکد از آستین جبر او کشانده یک سپاه را به دادگاه ذوالفقار
 سپاه ظلمتی که کرده است بین دست شمس میان ظهر رؤیت هلال ماه ذوالفقار
 هر آنکه شک کند فقط کمی به حق مرتضی به کفر محض میرسد ز دیدگاه ذوالفقار
 قسم بحق بهشت هم به این شعف نمی‌شود
 هیچ کجا برای من مثل نجف نمی‌شود

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: غزل

شاعر: منصوره محمدی

که ذکرش؛ منبع خیر کثیر است
 به ذکر یا علی؛ نعم النصیر است
 دعا امشب چه ناب و دلپذیر است
 سعادت، با علی معناپذیر است
 به غایت پادشاهی بس دلیر است
 برابر با نگاهش سر به زیر است
 به دام زلف مؤاجش اسیر است
 شبیه حضرت حق بی‌نظیر است
 که بی‌نامش اذان، جهلی کبیر است
 همان، مصداق بر حقّ غدیر است

علی بر ماسوا، نعم الأمير است
 به جد... هر دانه تسبیح امشب
 نگاه کعبه امشب غرق حیرت
 چو باشد ذکر او خیر العبادات
 امیر و قافله‌سالار هستی
 نگاه قدستیان عرش اعلا
 هزاران کهکشان راه شیری
 خدا نَبُود، ولی ذاتاً وجودش
 بخوان از مأذنه "حیّ علی العشق"
 "قسیم النار و الجنة" علی و

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: میثم مومن نژاد

جبریل مکرر این صلا را سر داد بلّغ، بلّغ... ندا به پیغمبر داد
فرمان خداست: بر سر دست بگیر آن دست که در رکوع انگشتر داد

چون صبح السّ، عهد دیرینه گرفت قرآن مجسم، به روی سینه گرفت
فرمود: علی از من و، من از علی‌ام آئینه به روی دست آئینه گرفت

آن روز که خم، به دست دو دریا رفت فردوس به خاکبوسی صحرا رفت
فریاد فلک به «اکفیانی» برخواست تا دست محمد و علی بالا رفت

خورشید طلوع کرده از لبخندش نور است و هزار رشته در پیوندش
دیدند در آسمان دستان رسول دست علی است و یازده فرزندش

در آینه مهر و مه، شکوفایی کرد دستان علی، بلند بالایی کرد
آن روز خداوند، خودش از مردم با سوره «مائده» پذیرایی کرد

بت‌خانه شرک را شکستی ای دست بر خندق جهل، راه بستی ای دست
هر جا که نشان «فوق ایدیم» بود معنای «یدالله» تو هستی ای دست

«والعصر» که آیه آیه آن به علی می‌خورد قسم، به دین به قرآن به علی
«إنسانَ لَفی خُسر» بود دشمن او باید که بیاوریم «ایمان» به علی

در سجده شکر آفتاب افتاده جای قدم ابوتراب افتاده
 عمری ست که از حلاوت نام علی حتی دهن کویر آب افتاده

سرچشمه روشن حیات است غدیر عطر ملکوت صلوات است غدیر
 گرچه به بلندای شکوهش نرسیم کوتاهترین، راه نجات است غدیر

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: ابراهیم زمانی

سجده کن پروردگاری را که مایل بر علی ست
 سرمه کن خاکِ نجف را چشمه کوثر علی ست
 آمده قرآن بگوید اول و آخر علی ست
 بعدِ الله آنکه نامش می شود اکبر علی ست
 خوب می داند حرا همراه پیغمبر علی ست
 سنگ روی سنگ این آینه را سنگر علی ست
 آنکه نامش هم نمی گنجد به صد دفتر علی ست
 آنکه دستش رفت روی دست پیغمبر علی ست
 در رکوع خویش می بخشید انگشتر علی ست
 محشری که ترس دارد در دل از محشر علی ست
 جامه ای از جامه مولای خود بهتر علی ست
 غافل از آنکه مُراد مالکِ اشتر علی ست
 شور شیرینی که دارد تا ابد در سر علی ست
 می پرستم آن خدایی را که سرتاسر علی ست

می دهد کعبه نشانی قبله دیگر علی ست
 در حیاطِ صحن او خورده است خضر آبِ حیات
 نقطه آغاز بسم الله حرفِ آخر است
 نیست نامش در نماز اما اگر دقت کنیم
 فرق بسیار است بین یارِ جبر و اختیار
 سنگ گر محکم بگوید کُفر باکی نیست چون
 ختم خواهد شد به ده خط معجزاتِ انبیاء
 دست روی دست بسیار است اما در غدیر
 آیت الهی که خلق الله را از روی لطف
 شمع سوزانی که فکرِ شمع بیت المال بود
 کهنه پوشی که غلام تازه اش پوشیده است
 مرد شناسان مُرید مالکِ اشتر شدند
 خاک پای دُلدَل ش هم نیستم اما دِلَم
 خَم نخواهم شد به غیر از سجده بر ایوان طلا

شاعر: سیدپوریا هاشمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

غم‌ها که به سر آمد آغاز ظفرها شد الوعهه وفا! روز دندان به جگرها شد
چشمان پیمبر هم معطوف گذرها شد حجاج رسیدند و پایان سفرها شد

وا کرده بغل برکه بر روی مسافرها

گویا که خدا داده سوغات به زائرها

انقدر جهاز آمد کوهی شد و بالا رفت چشمان همه سویش من باب تماشا رفت
احمد به فراز آن هم شانه مولا رفت موسی سوی طور آمد بر عرش مسیحا رفت

موقوفه حیدر بود هر خط بیاناتش

یک جمله به توصیفش یک جمله به اثباتش

می‌گفت که ای مردم فرمانده لشگر کیست هرچند پیمبر نیست هارون پیمبر کیست
سرمایه اسلام و از اهل جهان سر کیست شمشیر رسول الله کرار دلاور کیست

انگشتر ایمان را همواره نگین بوده

بر شانه من رفته معراج نشین بوده

یارب به علی بوده یک عمر دعای من هروقت زمین خوردم بوده ست عصای من
جانم به علی بند است جان داده برای من بی‌واهمه در بستر خوابیده بجای من

وقتی به رکوع آمد طعنه به سلیمان زد

خیبر جلوی پا شد وقتی که به میدان زد

مغرور نبود اصلاً هرچند شجاعت داشت از زندگی‌اش دل کند با مرگ رفاقت داشت
با نان جوین خوش بود از بس که قناعت داشت حرفی نزد از مردم هرچند شکایت داشت

باید به دل مؤمن عشقی ازلی باشد

بر هر که امام من مأموم علی باشد

من می‌روم ای امت زیر نظرش باشید تنها نشود یک وقت مثل سپرش باشد
 روزی نرسد داغی روی جگرش باشید با آتش و با هیزم در پشت درش باشید
 روزی نرسد باشد در بین شما تنها
 در پیش نگاه او سیلی بخورد زهرا
 کاری نکنید از درد شبها بشود بیدار از درد کبودی‌ها از زخم نوک مسمار
 زینب ببرد ارث از این سوختن و آزار یثرب برسد تا شام کوچه برسد بازار
 یک سر بروی نیزه یک خواهر جان بر لب
 وای از اثر شلاق وای از کمر زینب

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدرضا کاکایی

غدير مطلع شعر بلند عاشوراست غدير نه مدینه، که دشت کربلاست
 غدير نقطه انجام یک رسالت سبز خروش حنجره سرخ سیدالشهداست
 فرازهای بلند صحیفه عشق است که تا همیشه تاریخ شیعه پا بر جاست
 اگر که جاری فیض است و جوش چشمه نور غدير، نقطه آغاز غربت دریاست
 مگر نه اینکه یدالله فوق آیدیهم فراز دست محمد مگر نه دست خداست
 مگر نه اینکه صلا زد به امر اکملت و گفت هر که من او را ولی علی مولاست
 علی در آینه ذات نور لم یزلیست اگرچه حی علی نیست، عالی اعلاست
 ز بعد آنهمه بیعت که بسته شد در خم هنوز از چه پس از قرن‌ها علی تنهاست
 بدا به پنجره‌هایی که بسته سمت حضور خوشا به آینه‌هایی که غرق نور ولاست
 سقیفه لکه ننگ است در دل تاریخ غدير مطلع شعر بلند عاشوراست

شاعر: حسین ایمانی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای آسمان مُبَلِّغِ عشق و کمال تو ورد لب ملائکه خُلق و خصال تو
یا قاهرِ العُدُو... وَاِیَّ الْوَلِی شد مَظْهَرُ العجائبِ عالمِ خیال تو
بُردند انبیاءِ الهی و اولیا حسرت به سجده‌های تو و شور و حال تو
شرح قَدَر به معرکه‌ها اقتدار تو شأن نُزول عدلِ خدا اعتدال تو
عینُ الیقین و حِصْنِ حَصلین، فاتح المبین رویای اهل جنَّةِ الاعلیٰ وصال تو

پروانه هم در آتش عشق تو شعله خواست

شکر خدا که خُبِّ تو در تار و پود ماست

معنا کنید واژه نَعْمَ النَّصیر را نوکر شدم خدا بشناسم امیر را
شکر خدا که خُبِّ وصیِّ نبی، علی^۱ بد مست می‌کند به خدا این حقیر را
دست خدایی و صفت دستگیری‌ات دارد هوای طفل یتیم و فقیر را
اربابی و غلام خود آزاد می‌کنی جان حسن رها نکنی این اسیر را
با دست خود پیاله آبی درست کن تا مَرَمَزَه کنیم کمی الغدیر را

علامه هم غلام غلامان حیدر است

مولای ما قیامت و ساقی کوثر است

با هر قیام تو شده برپا قیامتی در هر رکوع تو شده دیده کرامتی
تکبیر تو بزرگی رب را نشان دهد رفتی به سجده گفت خدا چه سعادتی
وَالله در تَشْهَدِ بی‌أَشْهَدِ علی پیدا نکرده عرش الهی دیانتی

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم با توجه به ایراد محتوایی مصرع اول و به منظور انتقال بهتر

معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

بد مست می‌کند به خدا این حقیر را

هستم فراری از می و انگور این ضریح

بعد از سلام‌های نمازی که خوانده‌ام گفتم هزار شکر که هستم ولایتی
افتادم و بلند شدم یا علی مدد افتادند برای من آورده نعمتی

این اوج غربت است، منم یاور علی

این اوج عزّت است، منم نوکر علی

فرماندهی کُلِّ قُوا شاه لافتی شمشیر و شیر حضرت حق کیست؟! مرتضی
یار و وصی حضرت ختم رسل علیست سردار بدر و خیبر علمدار ماسوا
حرف علیست قول نبی وحی کردگار حیدر قسیم نار و جنان است در جزا
یا مرتضی تپش تپش قلب فاطمه ذکر لب کریم حرم شور نینوا
شاهنشاه غدیر حسابم کند اگر... دل می‌شود مُحَرَّمی و نذر کربلا

سینه‌زن حسین توأم شاه لو کشف

پای رکاب وارث تو می‌روم نجف

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن صرامی

به او دادند کشتی را که در آن ناخدا باشد در این دنیای خاکی او تجلی خدا باشد
خدا بود و نبی بود و بنا شد حضرت خاتم نه در روی زمین بلکه امیر ماسوا باشد
اگر چه اشرف کل خلائق بوده از اول به بعثت میرسد وقتی که حرفش مرتضی باشد
چهل قرن است پیغمبر به لب ذکر علی دارد نبی حق داشت با آیات قرآن آشنا باشد
علی شد نفس پیغمبر علی شد جانشین او بنا بود از همه عالم حساب او جدا باشد
پیمبر با علی هر دو یکی هستند در باطن اگر یا مصطفی گوئی همان یا مرتضی باشد
برای بت شکستن شد رکابش دوش پیغمبر نمی‌فهمد کسی هرگز مقامش تا کجا باشد

شاعر: محمد حسین ملکیان قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

کسی نیامده او را علی جواب کند علی به سمت گدایان خودش شتاب کند
کسی که خادمش حیدر حساب کند^۱ به آسمان رود و کار آفتاب کند

علی فقط که علی نیست، چارده نور است

از او جدا شدن از هفت پشت ما دور است

برای دایره شاعران بی تکرار شده ست خطبه بی نقطه، نقطه پرگار

در اولین خم زلفش اسیر شد عطار هزار شاعر مضمون سرا هزاران بار

خیال وصف علی را قلم به دست شدند

شراب عشق علی را نخورده مست شدند

علی، علی ست و زهرا شناسنامه اوست شروع او حسن است و حسین ادامه اوست

صفات خاص ملائک صفات عامه اوست من از خودم که نمی گویم، این چکامه اوست

برای او و خدا، دل، شریک قایل نیست

میان عاشق و معشوق، هیچ حائل نیست

که گفته روی زمین قرن هاست گم شده ایم؟ نه! ما مجاور کوی صد و دهم شده ایم

مسافر نجف و کربلا و قم شده ایم مُبَلِّغ جریان غدیر خم شده ایم

غدیر از نظر شیعه عید الاعیاد است

خدا ولایت خود را به شیعیان داده ست

به هر که عاشق او شد اسیر می گویند به دست های علی دستگیر می گویند

و اهل عرش، علی را امیر می گویند هنوز جن و ملک از غدیر می گویند

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

جماعت این دو سه خط را ولی نمی‌فهمند

که چیزی از درجات علی نمی‌فهمند

علی که بود؟ نه می‌دانم و نه می‌دانی مُحِب او چه عرب باشد و چه ایرانی

چه آشکار سلامش کند چه پنهانی چه در سلامت کامل چه در پریشانی

جواب می‌شنود از علی: سلامٌ علیک

اگر مرید مراش شدی بگو لبیک

به پاست تیر و علی روی پاست وقت نماز نماز اوست زکات و گداست غرق نیاز

دهان کعبه از این کارهای او شده باز که در نهایت ایجاز می‌کند اعجاز؟

به جز علی، که هر انگشت او هنرمند است

برای او در خیبر به تار مو بند است

اگر که دشمن او تیغ را غلاف کند علی که جنگ ندارد، چرا مصاف کند؟

عمر به خوبی او باید اعتراف کند؟! رواست کعبه نجف را اگر طواف کند

کجا شبیه به نهج البلاغه آمده است؟

کتاب‌های جهان را کسی ورق زده است؟

ستاره‌ای ست برای خودش ابوریحان ولی کنار علی می‌شود ابوحیران

که گفته نام علی نیست داخل قرآن؟! هزار بار بخوان از شروع تا پایان

قسم به نقطه زیرین باء بسم الله

علی‌ست معنی قرآن، سخن کنم کوتاه

ستاره روزنی از وصله عبای علی‌ست روایت است سماوات زیر پای علی‌ست

به عرش رفته محمد، پی خدای علی‌ست به نقل قول، صدای خدا صدای علی‌ست

قرار شعر بر این شد سخن شود کوتاه

چه "یا علی" بنویسم چه "فی امان الله"

شاعر: محمد حسن بیات لو قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

در محفلی که نام تو باشد گناه نیست غیر از دو دست تو بخدا تکیه گاه نیست
 در مکتب تو بحث سفید و سیاه نیست حالم بدون یاد نجف رو به راه نیست
 توصیف قدر و منزلت کار هر که نیست
 دریایی و وجود تو مانند بر که نیست
 نامت به زیر سلطه کشیده لغات را در شیشه کرده خون رقیق دوات را
 بر هم زده نظام همه کائنات را میخوام از دو دست تو برگ برات را
 لطفت زیاد و خواهش دستان ما زیاد
 ما کم ارادتیم و مرام شما زیاد
 دست غزل به مرز کمالت نمی رسد قدّ قلم به اوج جلالت نمی رسد
 صد چشمه هم به جوی زلالت نمی رسد بیچاره هر کسی به وصال نمی رسد
 قولِ فمن یمت یرنی ات بعید نیست
 جز دیدنت به وقت وفاتم امید نیست
 باید نوشت نام تو را با دوات عشق زیرا که از تو بوده همیشه حیات عشق
 پنهان شده به سایه عشق تو ذات عشق پس اهدنا صراط علی شد صراط عشق
 با تو مشخص است مسیر درستان
 جانم فدای نام "امام" نخست مان
 دنیا شبیه نقطه ای بین کتاب تو مانده نگاه چرخ و فلک بر جناب تو
 جز فاطمه نبوده کسی بازتاب تو صد آفرین به فاطمه صد مرحبا به تو
 از تو تمام خلق بگویند هم کم است
 آئینه دار جلوه پاک تو فاطمه است

تاریخ شاهد است که جز تو دلیر نیست ذکری به غیر نام "علی" دلپذیر نیست
 عیدی شبیه عید سعید "غدير" نیست هرکس که با ولایت تو هم مسیر نیست
 بیراهه رفته است به پایش ثبات نیست
 راهی به غیر راه تو راه نجات نیست
 پیدا نمی‌شود احدی برتر از علی آقائتر و عزیزتر و بهتر از علی
 در معرکه کجاست دلاورتر از علی **صدها هزار مرتبه پیمبرتر از علی^۱**
 تعریف کرده‌ست چنان و چنین علیست
 با امر حق برای نبی جانشین علیست

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: صادق میر صالحیان

دستی به هم زدند و غدیر آفریده شد اصلا علی از اول امیر آفریده شد
 جبریل از زبان خدا گفت: مصطفی از ابتدا برای غدیر آفریده شد
 یک روز ریخت قطره‌ای از هیبت علی در قالبی حماسی و شیر آفریده شد
 بیرون کشید روز ازل از دلش نخی خیاط چیره دست و حریر آفریده شد
 لب را ز هم گشود و سخن از بهار شد پلکی به هم نهاد و کویر آفریده شد
 ساقی کوثر است که از دست او نبی جامی گرفت و خیر کثیر آفریده شد
 اول خدا نشاند علی را کنار خود دیگر هرآنچه بود به زیر آفریده شد
 دل بُرد از خدا به نگاهی دم نخست اینگونه شد که عشق اسیر آفریده شد

^۱. بیت زیر در تمام سایت‌ها «تا جائیکه ما بررسی کردیم» بصورت زیر آمده است که احتمالا اغلاط تایپی است و موجب برهم خوردن وزن، آهنگ و معنای شعر شده است، لذا جهت رفع نقص اصلاح گردید.

شاعر: سید پوریا هاشمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

بسم علی حضرت رحمان علی باطن نورانی قرآن علی
 نفس علی، روح علی جان علی منکر تو نیست مسلمان علی
 بنده الله شدم با علی
 یا علی یا علی و یا علی
 کیست علی آینه دار خدا جان نبی بود و نگار خدا
 بوده به دستش همه کار خدا در دل ما هست کنار خدا
 ای نجفت کعبه دلها علی
 یا علی یا علی و یا علی
 هر که نشد خوار درت خوار شد حُبّ تو میزان شد و معیار شد
 خال لبّ کعبه سیار شد شیعه تو اصل و نسب دار شد
 خورده به قنبر نسب ما علی
 یا علی یا علی و یا علی
 صدق تویی صادق و اصدق تویی حیدری و قادر مطلق تویی
 فاتح کارزار خندق تویی حکم رسول است فقط حق تویی
 پس همگی باطلند الا علی
 یا علی یا علی و یا علی
 گوش بفرمان لبّ آفتاب حُبّ تو ایمان شد و بغصت عذاب
 با تو حساب بدی ام بی حساب جای نبی در شب هجرت بخواب
 گفت نبی بین خطر ها علی
 یا علی یا علی و یا علی

سنگ تو بر سینه زدن دین ما نوکریت مذهب و آئین ما
 سر بزن ای شاه به تدفین ما کاش بیایی دم تلقین ما
 زود به دادم برس آنجا علی
 یا علی یا علی و یا علی
 روی جهاز شتران ماه شو روشنی آخر این راه شو
 کوری آن چند نفر شاه شو رخ بنما و ولی الله شو
 نیست کسی غیر تو مولا علی
 یا علی یا علی و یا علی
 آه که هنگام عداوت شد و... بر ولی الله خیانت شد و...
 پشت علی خلوت خلوت شد و پشت در خانه قیامت شد و...
 گفت در آن فاجعه زهرا علی
 یا علی یا علی و یا علی

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی جهاندار

تا قافیه شعر امیر است و غدیر است	برخیز که هنگام مراعات نظیر است
الیوم که اکملت لکم دینکم آمد	تا عرش فراخوان تماشای امیر است
افطار در خانه مولا بنشیند	هر خسته که مسکین و یتیم است و اسیر است
بر طبل بکوبید نقاره بنوازید	آواز بخوانید که بی مایه فطیر است
مَنْ ماتَ علی حُبِّ علی ماتَ شهیدا	آنانکه نُمردند بمیرند که دیر است!
این شیهه اسبان ظهور است می آید	هنگامه ما یستوی الاعمی و بصیر است
می چرخم و می رقصم و تقصیر خودم نیست	این شور و جنون را چه کنم عید غدیر است

شاعر: سیدپوریا هاشمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

غم‌ها که به سر آمد آغاز ظفرها شد الوعدہ وفا! روز دندان به جگرها شد
چشمان پیمبر هم معطوف گذرها شد حجاج رسیدند و پایان سفرها شد

وا کرده بغل برکه بر روی مسافرها

گویا که خدا داده سوغات به زائرها

آنقدر جهاز آمد کوهی شد و بالا رفت چشمان همه سویی من باب تماشا رفت
احمد به فراز آن هم شانه مولا رفت موسی سوی طور آمد بر عرش مسیحا رفت

موقوفه حیدر بود هر خط بیاناتش

یک جمله به توصیفش یک جمله به اثباتش

میگفت که ای مردم فرمانده لشگر کیست هرچند پیمبر نیست هارون پیمبر کیست
سرمایه اسلام و از اهل جهان سر کیست شمشیر رسول الله، کرار دلاور کیست

انگشتر ایمان را همواره نگین بوده

بر شانه من رفته معراج نشین بوده

یا رب به علی بوده یک عمر دعای من هر وقت زمین خوردم بوده ست عصای من
جانم به علی بند است جان داده برای من بی‌واهمه در بستر خوابیده بجای من

وقتی به رکوع آمد طعنه به سلیمان زد

خیبر جلوی پا شد وقتی که به میدان زد

مغرور نبود اصلاً هرچند شجاعت داشت از زندگی‌اش دل کند با مرگ رفاقت داشت
با نان جوین خوش بود از بس که قناعت داشت حرفی نزد از مردم هرچند شکایت داشت

باید به دل مومن عشقی ازلی باشد

بر هر که امام من مأموم علی باشد

من می‌روم ای امت زیر نظرش باشید تنها نشود یک وقت مثل سپرش باشد

روزی نرسد داغی روی جگرش باشید با آتش و با هیزم در پشت درش باشید

روزی نرسد باشد در بین شما تنها

در پیش نگاه او سیلی بخورد زهرا

کاری نکنید از درد شبها بشود بیدار از درد کبودی‌ها از زخم نوک مسمار

زینب ببرد ارث از این سوختن و آزار یثرب برسد تا شام کوچه برسد بازار

یک سر بروی نیزه یک خواهر جان بر لب

وای از اثر شلاق وای از کمر زینب

وزن شعر: مستفعّل مستفعّل فعلی مستفعّل مستفعّل فعلی

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدحسین ملکیان

پیکی رسید و گفت برگردید، دستور، دستور پیغمبر بود

فرمانبری از حرف پیغمبر، با حج برای ما برابر بود

کار بنای سایه بان‌ها با عمار و سلمان و ابوذر بود

راوی به حرف خویش پایان داد، یعنی محمد روی منبر بود

بانگ رسایی داشت پیغمبر، هر چند بعضی گوشها کر بود

آنها که نشنیدند می‌دیدند در دست او دست برادر بود

حتی شن صحرا شهادت داد حکم ولایت دست حیدر بود

از ابتدا حرف از ولایت بود، آری! ولایت حرف آخر بود

من ماجرا را خوب یادم هست، چون کاروان ما جلوتر بود

چرخید سرهای شترهامان چون با محمد بود دلهامان

خیل عظیم حج گزاران را گرد درختانی کهن دیدیم

زنگ شترها از صدا افتاد، از دشت حتی رد نمی‌شد باد

«الیوم اکملت لکم دینی» «من کنت مولا علی مولا»

آنها که می‌دیدند می‌خواندند از چشم پیغمبر مرادش را

هم برکه هم دریا شهادت داد هم طور هم سینا شهادت داد

از خندق و از بدر تا خیبر، تا لحظه آخر که در بستر

شاعر: ابراهیم زمانی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

سرخوش از جام می‌لم یزلی می‌گویم سر اگر خواست غمی نیست بلی می‌گویم

بیخود از خود شده با صوت جلی می‌گویم صد و ده بار "علیاً به علی" می‌گویم

پدرم گفته از آغاز بگو یا حیدر

به زمین خوردی اگر باز بگو یا حیدر

از همان روز به فرمان پدر می‌گویم مست از نام علی سینه سپر می‌گویم

«ها علیٰ بشرٌ کیف بشر» می‌گویم بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم:

عزّت هر دو جهان عزّت در نام علیست

و اذان قسمتی از نام دل آرام علیست

یا علی اسم به این جذبه و زیبایی نیست قدرتش قدرت جسمانی و دنیایی نیست

هر که شد بنده او بنده هر جایی نیست به خدا غیر علی حضرت مولایی نیست

من در این شعر که با یاد علی می‌خوانم

هر کجا خسته شوم "نادِ علی" می‌خوانم

یا علی، اسم تو سرمست شرابم کرده است سرخوش از جام می و باده نابم کرده است

از در میکرده‌ها سخت جوابم کرده است نقش انگور ضریح تو خرابم کرده است

می‌روم باز ولی مستم و بر می‌گردم

جلد ایوان نجف هستم و بر می‌گردم

یا علی... آمدی و بنده نوازی کردی با دل خسته ماتم زده بازی کردی

بین ایوانِ نجف خاطره سازی کردی هرچه میخواست دلم دادی و راضی کردی

حضرتِ عشق عجب حال و هوایی داری

خودمانیم چه "ایوانِ طلایی" داری

یا علی روحِ مسلمانی سلمان هستی پدر خاکی و همسایهٔ باران هستی

جانِ عالم به فدایت که خودت جان هستی کفر محضیم همه گر تو مسلمان هستی

تو قسمی همه با حُبِّ تو میزان دارند

دشمنان هم به کراماتِ تو ایمان دارند

یا علی دردِ مرا جز غم تو مرهم نیست بندهٔ عشقِ توأم بندهٔ حیدر کم نیست

بگذار عالمیان طعنه زنند غم نیست هر کسی سائلِ کوی تو نشد آدم نیست^۱

ما جوانانِ غدیریم خدا می‌داند

پاسبانانِ غدیریم خدا می‌داند

شبِ تنهایی ماه است علی جان برگرد بر لبِ آینه آه است علی جان برگرد

دل پریشانِ تو چاه است علی جان برگرد قاتلت چشم به راه است علی جان برگرد

شک ندارم که همین درد مرا خواهد کشت

عاقبتِ غربتِ این مرد مرا خواهد کشت

^۱. بیت زیر به دلیل عدم رعایت توصیه های علما تغییر داده شد، فراموش نکنیم که امیرالمؤمنین شیعه و پیرو می‌خواهد

نه سگ دربان!!!

بگذار عالمیان طعنه زنند غم نیست هر که خود را سگِ کویِ تو خواند آدم نیست

شاعر: محمدجواد شیرازی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

عرش برین شاهدِ شأنِ رفیع علی‌ست ارض و سما گوشهٔ مُلک وسیع علی‌ست
یاد گرفتم من از محضر ابن الجواد عبد و مطیع خداست، هر که مطیع علی‌ست
چشم بصیر علی، چشم بصیر خداست گوش سمیع خدا، گوش سمیع علی‌ست
هیچ زمانی زره بر کمر خود نبست راوی این ماجرا، تیغ سریع علی‌ست
رهبر هر مکتبی عزّت آن مکتب است سینه سپر کن بگو، عزّت شیعه علی‌ست

منکر او تا ابد مُلحد و سردرگم است

شاهد این حرف‌ها، عید غدیر خم است

حضرت ختمی مآب، دست علی را گرفت ولوله‌ای در میان همگان پا گرفت
بعد به امر خدا، پیش نگاه همه دست علی را خودش یک تنه بالا گرفت
با همهٔ قوّتش، خطبه‌ای از عشق خواند از نفس و خطبه‌اش مکتب حق پا گرفت
گفت علی بعد من، رهبر این امت است در دل هر شیعه‌ای حُب علی جا گرفت
امر مهمی است که، ختم رسل یک به یک از همهٔ جمعیت، بیعت و امضا گرفت

باید از این ماجرا گفت به هر بی‌خبر

باید از این راه گفت بیشتر و بیشتر

ریخت به هم نهضتش جهل فراگیر را کرد عیان صولتش کفر اساطیر را
غیر علی هیچ کس حضرت فاروق نیست خطبه به خطبه شکست پایهٔ تزویر را
تیر ندانست او مست خدا بود و بس بُرد ز هوش و حواس، معرفتش تیر را
وای از آن لحظه که در وسط کارزار سر بدهد مرتضی نعرهٔ تکبیر را
غرق به خون در اُحد، پای نبی ایستاد در کف خود می فشرد، قبضهٔ شمشیر را

فوق ایادی خلق هست یدالله اوست

نیست حریفش کسی، چون اسدالله اوست

باده به کف حیدر است، حق علی و هو علی عرض و شرف حیدر است، حق علی و هو علی

فاتح خیبر علی‌ست، جلوۀ داور علی‌ست
چون دم پیکار شد، خیبر و بدر و أحد
این سر میدان علی‌ست، آخر میدان علی‌ست
سورۀ توحید حق، خالق خورشید حق
شاه نجف حیدر است، حق علی و هو علی
اول صف حیدر است، حق علی و هو علی
چهار طرف حیدر است، حق علی و هو علی
دُرّ صدف حیدر است، حق علی و هو علی

کیست پس از مصطفی لایق این منزلت

جایگزین نبی، شد علی از هر جهت

راه نجات بشر، سلسلۀ موی اوست^۱ حلقة وصل دعا، حلقة گیسوی اوست

پور ابیطالب است، سجده بر او واجب است
مُرده به پا می‌شود، شمس عقب می‌رود
مدح علی را بس است، این که میان زنان
جوشن حیدر فقط، نفس بتول است و بس
قبلۀ اهل یقین، در دو جهان روی اوست
کل جهان واله از یک خم ابروی اوست
حضرت خیر النساء، همدم و بانوی اوست
ذکر لب فاطمه، قدرت بازوی اوست

او که خودش پایۀ اصلی اسلام بود

همدم هر سائل و مونس ایتمام بود

یثرب احمد چه شد این همه خاموش شد؟!
جهل سقیفه گرفت جای اولوالامر را
یک نفر این جا فقط پای علی سوخته
آه از این فاجعه، زیر در خانه‌اش
بیت ولی خدا از چه سیه‌پوش شد؟
بیعت روز غدیر، زود فراموش شد
همدم این عاشقی، نقش به بازوش شد
در وسط شعله‌ها فاطمه بیهوش شد
سوخت و پیروز شد، در دل تاریخ‌ها
تا به ابد عزّت فاطمه منقوش شد

صبر کنید اهل دل، می‌رسد آقایمان

منتقم فاطمه، حضرت صاحب زمان

۱. بیت زیر به جهت جلوگیری از سوء برداشت و کج تابی معنایی تغییر داده شد

شاعر: محسن عرب خالقی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلن

ای که جز خانه تو خلوت ما نیست که نیست
من که جز نام تو نامی نشنیدم بی شک
کاسه‌ای اشک و دو جرعه نفسی با یادت
صبح در شهر تو یک مشت گدا آمد و شب
بسکه اخبار غدیرت همه جا پیچیده است
بر جهاز شتران حرف پیمبر این بود
هر چه گشتیم در این میکه جا نیست که نیست
جز صدای تو در این دهر صدا نیست که نیست
شهر ما را به جز این آب و هوا نیست که نیست
هر چه گشتیم ندیدیم، گدا نیست که نیست
خبری جز خبرت هیچ کجا نیست که نیست
دست بالاتراز این دست خدا نیست که نیست

آنکه محمود صدا کرده صدا باید زد

و فقط بوسه به دستان خدا باید زد

باید این خطبه میان همگان پخش شود
باید این چشمه که امروز به راه افتاده ست
چون نسیمی که شده پیک بهاران خدا
مادرم خواست که با شیر محبت دادن
چهارده قرن گذشته است ولی جا دارد
این خبر را به مؤذن برسان تا هر روز
سینه سینه ضربان در ضربان پخش شود
مثل رودی که بود در جریان پخش شود
این خبر از پدران در پسران پخش شود
نمک عشق تو در هر شریان پخش شود
خبرش صدر خبرهای جهان پخش شود
بر سر مأذنه مابین اذان پخش شود

از شبم کاش نگیری نفسی ماه مرا

أشهد أن علیّ ولیّ الله مرا

ما که عمری دل در عشق اسیری داریم
روزی‌ام را در این خانه نوشته است خدا
راست گفتند که راه تو به خورشید رسد
آب نه عین سرابند پس از تو "آدیان"
چه غم از آتش دوزخ که مجیری داریم
بی سبب نیست که چشم و دل سیری داریم
چه کسی گفته جز این راه مسیری داریم؟
ما فقط آب در این خاک کویری داریم

همه دیدند پیمبر چه وزیری دارد همه گفتند از این پس چه امیری داریم
 بعد هر یا علی‌ام زمزمه یا زهراست بهتر از این چه مراعات نظیری داریم
 همدیف دل دریا که به غیر از دریاست
 بهترین قافیه خانه مولا زهراست
 سفره را باز کن ای شاه گدا آماده ست
 سوره مائده نازل شد و ما فهمیدیم
 چه غدیرست، چه عیدست، برای بخشش
 اختیار سر ما دست دو ابروی تو هست
 دردم این است که ای خواجه مرا دردی نیست
 باز هم بوی محرم همه جا را پُر کرد
 هر که دارد هوس کربلا آماده ست
 ای که بر دشمنیات بغض و حسد گشت شریک
 پسرت گفت: گناهم؟، همه گفتند: اَبیک

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی خرسندی

خواهد ماند دیگر شبهه در دین بعد از این نقطه
 تویی آن نقطه‌ای که رفته زیر باء بسم الله
 که بالا می‌رود دست تو تا بالاترین نقطه
 تویی آن نقطه‌ای که رفته زیر باء بسم الله
 که اسرار الهی جمع باشد در همین نقطه
 به اذن الله یاری از تو می‌جویم و می‌گوییم:
 ایاک نعبد نقطه، ایاک نستعین نقطه
 اگر چه خطبه بی نقطه یا که بی الف داری
 پُر است این آستینت از الف، آن آستین نقطه
 فراوان است جای زخم و پینه بر تنت اما
 نداری از ریا یا سجده بر بت در جبین نقطه
 تویی اول، تویی آخر که در محشر سوالی را
 جوابی نیست جز نام: امیر المؤمنین

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: محسن ناصحی

عهدی شکسته شد غم آن ماجرا که هست مَن کنتُ را غدیر خواندی، منا که هست
پیمان ببند فرصت قالبو بلی که هست باشد علی خدا نه، ولی ناخدا که هست

بعد از خدا بزرگ همه ماسوا که هست

ناد علی بخوان و بگو یکصدا علی فریاد کن به مأذنه، حیّ علی علی
هم فاطمه است حیدر و هم مصطفی علی بعد از خدا و بعد رسول خدا، علی

ساقی است گر شراب نداری بیا که هست

یک یا علی است فاصله از عشق تا علی یوسف! چه غم زمکر زنان، باش با علی
وا می شود تمامی درها به یا علی لشکر گشا علی است و مشکل گشا علی

فرمانروا که بود و شه لافتی که هست

هم مبتدای عاشقی ماست هم خبر در کوچه اش یتیم و اسیرند رهگذر
دور کریم هاست گدایان بیشتر ما سائل رکوع علی نیستیم اگر

او إِنَّمَا وَلِیَّکُمُ اللّٰهُ مَا که هست

گفتی علی خداست نه آئینه خداست پس هرچه از بزرگی او دم زخم رواست
هم ابتدای صبح قیامت هم انتهاست محشر صفی ز وسعت آغوش مرتضاست

ای عاشقان هجوم نیارید جا که هست

نقّاش، حیدر است که عالم منقّش است مهرش حلول کرد به جان و دلم نشست
دل عاشق علی است، در این حُب دو آتشفشان است عاشق گناهکار اگر شد در آتش است

اما حسابش از همه عالم جدا که هست

تاریخ را سپرد به ما، رفت مصطفی
قرآن ورق ورق شد و عترت جدا جدا
آتش به در رسید و همان شد که مرتضی
فرق علی شکافت، بخون خفت مجتبی
عباس من! صبور بمان کربلا که هست
ز هرا نفس کشید که جان داشت از علی
بازو، کبود بود و نهان داشت از علی
آن بی نشانه‌ای که نشان داشت از علی
دل بیقرار یافتنش هرکجا که هست

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: مجتبی خرسندی

دست نبی، دست خدا را بُرد بالا
دست یل خیبر گشا را بُرد بالا
تا آخرین حدّش صدا را بُرد بالا
تا پرچم شاه ولا را بُرد بالا
وقتی که روح هل‌اتی را بُرد بالا
آرام دستش این دعا را بُرد بالا
آینه ایزد نما را بُرد بالا
این بار پیغمبر بها را بُرد بالا
این ناخدا آن ناخدا را بُرد بالا
با خود صفا مروه منا را بُرد بالا
این بیت های ساده ما را بُرد بالا

تا وحی آمد مقتدا را بُرد بالا
با دست گرمش رحمة العالمین رفت
فهمیده بود این گوش‌ها کر می‌شوند و
نام علی بر خلق عالم سایه گسترد
شان نزول سورة انسان عیان شد
یارب مُحَبِّش سربلند و دشمنش خوار
می‌خواست مردم جلوه حق را ببیند
روزی خرید یوسف ارزان بود اما
سکان کشتی هدایت جانشین داشت
بر بام دلها کعبه سیار رفت و
هرگز به شعر دیگران حسرت نخوریم

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: علی رضوانی

درست وقت اذان بود؛ وحی نازل شد
که دین حضرت خورشید تازه کامل شد
به لطف حضرت خورشید جان تازه گرفت
دلی که پای نفس‌های آسمان دل شد
شکست ظرف بلورین ظلمت شب را
نگاه صبح؛ و فرمود ظلم باطل شد
هنوز دین خداوند در تلاطم بود
که ذوالفقار علی آمد و حمایل شد
و تیغ حضرت حیدر به خلق ثابت کرد
که لحظه‌های زمین خوردن اراذل شد

قسم به خلقت هفت آسمان و «ما فیهم»

فقط علی‌ست «یدالله فوق ایدیهم»

خلاصه؛ حضرت خورشید میزند فریاد
غدير خم پس از امروز شد علی آباد
نسیم، راه خودش را به زلف او کج کرد
اگر که عطر علی پخش میشود در باد
و مادر تو خودش بارها شهادت داد
فقط تویی که شدی شیرمرد مادر زاد
همیشه حضرت صدیقه یاعلی گفته
اگر که نام تو پیچیده است بین بلاد
تو با خدا و خدا نیز با تو می‌ماند
که با تو حضرت جبریل دست بیعت داد^۱

قسم به خلقت هفت آسمان و «ما فیهم»

فقط علی‌ست «یدالله فوق ایدیهم»

از آسمان خبر از زلف یار می‌آید
که پا به پای علی اعتبار می‌آید
همیشه حضرت زهرا کنار حیدر هست
که در کنار طلا هم عیار؛ می‌آید

^۱ . بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی و به جهت جلوگیری از سوء برداشت و کج تابی معنایی تغییر داده شد

میان این همه عاشق که مرتضی دارد
چقدر نام تو میثم به دار می‌آید
قسم به ناد علی و به لافتی که فقط
به دست‌های علی ذوالفقار می‌آید
برای عرض ارادت به همسرش زهرا
همیشه حیدر دلدل سوار می‌آید
قسم به خلقت هفت آسمان و «ما فیهم»
فقط علی‌ست «یدالله فوق ایدیهم»

شاعر: قاسم نعمتی	قالب شعر: مثنوی	وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن
روی لب گفتند بخ یا علی	زیر لب گفتند حرفی با علی	
حال بر دست پیمبر شاد باش	بعد از آن آماده بیداد باش	
آنکه اول بهر بیعت می‌دوید	نقشه قتل پیغمبر را کشید	
عقده بدر و اُحد ابراز شد	فتنه‌ای با نام دین آغاز شد	
وقت آن شد تا سوابق روشود	روی اصلی منافق روشود	
مردم از راه حقیقت گم شدند	شاخه‌های گل همه هیزم شدند	
در بهشت قرب احمد آمدند	در میان خانه زهرا را زدند	
دستهایی که به روی دست بود	خالق هستی هرچه هست بود	
با عمامه دور گردن بسته شد	امت واحد هزاران دسته شد	
نالۀ زهرای اطهر می‌رسید	خویش را دنبال حیدر می‌کشید	
بوسگاه مصطفی آتش گرفت	فاطمه سر تا به پا آتش گرفت	
فاطمه می‌گفت بابا می‌زدند	مرتضی می‌گفت زهرا می‌زدند	

شاعر: احسان نرگسی قالب شعر: ترجیع بند وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

زبان به مدح تو وا کرده‌اند جن و پری
خدا به دست خودش آفریده است تو را
خوشا به حال زبانم! که در همه عمرش
روایت است: که پیغمبران زمان بلا
خدا تو را به بشر هدیه کرد وقتی دید
فقط تو نفس رسولی، عجیب نیست اگر
قسم به آتش عشقت، که آتش دوزخ
چه خوانمت؟ که تو فوق تصور بشری
به این بهانه که حتی دل از خودش ببری!
به غیر مدح تو گفتن نداشته هنری
نداشتند به غیر از تو یاور دگری
نداده است به دنیا هنوز تاج سری
نداشت در شب معراج جز تو همسفری
به نوکران تو هرگز نمی‌کند اثری

زمان بیعت ما با امیر آمده است

خبر دهید به عالم غدیر آمده است

شدند عالم و آدم اسیر چشمانت
به روز حشر که هرکس به خویش مشغول است
سر نماز همین که قنوت می‌گیری
تویی همان که اگر پرده‌ها کنار روند
مرا ببر به نجف بین عاشقان خودت
به ذکر فاطمه مشغولی و زبانم هم
خوشا به حال یتیمان که می‌توانستند
هزار بار شود جان ما به قربانت
خدا کند برسد دست ما به دامانت
ملائکه همگی می‌شوند حیرانت
زیاد و کم نشود ذره‌ای از ایمانت
بگیر جان مرا رو به روی ایوانت
به وجد آمده با ذکر فاطمه جانت
همیشه سر بگذارند روی دامانت

زمان بیعت ما با امیر آمده است

خبر دهید به عالم غدیر آمده است

تویی که در همه خلق بی همانندی
شنیده‌ام پدر امت پیامبری
صدای هلهله آسمانیان برخاست
تو بت پرست نبودی شبیه بعضی‌ها
که بود مالک اشتر؟ همان که در میدان
زمان بیعت ما با امیر آمده است
خبر دهید به عالم غدیر آمده است
همین شده ست که شایع شده خداوندی!
چه می‌شود که قبولم کنی به فرزند
همین که تو در چوبی قلعه را کنی
نداشت روح تو با جهل هیچ پیوندی
به غیر نام تو بر سر نیست سربندی

شاعر: محمد مهدی عبداللّهی قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

دنیا به پیش چشم فلک، سر به زیر شد
وقتی عطش میان بیابان نفس کشید
باران عشق در دل صحرا ظهور کرد
روزی که خنده بر رخ آئینه نقش بست
واشد تمام پنجره‌ها سمت برکه‌ای
بر منبر عظیم ولایت که تکیه داد
مردی پُر از طراوت باران و شور عشق
در جشن آسمانی اکمال دین حق
«یومُ السُّرور»، روز تولای حیدر است
مولای دین، طلوع امامت مبارک است
یعنی شکوه عرش خدا بی نظیر شد
هر سنگریزه، تشنه یك "یا مُجیر" شد
تا آن بهار گمشده سهم کویر شد
سرمنشأ دوباره خیر کثیر شد
آئینه‌ای که قسمت «یومُ الغدیر» شد
خورشید در قلمرو نورش حقیر شد
در محضر تمامی خلقت، وزیر شد
آئینه‌دار سبز رسالت، امیر شد
ناد علی بخوان که فضا دلپذیر شد
از نور توست، ماه ولایت منیر شد

شاعر: محمدحسین رحیمیان قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

تا که گفتم یا علی شوریده و شیدا شدم تا نجف پرواز کردم راحت از غم‌ها شدم
 قطره بودم از کرامات علی دریا شدم لایق دست دعای حضرت زهرا شدم
 مادر خانه به من داده مدال نوکری
 حیدری‌ام، حیدری‌ام، حیدری‌ام، حیدری
 دین علی، توحید علی، قبله علی، قرآن علی هل اتی و مومنون، یاسین و الرحمان علی
 حق علی، مقصود علی، محشر علی، میزان علی جان علی، لیلا علی، دلبر علی، سلطان علی
 آئی مردم آئی مردم حُب حیدر دین ماست
 نایب پیغمبر اسلام تنها مرتضاست
 کیست مردم پهلوان پهلوانان جز علی کیست مردم زاهد شب، شیر میدان جز علی
 کیست آن که ذوالفقارش کرده طوفان جز علی کیست آن که قلعه را بگشود آسان جز علی
 مرد عدل و دانش و تقوا و رزم و اقتدار
 لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
 هر کجای معرکه پیچیده فریاد علی نغمه هل من مبارز، باز سر داده علی
 مرد میدان کیست اینجا، هست آماده علی یک تنه با لشکر باطل در افتاده، علی
 هر که با او روبرو گردد، شود کارش تمام
 وای اگر شمشیر او بیرون بیاید از نیام
 اولیاء الله را حیدر امامت می‌کند کیست او که فاطمه از او اطاعت می‌کند
 عالمی را حُب او اهل سعادت می‌کند خوش به حال آن که با نامش عبادت می‌کند
 کوری چشم کسی که جنگ دارد با علی
 نیست در عالم امیرالمومنین الا علی

نه به دنبال حکومت بود نه دنبال نام
 کم محلی بر ضعیفان بود بر حیدر حرام
 دارد او دین بزرگی گردن شاه و غلام
 دشمنش هم گفته بی‌حیدر شود کارم تمام
 کیست او از دشمنش مشکل‌گشایی می‌کند
 تا قیامت دور او عالم‌گدایی می‌کند
 می‌نویسم کوری چشمان هر کافر، غدیر
 از تمام روزهای سال بالاتر غدیر
 وقت عیدی دادن زهرا و پیغمبر غدیر
 می‌کنم تجدید بیعت با ولایت در غدیر
 من کی‌ام، شکر خدا هستم نمک‌گیر غدیر
 چشم در راه ظهور آخرین تیر غدیر

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلا

قالب شعر: غزل

شاعر: یحیی حدادی

ستاره سحر از صبح انتظار دمید	غدیر از نفس رحمت بهار چکید
گرفت دست قدر، رایت شفق بر دوش	زمین به حکم قضا آب زندگی نوشید
بر آسمان سعادت ز مشرق هستی	سپیده داد نوید تولد خورشید
به باغ، بلبل شوریده رفت بر منبر	چو از نسیم صبا بوی عشق یار شنید
ز خویش رفته، نواخوان عشق بود و سرود	به بانك زیر و بم، اسرار خطبه توحید
فتاد غلغله در باغ و شورشی انگیخت	که خیل غنچه شکفت و به روی او خندید
هوا ز عطر گلاب محمدی مشحون	زمین به عترت و آل رسول بست امید
رسول، سدره نشین شد، علی به صدر نشست	پی تکامل دینش خدای کعبه گزید
گرفت پرچم اسلام را علی در دست	از این گزیده زمین و زمان به خود بالید
به یمن فیض ولایت شراب خم‌الست	به عشق آل علی از غدیر خم جوشید

شاعر: آرش براری قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

شهادت می‌دهم حبل المتین عین الیقین هستی صراط مستقیم حقّی و یعسوب دین هستی

شهادت می‌دهم دست خدا در آستین هستی شهادت می‌دهم مولا امیرالمومنین هستی

علی! حکم ولی اللهیات در عرش امضا شد

خدا دستور داد و مصطفی مأمور اجرا شد

تمام عمر بودی گوش به فرمان پیغمبر پیمبر جان تو بود و تو بودی جان پیغمبر

هزاران بار رفتی که شوی قربان پیغمبر خدا مدح تو را گفته است در قرآن پیغمبر

خدا در شأن و مدح تو هزاران آیه نازل کرد

علی بین نماز انگشتی تقدیم سائل کرد

علی! چشم خدا هستی و یک لحظه نخواستیدی علی! خشم خدا هستی و از ظالم نترسیدی

شهادت می‌دهم اول خدا را تو پرستیدی خودت گفتی خدا را با دو چشم خویش می‌دید

شهادت می‌دهم اول تو سجده بر خدا کردی

نخستین مرد بودی که به احمد اقتدا کردی

شهادت داد هرکس به ولای تو مسلمان است ولای تو نشان قطعی تکمیل ایمان است

کسی که از محببت نباشد عبد شیطان است علی حب تو شرط لازم عفو گناهان است

خدا هرگز نمی‌بخشد بدون تو گناهی را

بدون تو نمی‌بیند کسی عفو الهی را

قسیم النار و الجنه تو هستی ساقی کوثر ولی الله اعظم هستی و داماد پیغمبر
نداری هیچ همتایی به جز صدیقه اطهر علی ابن ابیطالب امیرالمومنین حیدر

نه این حرف پیمبر نیست این حکم خداوند است

امیرالمؤمنینی به علی تنها برارنده است

به احمد وحی آمد که علی مولی الموالی شد چه وحیی بود جبرائیل هم حالی به حالی شد

امیرالمومنین حیدر شد و اوضاع عالی شد زمین از شر شیطان رجیم امروز خالی شد^۱

علی تصویر شفاف خدا در صفحه دنیاست

علی مولا علی مولا علی مولا علی مولا است

امام جن و انسان است علی بن ابی طالب به روز حشر میزان است علی بن ابی طالب

پناه بی پناهان است علی بن ابی طالب ولی امر و سلطان است علی بن ابی طالب

به گوشم می‌رسد امروز از هر سو "علی حق

ملائک ذکر می‌گویند: علی هو علی حق

علی عالی اعلا، یل حق، حیدر کرار علی شمشیر اسلام است بر فرق سر کفار

کسی جرات ندارد که بجنگد با تو در پیکار علی مولا الموالی و علی قاهر القهار

امام العارفین خیر الوصیین منتهی الآمال

بگو حیدر مدد ذکر علی افضل الاعمال

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم با توجه به ایراد محتوایی در مصرع دوم به منظور انتقال بهتر

معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

امیرالمومنین حیدر شد و اوضاع عالی شد هر آنچه بود در مشت خدا امروز خالی شد

شاعر: وحید محمدی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای لنگر ثبات زمین و زمان علی ای آشناتر از همه بر آسمان علی
دریای لطف و مرحمت بی‌کران علی جانم فدای نام تو، جان جهان علی

ای دلنشین‌ترین دم هر صبح جبرئیل

ای جرعه نوش باده صهبای سلسبیل

ای عرش و فرش خاک کف پات یا علی بال فرشته فرش قدم‌ها یا علی
فصل الخطاب لحظه و ساعات یا علی آمد دوباره عاشق رسوات یا علی

آنکس که نام سبز تو را بو تراب کرد

من را غلام خانه حیدر خطاب کرد

مثل غلام خانه حیدر نمی‌شوم هستم ولی شبیه به قنبر نمی‌شوم
اما بریده از دم این در نمی‌شوم شرم‌نده عنایت مادر نمی‌شوم

امشب دهید لقمه نانی فقیر را

آقا بگیر زیر پر این اسیر را

من آمدم دوباره مسلمان کنی مرا مهمان سفره نمک و نان کنی مرا
یا که نوازشی چو یتیمان کنی مرا اصلا چه می‌شود که تو سلمان کنی مرا

ای انتهای هر چه غزل ابتدای تو

مولای آسمان و زمین جان فدای تو

این حس ساده در دل من نوکری است این عشق فرق می‌کند این عشق مادری است
به به چه بارگاه و ضریح منوری است هرکس که رفته گفته نجف چیز دیگری است

چشم تمام شهر که درگیر خواب شد

اشکت چکید و خاک نجف دُرّ ناب شد

خورشید می‌دمید ز کنج عبای تو وا شد به اوج صحنهٔ معراج پای تو

وقتی خدا سرود به لحن صدای تو آن دم «یکاد» خواند نبی هم برای تو

با صوت دلنشین تو احمد خطاب شد

یعنی که جانشین نبی انتخاب شد

ای رد پای خشم خدا در نگاه تو ای آفتاب خیره به انوار راه تو

خورشید سر سپردهٔ سرخ سپاه تو هفت آسمان و هفت زمین در پناه تو

باران شو و به صحن دلم بی‌امان بیار

از پشت کوه بار دگر شمس را بیار

وقتی که حرف فاطمه و بوتراب شد لبخند زد، دعای شما مستجاب شد

زیباترین سوال بدون جواب شد خانه پُر از طراوت سیب گلاب شد

پرواز عشق هر دو کبوتر شروع شد

تفسیر آیه آیه کوثر شروع شد...

خورشید عمر سورهٔ کوثر غروب کرد گفتی که نور خانهٔ حیدر غروب کرد

کنج غروب در پس یک در غروب کرد باران نوشت: حضرت مادر غروب کرد

آن شب دعای نیمه شبش مستجاب شد

او رفت و غصه‌های دلت بی‌حساب شد

شاعر: مرضیه عاطفی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

آسمان، خورشید را سمت تو مایل کرده است وحی، حق آورده است و ردّ باطل کرده است
عده‌ای را محض تابید تو قابل کرده است بد به حال آنکه در عشق تو دل دل کرده است

خوش قد و بالا و شیرین ایستادی بر جواز

از تو خرماخیز شد تا به ابد شهر حجاز

آیه نازل شد! تمام برکه را دریا گرفت شانه‌هایت در کنار شانه‌هایش جا گرفت
هجده ذی‌الحجه بود و جانشینی پا گرفت دست پیغمبر فقط دست تو را بالا گرفت

گفت: «اکملت لکم!» دین با علی شد مستدام

شد غدیر خم برای امّتم ختم کلام

رونمایی کرد از قرآن و بسم الله گفت آیه‌هایت را برای روشنی راه گفت
گرچه اوصاف تو را در خطبه‌ای کوتاه گفت پس همان اندازه را در شأن تو دلخواه گفت

مستند کردن کنار برکه کار شیعه شد

جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلا» اعتبار شیعه شد

گفت تبریک و به وجد آمد خدا در محضرت بر زمین انداخت تا موسی عصا در محضرت
دشت شد یکباره مروه تا صفا در محضرت جبرئیل آورد میکائیل را در محضرت

با تواضع، پیش تو زانو زد آمد سر به زیر

تا که رزق هر دو عالم را بگیرد از غدیر

شاه والا بودی و تاج خلافت بر سرت محض دیده بوسی آمد عالمی دور و برت
حضرت عالی‌اعلا، وارث پیغمبرت شد «قسیم النار و الجنة» جمال محشرت

تا قیامت نیست هم‌شان تو هر خار و خسی

نیست در حدّ امیرالمؤمنین جز تو کسی

کعبه‌ام تو، حج من تو، اشهدم تو، یا علی نه صد و ده بار! ذکرم دم به دم تو، یا علی

سائلت من هستم و صاحب کرم تو، یا علی مسلکم تو، مدرکم تو، مذهبی تو، یا علی

عین حقّی! صاحب امروز و فردایم تویی

غم ندارم در صف محشر که مولایم تویی

بوترابی و زمین با تو تیمّم می‌کند چشم می‌چرخوانی و کعبه تبسم می‌کند

قلعه خیبر ولیکن دست و پا گم می‌کند زیر دست و پای تو مرحب تظلم می‌کند

جاذبه با دافعه، جنگاوری، لطف و کرم

از همینجا شد گمانم ذوالفقار تو دو دم

هجده ذی الحجه و شد وعدگاه من نجف صبحگاه و ظهرگاه و شامگاه من نجف

سمت هر بیراهه نه! یکر است، راه من نجف شاه مردانی علی! دربار شاه من نجف

آدم با پای دل! آنجا که محض پای بوس

اولیا و انبیا در محضرت کرده جلوس

قطره‌ای ناچیزم و توصیف دریا مشکل است صحبت از شان تو «یا عالی‌علی» مشکل است

«هل أتى» می‌خوانمت! تفسیر «أسرا» مشکل است پای «یا مولای مولای» «تو نجوا» مشکل است

خطبه خواندی! خواندم از هر سطر شقشقیّه‌ات

از تو حق آغاز شد پیوست در ذریّه‌ات!

شاعر: احسان محسنی فرد قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

آیات چشمان تو ما را با خدا کرد مهر تو زنگار دل ما را طلا کرد
از کوله‌بار خویش جز پاکی ندیدیم انگار لبهای شما ما را دعا کرد
من دوزخی بودم نه اهل جنّت العشق جای مرا آقایی تو جابجا کرد
یک عمر در سجّاده‌ها نام تو بردیم تا در کنار تو خدا ما را صدا کرد
خیر از جوانی‌اش ببیند آنکسی که بال مرا در آسمان تو رها کرد

من کنج ایوان طلا می‌خواهم آقا

بعد از نجف، یک کربلا می‌خواهم آقا

سجّاده تو بوی جبرائیل می‌داد چشم‌ت هزاران آبرو بر نیل می‌داد
تو جمله پیغمبرانی و به دستت گاهی خدا تورات و گه انجیل می‌داد
هر شب به پاس احترام تو خدایت در آسمانها مجلسی تشکیل می‌داد
پروردگارت کارهای خانه‌ات را هر روز و هر شب دست میکائیل می‌داد
گرد و غبار لحظه جنگیدن تو همواره بوی صور اسرافیل می‌داد

تو بی‌نظیر عالمی هم‌تا نداری

تو شاهکار حضرت پروردگاری

ای آنکه ختم الانبیا را جانشینی شایسته نام امیرالمؤمنینی
زیبایی گلواژه مهر و محبّت از بهترین‌های خدا روی زمینی
ای بی‌بدل، ای بی‌مثل، ای مرد اوّل در هر صفاتی که بگویم بی‌قرینی
با ذوالفقار و شهنشاهی‌ات همیشه از میمنه تا میسره طوفان‌ترینی
ای حیدر کرّار ای شیر خداوند تو ریشه شیر نر امّ‌البنینی

تو از همان روز ازل شیر خدایی فرمانروای عرصه قالدو بلایی

یک پرده از حُسن تو جَنّاتُ التَّعِیم است	دستت تجلّی‌گاه رحمان و رحیم است
نام تو معراج تمام انبیا بود	یک گوشه از مصداق آن طور کلیم است
شأن نزول آیه‌های مؤمنونی	عطر نفس‌های تو بر دوش نسیم است
از روی تو وجه خدا را می‌توان دید	با حُبّ تو هر کافری عبدالکریم است
اینجا اگر خانه‌نشین بودی غمی نیست	تنها زمان بعثتت یوم‌العظیم است
هر شیعه بشناسد علیّ این زمانش	در ضربه احزاب تو بی‌شک سهیم است
بی‌معرفت آنکه رهی جز تو گزیند	راه علی تنها صراط‌المستقیم است

عید غدیر است و پیام حق چنین است^۱

مردم فقط حیدر امیرالمومنین است

باید شما را در فراسوی زمان دید	در آسمان بیکران بیکران دید
باید سوار بال‌های سال نوری	پرواز کرد و آنسوی هفت‌آسمان دید
در لابلای آیه‌های سبز توحید	در ابتدا تا انتهای یک اذان دید
از چه مسلمان دو چشمانت نباشم؟	وقتی خدا را در نگاهت می‌توان دید
سنّ تو را وقتی که پرسیدم ز مردم	چشم فقط سرهای در حال تکان دید
روزی یتیم کوچه‌گرد کوفه خود را	بر شانه‌های پیرمردی مهربان دید
یاد صدای گریه چاه تو کردم	وقتی نگاهم بلبل آتشفشان دید

من با صدای پای تو مأنوس هستم

با نان و با خرما تو مأنوس هستم

^۱. با توجه اینکه بند سوم این ترکیب بند فاقد بیت برگردان بودن برای رفع نقص بیت زیر اضافه شد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: احمد علوی

با خیالت غزلی در شرف آغاز است
مستی روز غدیر تو به یادم آورد^۱
ما همه مست غدیر خم چشمت هستیم
باز هم نام تو را بر لبش آورده مسیح
در هوای تو دلی منتظر پرواز است
که در میکدهات رو به خلاق باز است
مستی از دست تو یک مستی بی اندازه ست
به امید دم تو در صدد اعجاز است
دائم از مأذنه نام تو طنین انداز است
هر طرف می‌نگرم روی تو را می‌بینم

بهترین روز جهان عید غدیر است، غدیر

و علی باب نجات است و همان خیر کثیر

دل که با حال و هوای تو هوایی باشد
دوستت دارم و سلمان به همه ثابت کرد
از تمنای وصال تو فقط باید گفت
من به نادانی خود معترفم می‌دانم
مقصد راه قرار است رهایی باشد
عاشقت فرق ندارد که کجایی باشد
راوی شعر اگر شیخ بهایی باشد
محفل انس تو باید علمایی باشد
تا کجا بین من و دوست جدایی باشد
گنبد همسران نیز طلایی باشد
من فقط چشم به راهم که ببینم روزی

بهترین روز جهان عید غدیر است، غدیر

و علی باب نجات است و همان خیر کثیر

ای به الطاف تو اصحاب کرم وابسته
وسط این همه وابستگی بی‌حاصل
شده یک عمر به مدح تو قلم وابسته
شکر بسیار که هستم به حرم وابسته

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

هر غریبی که به ایوان نجف می‌آید
جنس بازارتو عشق است و امید است و رضاست
در دم و بازدم من جریان داری تو
عاشقان تو به فقری ابدی خو کردند
ما از آن پاک دلانیم که آرامش ما
ریشه در خاک عدم داشت که با حضرت نور
می‌شود با زدن چند قدم وابسته
شده‌ام سخت به این پند قلم وابسته
به نفس‌های تو هستم همه دم وابسته
تا نباشند به دینار و درم وابسته
هست چون موج خروشان به عدم وابسته
بی‌نهایت شده بودید به هم وابسته

بهترین روز جهان عید غدیر است، غدیر^۱

و علی باب نجات است و همان خیر کثیر

به تو مستان لقب ساقی کوثر دادند
از شراب تو به جبریل تعارف کردند
جامی از عشق تو را حضرت سلمان نوشید
گاهی اوقات به این فکر می‌افتم که چرا
کاش می‌شد که میان همه تقسیم کنند
معجزاتی که خدا داد به پیغمبرها
بیخود از خود شده و ناد علی سر دادند
شوق پرواز تو را هم به کبوتر دادند
جرعه‌ای نیز به مقداد و ابوذر دادند
به یکی کم به یکی چند برابر دادند
ساغر معرفتی را که به قنبر دادند
همه را جمع نمودند و به حیدر دادند

بهترین روز جهان عید غدیر است، غدیر

و علی باب نجات است و همان خیر کثیر

مستم از جام شرابی که پُر از آگاهی ست
مستم آنقدر که دیوانه خطابم کردند
شعر من از سر سرمستی و خاطر خواهی ست
مستم آنقدر که گفتند علی الهی ست

۱. شعر ترکیب بند و ترجیع بند به شعری گفته می‌شود که از چندین غزل تشکیل شده است که در پایان هر غزل یک بیت برگردان با قافیه ای متفاوت آورده می‌شود، با توجه به این که این شعر فاقد بیت برگردان بود و این نقص شعر محسوب می‌شود برای رفع نقص بیت زیر اضافه شد

شرح این قصه بلند است بلند است بلند
تا در آغوش غزل‌های صغیر افتادم
چاه‌ها بی خبرند از غم بی پایانت
جاده‌ای که به تو ای شاه نجف ختم نشد
در شگفتم که چرا عمر به این کوتاهی ست
روح آشفته‌تر از وحدت کرمانشاهی ست
راز اندوه تو در بغض کیوتر چاهی ست
آخرش در بدری، بی‌خبری، گمراهی ست

بهترین روز جهان عید غدیر است، غدیر

و علی باب نجات است و همان خیر کثیر

آبرومند تر از نام علی نامی نیست
نام تو نام خدا، نام خود قرآن است
قاضیان از تو بریدند که در این دوران
روز و شب نامه نوشتیم برای تو ولی
دوش دیدم که ملک بر در میخانه نوشت
خواجه لطف غزلش را به تو مدیون بوده ست
چه کسی گفته که در نام تو ایهامی نیست
تو نباشی به خدا دینی و اسلامی نیست
پرچم عدل برافراشته بر بامی نیست
دیرگاهیست که از سمت تو پیغامی نیست
که شرابس به جز از عشق تو در جامی نیست
او خبر داشته بی‌لطف تو الهامی نیست

بهترین روز جهان عید غدیر است، غدیر

و علی باب نجات است و همان خیر کثیر

سرخوشانی که در این میکده پیری دارند
باید از میثم تمار و ابوذر پرسید
دار برپاست و ریگ ربه سوزان است
اهل بیت تو سر سفره افطاریشان
دید محراب که در لحظه شق القمر
شعر ما تشنه نقد است تو نقادی کن
مثل تو از غم دنیا دل سیری دارند
چه امیری چه امیری چه امیری دارند
عاشقان تو عجب راه خطیری دارند
چه یتیمی چه فقیری چه اسیری دارند
ابروانت چه مراعات نظیری دارند
شاعران روحیه نقد پذیری دارند

بهترین روز جهان عید غدیر است، غدیر

و علی باب نجات است و همان خیر کثیر

باز در حلقه ذکر تو نشستیم علی
 تا تو بر حق و حق دور سرت می‌گردد
 دست از هر چه به جز توست در عالم شستیم
 شیر در کاسه ما نیست ولی اشک که هست
 ما مسلمان شده روی تو هستیم علی
 ما بر آنیم که جز حق نپرستیم علی
 به تو پیوسته و از خلق گسستیم علی
 ما یتیمان همگی کاسه به دستیم علی

بهترین روز جهان عید غدیر است، غدیر

و علی باب نجات است و همان خیر کثیر

دل نشین است در این جاده مسافر بودن
 به حریم حرم عشق پناه آوردن
 یا علی گفتن و از هر دو جهان دل کندن
 دل سپردن به فرامین تو و فرزندت
 از شراب نفس پنج تن و پنج امام
 شاهد از عرش حدیث ثقلین آوردن
 شعر چشمان تو را خواندن و شاعر بودن
 در نجف ماندن و یک عمر مجاور بودن
 بر سر سفره احسان تو حاضر بودن
 از مریدان حبیب بن مظاهر بودن
 مست گردیدن و هم باده جابر بودن
 آیه روشنی از سوره فاطر بودن

بهترین روز جهان عید غدیر است، غدیر

و علی باب نجات است و همان خیر کثیر

مطلع شعر تو ای عشق «هو الباران» است
 اشک آهسته و پیوسته تو تا جاریست
 به امیدی که در افلاک قدم بگذاری
 سوره روم به سمت تو اشارت دارد
 بت شکستن فقط از دست تو بر می‌آید
 خیبر و خندق از این قاعده مستثنی نیست
 بس که در خلوت یاد تو به وجد آمده‌ام
 قسمت چشم تو از روز ازل باران است
 روزی روز و شب اهل محل باران است
 آسمان غرق ستاره ست زحل باران است
 سوره نحل به یمن تو غسل باران است
 کفر می‌بارد و این شهر هبل باران است
 عبدود ریخته در لشگر و یل باران است
 دفتر شعر من امروز غزل باران است

بهترین روز جهان عید غدیر است، غدیر

و علی باب نجات است و همان خیر کثیر

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: غلامرضا سازگار

کدام چشمه به این گرمسیر می‌آید؟
 که بود و کیست که از این مسیر می‌آید؟
 صدای کاتب و کلک دبیر می‌آید
 خبر دهید: کسی دستگیر می‌آید
 به دستگیری طفل صغیر می‌آید
 خبر دهید: بشیری به نذیر می‌آید
 کسی به نرمی موج حریر می‌آید^۱

کسی شبیه خودش، بی‌نظیر می‌آید
 خبر دهید به یاران: غدیر می‌آید
 خبر دهید که از راه، پیر می‌آید
 صدای زنده يك شرزه شیر می‌آید
 به آبیاری خاک کویر می‌آید
 کسی دوباره سراغ فقیر می‌آید
 کسی که مرگ به چشمش حقیر می‌آید
 کسی سراغ من گوشه گیر می‌آید
 به دیده بوسی عید غدیر می‌آید
 شبیه آینه روشن ضمیر می‌آید

صدای کیست چنین دلپذیر می‌آید؟
 صدای کیست که این گونه روشن و گیراست؟
 چه گفته است مگر جبریل با احمد؟
 خبر به روشنی روز در فضا پیچید
 کسی بزرگتر از آسمان و هر چه در اوست
 علی به جای محمد به انتخاب خدا
 کسی به سختی سوهان، به سختی صخره

کسی که مثل کسی نیست، مثل او تنهاست
 خبر دهید که: دریا به چشمه خواهد ریخت
 به سالکان طریق شرافت و شمشیر
 خبر دهید به یاران: دوباره از بیشه
 خم غدیر به دوش از کرانه‌ها، مردی
 کسی دوباره به پای یتیم می‌سوزد
 کسی حماسه‌تر از این حماسه‌های سبک
 غدیر آمد و من خواب دیده‌ام دیشب
 کسی به کلبه شاعر، به کلبه درویش
 شبیه چشمه کسی جاری و تپنده، کسی

^۱ . بیت زیر به دلیل ایراد وزنی و سکت شعر تغییر داده شد

امیر عشق همیشه امیر می آید	علی همیشه بزرگ است در تمام فصول
به هر کجا که رود سر به زیر می آید	به سربلندی او هر که معترف نشود
کجا شبیه به این مرد، گیر می آید؟	شبیه آیه قرآن نمی توان آورد
به این محله خبرها چه دیر می آید!	مگر ندیده ای آن اتفاق روشن را؟
به عرصه گاه قیامت اسیر می آید	بیا که منکر مولا اگر چه آزاد است
هنوز از دهنش بوی شیر می آید	بیا که منکر مولا اگر چه پخته، ولی
امیر عشق همیشه امیر می آید...	علی همیشه بزرگ است در تمام فصول

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: ناشناس

روشن شدن چراغ امید ببین	در خم غدیر سرّ توحید ببین
خورشید به روی دست خورشید ببین	گر هست ترا چشم خدایین ای دوست

بر صفحه دل نام علی را بنگارید	ای مردم عالم به علی روی بیارید
با دست علی دست خدا را بفشارید	این نصّ کلام الله و این قول رسول است

بر شادی مرتضی بریز نقل و نبات	شد عید غدیر خم، ببارد برکات
ای شیعه بگو به فاطمه با صلوات	تبریک ولایت یداللهی را

نازل به زمین شود دمامد حسنات	امروز بُود روز برات و برکات
هم بر علی و هم به محمد صلوات	چون عید غدیر است همه بفرستید

شاعر: ژولیده نیشابوری قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

دهید مژده عاشقان که کاخ غم خراب شد به روی شادی و شعف دوباره فتح باب شد
به وادی غدیر خم به مصطفی خطاب شد که وقت گفتن سخن به وصف بوتراب شد
به نصب او شتاب کن که وقت انتخاب شد از این خبر به کامها و جامها شراب شد

که با ولایت علی به امر حیّ سرمدی

یافت تبلوری دگر رسالت محمدی

دید رسول ممتحن رنگ ز رخ پریده را خستگی مسافران خار به پا خلیده را
تا به عمل در آورد حکم ز حق شنیده را خواند فرا به گرد هم خیل ز حج رسیده را
چید کنار لعل لب گوهر آب دیده را ماحصل رسالت و عصاره عقیده را

که با ولایت علی به امر حیّ سرمدی

یافت تبلوری دگر رسالت محمدی

نهاده شد به روی هم ز اشتران جهازها که تا رود فراز آن امیر سرفرازها
شد به فراز و فاش شد برای خلق رازها دست علی گرفت و زد سکه امتیازها
گرفت رونقی دگر تنور سور و سازها باده بریز ساقیا ز جام دل نوازها

که با ولایت علی به امر حیّ سرمدی

یافت تبلوری دگر رسالت محمدی

گفت نبی ذوالکرم: گفته به من خدای من که بعد من علی بود وصی من به جای من
بود به خلق این جهان ندای او ندای من جفا به او جفا به من ولای او ولای من^۱

۱. بیت زیر دارای ایراد محتوایی است زیرا اهل بیت به کسی جفا نمیکنند لذا تغییر داده شد

رضای من رضای او رضای او رضای من به احتراز آورد دست علی لوای من

که با ولایت علی به امر حیّ سرمدی

یافت تبلوری دگر رسالت محمدی

امیر هر کسی منم علی بود امیر او که ماندنی ست تا ابد فلسفه غدیر او

علوم ماسوا بود نهفته در ضمیر او مادر دهر در جهان نیلورد نظیر او

اطاعت خدا بود پیروی از مسیر او ز فرط جود و کرمش، سخا بود حقیر او

که با ولایت علی به امر حیّ سرمدی

یافت تبلوری دگر رسالت محمدی

علی است آن که محترم ز حرمتش حرم بود خجل ز جود و بخشش سخاوت و کرم بود

مدافع ستم کش و محارب ستم بود حدوث را قدم بود حیات را عدم بود

خطوط را قلم بود کلام را رقم بود **کمال دین و بر شما اتم به هر نعم بود^۱**

که با ولایت علی به امر حیّ سرمدی

یافت تبلوری دگر رسالت محمدی

کسی که عرش و فرش را داده جلا علی بود کسی که سعی مروه را دهد صفا علی بود

کسی که تحت امر او بود قضا علی بود کسی که می دهد نوا به بی نوا علی بود

آن که مس وجود را کند طلا علی بود آن که از او لوای دین بود به پا علی بود

که با ولایت علی به امر حیّ سرمدی

یافت تبلوری دگر رسالت محمدی

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

امروز روز عید خدا روز یا علی است نقل دهان خلق و کلام خدا علی است
 فریاد جنّ و انس و ملک یکصدا علی است جبریل را ترانه یا مرتضی علی است
 نزدیک و دور هر که بر هر جاست با علی است شور و دعا و زمزمه و ذکر ما علی است

ای جبرئیل وحی ز مولا علی بگو
 امشب بگرد دور علی یا علی بگو

عید بزرگ خالق و خلقت خجسته باد جشن سرور احمد و امت خجسته باد
 آوای وحی و مژده رحمت خجسته باد صوت خوش منادی وحدت خجسته باد
 روز زمامداری عترت خجسته باد اکمال دین تمامی نعمت خجسته باد

این قول احمد است چه نیکو روایتی
 یوم الغدير افضل اعياد امتی

عید غدیر عید خداوند اکبر است عید غدیر عید بزرگ پیمبر است
 عید غدیر عید تولای حیدر است عید غدیر عید بتول مطهر است
 عید غدیر عید امامان سراسر است عید غدیر از همه اعیاد برتر است

عید کمال و دانش و عرفان و بینش است
 عید من و تو نه، عید همه آفرینش است

ساقی به جام ریز شراب ولایتم سیراب کن ز کوثر ناب ولایتم
 سرمست کن ز شعر کتاب ولایتم بر رخ صفا بده ز گلاب ولایتم
 من عبد بو تراب و تراب ولایتم پیوسته التجاست به باب ولایتم

امشب دعای هر شب من مستجاب شد
 روحم کبوتر حرم بو تراب شد

جان زنده از ترانه روح الامین شده صحرای خشک چشمه عین الیقین شده
دشت غدیر کعبه اهل یقین شده گلخانه ولایت حبل المتین شده
مولا علی امام همه مسلمین شده عیدی شیعه آیه اکمال دین شده

هان ای غدیریان هله بی حد و بی عدد

گویید یکصدا همگی یا علی مدد

ما دل به مهر حیدر کرار باختیم با نای جان نوای ولایت نواختیم
چون شمع در شرار محبت گذاختیم خود را به مکتب علی و آل ساختیم
بر هر که بر عقیده ما تاخت؛ تاختیم با خطبه غدیر علی را شناختیم

تا شیعه ایم بار ولایت به دوش ماست

این خطبه تا قیام قیامت به گوش ماست

غیر از علی که هم سخن آفتاب شد؟ غیر از علی که جان پیمبر خطاب شد؟
غیر از علی که صاحب علم الکتاب شد؟ غیر از علی که فاتح اسلام ناب شد؟
غیر از علی که روی زمین بو تراب شد؟ غیر از علی که منقبتش بی حساب شد؟

غیر از علی که یک تنه در جنگ پا فشرد؟

دور رسول گشت و نود بار زخم خورد!

غیر از علی که خوانده محمد برادرش؟ غیر از علی که فاطمه بوده است همسرش؟
غیر از علی که داده خدا فتح خیبرش؟ غیر از علی که بوده نبی مدح گسترش؟
غیر از علی که زیر لوا هست محشرش؟ غیر از علی که زینب کبری است دخترش؟

غیر از علی که مادرش او را به کعبه زاد؟

غیر از علی که قاتل خود را پناه داد؟

شیری که سر گرفت ز عمر و دلیر کیست؟ میری که بود مونس فرد فقیر کیست؟
 پیری که گشت همدم طفل صغیر کیست؟ مردی که دیو نفس و را شد اسیر کیست؟
 در بیشه شجاعت و ایثار، شیر کیست؟ بر مسلمین به جان پیمبر امیر کیست؟
 انصاف کو مروّت و مردانگی کجاست

آیا لباس کعبه بر اندام بت رواست؟!

مولای اولیای خدا کیست جز علی؟ گیرنده لوای خدا کیست جز علی؟
 دست گره گشای خدا کیست جز علی؟ مصداق هل اتای خدا کیست جز علی؟
 ممدوح انّمای خدا کیست جز علی؟ روی خدا نمای خدا کیست جز علی؟
 مرد نبرد خیبر و ننگ اُحد کجا

حیدر کجا فراری جنگ اُحد کجا؟!

یاری که خفت جای رسول خدا علی است ممدوح جبرئیل به ارض و سما علی است
 الاّ علی پس از سخن لافتی، علی است رکن و مقام و مروه و سعی و صفا علی است
 قرآن، نماز، ذکر، عبادت، دعا علی است دنیا بدان که رهبر و مولای ما علی است

مرد غدیر پیرو خطّ سقیفه نیست!

با غضب منبر نبوی کس خلیفه نیست!

زخم جگر به شعر مداوا نمی شود با صد قصیده عقده دل وَا نمی شود
 هر سامری خلیفه موسی نمی شود اعمی دلیل مردم بینا نمی شود
 نادان زعیم عالم دانا نمی شود غیر از علی امام به زهرا نمی شود

«میثم» به مهر حیدر کزّار منجلی است

پیغمبرش محمّد و مولای او علی است

شاعر: سیدهاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

داشت بر پیغمبر رحمت بشارت در غدیر	گشت نازل بر پیمبر پیک رحمت در غدیر
روز تکمیل رسالت روز وحدت در غدیر	وحی آمد بر نبی «الیوم اکملت لکم»
محشری شد موج زد شور قیامت در غدیر	با حضور حاجیان در موسم حج وداع
شد شکوفا گلبن قرآن و عترت در غدیر	باغبان گلشن توحید تا لب باز کرد
تا که صحبت شد ز خورشید هدایت در غدیر	معنی نور علی نور خدا شد آشکار
یافت معنا شوکت و قدر ولایت در غدیر	نغمه «من گنت مولا» چون طنین انداز شد
فاش شد با امر حق یک راز خلقت در غدیر	باز شد گنجینه راز خداوند مبین
بر امیر مؤمنان بخشید خلعت در غدیر	جبرئیل از آسمان آمد به فرمان خدا
بس که زیبا بود لبخند مسرت در غدیر	آسمان محو تماشا شد در آن جا تا سه روز
چشمه چشمه عشق میجوشید از صداقت در غدیر	تا کند لب تشنگان عشق را سیراب از آن
کرد بر خلق جهان اتمام نعمت در غدیر	کردگار از فیض «اتممت علیکم نعمتی»
زمزم توحید از بس داشت لذت در غدیر	لحظه ای شیرین تر از آن لحظه دیگر کس نداشت
با طلوع آفتاب واقعیت در غدیر	نقطه ای تاریک بهر هیچ کس باقی نماند
داشت بر لب چون که انکار حقیقت در غدیر	گشت از خشم الهی حارث فهری هلاک
هر که چون سلمان و بوذر کرد بیعت در غدیر	در تمام عمر خود دست از ولایت بر نداشت
ماند تنها عشق و ایمان و عدالت در غدیر	ای وفائی رفت این آوازه گرچه تا به عرش

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

فردوس به صحرای کویر آمده امروز یا با نفس صبح عبیر آمده امروز
فرمان ز خداوند غدیر آمده امروز پیغمبر اسلام بشیر آمده امروز
عید است ولی عید غدیر آمده امروز حیدر به همه خلق امیر آمده امروز
اصحاب، رس رود ارس را بگذارید

در عید علی دل به محمد بسپارید

عید است ولی عید خداوند قدیر است عیدی است که پیغمبر اسلام بشیر است
عیدی است که حیدر به همه خلق امیر است عیدی است که برجان عدو نار سعیر است
این عید نه نوروز، نه مرداد، نه تیر است این عید غدیر است غدیر است غدیر است
حق است که از پاره دل گل بفشانید

تا عیدی خود را ز محمد بستانید

عیدی که ز معبود رضایت شده کامل انوار جهانگیر هدایت شده کامل
از سوی خدا لطف و عنایت شده کامل با نطق نبی امر وصایت شده کامل
آئین پیمبر به نهایت شده کامل ابلاغ رسالت به ولایت شده کامل
جبریل دل از خواجه عالم بر باید

با نغمه اکلمت لکم دینکم آید

حکم آمده از خالق دادار، محمد ابلاغ کن از لعل گهربار، محمد
ای دست خداوند تو را یار، محمد برگیر عنان ناقه نگهدار، محمد
مگذار رود قافله مگذار، محمد فریاد ز اعماق وجود آر، محمد

اعلام کن این حکم خداوند غدیر است

بعد از تو علی بر همه خلق امیر است

او شیر خدا فاتح پیکار تو بوده جان بر کف و پیوسته خریدار تو بوده

در غزوه احزاب و احد یار تو بوده در حمله اشرار طرفدار تو بوده
 در غار حرا شمع شمع شب تار تو بوده شمشیر تو و خالق دادار تو بوده
 این است که یک لحظه تو را ترک نگفته
 این است که در موج خطر جای تو خفته

ظهر است و هوا شعله، زمین گرم، خدا را بینید همه تابش خورشید و فضا را
 آورده به یاد همگان روز جزا را بگشوده پیمبر دو لب روح فزا را
 یکباره ندا داد همه قافله ها را نه قافله ها خلق زمین را و سما را
 حجاج نه، عالم شده سر تا بقدم گوش
 با نطق دل آرای محمد همه خاموش

منبر ز جهاز شتران حکم ز داور داننده و گوینده آن حکم پیمبر
 عنوان سخن رهبری ساقی کوثر شمشیر نبی شیر خدا فاتح خیبر
 کای خلق بدانید همه تا صف محشر از ابیض و از اسود و از اصفر و احمر
 هرکس که منم بر وی و بر نفس وی اولاً
 او راست علی ابن عم رهبر مولا

این دست قدیر است قدیر است قدیر است بر خلق بشیر است بشیر است بشیر است
 پیوسته نذیر است نذیر است نذیر است خورشید منیر است منیر است منیر است
 دانا و بصیر است بصیر است بصیر است تا حشر امیر است امیر است امیر است
 این حج و زکوة است و صلوه است صیام است
 تا حشر امام است امام است امام است

این است که بردوزخ و بر نارقسیم است این است که تاحشر زعیم است زعیم است
 این بر همه اسرار، علیم است علیم است این آیت عظمای خداوند عظیم است
 این است که مهرش همه جنات نعیم است این است که بغضش شرر نار جحیم است

این است که از نار؛ بشر را برهاند

در حشر شما را به محمد برساند

ای مردم عالم به علی روی بیارید
بر خاک علی چهره طاعت بگذارید
بر صفحه دل نام علی را بنگارید
میراث نبی را به وصیتش بسپارید
غیر از علی و آل علی دل نسیارید^۱
با دست علی، دست خدا را بفشارید

این نصّ کلام الله و این قول رسول است

با مهر علی طاعت کونین قبول است

این جان نبی اصل نبی دست اله است
بی دوستیش هرچه ثواب است گناه است
در حشر تباه است تباه است تباه است
این است که برلشگردین میر سپاه است
این است که بر خلق پناه است پناه است
قرآن و خداوند گواه است گواه است

کامروز زمعبود عنایت شده کامل

توحید و نبوت به ولایت شده کامل

این است امیری که خدا خوانده امیرش
این است وزیری که نبی خوانده وزیرش
این است بشیری که رسل بوده بشیرش
این است بصیری که خرد خوانده بصیرش
این است بزرگی که بزرگست حقیرش
این است صراطی که نجات است مسیرش

بودند علی دوست اگر مردم عالم

بالله قسم خلق نمی گشت جهنم

سرچشمه لطف و کرم وجود علی بود
از روز ازل شاهد و مشهود علی بود
بر لوح و قلم مقصد و مقصود علی بود
در ارض و سما عابد و معبود علی بود
بر خیل ملک ساجد و مسجود علی بود
تا هست علی باشد و تا بود علی بود

^۱ . بیت زیر هم از نظر وزنی ایراد داشت و هم تکرار قافیه بود لذا تغییر داده شد

مردم، علی و آل علی مشعل نورند

بی نور علی مردم عالم همه کورند

ما غیر علی در دو جهان یار نداریم داریم علی را به کسی کار نداریم

با دشمن او جز سر پیکار نداریم بیم از ستم و طعنه ی اغیار نداریم

جز دوستی حیدر کرّار نداریم بی او همه هیچیم و خریدار نداریم

روزی که سرشتند به عالم گل ما را

دادند همان لحظه به حیدر دل ما را

ای همدم ما پیش تر از آمدن ما ای مُهر تولای تو نقش کفن ما

با مهر تو حق روح دمیده به تن ما با حُب تو جان باز رود از بدن ما

روزی که زبان یافت توان دردهن ما شدن نام دل آرای تو اول سخن ما

(میثم) نه، همه شفیتۀ دار تو هستند

خاک قدم میثم تمار تو هستند

وزن شعر: مستغفلن فاعلاتن مستغفلن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید محمد بابامیری

مردی که در قبضۀ خود دارد تمام جهان را

تصویر زیبایی از این منظومۀ بی‌کران را

آینه بر دوش دارد این بار باری گران را

لبریز از روشنی‌ها چشمان پیر و جوان را

جبریل در حلقۀ نور آورده این ارمغان را

در آسمان حقیقت تکبیر افلاکیان را

در برکه جاری کن امروز تصویر رنگین‌کمان را

بر آسمان می‌فشاند گل نغمه‌های اذان را

اینجا گرفته‌ست مردی بر روی دست آسمان را

آورده با ذوق سرشار در پیش چشمان مردم

در هالۀ روشن وحی با قلبی آکنده از مهر

در جشن «من کنت مولاه...» آینه نور کرده‌ست

با شور و حالی فراگیر در امتداد رسالت

باید علی بود و فهمید باید علی بود و حس کرد

همراه بارانی از گل ای دشت شور و بشارت

گویا نوای بلال است، آری! که با عطر مولا

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: سیدهاشم وفایی

باز دلم صحیفه نور شد صحن دلم چو وادی طور شد
 ظلمت غم ز سینه ام دور شد غرق نشاط و طرب و شور شد
 نوید شادی از بشیر آمده
 که موسم عید غدیر آمده
 منکه به عشق تو اسیرم علی مهر تو باشد به ضمیرم علی
 گرچه بود طبع فقیرم علی زمزمه پرداز غدیرم علی
 با تو دلم زمزمه آغاز کرد
 طبع من از نام تو اعجاز کرد
 بار دگر باب کرم باز شد نام تو در عشق سرآغاز شد
 پیک خدا چونکه در آواز شد نغمه اکملت لکم ساز شد
 آیه بلغ ز خدای مجید
 همراه جبریل به احمد رسید
 غدیر روز عشق و امداد شد غدیر جلوه ای خداداد شد
 غدیر خم مبدأ میعاد شد مکتب سازنده ارشاد شد
 غدیر خم برکه خورشید شد
 چشمه رحمتی ز امید شد
 با تو علی قبله نما شد غدیر کعبه امید و وفا شد غدیر
 گلشن سرسبز ولا شد غدیر جلوه گاه نور خدا شد غدیر
 با تو غدیر آینه راز شد
 طور و تجلی گاه اعجاز شد

غدير گنجينه اسرار شد کوير خفته اى که بيدار شد
 زمين بايرى که گلزار شد آينه اى ز نور سرشار شد
 غدير جلوه از استادگى است
 حكايتى ز عشق و آزادگى است
 آنکه ز دين کرد حمايت توئى مشعل پُر نور هدايت توئى
 چشمه جوشان عنايت توئى گلبن سرسبز ولايت توئى
 ايکه توئى ماه منير همه
 پس از نبى توئى امير همه
 وای به آنان که به تو تاختند جدا ز دين به خویش پرداختند
 تا که تو را خانه نشين ساختند نرد وفارا ز جفا باختند
 مگر نه اين بود که روز غدير
 تمام گفتند تو هستى امير
 هرکه به دل بذر ولاى تو کشت کوير سينه اش ز تو شد بهشت
 به وصف تو اى گل مينو سرشت موسم عيد تو «وفائى» نوشت
 غدير تو حقيقتى ايزدى است
 براى شيعه گلشنى سرمدى است

شاعر: حسن کردى	قالب شعر: غزل	وزن شعر: مفاعيلن مفاعيلن مفاعيلن فعيلن

بدون مهر على دين اساس و پايه ندارد	على صراحت دين است و دين كنايه ندارد
سقوط کرده به گرداب چهل هرکه بگويد	كتاب روشن حق بر غدير آيه ندارد
بگو به كوردلان زمانه لطف الهى	به روى دشمن او تا هميشه سايه ندارد
اذان که هيچ نماز و طواف بى مهرش	خرابه اى ست که اصلاً اساس و پايه ندارد
شهيد عشق على مثل ابن سڪيت	به زير تيغ هم از عاشقى گلايه ندارد

وزن شعر: مفاعِلن فَعَلاتِن مفاعِلن فَعَلن

بخوان سرود ولایت که عید اهل ولاست
 خداگواه ست که ساقی این شراب خداست
 وگر نه صحبت ساقی و جام و باده خطاست
 غدیر عید نیایش غدیر عید دعاست
 غدیر، نور خدا دشمن سیاهی هاست
 غدیر خوبتر از عید روزه واضی است
 غدیر آینه دار علی ولی الله است
 غدیر جشن نجات از عذاب روز جزاست
 غدیر بر همه گم گشتگان چراغ هُداست
 غدیر جنت موعود خلق در دنیا است
 غدیر میوه توحید اولیا همه جا است
 غدیر آیت سبحان ربی الاعلی است
 غدیر نقش ولای علی به سینه ماست
 غدیر قبله خلق زمین و خلق سماست
 غدیر خاطره ای جاودانه و زیباست
 غدیر از دل تنگ رسول عقده گشا است
 غدیر با همه کس آشنا ولی تنهاست
 غدیر آیه توبیخ عاد من عاداست
 صدای مدح علی بانوای روح فزا است
 هنوز لعل لب مصطفی مدیحه سر است

هنوز لاله اکملت دینکم روید
 هنوز خواجه لولاک را نداست بلند
 چنانکه من همگان را به نفس اولایم
 علی علیم و علی عالم و علی اعلم
 علی حقیقت روح و تمام عالم جسم
 علی مدرس جبریل در شناخت حق
 علی تمامی دین، بغض او تمامی کفر
 علی بود پدر امت و بردار من
 علست حج و علی کعبه و علی زمزم
 علی صراط و علی محشر و علی میزان
 علی چو شخص پیمبر هماره بی مانند
 علی شهید و علی شاهد و علی مشهود
 علی اذان و اقامه علی رکوع و سجود
 علی حقیقت توحید بر زبان کلیم
 علی وصی و دم و لحم و نفس پیمبر
 علی است حق و حقیقت به دور او گردد
 علی محمد و فرقان و نور و کوثر و قدر
 علی به قول محمد در مدینه علم
 حدیث منزله را از نبی بگیر و به خلق
 بود وصی نبی آنکسی که نفس نبی است
 کننده در خبیر بود وصی رسول
 کسی که گفت سلونی سزد امامت را

هنوز طوطی اتمت نعمتی گویاست
 که هر که را پیمبر منم علی مولا است
 علی وصی من از نفس اوبه او اولاست
 علی ولی و علی والی و علی اولاست
 علی سفینه نوح و همه جهان دریاست
 علی معلم آدم به علم الا سماست
 علی ولی خدا خصم او عدوی خداست
 علی سفیر خدا و علی امیر خداست
 علی صفا و علی مروه و علی مسعاست
 علی بهشت و علی کوثر و علی طوباست
 علی چو ذات الهی همیشه بی همتاست
 علی پناه و علی ملجا و علی منجاست
 علی قیام و قعود، علی سلام و دعاست
 علی تجلی طور و علی ید بیضا است
 علی ابوالحسنین است و شوهر زهراست
 علی است عدل و عدالت به خط او پویاست
 علی مزمل و یاسین و یوسف و طهاست
 ز در درآی که راه خطا همیشه خطاست
 بگو مخالف هارون مخالف موسی است
 گرفتم (اینکه حدیث) غدیر یک رویاست
 نه آنکه کرد فرار از جهاد، عقل کجاست
 نه آن کسی که به لولابه جهل خود گویاست

کسی که جای نبی خفت جانشین نبی است
 چگونه قاتل زهرا امام خلق شود
 چگونه مهر بورزند به آن ستم گستر
 چگونه غیر علی را امام خود داند
 حدیثی از دو لب مصطفی به یاد آرم
 خدا گواه است پی دشمن علی نروم
 کسی که بت شکند بر فراز دوش نبی
 گواه من به خلافت همان وجود علی است
 بود امامت او در کتاب حق معلوم
 به دیدگان خدا بین مرتضی سوگند
 عبادت ثقلینت اگر بود فردا
 به آن نبی که علی را وصی خود فرمود
 صواب نیست صوابی که بی ولای علی است
 شکسته باد دهانی که بی علی باز است
 تمرد است بدون علی، ولو طاعت
 به آیه آیه قرآن به حق پیغمبر
 خدا گواست که هر کس رهش جدا ز علی است
 اگر تمام خلائق جدا شوند از او
 به جای حور به بوزینه دست داده و بس
 به صد هزار زبان روح مصطفی گوید
 من و جدا شدن از مرتضی خدا نکند
 کسیکه فاطمه از ظلم او غضبناک است

نه آنکه راحتی جان خویش رامی ساخت
 مدینه مرد شرف نیست یا علی تنهاست
 که دود آتش او دور خانه زهراست
 به جز علی چه کسی ثانی رسول خداست
 به آب زر بنویسم اگر رواست رواست
 حلال زاده رهش از حرام زاده جداست
 برای حفظ خلافت ز هرکسی او لا است
 که آفتاب به تأیید آفتاب گواه ست
 چنان که صورت خورشید در فضا پیدا است
 کسی که غیر علی دید دیده اش اعماست
 تو را بدون ولایت به ویل و او یلاست
 به آن نبی که تمامش ثنای آن مولاست
 نماز نیست نمازی که بی علی برپاست
 بریده باد زبانی که بی علی گویاست
 تأسف است سوای علی، اگر تقواست
 که راه غیر علی مرگ و نیستی و فناست
 بسان لشکر فرعون راهی دریاست
 خدا گواست که راه تمام خلق خطاست
 کسی که غیر علی را امام و رهبر خواست
 که ای تمامی امت علی امام شماست
 که هر که گشت جدا از علی جدا ز خداست
 امامتش غم و اندوه و رنج و بلاست

مگر نگفت نبی خشم دخترم زهرا
 مگر نگفت نبی با هم اند، حق و علی
 خدا گواست که امروز هرکه پیرو اوست
 علی کسی است که یک ذره از ولایت او
 علی کسی است که یک خردل از محبت او
 اگر ز خاک درش کسب آبرو نکند
 چنانکه غیر خدا را خدای نتوان گفت
 بگو که بند ز بندم جدا کنند با تیغ
 اگر به تیغ کشندم و یا به دار کشند
 به حق کسی نبرد راه جز ز راه علی
 لوا ی حمد بدست علی بود فردا
 پیمبران همه در تحت دین لوا آیند
 الا کسی که تو را از علی جدا کردند
 مرا به روز قیامت به خُلد کاری نیست
 جهنم است بهشتی که بی علی باشد
 کجا امام توان یافتن چو شخص علی
 اگر به چشم شما آفتاب نور دهد
 اگر نسیم سحر می‌ورزد به لاله و گل
 اگر تمام سماوات از ستاره پُرند
 اگر فرشته و حور است و آدمی و پری
 اگر سیاه و سفید است و اصغر و احمد
 خداگواست که از یمن دولت علی است

شرار خشم خداوندگار بی همتاست
 اگر علی نبود در میانه حق تنه‌است
 مصون ز نار جحیم و عذاب حق فرداست
 نجات بخش تمامی خلق روز جزاست
 نکوتر است ز دنیا و آنچه در دنیا است
 یقین کنید که در حشر آبرو رسواست
 اگر به غیر علی کس خلیفه گفت خطاست
 ز بند بندم آید ندا علی مولاست
 زبان نه بلکه وجودم به حمد او گویاست
 به هوش باش که راه علی بود ره راست
 تمام محشر در ظل این بلند لواست
 که این لوا ی مقدس همان لوا ی خداست
 پناگاه تو در آفتاب حشر کجاست
 بهشت من همه در صورت علی پیداست
 جحیم با رخ نورانی علی، زیباست
 که هم کلام خداوند و هم نشین گداست
 و گر که سایه این نه سپهر بر سرماست
 اگر به ظلمت شب ماه را فروغ و ضیاست
 و گر چو مائده لبریز دامن صحراست
 اگر زمین و سما و بهشت و عرش علاست
 اگر که روز و شبی یاکه صبح و مسا است
 علیست باعث خلقت علی؛ خدای گواست

علی ولی خدا بود پیش از آنکه خدای
 خدا برای علی خلق کرد عالم را
 تمام عالم ایجاد بی وجود علی
 مرا بس است تولای چهارده معصوم
 مگر نکفت پیمبر کتاب و عترت من
 مگر نگفت که این دو زهم جدا نشوند
 مگر نگفت که این دو چو این دوانگشت اند
 عبادت ثقلین است بسته بر ثقلین
 درود باد به ارواح چهارده معصوم
 بتول و چار محمد حسین و چار علی
 بجز محبت آنان نجات نیست که نیست
 هنوز محفل ذکر علی است خاک غدیر
 بگو که خصم شود منکر علی چه باک
 گرفتم آنکه حدیث غدیر و قول رسول
 چرا به گردنش افکند ریسمان امت
 سوال من ز تمامی مسلمین این است
 چو عمر صاعقه کوتاه باد دورانش
 برای غضب خلافت زدند فاطمه را
 شکستن در و بی حرمتی به خانه وحی
 اگر قصیده "میثم" بود صدوده بیت
 فضائلی است علی را که گفتن هر یک

به حرف گن، همه کائنات را آرست
 چنانکه خلقت او را برای خودمی خواست
 بسان کشتی بی ناخدای در، دریاست
 که این ولایت فوق تمام نعمتهاست
 امانتی است که پیوسته در میان شماست
 اگر جدا یکی هر که شد ز هر دو جداست
 کز اتحاد یکی گرچه در شماره دوتاست
 که مهر طاعت هر بنده مهر آل عباس است
 که در طریقت آنان نجات هر دوسراست
 دو نام حسن و آن دو جعفر و موساست
 ز نید چنگ به دامانشان نجات اینجاست
 ولی چه سود به گوش کسی است که ناشنواست
 که آفتاب به هر سو نظر کنی پیدا است
 مراد دوستی آن امام ارض و سماست
 چه شد که دود ز کاشانه علی برخاست
 بدوست اینهمه آزار نه، به خصم رواست
 خلافتی که دوامش به کشتن زهر است
 شرف کجاست مروت کجاست رحم کجاست
 مودتی است که درباره ذوالقربی است؟
 که در عدد صدوده نام آن ولی خداست
 نیازمند هزاران قصیده غراست

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

ای مبارک آیۀ اکمال دین عیدت مبارک ای غدیر ای عیدکلّ مسلمین عیدت مبارک
ای امین وحی، جبریل امین، عیدت مبارک آسمان چشم دلت روشن؛ زمین عیدت مبارک
شیعۀ مولا امیرالمؤمنین، عیدت مبارک یاعلی ای مصطفی را جانشین عیدت مبارک

عید اهل آسمان جشن زمینی هاست امشب

ذکر کلّ آفرینش یاعلی مولاست امشب

عیدقرآن، عیدعترت، عید دین، عیدهدایت عیدامت، عید شیعه، عیدجود، عید عنایت
عید «اتممتّ علیکم نعمتی» عید ولایت عیدعفو و عیدرحمت عید لطف بی نهایت
عید از مولا امیرالمؤمنین کردن حمایت روی برگ هرگیاهی نقش بسته این روایت

کای تمام خلق! نازل آیۀ اکمال دین شد

شیرحق، نفس نبی، حیدر امیرالمؤمنین شد

کیست تا بی پرده وجه خالق داور ببیند در غدیر خم گل لبخند پیغمبر ببیند
از جهاز اشترانش زیر پا منبر ببیند بر فراز دست ختم الانبیا حیدر ببیند
شافع محشر ببیند ساقی کوثر ببیند هادی و رهبر ببیند سیّد و سرور ببیند

ای تمام مؤمنات و مؤمنین مولا مبارک

این ولایت بر امیرالمؤمنین بادا مبارک

یا محمد حکم، حکم خالق یکتاست بلّغ یامحمدجای ابلاغت در این صحراست بلّغ
یا محمد آفرینش بی علی تنهاست بلّغ یامحمداین علی نوح و جهان دریاست بلّغ
یامحمد این علی بر مؤمنین مولاست بلّغ یا محمد بعد تو حامیّ او زهراست بلّغ

یامحمد بی علی دین مرده؛ قرآن جان ندارد

هرکه با او عهد خود را بشکند ایمان ندارد

دین بی مهر علی دین نیست کفر است و ضلالت بی علی ممکن نگردد بر تو ابلاغ رسالت
 بر تولای علی کن کُلّ اَمّت را دلالت کوه طاعت بی ولای او بود کوه خجالت
 نیست جز درشان او این عزّت و قدر و جلالت در قضاوت در فتوّت، در مروّت، در عدالت
 اوست عارف، اوست واقف، اوست کامل، اوست عادل
 اوست اوّل، اوست آخر اوست واصل، اوست فاصل

یا امیرالمؤمنین اینک به عالم رهبری کن بر سران کُلّ خلقت سر برآر و سروری کن
 تو ولیّ داور استی دآوری کن دآوری کن آفتاب ملک جان هابا فروغت دلبری کن
 از غدیر خم بتاب و تا ابد روشنگری کن آفتاب و ماه نه هفت آسمان را مشتری کن
 ای غدیر خم کنار مصطفی غار حرایت
 ای محمّد مدح خوانت ای خدا مدحت سرایت

ای ولیّ الله، عین الله، وجه الله اعظم ای در انگشتت زمام اختیار کُلّ عالم
 ای رسالت از تو باقی ای ولایت از تو محکم ای که از خاک سر کوی تو آدم گشته آدم
 ای شده در آسمان مهمان تو عیسی ابن مریم هر مؤخر را مؤخر هر مقدّم را مقدّم
 چهره بگشا تا ببینندت که وجه کبریایی
 سجده کن بهر خدایت تا نگویندت خدایی

یا علی تنها تو را باید تو را باید زعامت تو امامت کن امامت کن امامت کن امامت
 لقمه ای از سفره احسان تو کوه کرامت گوشه ای از صحنه میدان تو کُلّ قیامت
 طاعت کونین بی مهرت ندامت درندامت انبیا با گفتن قد قامتت بستند قامت
 گفته در قرآن خدا مدح و ثنایت را علی جان
 منبر ختم رسل بوسیده پایت را علی جان

تو جمال بی مثال حیّ سبحانی علی جان
دست حقّ بازوی احمد قلب قرآنی علی جان
در بهشت تن رسول الله را جانی علی جان
تو تمام دین حق، تو کلّ ایمانی علی جان
هل اتی وکوثر و نوری و فرقانی علی جان
هرچه گویم در ثنایت بهتر از آنی علی جان

جان حق جانان حق، آیین حق، ایمان حقّ

مؤمنین راحق بود میزان و تو میزان حقّ

میوه مدح تو در بستان سبز وحی روید
مصطفی باید وضو گیرد لب از کوثر بشوید
لب گشاید، دل رباید، درفشاند، گل ببوید
تاکه اوصاف تو را بر دخترش زهرا بگوید
نازم آن چشمی که هر جاباز شد روی توجوید
خصمت از بخل و حسادت گو بنالد گو بموید

هر که در دل دوستی ساقی کوثر ندارد

دلّتش این بس که در روز جزا حیدر ندارد

بارها باید که دیوار حرم همچون در آید
قرن ها باید که چون بنت اسدها مادر آید
چشمه چشمه اشگ شوق از چشمه زمزم بر آید
بانگ خیر مقدم کعبه به عرش داور آید
بهر استقبال، اوّل در جهان پیغمبر آید
تا به عالم یک امیر المؤمنین دیگر آید

اوست پیر آفرینش اوست میر آفرینش

اوست شمشیر الهی اوست شیر آفرینش

کیستم من یک مسلمانم مسلمان غدیرم
غرق در بحر عنایات خداوند قدیرم
پیشتر از بودنم عشق علی کرده اسیرم
مهر مولا دستیارم لطف مولا دستگیرم
جز امیر المؤمنین نبود در این عالم امیرم
خاک پای اهلبیتم کس مپندارد حقیرم

«میثم» این خاندان استم چه بیم از دار دارم

با امیر المؤمنین فردای محشر کار دارم

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

گوش‌ها باز که امروز هزاران خبراست
 صف ببندید که هنگام نماز روح است
 همگی عید بگیرید که عید آمده است
 سوره مائده خوانید که صد مائده نور
 هرطرف می‌نگرم قافله در قافله دل
 این همان عید غدیر است که در خم غدیر
 خطبه ختم رسل حکم خدا مدح علی است
 ایها الناس هر آنکس که منم مولایش
 این علی بعد نبی رهبر و مولای شماست
 این علی وجه خدا چشم خدا گوش خدا
 من همان شهر علومم همه باشید گواه
 این امام است امام است امام است امام
 چشم، بی‌نور علی تا صف محشرکور است
 شررنار همان بغض علی بغض علی است
 به تمام بشر اعلام کند ختم رسل

خبری خوبتر از خوبتر از خوبتر است
 در گشایید که جبریل امین پشت در است
 این همان عید خدای احد دادگر است
 از خدا در دل هر آیه آن مستتر است
 هر دلی بال زنان سوی علی رهسپر است
 گوش‌ها یکسر بر خطبه پیغامبر است
 خطبه‌ای که سندش مستند و معتبر است
 این علی تا به قیامت؛ ورا راهبر است^۱
 این علی منجی یک خلق به موج خراسان
 این علی دست خدا بازوی فتح و ظفر است
 که علی تا ابدالدهر بر این شهر در است
 که امامت به وجودش همهجا مقتدر است
 دین بی مهر علی پیکری دست و سراسر است
 مهر او پیش روی آتش دوزخ سپر است
 که علی بن ابیطالب خیرالبشر است

^۱ . ابیات زیر از نظر وزنی مشکل داشتند لذا برای رفع ایراد تغییر داده شد

این علی او را تا روز جزا راهبر است

این نمازی که اجر همه نارسقراست

ایها الناس هر آنکس که منم مولایش

بی‌نمازی است اگر بی‌علی آرید نماز

غیر از این چاره نداریم که او بی‌پدر است	خضم او را پسر مادر خود باید خواند
این نمازیست که اجرش همه نارسقراست	بی‌نمازی است اگر بی‌علی آرید نماز
بی‌علی طاعت کونین زیان و ضرر است	مهر پرونده اعمال شما مهر علی است
بی‌تولای علی جمله هوا و هدر است	گر دو صد کوه طلا در ره معبود دهید
در حقیقت ز زنازاده زنا زاده‌تر است	هر که شد خصم علی خصم نبی خصم خداست
آتش خشم خدا از نفسش شعله‌ور است	دشمن آل محمد چو به محشر آید
بنویسید علی بت شکن بی‌تبر است	به سر دوش رسول و به کف پای علی
کمتر از مرغ زمین خورده بی‌بال و پراست	بی‌ولایش نفسی گر بزند جبرائیل
دوزخ از بغض غلامان علی یک شرر است	جنت از مهر محبان علی شاخه گل
ثمر باغ نبوت همه از این شجر است	بی‌تولای علی نیست رسالت کامل
که علی تشنه، ولی تشنه اشک سحراست	نخل‌ها جمله گواهند خدا می‌داند
روزه با بغض علی نیز گناه دگر است	سجده بی‌مهر علی سجده باطل به خداست ^۱
کوثر و مهر علی قصه شیر و شکر است	جنت و کوی علی هست چو یک قطعه زمین
طلعت احمدو او سوره شمس و قمر است	صورت حق و علی صورت غیب است و شهود
نخل سرسبز تو را بار ولایت ثمر است	میثم این فخر تور ابس که از این مزرع عمر

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم با توجه به ایراد محتوایی در مصرع اول و به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شاعر: محمود ژولیده قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

من اسم را بدون تو انشا نمی‌کنم زکری به غیر نام تو مولا نمی‌کنم
 ذکر خدای عزو جل ذکر حیدراست این یاد را بدون تو معنا نمی‌کنم
 هرکس که خواند نام رفیعت مجاب شد پس بی اجابت تو تمنا نمی‌کنم
 وقتی نظر به وسعت ارض و سما کنم ایجاد را بدون تو پیدا نمی‌کنم
 با هر نفس مُمدّ حیاتم تویی علی بی یا علی تنفس بی جا نمی‌کنم
 انگار که ز قبل تولد تو با منی بی تو علی تلفظ بابا نمی‌کنم
 با تو بیایم و نروم بی تو از جهان من بی علی ممات و محیا نمی‌کنم

دل را «فَمَنْ يَمُتْ يَرَنِي» زنده می‌کند

ما را تب علی ارنی زنده می‌کند

ما امتحان شده به تولای حیدریم دل می‌دهد گواه که از نسل کوثریم
 وقتی امیر بر روی دست پیمبر است ما خاک زیر پای علی و پیمبریم
 درد آشنای حیدر کرار، جان ماست در یاری رسول، علی مکرریم
 هرگز به ترک دین علی تن نمی‌دهیم ما، ای غدیر خم، ز ازل شیعه پروریم
 بیعت کنیم با علی و آل مصطفی ما آب و گل سرشته این عید اکبریم
 راهی به جز مسیر ولایت نمی‌رویم ما دولت کریمه و انصار رهبریم
 با هر که دشمنی بکند حرب می‌کنیم با هر که دوستی بکند ما برادریم

اسلام آل فاطمه اسلام ناب ماست

لبیک بر ندای ولایت جواب ماست

ما را فقط معلم دین خدا علی‌ست زیرا که باب مدرسه مصطفی علی‌ست
 دریای علم اول و آخر به نزد اوست اسرار علی، حدید علی، هل اتی علی‌ست

قرآن، کتابِ مدح علی، ذمّ دشمن است
اول کسی که مؤمن دین خدا شده
از آدم ابوالبشر و انبیای بعد
فرمود مصطفی به هر آن کس که رهبرم
فرمان او مطاع چو فرمان خالق است
شایسته اطاعت و مدح و ثنا علی ست
مولای ما؛ مُهْمِین ما؛ مرتضی علی ست
تا خاتم النبی همه مشکل گشا علی ست
فرمانروای مقتدر و مقتدا علی ست
بعد از نبی برای همه پیشوا علی ست

احمد چو خواست حکم خدا را کند جلی

بی شک ز عمق هستی خود گفت یا علی

وقتی فرشتگان خدا سجده می کنند
در صُلب آدم است علی نور کردگار
از انبیا گرفته به وقت نماز عشق
لیل و نهار چون به علی دایر است و بس
هستی تمام، سلطنت مرتضی علی ست
وقتی فرشتگان مقرب دعا کنند
بر آدم است؟ یا به کجا سجده می کنند؟
یعنی به نور شیر خدا سجده می کنند
تا اولیا به سرور ما سجده می کنند
ارض و سما به آل عبا سجده می کنند
عالم بر او ز شاه و گدا سجده می کنند
بر ذات او به وقت دعا سجده می کنند

آن بنده ای که مخلص پروردگار شد

مولای ما علی پدر روزگار شد

رفتم طواف بیت و ندیدم به جز علی
هر چه صدا زدم: که مرا می شود مجیب؟
گرچه صدای شرشر زمزم به گوش بود
سعی و صفا و مروه مرا در تلاش برد
تقصیر عشق کردم و خوردم گره به زلف
وقتی دلم به رکن یمانی نماز کرد
مقصود ما نه کعبه و بتخانه و کِنِشت
از گلشن مَطاف نچیدم به جز علی
از کعبه پاسخی نشنیدم به جز علی
حقّا که باده ای نچشیدم به جز علی
از این تلاش دل؛ نرسیدم به جز علی
از قید هر چه زلف بریدم به جز علی
وجه خدای کعبه ندیدم به جز علی
راه بهشت برنگزیدم به جز علی

قرآن و عترتند گواه کلام من

من مست مرتضایم و مولا امام من^۱

آن کس که از امام تَمَرُد نمی‌کند	خود را بَری ز بار تعهد نمی‌کند
آن سالخورده‌ای که علی را رها کند	یاد از علی ز بدو تولد نمی‌کند
آن کس که قصد یاری رهبر به دل نداشت	تمکین از او ز روی تَعَمُّد نمی‌کند
گه با علی‌ست گه سر خوان معاویه	بیهوده ادعای تَجَدُّد نمی‌کند
هر کس کنار سفره بیگانگان نشست	دیگر به امر یار تَعَبُّد نمی‌کند
یا نطفه‌اش خراب و یا لقمه‌اش حرام	ورنه حلال‌زاده تَمَرُد نمی‌کند
آن کس که شاکر است به خان نعیم دوست	در خارج از حریم تَرَدُّد نمی‌کند

با دین ستیز پست نمکدان شکن بگو

حق نمک ادا نکند پیروِ عدو

تا تیغ ذوالفقار به دستان حیدر است	شیعه مجاب و پیرو صبر پیمبر است
روزی که تیغ رسته شود از غلاف صبر	خط نفاق و کینه از این تیغ، بی‌سر است
حزب خدا که حزب علی، حزب فاطمه است	آماده جهاد به فتوای رهبر است
شیعه گُشی به دست مسلمان مباح شد!	این هم برای شیعه معمای دیگر است
کاخ ستم به تیغ عدالت شود خراب	این امر در کتاب الهی مقدر است
صمصام منتقم چو زند پرده را کنار	شیعه کنار مهدی آل پیمبر است
ما انتقام فاطمه را جستجو کنیم	اسلام، قرن هاست عزادار کوثر است

خم غدیر صحنه هم عهدی است و بس

اصل غدیر بیعت با مهدی است و بس

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم با توجه به ایراد محتوایی در مصرع اول و به منظور انتقال بهتر

معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: میثم مومنی نژاد

آن روز که خم، به دست دو دریا رفت
فردوس به خاک بوسی صحرا رفت
فریاد فلک به «اکفیان» برخواست
تا دست محمد و علی بالا رفت

"والعصر" که آیه آیه آن به علی
می خورد قسم، به دین به قرآن به علی
«إنسانَ لَفی خُسر» بود دشمن او
باید که بیاوریم «ایمان» به علی

سرچشمه روشن حیات است غدیر
عطر ملکوت صلوات است غدیر
گرچه به بلندای شکوهش نرسیم
کوتاه ترین، راه نجات است غدیر

امروز، تمام کافران مأیوسند
در شعله کینه های خود محبوسند
گفتند: گلوی برکه را می گیریم
دیدند... که غرق در دو اقیانوسند

چون ماه، به نور مهر، وارث باشیم
چون کوه، در امواج حوادث باشیم
شکرانه این تجلی نعمت را
در "نِعْمَتِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ" باشیم

چون صبح الست، عهد دیرینه گرفت
قرآن مجسم، به روی سینه گرفت
فرمود: علی از من و، من از علی ام
آئینه به روی دست آئینه گرفت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مهدی نظری

تلمیح و استعاره، مجاز و بدل کم است
شعر و حدیث و قصه و ضرب المثل کم است
شیرینی شکر که چه گویم، عسل کم است
هیجای نهروان و شکوه جمل کم است
اصلاً برای شأن تو تعبیر «یل» کم است
از شوکت و جلالت تو، ما حصّل کم است

مولا برای از تو سرودن غزل کم است
قرآن ناب لایق وصف مقام توست
آن لحظه که حلاوت نام تو بر لب است
باید برای مدح تو از صبح بدر گفت
ای دست اقتدار خدا، فارس العرب
هر قدر هم که دم بزنم ای امیر عشق

شهره شده میان عرب تک سواریات

آوازه های صاعقه ذوالفقاریات

همواره در مدار تو دین یا ابوتراب
تار عبات حبل متین یا ابوتراب
در محضر تو روح الامین یا ابوتراب
با روح و جان شیعه عجین یا ابوتراب
می بارد از یسار و یمین یا ابوتراب
عشق تو است حصن حصین یا ابوتراب
جاری شده ست خلد برین یا ابوتراب

ای آفتاب علم و یقین یا ابوتراب
صبح نگات شمس ضحی یا ابالحسن
از ابتدای خلقت خود کسب فیض کرد
مولای من ولایت تو از ازل شده
الطاف بی کران تو ای قبله گاه جود
در رستخیز صبح قیامت برای ما
با عطر و بوی هر نفست در مشام شهر

چشمان روشن تو بهشت پیمبر است

اصلاً سرشت تو ز سرشت پیمبر است

اسرار ناب آیه صبر و صلوات را
معلوم کرده ای یؤتون الزکات را
آئینه ای تالو انوار ذات را
از ما مگیر حضرت عشق این حیات را

تفسیر کن برای همه محکمت را
مصدق بی بدیل «أولی الامر» روشن است
مولای من تمام صفات الهی است
شرط حیات طیبه نور ولایت است

با نعمت ولایتت آقا خود خدا بی شک گشوده بر همه باب النجات را
 یک لحظه در ولایت تو شک نمی‌کند هر کس شنیده زمزمه کائنات را
 تو آمدي کمي به زمین آسمان دهی
 تا که تجلیات خدا را نشان دهی

تسبیح انبیاء معظم علی علی‌ست نقش لب پیمبر خاتم علی علی‌ست
 رمز نجات حضرت موسی میان نیل فریاد استغاثه آدم علی علی‌ست
 هر گوشه را که می‌نگرم ذکر خیر توست آقاي من عبادت عالم علی علی‌ست
 رمز تقرب همه‌ی اهل کائنات آوای هر فرشته دمام علی علی‌ست
 لبیک کعبه و حجر و مسجد الحرام زیبا ترین ترنم زمزم علی علی‌ست
 وقتی علی تجلی اسماء اعظم است بی شک تجلیات خدا هم علی علی‌ست
 تو آمدي و عزت توحید پا گرفت
 نور خدا زمین و زمان را فرا گرفت

مستیم از زلالي جام غدیر خم هستیم شیعیان امام غدیر خم
 مولا شدن فقط و فقط شأن حیدر است این است لحظه لحظه، تمام غدیر خم
 بر مسلمین تمام شده نعمت خدا در خطه‌ای شریف به نام غدیر خم
 آری نظام ناب ولایت بنا شده آری بنا شده‌ست نظام غدیر خم
 معنا شده ولایت عام و ولی خاص در واژه واژه خطبه تام غدیر خم
 راه علی‌ست راه ولی فقیه‌مان این است سرّ ناب پیام غدیر خم
 ای نائب امام زمان! جان فدای تو
 آقا طنین فکنده در عالم صدای تو:

پویاترین طریق حقیقت بصیرت است گویاترین پیام ولایت بصیرت است
 ای تشنگان فیض حقیقی آفتاب! تنها صراط صبح سعادت بصیرت است

جوینده حکومت مولای متقین!
 اینجاست سرّ معجزه خون هر شهید
 در این غروب غیبت خورشید، ضامن
 در فتنه خیز عصر حوادث، طلّیعه
 شرط حلول روح عدالت بصیرت است
 شیوایی شکوه شهادت بصیرت است
 پیروزی حقیقی امت بصیرت است
 صبح ظهور حضرت حجت بصیرت است
 دل‌های ماست گوشه محراب جمکران
 «عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان»

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ثابت خراسانی

نغمه «مَنْ کُنْتُ مولى» از پیمبر بشنوید
 گوش جان باید گشودن تا مکرر بشنوید
 از لَبِ لَعْلِ نَبِی از قولِ داور بشنوید
 حکم یزدان را به خلق از عرش منبر بشنوید
 کای جماعت جمله از مولا و چاکر بشنوید
 تا به حق، حق را رارسانم بار دیگر بشنوید
 نشنوید امروز اگر، فردای محشر بشنوید
 رستگارید، از دل و جان گفته ام گر بشنوید
 ذکر بَخِّ بَخِّ ای مولى، مکرر بشنوید
 از زبان اطهر فتّاح خیبر بشنوید
 پاسخش را با شعف ای اهل محضر بشنوید
 بهترین روزم بُد، ار دارید باور بشنوید
 می زند گفتار او بر قلب نشتر بشنوید
 رنج و اندوه من از دیوار و از در بشنوید
 از غدیر خم ندای روح پرور بشنوید

از غدیر خم ندای روح پرور بشنوید
 گرچه در روز الست این نغمه رابشنیده اید
 روی گلفرش زمین این آسمانی نغمه را
 از جهاز اشتران چون منبری آراستند
 رو سوی امت نمود آن مصطفای کردگار
 در غدیر خم شدم مأمور از سوی خدا
 می کنم امروز حجت بر خدا جویان تمام
 من به هر نفسی که اولایم علی اولی بود
 همراهان کردند بیعت با علی در آن کویر
 شام عید است و جلال این خجسته عید را
 شد سؤال از او چه روزی خوشترین روز تو بود
 گفت: روی دست پیغمبر به صحرای غدیر
 باز پرسیدند از او؛ از سختی ایام عمر
 گفت: آن روزی که سیلی بر رخ زهرا زدند
 موسم عید است «ثابت» وقت آن آمد که باز

وزن شعر: فاعلاتن مفاعلهن فاعلاتن مفاعلهن فعلةن

قالب شعر: مسمط

شاعر: ملک الشعراء بهار

ای نگار روحانی خیز و پرده بالا زن در سراق لاهوت کوس لا و الا زن
در ترانه معنی دم ز سرّ مولا زن وانگه از غدیر خم باده تولّ زن
تا زخود شوی بیرون زین شراب روحانی
در خم غدیر امروز باده ای به جوش آمد کز صفای او روشن جان باده نوش آمد
وان مبشر رحمت باز در خروش آمد کان صنم که از عشاق بُرده عقل و هوش آمد
با هیولی توحید در لباس انسانی
عقل و وهم کی سنجد اوج کبریایش را جان و دل چه سان گویند مدحت و ثنایش را
گر رضای حق جویی رو بجو رضایش را هرکه در دل افزود رأیت ولایش را
همچو خواجه بتواند دم زد از مسلمانی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلةن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمدجواد غفورزاده

جلوه گر شد بار دیگر طور سینا در غدیر رودها با یکدگر پیوست کم کم سیل شد
هدیه جبریل بود «الیوم اکملت لکم با وجود فیض «اتممت علیکم نعمتی»
بر سر دست نبی هر کس علی را دید گفت
بر لبش گلوازه «من کنت مولا» تا نشست
«برکه خورشید» در تاریخ نامی آشناست
گر چه در آن لحظه شیرین کسی باور نداشت
باغبان وحی می دانست از روز نخست
دیده ها در حسرت یک قطره از آن چشمه ماند
ریخت از خُم ولایت می به مینا در غدیر
موج می زد سیل مردم مثل دریا در غدیر
«وحی آمد در مبارک باد مولی در غدیر
از نزول وحی غوغا بود غوغا در غدیر
آفتاب و ماه زیبا بود زیبا در غدیر
گلبن پاک ولایت شد شکوفا در غدیر
شیعه جوشیده ست از آن تاریخ آنجا در غدیر
می توان انکار دریا کرد حتی در غدیر
عمر کوتاهی ست در لبخند گلها در غدیر
این زلال معرفت خشکید آیا در غدیر؟

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: حسن لطفی

دلها اگر که بال برای تو می‌زنند هر شب سری به سمت سرای تو می‌زنند
 جبریل می‌شوند تمام کبوتران وقتی که بال و پر به هوای تو می‌زنند
 از وصله‌های کهنه نعلین خاکی‌ات پیداست سر به سوی خدای تو می‌زنند
 هرشب فرشته‌ها که به معراج می‌روند دستی به ریشه‌های عبای تو می‌زنند
 بینند اگر خیال تو را بت تراش‌ها تا روز حشر تیشه برای تو می‌زنند

بر سینه‌ام نوشته خدا والی الولی

یا مظهر العجایب و یا مرتضی علی

وقتش رسیده تا که زمین امتحان دهد وقتش رسیده تا که زمان را تکان دهد
 فصل ظهور نفس رسالت رسیده است می‌خواهد از خدای به گامش توان دهد
 باید سه روز صبر کند در غدیر خم تا که به روی منبری از دل اذان دهد
 می‌خواست حق که آینه‌ای در برابر ... آئینه تمام نمایش مکان دهد
 می‌خواست حق که عین نبی را عیان کند می‌خواست حق که دست خودش را نشان دهد

شوری میان عرصه محشر بلند شد

دست علی به دست پیمبر بلند شد

وقتی غضب کند همه زیر و زیر شوند جنگاوران معرکه‌ها در به در شوند
 وقتی غضب کند همه در خاک می‌روند گیرم که صد سپاه بر او حمله‌ور شوند
 چشمش اگر به پهنه میدان نظر کند گردن کشان دهر همه بی‌سپر شوند

از ضرب ذوالفقار، خدا فخر می‌کند سرهای بی‌شمار جدا بیشتر شوند

این مرد تکیه‌گاه نبرد پیمبر است

این شیر، شیر حضرت حق است حیدر است

سر می‌دهیم و از درتان پر نمی‌زنیم موجیم و سر به ساحل دیگر نمی‌زنیم

وقتی که حرف؛ حرف ولایت مداری است ما دم ز غیر، تا دم آخر نمی‌زنیم

وقتی که امر نائبتان فرض جان ماست سنگ کسی به سینه باور نمی‌زنیم

فصل بصیرت است به جز با لوای او حتی قدم به صحنه محشر نمی‌زنیم

ما را فقط به پای ولایت نوشته‌اند ما سینه پای بیرق دیگر نمی‌زنیم

با ذوالفقار و نام علی پا گرفته‌ایم

ما درس خود ز مکتب زهرا گرفته‌ایم

عطری بده که غنچه نیلوفر مکنی تا در حضور خویش شبی پرپر مکنی

اصلاً مرا نگاه تو در صبح روز عهد پروانه آفرید که خاکسترم مکنی

دُرّ نجف دلم شده شاید به دست خویش روزی مرا بگیری و انگشترم مکنی

من را جلا بده که تو را جلوه گر شوم بهتر همان که آینه دیگرم مکنی

نان جوئی به دست تو دیدم چه می‌شود هم سفره غلام خودت قنبرم مکنی

همراه ظرف خالی شیر آمدم که باز دستی کشی به روی سرم سرورم مکنی

آقا نظر به چشم تر مادرم نما

بوی محرم آمده عاشق ترم نما

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مثنوی وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

این صدای دلربای رحمه للعالمین است	خلق عالم را ندای یا امیرالمومنین است
هرکسی دارد امیری بهر ما حیدر امیر است	اهل عالم اهل عالم عید ما عید غدیر است
هر چه پیش آید خوش آید با امیرالمومنینیم	ما طرفدار ولایت حامی قرآن و دینیم
تا به فرمان محمد با علی بیعت نمایید	اهل عالم اهل عالم در غدیر خم بیایید
این علی هم جان قرآن این علی هم روح دین است	این علی حبل المتین است این علی حق الیقین است
عشق و ایثار و شهادت بی علی معنا ندارد	ذکر و تسبیح و عبادت بی علی معنا ندارد
هرکه بودم هر که هستم من فقط دل بر تو بستم	یا علی مولا علی جان ای تمام بود و هستم

شاعر: ایوب پرند آور قالب شعر: رباعی وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

همسایه عصمت محمد باشد	دل عاشق عترت محمد باشد
انکار نبوت محمد باشد	انکار امامت علی ای مردم

از آن همه عشق سهم اندک دارد	من معتقدم که ذهن کوچک دارد
هر کس به ولایت علی شک دارد	در دایره ولایت قرآن نیست

فرمان خداست عهد و فرمان علی	پیمان خداست عهد و پیمان علی
اسلام سپرده شد به دستان علی	آن روز که دست ها فراوان بودند

با غیر علی مقابله خواهم کرد	یک روز هوای نافله خواهم کرد
با نام علی مباحله خواهم کرد	دنیا هم اگر برابرم صف بکشد

شاعر: قاسم صرافان قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

تا چشم خُم افتاد به سیمای تو ساقی مثل همه خَم شد جلوی پای تو ساقی
دل بست به آن حالت گیرای تو ساقی شد مثل نبی غرق تماشای تو ساقی

الیوم" چه کردی که صدایت زده احمد

"اکملت لکم" گفته و راحت شده احمد

این سلسله عشق به موی تو رسیده سیب دل عشاق به جوی تو رسیده

این عقل به سر منزل روی تو رسیده هی گشته و آخر به سبوی تو رسیده

خاتم به تو بالیده که پایان پیامی

هم نقطه ی آغازی و هم ختم کلامی

من عاشق آن لحظه که انگشتریت را... مجنون تو وقتی رجز خیبریت را ...

دیوانه ی آن دم که دم حیدریت را ... وحی آمده تا گوشه‌ای از دلبریت را ...

دل برده‌ای از دختر یک دانه ی هستی

تا خانه ی کوثر شده میخانه ی هستی

امشب صد و ده مرتبه دیوانه ترم من شمعی؛ صد و ده مرتبه پروانه ترم من

ساقی! صد و ده مرتبه پیمانه ترم من مست توام و از همه فرزانه ترم من

در دست نبی دست تو یا دست خدا بود

حق داشت محمد که چنین مست خدا بود

هر نادعلی گو به هدف می‌زند امشب زهرا به دلش مهر نجف می‌زند امشب

درویش، علی گو شده، دف می‌زند امشب در شادی شاهي تو کف می‌زند امشب

بر گردِ غدیر آمده تا کعبه بگردد

دور تو حرا آمده با کعبه بگردد

شاعر: عباس احمدی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

سنگ است دلم عشق علی سنگ نوشته می‌سوزم از این عشق چو اسفند برشته
 با جوهر اشك و قلم بال فرشته بر لوح دل خسته ام این جمله نوشته
 جز مهر علی در دل من خانه ندارد

"کس جای در این خانه ویرانه ندارد"

فهمیدم از این راز که در کعبه شکاف است هر جا که بود نام ید الله مطاف است
 این گفته نه بیهوده و این دم نه گزاف است در روز جزا شیعہات از نار معاف است
 چون غیر علی در دو جهان هیچ ندیدند

"مردان خدا پرده پندار دریدند"

تا نام تو پیچید در آن شبه جزیره شد پاك از این خاک گناهان کبیره
 زد چنگ به دامن تو هر ایل و عشیره شد ثابت و سیار در اوصاف تو خیره
 جز ساقی کوثر ز کسی جام نگیریم

"ما زنده به آنیم که آرام نگیریم"

زان باده که در روز غدیریه به خم بود پیدای تو شد هر که در آن حادثه گم بود
 فریاد ملائک بابی انت و ام بود زان راز که در آیه اکملت لکم بود
 بی‌تی ست امامت در این خانه تویی تو

"امروز امیر در میخانه تویی تو"

آن بازوی خیبر شکنش رفت چو بالا با دست شریف پدر ام ابی‌ها
 دادند دو دریا چو به هم دست تولا شد ولوله و غلغله در عرش معلا
 گفتند ملائک همگی عید مبارک

این عید به هر پیرو توحید مبارک

ای عقل در اوصاف تو حیران و مردد وصف تو نگنجیده به هفتاد مجلد
عالم همه گم گشته آن موی مجعد محبوب ابوالقاسم محمود محمد
نامش همه جا هست بگویند کجا نیست
"کس نیست که آشفته آن زلف دوتا نیست"

هر کس که ز حبّ تو به لب ناد علی داشت در جام دل خویش صفایی ازلی داشت
آسودگی از شرک خفی، شرک جلی داشت گمراه نگردید هر آن کس که ولی داشت
از نام علی کاخ ستم در خطر افتاد
"با آل علی هر که در افتاد ور افتاد"

"تا صورت پیوند جهان بود علی بود" یعنی هدف از عالم موجود علی بود
تسکین دل آدم و داود علی بود از آیه انفاق چو مقصود علی بود
ای محو جمال تو شده صاحب خانه
"مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه"

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: ایوب پرند آور

دست بالا برد تا بالا بگیرد ماه را
آتش چشم حسود چند تن بدخواه را
از نهاد دشت بیرون می کشانید آه را
یا گذارد بر سر هر سوره بسم الله را
در زبان آورد وقتی جمله‌ای کوتاه را
از دهانش ریخت عطر وال من والاه را
تا کسی شب در بیابان گم نسازد راه را
عرض تبریک سیاه عده ای گمراه را
آخر دفتر اضافه کرد اسم چاه را

تا که از آن جمعیت بردارد این اکراه را
این یکادی خواند و بی تاثیر کرد آن لحظه ها
ظهر داغی بود و گرما بود و خورشید حجاز
دست بالا بُرد تا آن آیه را نازل کند
ناگهان تکلیف روشن شد جهان معنا گرفت
خنده‌ای زد تا فضا را لحظه ای خوشبو کند
ماه را بالاتر از بالاتر از بالا گرفت
در میان بغض‌های خویش پنهان کرده بود
دفتری برداشت اسم دوستان را ثبت کرد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: صابر خراسانی

حیرت، شهید تیغ دو ابروت می‌شود
 شد سر به راه، هر که به چشمت نگاه کرد
 حاتم گدای تو شد عالیجناب شد
 هر کس که ماند زیر همین بارگاه، بُرد
 سیمرغ هم به قاف قیامت نمی‌رسد
 دل بیشتر اسیر تو دلداری می‌شود
 هر کس به درد عشق گرفتار می‌شود
 پیش از غروب، تازه زمان طلوع شد
 پروانه وار مُحرم این شمع می‌شدند
 یک خطبه روی دست همه خطبه‌ها گرفت
 یا گوش می‌دهید به امر خدای من
 حُبّ علی‌ست معنی اکملت دینکم
 دنیا به خود شبیه علی را ندیده است
 همراه و همنشین و همیشه وصی من
 هر گفته‌ی علی به خدا گفته‌ی من است
 غیر از علی کسی به دو عالم امیر نیست

آئینه از نگاه تو مبهوت می‌شود
 محراب چشم تو همه را سربه راه کرد
 در سایه‌ات هر آنکه نشست آفتاب شد
 دنیا به زیر سایه‌ی دستت پناه برد
 دست کسی به پای مقامت نمی‌رسد
 هر جا حدیث حسن تو تکرار می‌شود
 روزی هزار مرتبه شکر خدا کند
 حجبی به سر نیامده حجبی شروع شد
 گرد علی به امر نبی جمع می‌شدند
 دست نبی و دست علی تا که پا گرفت
 فریاد زد که می‌رسد آیا صدای من
 پوشیده نیست معنی اکملت دینکم
 مردم به آن خدا که مرا آفریده است
 این مرد بوده یار من و بی کسی من
 آرامش من و دل آشفته‌ی من است
 هر دل که داشت مهر علی را فقیر نیست

معرفی اجمالی بخش های سایت جامع آستان وصال

سایت جامع آستان وصال به عنوان تخصصی ترین و جامع ترین سایت علوم مداحی کشور از سال ۱۳۹۳ شروع به فعالیت کرده است و روزانه بین ۳ تا ۱۰ هزار نفر از این سایت بازدید می کنند که طی چند سال گذشته بیش از شش میلیون نفر از سایت بازدید داشته اند؛ این سایت در ۱۶ بخش شامل: اشعار؛ مقتل و زندگانی اهل بیت، آموزش مداحی؛ آموزش قرآن، آموزش احکام، آموزش شعر و آرایه های شعری، آموزش دستگاه های موسیقی، احیث، منویات بزرگان و بصیرت مداحی، پاسخ به شبهات دینی، گالری عکس، نرم افزارهای مذهبی، شهید و شهادت، کتاب و ماهنامه تخصصی مداحی به ارائه خدمت می پردازد که در هر کدام از این بخش های ۱۶ گانه موارد کاملاً بصورت تخصصی و کارشناسی مورد توجه قرار گرفته اند که شرح آن در زیر می آید.

۱- اشعار: هم اکنون بیش از هشت هزار شعر گلچین در خصوص ولادت، مدح و شهادت ائمه و دیگر موضوعات مرتبط با مداحی و زندگانی ائمه در قالب های مختلف شعری و موضوعات و سبک های مختلف « مدح، مرثیه، روضه، سرود، زمزمه، سینه زنی، ذکرهای سقائی و » بر روی سایت بارگذاری شده است؛ این سایت اولین و تنها سایتی در کشور است که « تا جائیکه ما بررسی کردیم » اشعار بارگذاری شده را مورد بررسی و نقد کارشناسانه قرار داده است؛ متأسفانه تمام سایت های موجود « تا جائیکه ما بررسی کردیم » تنها به گپی اشعار از روی یکدیگر بسنده کرده اند و همین امر باعث شده اشعار آنها با اغلاط املائی، شعری، روایی، محتوایی و ... همراه باشد اما در این سایت کلیه اشعار بر اساس **(الف)** تطابق با روایت های معتبر زندگی اهل بیت و مقاتل معتبر **(ب)** رعایت اصول و فنون شعر و صنایع شعری **(ج)** رفع ایرادات محتوایی و ابهامات اعتقادی **(د)** تطابق با موازین شرعی، نظرات علما و مراجع و آموزه های معارفی اهل بیت، بررسی شده و مهم تر از آن اصلاحات ضروری صورت گرفته و با توضیحات لازم در معرض دید بازدید کنندگان قرار گرفته است.

از دیگر ویژگی‌های منحصر بفرد بخش شعر این سایت که آن را از سایر سایت‌ها متمایز می‌کند پرداختن به اذکار سقائی است، ذکر سقائی به عنوان شیوهٔ عزرداری همدان در سال ۱۳۹۲ به عنوان اثر معنوی ملی ثبت شد اما متأسفانه تنها به ثبت کلی آن اکتفا شده و تا کنون به غیر از این سایت هیچ اقدامی برای معرفی و ارتقای آن در عرصه کشوری صورت نگرفته است، بحمدالله این سایت با بررسی و شناسائی ۱۳۰ سبک زیبا از سبک‌های سقائی اقدامی بزرگ و ماندگار در تثبیت و معرفی ذکرهای سقائی نموده است که هم اکنون ۵۰ سبک از این سبک‌ها همراه با صوت و اشعار پر محتوا و اصلاح شده بر روی سایت در اختیار علاقه مندان قرار داده شده است.

۲- روایت تاریخی: از دیگر ویژگی‌های منحصر به فرد سایت جامع آستان وصال پرداختن به روایت‌های معتبر زندگانی اهل بیت آن هم بر اساس منابع دست اول تاریخی و معتبر است و تا جائیکه ما سراغ داریم هیچ سایتی تا بحال به این امر مهم و ضروری به صورت تخصصی و گسترده پرداخته است. تا اکنون برای تمام اهل بیت روایات متعددی در مورد ولادت، شهادت، مصائب، کرامات و معجزات آنها «متن عربی روایت، ترجمه روایت همراه با اسناد آن» بر روی سایت بارگذاری شده است؛ به عنوان مثال در خصوص سیدالشهدا و واقعه عاشورا هم اکنون بیش از پنجاه روایت معتبر بارگذاری شده است، در مواردی نیز خدمات ارائه شده گسترده‌تر هم می‌باشد، مثلاً در خصوص شهادت جوانان اهل بیت علاوه بر ارائه روایت معتبر، روایات نامعتبر، و تحریفات موجود هم مستند به کتب مقاتل معرفی شده است و در گام بعدی روایت‌های مختلف آنان از کتب مختلف ذکر شده است به عنوان مثال اصل و ترجمه روایت شهادت حضرت علی اصغر، علی اکبر، حضرت عباس، حضرت قاسم و از کتب ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، جلاء العیون و بحار الأنوار مجلسی، منتهی الآمال و نفس المهوم شیخ عباس قمی و در کنار یکدیگر قرار داده شده است و مراجعه کننده می‌توانند با مقایسه روایت شهادت هر یک از این بزرگواران در کتب مختلف پی به تحریفی بودن و مستند نبودن بعضی از روضه‌ها ببرند.

۳- آموزش مداحی: در این بخش به ارائه مباحث تخصصی آموزش تئوری و عملی مداحی؛ همچون؛ مباحث صدا سازی، تمرینات صوتی و تمرینات الحان؛ اقسام مجلس، شیوه‌های مداحی، راه‌های حفظ صوت و دیگر مباحث مورد نیاز مداحان پرداخته شده است.

۴- آموزش قرآن: با توجه به ضرورت تسلط کامل مداحان به قرائت قرآن کریم در این بخش مباحث روخوانی، روان خوانی؛ تجوید و اطلاعات قرانی بصورت کتبی و صوتی در اختیار کابران سایت قرار داده شده است.

۵ - آموزش احکام: در بخش آموزش احکام به بحث بایدها و نبایدها و احکام واجب در مداحی‌ها و مجالس عزاری همچون: نظرات و فتاوی مراجع در منع قمه زنی، استفاده از آلات موسیقی در عزاداری‌ها، احکام برهنه شدن و سینه زنی، مداحی خانم‌ها و پرداخته شده است.

۶ - آموزش شعر: با توجه به اینکه شناخت اشعار صحیح و نادرست مستلزم آشنایی با قواعد شعری و آرایه‌های آن است، بخش آموزش شعر نیز به سایت اضافه شد که در این بخش مباحثی چون قواعد ردیف و قافیه، انواع قالب های شعری، انواع اوزان شعری و ذکر شده است.

۷- آموزش دستگاه های موسیقی: شناخت نغمات مورد استفاده در مداحی‌ها یکی دیگر از مهم‌ترین نیازهای مداحان است که در این بخش گوشه‌های مختلف دستگاه‌های موسیقی توسط اساتید رده یک کشوری در اختیار مداحان قرار داده شده است.

۸ - احایث: در این بخش متن عربی و ترجمه بیش از هزار حدیث در موضوعات مختلف به خصوص مباحث مرتبط با مداحی و عزاداری‌ها همچون ثواب عزداری؛ ثواب مرثیه سرائی، ثواب زیارت؛ جایگاه و شأن هریک از اهل بیت، احادیث مرتبط با مناسبت های مذهبی و دیگر مباحث اجتماعی و اخلاقی از ائمه با ذکر اسناد آن آورده شده است تا مداحان بتوانند با استفاده از این احادیث مجالس عزاداری را بیشتر مزین به سخنان اهل بیت کنند.

۹- بصیرت مداحی: در این بخش با بهره‌گیری از سخنان و منویات بزرگان دین همچون، شیخ عباس قمی، شیخ جعفر شوشتری، مقام معظم رهبری و که در خصوص نحوه مداحی‌ها و

عزاداری‌ها بیان فرموده‌اند؛ سعی شده است توصیه‌ها و رهنمودهای لازم در رعایت آنچه مورد نظر علما و مراجع است ارائه شود تا مجلسی مورد نظر و رضایت سیدالشهدا و حضرت ولی عصر (عج) داشته باشند.

۱۰- پاسخ به شبهات دینی: متأسفانه مدتی است دشمنان اهل‌بیت با طرح شبهه‌های تاریخی از زندگانی و سخنان اهل‌بیت سعی دارند مردم را از اهل‌بیت دور کنند که وظیفه مداحان در خنثی سازی این توطئه‌ها بسیار بالاست؛ لذا لازم است ابتدا خود با جواب این شبهات آشنا باشند تا بتوانند در مجالس رفع شبهه نمایند، در این بخش مستند با کتب تاریخی و مقاتل معتبر پاسخ این شبهات داده شده است.

۱۱- کالری: این بخش شامل سه زیر گروه الف) عکس ب) صوت ج) ویدئو می‌باشد، در بخش اول بیش از ۵۰۰ عکس زیبا و فوق‌العاده از حرم ائمه و طرح‌های مذهبی و مناسبت‌ها به تفیک هر یک از ائمه جهت استفاده مراجعین قرار داده شده است؛ بخش صوت خود شامل چندین زیر بخش همچون سبک‌های مداحی، الحان قرآنی؛ اذکار سقائی، مقتل صوتی، اصول و فنون مداحی، دستگاه‌های موسیقی و سخنرانی‌ها است که در هر بخش بصورت تخصصی فایل‌های صوتی بارگذاری شده که قابل اجرا و یا دانلود می‌باشد. کاربردی‌ترین و منحصر بفردترین بخش صوت بخش مقتل صوتی است که مقتل سیدالشهدا مستند به بیش از ۱۰۰ مقتل در این بخش ارائه می‌شود که این خدمت نیز مختص سایت آستان وصال است. در بخش ویدئو هم فیلم‌های مرتبط با حرم ائمه و قرار داده شده است.

۱۲- نرم افزارهای مذهبی: در این بخش تعدادی از نرم‌افزارهای کاربردی در خصوص زندگی اهل‌بیت و مباحث دینی قرار داده شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

۱۳- شهید و شهادت: در این بخش زندگی نامه، وصیت نامه و ویژگی‌های رفتاری تعدادی از شهدای مداح جهت آشنایی بیشتر مردم با این بزرگواران قرار داده شده است.

۱۴- کتاب: این بخش خود شامل دو زیرگروه است. الف) معرفی کتب: در این بخش بیش از ۷۰ جلد از کتب تاریخی و مقاتل اهل بیت از قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری بصورت کاملاً تخصصی مورد بررسی و معرفی قرار گرفته‌اند که در این معرفی به موارد همچون، جایگاه و شخصیت نویسنده، جایگاه و ویژگی‌های کتاب، شیوه نگار کتاب، منابع و مآخذ کتاب و بصورت مشروح بازگو شده است. ب) دانلود کتاب: در این بخش نیز بیش از پنجاه جلد کتاب زندگانی اهل بیت و مقاتل معتبر در قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری همچون ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، روضه الواعظین فتال نیشابوری، تذکره الخواص ابن جوزی، کامل بهائی، جلاء العیون و بحار الأنوار علامه مجلسی، منتهی آمال و نفس المهوم شیخ عباس قمی و و دیوان اشعار مذهبی بارگذاری شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

۱۵- ماهنامه تخصصی مداحی: در این بخش نیز ماهنامه تخصصی جرعه‌های معرفت که برای مداحان گرانقدر بر اساس ماه‌های قمری و مناسبت‌های مذهبی تدوین و چاپ شده است قابل دانلود و استفاده می‌باشد.

۱۶- مناسب‌های تاریخی و اعمال هر ماه: در این بخش نیز سعی شده مناسبت‌های مذهبی هر روز مستند به کتب معتبر و مرجع همراه با آیات و احادیث مرتبط بطور روزانه یادآوری و در اختیار مراجعه کنندگان سایت قرار گیرد؛ ضمناً اعمال و اذکار هر ماه نیز بطور مستند با متن عربی و ترجمه آن در دسترس و آماده بهره‌برداری مراجعین سایت می‌باشد.



این سایت بطور مستقل توسط
تعدادی از مداحان و
دوستان اهل بیت در همدان
راه اندازی و اداره می‌شود
و وابسته یا تحت نظر هیچ
نهاد یا ارگانی نمی‌باشد.